



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

مسئله وحی

و پاسخ به شبهات آن

مفسرین اسلامی مسقط



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مسئله وحی و پاسخ به شبهات آن

نویسنده:

حسین علوی مهر

ناشر چاپی:

جامعه المصطفی (صلی الله علیه وآله) العالمیه

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۴	مسئله وحی و پاسخ به شبهات آن
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	اهداء
۱۸	سخن ناشر
۲۰	مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله)
۲۴	فهرست
۳۸	مقدمه
۴۲	فصل اول: کلیات و مفاهیم
۴۲	کلیات
۴۸	مفهوم شناسی
۴۸	۱- وحی در لغت
۵۳	۲- وحی در اصطلاح
۵۷	واژگان مرتبط با وحی (ساختار معناشناسی وحی در قرآن)
۶۰	بررسی اقسام واژگان
۶۰	۱- واژگان بیان کننده رابطه گفتاری وحی
۶۰	(الف) قول
۶۱	(ب) کلام
۶۴	(ج) قص و قصص
۶۶	(د) نبأ
۶۷	(ه) ندا
۶۹	۲- واژگان مبین بیرونی و غیر نفسانی بودن وحی
۶۹	اشاره
۶۹	(الف) نزول

۷۰	ب) ایتیان و ایتناء
۷۱	ج) مجیء
۷۳	د) القاء و تلقی
۷۶	۳- واژگان دال بر نزول لفظی قرآن
۷۶	اشاره
۷۶	الف) قرائت
۷۶	ب) تلاوت
۷۷	ج) ترتیل
۸۲	فصل دوم: امکان و اقسام وحی
۸۲	اشاره
۸۳	امکان وحی
۸۳	منکران وحی رسالی
۸۳	۱- مشرکان و مخالفان پیامبران الهی
۸۴	۲- عقل گرایان
۸۵	۳- تجربه گرایان
۸۶	نقد و بررسی دیدگاه ها
۸۶	اشاره
۸۶	۱- اثبات وجود روح
۸۸	۲- برهان فلسفی بر اثبات وجود روح
۸۸	اشاره
۸۸	الف) برهان استمرار
۸۹	ب) خودآگاهی انسان
۹۰	۳- شواهد علمی و تجربی
۹۰	الف) خواب های راستین
۹۳	ب) اسپری تبسم و ارتباط با ارواح
۹۴	ج) خواب های مغناطیسی (هیپنوتیسم)

- ۹۶ - شواهد قرآنی
- ۹۷ - نقدی بر دیدگاه عقل گرایان
- ۹۹ - منشأ انکار وحی
- ۱۰۰ - اقسام وحی
- ۱۰۱ - کاربردهای مختلف وحی در قرآن
- ۱۰۱ - اشاره
- ۱۰۱ - ۱- وحی به زمین
- ۱۰۲ - ۲- وحی به آسمان (القای تکوینی)
- ۱۰۳ - ۳- وحی به زنبور عسل (الهام غریزی)
- ۱۰۴ - ۴- وحی به فرشتگان
- ۱۰۴ - ۵- وحی به شیاطین یا القای وسوسه های شیطانی
- ۱۰۵ - ۶- وحی به مادر موسی (الهام قلبی)
- ۱۰۶ - ۷- وحی به حواریون
- ۱۰۷ - ۸- وحی به ائمه (وحی تأییدی یا تسدید)
- ۱۰۷ - ۹- وحی به معنای اشاره
- ۱۰۸ - ۱۰- وحی رسالی
- ۱۱۱ - اقسام وحی رسالی
- ۱۱۱ - اشاره
- ۱۱۱ - ۱- سخن گفتن مستقیم با خدا
- ۱۱۳ - ۲- سخن گفتن خدا با پیامبر از پس پرده
- ۱۱۴ - ۳- ارسال فرشته
- ۱۱۶ - وحی گفتاری و وحی افعالی
- ۱۱۶ - اشاره
- ۱۱۶ - ۱- وحی گفتاری (زبانی)
- ۱۱۷ - ۲- وحی افعالی
- ۱۲۱ - فصل سوم: حقیقت و ویژگی های وحی

- ۱۲۱ اشاره
- ۱۲۱ اسرارآمیز بودن
- ۱۲۲ رابطه دوسویه (گفت و گو و ارتباط ماورای مادی بین دو ذات متفاوت)
- ۱۲۲ وحی، علم حضوری و صیانت از خطا
- ۱۲۳ وحی و تعلیم و تعلّم
- ۱۲۴ وحی و دریافت قلبی
- ۱۲۵ خارج از اختیار بودن
- ۱۲۶ ساختار خاص وحی رسالی
- ۱۲۶ اشاره
- ۱۲۷ بررسی پیک وحی در ساختار وحی
- ۱۲۸ وحی و جنسیت
- ۱۲۹ محتوای مختلف وحی
- ۱۳۲ متنوع بودن
- ۱۳۳ وحی، برترین منبع معرفت
- ۱۳۳ منابع معرفت
- ۱۳۳ اشاره
- ۱۳۳ ۱- حواس و تجربه
- ۱۳۳ ۲- عقل و خرد
- ۱۳۴ ۳- تاریخ
- ۱۳۴ ۴- فطرت (وجدان و شعور باطن)
- ۱۳۵ ۵- کشف و شهود
- ۱۳۵ ۶- وحی
- ۱۳۹ فصل چهارم: رابطه وحی با رؤیا
- ۱۳۹ اشاره
- ۱۳۹ جایگاه رؤیا در زندگی انسان
- ۱۴۲ رؤیای صادقه، نخستین نشانه نبوت

۱۴۳	رؤیا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)
۱۴۹	شباهت های رؤیای صادق با وحی
۱۴۹	تفاوت های رؤیای صادق با وحی
۱۵۳	فصل پنجم: وحی و تجربه دینی
۱۵۳	اشاره
۱۵۳	مفهوم شناسی
۱۵۵	زمینه ها
۱۵۶	دیدگاه ها
۱۵۶	اشاره
۱۵۶	۱- احساس گرایانه
۱۵۷	۲- ادراک و تجربه حسی
۱۵۸	۳- تجربه دینی امر فرا حسی
۱۵۹	۴- عرفان گزایی
۱۶۳	قرآن و تجربه دینی
۱۶۳	اشاره
۱۶۳	۱- نبوت، انتخاب و موهبت الهی
۱۶۵	۲- دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن
۱۶۷	تجربه عرفانی یا دینی (و تفاوت آن با وحی)
۱۷۳	فصل ششم: وحی در ادیان (یهود و مسیحیت)
۱۷۳	اشاره
۱۷۴	وحی در اندیشه یهود
۱۷۴	اشاره
۱۷۶	۱- واژه شناسی وحی
۱۷۶	۲- اقسام وحی و کلام الهی
۱۷۸	۳- روح خداوند
۱۷۸	۴- روح القدس

- ۱۷۹ ----- ۵- فرشته وحی
- ۱۸۰ ----- ۶- شرایط و حدود وحی و نبوت
- ۱۸۱ ----- ۷- نبوت زن
- ۱۸۳ ----- حقیقت وحی از دیدگاه مسیحیت
- ۱۸۳ ----- اشاره
- ۱۸۳ ----- ۱- کاتولیک (وحی و پیام)
- ۱۸۴ ----- ۲- پروتستان (وحی و فعل)
- ۱۸۶ ----- عهد جدید یا کتاب های رسمی مسیحیت و وحی
- ۱۸۶ ----- اشاره
- ۱۸۸ ----- ۱- انجیل های چهارگانه
- ۱۸۹ ----- ۲- وحیانی بودن عهد جدید
- ۱۹۵ ----- فصل هفتم: خطانابذیری وحی
- ۱۹۵ ----- اشاره
- ۱۹۶ ----- سلامت وحی
- ۱۹۷ ----- دلایل سلامت و خطانابذیری وحی
- ۱۹۷ ----- ۱- دلایل عقلی
- ۱۹۷ ----- الف) وحی و علم حضوری
- ۱۹۷ ----- ب) قاعده لطف
- ۱۹۹ ----- ۲- دلایل نقلی
- ۱۹۹ ----- الف) آیات قرآن
- ۲۰۱ ----- ب) روایات
- ۲۰۲ ----- ۳- دیدگاه های دانشمندان اسلامی
- ۲۰۴ ----- شبهات سلامت وحی
- ۲۰۴ ----- اشاره
- ۲۰۴ ----- ۱- داستان ورقه بن نوفل
- ۲۱۱ ----- ۲- افسانه غرانیق (آیات شیطانی)

۲۲۹	فصل هشتم: الهی بودن متن وحی و بررسی شبهات مصادر وحی
۲۲۹	اشاره
۲۳۱	الهی بودن متن قرآن
۲۳۶	یگانگی مصدر وحی
۲۳۶	اشاره
۲۳۶	۱- دلایل
۲۳۶	اشاره
۲۳۶	الف) معجزه بودن قرآن و تحدی
۲۳۸	ب) اقی بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله)
۲۴۱	ج) تفاوت سخنان پیامبر و قرآن
۲۴۲	۲- شواهد و قرینه ها
۲۴۲	اشاره
۲۴۲	الف) شواهد و مدعیات کلی
۲۴۲	یکم) دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن
۲۴۷	دوم) توبیخ ها و سرزنش ها
۲۴۷	سوم) پیامبر مفسر قرآن، نه مصدر قرآن
۲۴۸	چهارم) اعتراف سخن سرایان عرب
۲۴۹	پنجم) سیره شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن
۲۵۰	ششم) تأخیر وحی
۲۵۱	هفتم) واژه قل
۲۵۲	ب) شواهد الهی بودن الفاظ قرآن
۲۵۲	اشاره
۲۵۲	یکم) اعجاز در فصاحت و بلاغت
۲۵۲	دوم) عربی بودن
۲۵۴	سوم) قرائت
۲۵۵	چهارم) تلاوت

- ۲۵۶ پنجم) ترتیل
- ۲۵۷ ششم) کلام الهی
- ۲۵۸ هفتم) کتاب
- ۲۵۹ بررسی مصادر ادعایی وحی
- ۲۵۹ اشاره
- ۲۶۰ ۱- اجمالی از شبهات عصر رسالت
- ۲۶۲ ۲- شبهات خاورشناسان
- ۲۶۲ اشاره
- ۲۶۲ الف) منشأ قرآن؛ یهود، نصارا و دیگر ادیان
- ۲۷۲ ب) محمد، مصدر قرآن
- ۲۸۱ ج) نبوغ اجتماعی
- ۲۸۳ د) وحی، رهاورد صرع و جنون پیامبر
- ۲۹۳ فصل نهم: فترت وحی
- ۲۹۳ اشاره
- ۲۹۳ فترت سه ساله در آغاز بعثت
- ۲۹۵ روایات فترت
- ۲۹۵ اشاره
- ۳۰۱ ۱- روایاتی که مدت نزول قرآن را در مکه هشت سال می داند
- ۳۰۱ ۲- روایاتی که مدت نزول قرآن را در مکه سیزده سال می دانند
- ۳۰۳ بررسی مدلول روایات
- ۳۰۵ فترت های دیگر وحی
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۵ ۱- پیش از سوره ضحی
- ۳۰۸ ۲- پیش از سوره کهف
- ۳۱۱ ۳- سوره مدثر
- ۳۱۳ ۴- در میان سوره مریم

۳۱۴	امکان انقطاع وحی
۳۲۳	فصل دهم: وحدت یا تکرار وحی برای هر آیه و سوره و «رابطه آن با نزول قرآن بر هفت حرف»
۳۲۳	اشاره
۳۲۳	انواع نزول
۳۳۲	تکرار یا یکبارگی نزول وحی های قرآنی (آیات و سوره ها)
۳۳۲	اشاره
۳۳۲	۱- سوره فاتحه
۳۳۳	۲- آیه ۱۱۳ سوره توبه
۳۳۶	۳- نزول قرآن بر یک یا هفت حرف
۳۳۶	احادیث «سبعه احرف» و جایگاه آن
۳۳۶	اشاره
۳۴۳	۱- تناقض روایات اهل سنت با شیعه
۳۴۴	۲- تناقض محتوایی در احادیث سبعه احرف
۳۴۵	۳- نبود دیدگاه واحد در میان اهل سنت در مفاد روایات
۳۵۰	رابطه قرائات و سبعه احرف
۳۶۳	فهرست منابع
۳۷۶	درباره مرکز

مسئله وحی و پاسخ به شبهات آن

مشخصات کتاب

سرشناسه: علوی مهر، حسین، ۱۳۴۲ -

عنوان و نام پدیدآور: مسئله وحی و پاسخ به شبهات آن [کتاب] / حسین علوی مهر؛ [برای] پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص).

مشخصات نشر: قم: مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (ص)، ۱۴۳۴ ق. = ۱۳۹۲.

مشخصات ظاهری: ۳۵۲ ص.

فروست: پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص)؛ ۱۶۸.

شابک: ۱۱۵۰۰۰ ریال : ۹۷۸-۹۶۴-۱۹۵-۶۷۲-۳

وضعیت فهرست نویسی: فایا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: وحی -- اسلام

شناسه افزوده: پژوهشگاه بین المللی المصطفی (ص)

رده بندی کنگره: ۳/۲۲۰/BP۲۲۰/ع۵م۸ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۴۳

شماره کتابشناسی ملی: ۳۰۸۰۲۸۱

ص: ۱

اهداء

این مجموعه را به محمد مصطفی (صلی الله علیه و آله) صاحب اصلی و گیرنده وحی تقدیم می کنم.

ص: ۲

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ الْأَسْبَاطِ وَ عِيسَى وَ أَيُّوبَ وَ يُونُسَ وَ هَارُونَ وَ سُلَيْمَانَ وَ آتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا)

نساء، ١٦٣

ص: ٣

تحولات اجتماعی و مقتضیات نوپدید دانش‌ها و پدید آمدن دانش‌های نوین، نیازهایی را به وجود آورده که پاسخ‌گویی به آنها، ایجاد رشته‌های تحصیلی جدید و تربیت نیروهای متخصص را ضروری می‌نماید. از این رو کتاب‌های آموزشی نیز باید با توجه به این دگرگونی‌ها تألیف شود.

جهانی شدن و گسترش سلطه فرهنگی غرب در سایه رسانه‌های فرهنگی و ارتباطی، اقتضا دارد که تمام دانش‌پژوهان و علاقه‌مندان به این مباحث، با اندیشه‌های بلند و ارزش‌های متعالی آشنا شوند، و این مهم با ایجاد رشته‌های تخصصی و تولید متون جدید و غنی، گسترش دامنه آموزش و تربیت سازمان‌یافته دانشجویان به سرانجام خواهد رسید.

بالندگی مراکز آموزشی، در گرو نظام آموزشی منسجم، قانونمند و پویاست. هم‌چنین بازنگری متن‌ها و شیوه‌های آموزشی و به روز کردن آنها موجب حفظ نشاط علمی مراکز آموزشی است.

حوزه‌های علوم دینی به برکت انقلاب شکوهمند اسلامی، سالیانی است که در اندیشه اصلاح ساختار آموزشی و بازنگری متون درسی اند.

«جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله) العالمیه» به عنوان بخشی از این مجموعه که رسالت بزرگ تعلیم و تربیت طلاب غیر ایرانی را بر عهده دارد، تألیف متون درسی مناسب آموزشی را سرلوحه تلاش های خود قرار داده و تدوین و نشر متون درسی در موضوعات گوناگون علوم دینی، حاصل این تلاش است.

«مرکز بین المللی ترجمه و نشر المصطفی (صلی الله علیه و آله)» با تقدیر و تشکر از مؤلف محترم و تمام عزیزانی که در تولید این اثر، همکاری و همفکری کرده اند، آن را به جویندگان فرهنگ و اندیشه ناب اسلامی تقدیم می کند.

مرکز بین المللی

ترجمه و نشر المصطفی (صلی الله علیه و آله)

ص: ۶

مقدمه پژوهشگاه بین المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله)

حقیقت مداری اصیل ترین و زیباترین راز هستی و حقیقت طلبی ماندگارترین و برترین گرایش آدمی است.

داستان پر رمز و راز حقیقت جویی بشر، سرشار از هنرنمایی مؤمنان، مجاهدان و عالمانی است که با تمسک و پای بندی به حقیقت بی انتها، در مصاف بین حق و باطل، سربلندی و شرافت ذاتی حق را نمایان ساخته اند و در این میان، چه درخشندگی چشم نوازی در اسلام عزیز است که علم را، به ذات خود، شرافت مند و فخیم دانسته و از باب تا محراب کائنات را سراسر علم و عالم و معلوم می نمایاند و در مکتب آن، جز اولو العلم و راسخان در مسیر طلب دانش، کسی را توان دست یابی به گنجینه های حکمت نیست.

علم برخاسته از وجدان پاک و عقل سلیم، در پرتو انوار آسمانی وحی، هم به فرد کمال انسانی، عظمت روحی و رشد معنوی می بخشد و فکر، اندیشه و خیال او را به پرواز درمی آورد و هم جامعه را سمت و سوی سعادت مندانه بخشیده و آن را به جامعه ای متمدن و پیشرو متحول می کند. بی توجهی و یا کوتاه فکری است اگر فرد و جامعه ای به دنبال عزت، استقلال، هویت، امنیت، سعادت و

سربلندی مادی و معنوی باشند اما آن را در صراطی غیر از حقیقت طلبی، علم اندوزی و حکمت مداری الهی طلب نمایند.

انقلاب سراسر نور اسلامی ایران که داعیه جهانی سازی کلمه الله و برپایی تمدن جهانی اسلام را داشته و فروپاشی و افول تمدن های پوشالی غرب و شرق را به نظاره نشسته است، با اندیشه فقهاتی در اداره حکومت و نظریه مترقی «ولایت فقیه»، طرازی از مسئولیت ها و مأموریت های حوزه های علمیه و روحانیت را عرضه نمود که امید و نشاط را نه تنها در شیعیان و مسلمانان، بلکه در دل تمامی آزادی خواهان و حق طلبان سراسر جهان زنده ساخت. در این راستا، رهبر فرزانه انقلاب (مدظله) با عزمی مصمم و با تمامی توان، همچون پیر و مراد خود خمینی کبیر (ره)، در صحنه حاضر شده و بر خطورت و فوریت حرکت فراگیر و بی وقفه همه توان مندی ها و اراده ها جهت تحقق جنبش نرم افزاری و نهضت تولید علم و تحول در علوم انسانی و نیز یافتن راه های میان بر و دانش فزا در این خصوص، تأکید ورزیده و پیشرفت این مهم را راهبری و رصد می کنند.

جامعه المصطفی (صلی الله علیه و آله) العالمیه، نمادی درخشان از این رسالت جهانی و همت بین المللی انقلاب اسلامی است که بار مسئولیت تربیت مجتهدان، عالمان، محققان، متخصصان، مدرسان، مبلغان، مترجمان، مربیان و مدیران پارسا، متعهد و زمان شناس را بر دوش داشته و با تبیین، تولید و تعمیق اندیشه

دینی و قرآنی و گسترش مبانی و معارف اسلامی، به نشر و ترویج اسلام ناب محمدی (صلی الله علیه و آله) و معارف بلند و تابناک مکتب اهل بیت (علیهم السلام) جامه تحقق می پوشاند.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله) نیز که مهمترین و گسترده ترین مجموعه پژوهشی المصطفی (صلی الله علیه و آله) است، بومی سازی و بازتولید اندیشه دینی معاصر متناسب با نیازها و اقتضائات عرصه بین الملل، تبیین، تولید و تعمیق اندیشه دینی، گشودن افق های نوین فکری و معرفتی در دنیای معاصر، پاسخ گویی به مسائل و شبهات فکری و معرفتی مخاطبان و تأمین و تدوین متون و منابع درسی و کمک درسی به ویژه با رویکرد اسلامی سازی علوم و پشتیبانی علمی از فعالیت های سازمانی المصطفی (صلی الله علیه و آله) را از جمله مأموریت ها و تکالیف خود می داند.

اثر علمی پیش روی نیز که به همت مؤلف محترم جناب حجت الاسلام والمسلمین حسین علوی مهر و برای دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد رشته علوم قرآن و حدیث تهیه و تدوین شده است، درچارچوب همین اهداف و برنامه های پژوهشگاه و مبتنی بر نیازسنجی های صورت گرفته، تدوین و برای استفاده خوانندگان محترم تقدیم شده است.

در پایان لازم است ضمن ارج نهادن به تلاش های خالصانه مترجم محترم، از کلیه دست اندرکاران محترم آماده سازی و انتشار این اثر ارزشمند، بویژه همکاران محترم مرکز بین المللی نشر و ترجمه المصطفی (صلی الله علیه و آله) و همه عزیزانی که به نحوی در تدوین و انتشار آن نقش داشته اند، قدردانی و تشکر نماییم و از خداوند متعال برای ایشان و همه خادمان عرصه تبلیغ و نشر مفاهیم و معارف دینی، آرزوی بهروزی، موفقیت و سعادت نماییم.

پژوهشگاه بین المللی المصطفی (صلی الله علیه و آله)

فهرست

مقدمه ۱۹

فصل اول

کلیات و مفاهیم ۲۳

کلیات ۲۳

مفهوم شناسی ۲۹

۱. وحی در لغت ۲۹

۲. وحی در اصطلاح ۳۴

واژگان مرتبط با وحی (ساختار معناشناسی وحی در قرآن) ۳۸

بررسی اقسام واژگان ۴۱

۱. واژگان بیان کننده رابطه گفتاری وحی ۴۱

الف) قول ۴۱

ب) کلام ۴۲

ج) قصّ و قصص ۴۵

د) نبأ ۴۷

ه) ندا ۴۸

۲. واژگان مبین بیرونی و غیر نفسانی بودن وحی ۵۰

الف) نزول ۵۰

ب) اتیان و ایتاء ۵۱

ص: ۱۱

ج) مجیء ۵۲

د) القاء و تلقی ۵۴

۳. واژگان دال بر نزول لفظی قرآن ۵۷

الف) قرائت ۵۷

ب) تلاوت ۵۷

ج) ترتیل ۵۸

فصل دوم

امکان و اقسام وحی ۶۳

امکان وحی ۶۴

منکران وحی رسالی ۶۴

۱. مشرکان و مخالفان پیامبران الهی ۶۴

۲. عقل گرایان ۶۵

۳. تجربه گرایان ۶۶

نقد و بررسی دیدگاه ها ۶۷

۱. اثبات وجود روح ۶۷

۲. برهان فلسفی بر اثبات وجود روح ۶۹

الف) برهان استمرار ۶۹

ب) خودآگاهی انسان ۷۰

۳. شواهد علمی و تجربی ۷۱

الف) خواب های راستین ۷۱

ب) اسپری تیسیم و ارتباط با ارواح ۷۳

ج) خواب های مغناطیسی (هیپنوتیسیم) ۷۴

۴. شواهد قرآنی ۷۶

نقدی بر دیدگاه عقل گرایان ۷۷

منشأ انکار وحی ۷۹

اقسام وحی ۸۰

کاربردهای مختلف وحی در قرآن ۸۱

۱. وحی به زمین ۸۱

۲. وحی به آسمان (القای تکوینی) ۸۲

ص: ۱۲

۳. وحی به زنبور عسل (الهام غریزی) ۸۳

۴. وحی به فرشتگان ۸۴

۵. وحی به شیاطین یا القای وسوسه های شیطانی ۸۴

۶. وحی به مادر موسی (الهام قلبی) ۸۵

۷. وحی به حواریون ۸۶

۸. وحی به ائمه (وحی تأییدی یا تسدید) ۸۷

۹. وحی به معنای اشاره ۸۷

۱۰. وحی رسالی ۸۸

اقسام وحی رسالی ۹۱

۱. سخن گفتن مستقیم با خدا ۹۱

۲. سخن گفتن خدا با پیامبر از پس پرده ۹۳

۳. ارسال فرشته ۹۴

وحی گفتاری و وحی افعالی ۹۶

۱. وحی گفتاری (زبانی) ۹۶

۲. وحی افعالی ۹۷

فصل سوم

حقیقت و ویژگی های وحی ۱۰۱

اسرار آمیز بودن ۱۰۱

رابطه دوسویه (گفت و گو و ارتباط ماورای مادی بین دو ذات متفاوت) ۱۰۲

وحی، علم حضوری و صیانت از خطا ۱۰۲

وحی و تعلیم و تعلّم ۱۰۳

وحی و دریافت قلبی ۱۰۴

خارج از اختیار بودن ۱۰۵

ساختار خاص وحی رسالی ۱۰۶

بررسی پیک وحی در ساختار وحی ۱۰۷

وحی و جنسیت ۱۰۸

محتوای مختلف وحی ۱۰۹

متنوع بودن ۱۱۲

وحی، برترین منبع معرفت ۱۱۳

ص: ۱۳

منابع معرفت ۱۱۳

۱. حواس و تجربه ۱۱۳

۲. عقل و خرد ۱۱۳

۳. تاریخ ۱۱۴

۴. فطرت (وجدان و شعور باطن) ۱۱۴

۵. کشف و شهود ۱۱۵

۶. وحی ۱۱۵

فصل چهارم

رابطه وحی با رؤیا ۱۱۹

جایگاه رؤیا در زندگی انسان ۱۱۹

رؤیای صادق، نخستین نشانه نبوت ۱۲۲

رؤیا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) ۱۲۳

شباهت های رؤیای صادق با وحی ۱۲۹

تفاوت های رؤیای صادق با وحی ۱۲۹

فصل پنجم

وحی و تجربه دینی ۱۳۳

مفهوم شناسی ۱۳۳

زمینه ها ۱۳۵

دیدگاه ها ۱۳۶

۱. احساس گرایانه ۱۳۶

۲. ادراک و تجربه حسی ۱۳۷

۳. تجربه دینی امر فرا حسی ۱۳۸

۴. عرفان گرایبی ۱۳۹

قرآن و تجربه دینی ۱۴۳

۱. نبوت، انتخاب و موهبت الهی ۱۴۳

۲. دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن ۱۴۵

تجربه عرفانی یا دینی (و تفاوت آن با وحی) ۱۴۷

فصل ششم

وحی در ادیان (یهود و مسیحیت) ۱۵۳

وحی در اندیشه یهود ۱۵۴

ص: ۱۴

۱. واژه شناسی وحی ۱۵۶

۲. اقسام وحی و کلام الهی ۱۵۶

۳. روح خداوند ۱۵۸

۴. روح القدس ۱۵۸

۵. فرشته وحی ۱۵۹

۶. شرایط و حدود وحی و نبوت ۱۶۰

۷. نبوت زن ۱۶۱

حقیقت وحی از دیدگاه مسیحیت ۱۶۳

۱. کاتولیک (وحی و پیام) ۱۶۳

۲. پروتستان (وحی و فعل) ۱۶۴

عهد جدید یا کتاب های رسمی مسیحیت و وحی ۱۶۶

۱. انجیل های چهارگانه ۱۶۸

۲. وحیانی بودن عهد جدید ۱۶۹

فصل هفتم

خطاناپذیری وحی ۱۷۵

سلامت وحی ۱۷۶

دلایل سلامت و خطاناپذیری وحی ۱۷۷

۱. دلایل عقلی ۱۷۷

الف) وحی و علم حضوری ۱۷۷

ب) قاعده لطف ۱۷۷

۲. دلایل نقلی ۱۷۹

الف) آیات قرآن ۱۷۹

ب) روایات ۱۸۱

۳. دیدگاه های دانشمندان اسلامی ۱۸۲

شبهات سلامت وحی ۱۸۴

۱. داستان ورقه بن نوفل ۱۸۴

۲. افسانه غرانیق (آیات شیطانی) ۱۹۱

ص: ۱۵

الهی بودن متن وحی و بررسی شبهات مصادر وحی ۲۰۹

الهی بودن متن قرآن ۲۱۱

یگانگی مصدر وحی ۲۱۶

۱. دلایل ۲۱۶

الف) معجزه بودن قرآن و تحدی ۲۱۶

ب) امّی بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله) ۲۱۸

ج) تفاوت سخنان پیامبر و قرآن ۲۲۱

۲. شواهد و قرینه ها ۲۲۲

الف) شواهد و مدعیات کلی ۲۲۲

یکم) دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن ۲۲۲

دوم) تویخ ها و سرزنش ها ۲۲۷

سوم) پیامبر مفسر قرآن، نه مصدر قرآن ۲۲۷

چهارم) اعتراف سخن سرایان عرب ۲۲۸

پنجم) سیره شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن ۲۲۹

ششم) تأخیر وحی ۲۳۰

هفتم) واژه قل ۲۳۱

ب) شواهد الاهی بودن الفاظ قرآن ۲۳۲

یکم) اعجاز در فصاحت و بلاغت ۲۳۲

دوم) عربی بودن ۲۳۲

سوم) قرائت ۲۳۴

چهارم) تلاوت ۲۳۵

پنجم) ترتیل ۲۳۶

ششم) کلام الهی ۲۳۷

هفتم) کتاب ۲۳۸

بررسی مصادر ادعایی وحی ۲۳۹

۱. اجمالی از شبهات عصر رسالت ۲۴۰

۲. شبهات خاورشناسان ۲۴۲

الف) منشأ قرآن؛ یهود، نصارا و دیگر ادیان ۲۴۲

ص: ۱۶

ب) محمد، مصدر قرآن ۲۵۲

ج) نبوغ اجتماعی ۲۶۱

د) وحی، رهاورد صرع و جنون پیامبر ۲۶۳

فصل نهم

فترت وحی ۲۷۳

فترت سه ساله در آغاز بعثت ۲۷۳

روایات فترت ۲۷۵

۱. روایاتی که مدت نزول قرآن را در مکه هشت سال می داند ۲۸۱

۲. روایاتی که مدت نزول قرآن را در مکه سیزده سال می دانند ۲۸۱

بررسی مدلول روایات ۲۸۳

فترت های دیگر وحی ۲۸۵

۱. پیش از سوره ضحی ۲۸۵

۲. پیش از سوره کهف ۲۸۸

۳. سوره مدثر ۲۹۱

۴. در میان سوره مریم ۲۹۳

امکان انقطاع وحی ۲۹۴

فصل دهم

وحدت یا تکرار وحی برای هر آیه و سوره و «رابطه آن با نزول قرآن بر هفت حرف» ۳۰۳

انواع نزول ۳۰۳

تکرار یا یکبارگی نزول وحی های قرآنی (آیات و سوره ها) ۳۱۲

۱. سوره فاتحه ۳۱۲

۲. آیه ۱۱۳ سوره توبه ۳۱۳

۳. نزول قرآن بر یک یا هفت حرف ۳۱۶

احادیث «سبعه احرف» و جایگاه آن ۳۱۶

۱. تناقض روایات اهل سنت با شیعه ۳۲۳

۲. تناقض محتوایی در احادیث سبعه احرف ۳۲۴

۳. نبود دیدگاه واحد در میان اهل سنت در مفاد روایات ۳۲۵

رابطه قرائات و سبعه احرف ۳۳۰

فهرست منابع ۳۴۳

ص: ۱۷

«وحی» از گزاره های مهمی است که علم کلام، علوم قرآنی و فلسفه دین، آن را بررسی کرده اند بسیاری از ادیان از جمله هندو، بودا، یهود، مسیحیت و اسلام اصل وحی را پذیرفته اند؛ اگرچه در چگونگی و تعریف آن با هم اختلاف دارند.

وحی با نبوت پیوند ناگسستنی دارد و از پایه های دین شمرده می شود و راه ارتباط خداوند متعال با پیامبران است. قرآن کریم به مسئله وحی پرداخته و جزئیات، ویژگی ها، اقسام و ساختار آن را روشن نموده است. اهمیت وحی در آموزه های دینی تا اندازه ای است که تضعیف آن به تضعیف اساس دین می انجامد؛ از این رو مخالفان دین بر مسئله وحی ایرادهایی گرفته اند.

در دوران معاصر، مکاتب، گروه ها و ایسم های مختلف از جمله ماتریالیست ها، لائیک ها و سکولارها، به ویژه مستشرقان شبهاتی مطرح نموده و به انکار وحی رسیده اند.

وظیفه هر عالم دینی است که شبهات را پاسخ دهد و از دین دفاع کند. امروزه بیشترین شبهات متوجه وحی قرآنی است. این شبهات جدید نیست و در

زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز مطرح شده است. قرآن کریم با طرح این اشکالات و انکارها، آنها را پاسخ داده است. جایگاه وحی به ویژه وحی قرآنی در آیات، دقیق، با عظمت و مقدس توصیف شده است.

قرآن کریم معجزه جاوید است و از جانب خداوند در فرایند خاصی بر پیامبر خاتم (صلی الله علیه و آله) نازل شده و دیگران را دعوت می کند که اگر در الهی بودن آن تردید دارید، مانند آن حتی به مقدار یک سوره کوچک بیاورید؛ البته تاکنون کسی مانند آن نیاورده است.

این مجموعه به این سؤال پاسخ می دهد که «وحی رسالی و وحی قرآنی و شبهات آن چگونه قابل بررسی است». این مجموعه با اهداف تبیین حقیقت وحی، خطاناپذیری آن، و حیانی بودن قرآن کریم و پاسخ به شبهات درباره وحی نگاشته شده است.

این اثر ده فصل دارد که فصل اول به کلیات و مفاهیم و ساختار معناشناسی وحی در قرآن و فصل دوم به امکان و اقسام وحی می پردازد. در فصل سوم حقیقت و ویژگی های وحی، در فصل چهارم رابطه وحی و رؤیا و در فصل پنجم وحی و تجربه دینی و در فصل ششم وحی در ادیان یهود و مسیحیت، مطرح شده است. فصل هفتم به خطاناپذیری و سلامت وحی و فصل هشتم به الهی بودن متن وحی و بررسی مصادر ادعایی برای قرآن پرداخته شده است. در فصل نهم بحث های مربوط به فترت وحی و در فصل دهم به تکرار یا واحد بودن وحی در مواردی از آیات یا سوره ها پرداخته می شود.

در آخر بر خود لازم می دانم که از همه کسانی که در فرایند تدوین این کتاب همکاری داشته اند از جمله جناب حجه الاسلام و المسلمین رضائزاد،

جناب حجه الاسلام و المسلمین دکتر رضایی (مدیر محترم مدرسه عالی قرآن و حدیث) و نیز از ارزیابان محترم جناب حجه الاسلام و المسلمین رستم نژاد و دکتر قیومی و از دیگر کسانی که پی گیر مراحل چاپ و نشر آن بوده اند سپاس گزاری کنم.

و آخر دعوانا الحمد لله رب العالمین

حسین علوی مهر

ص: ۲۱

کلیات

از پایه های هر پژوهش بررسی و روشن ساختن کلیات آن است که ضرورت، پیشینه موضوع و آثار به ویژه مفاهیم واژگان کلیدی آن را دربردارد. روشن ساختن حدود و ثغور مفاهیم واژگان اصلی ما را در رسیدن به اصل تحقیق یاری می رساند و مؤلف با تبیین صحیح آن می تواند مقصود اصلی خود را بهتر بیان کند. چه بسا یک واژه در علوم گوناگون معانی اصطلاحی مختلفی داشته باشد. چه بسا یک واژه دارای اشتراک لفظی یا معنایی باشد.

بررسی واژگان مرتبط و دلالت های آنها به ویژه در قرآن کریم، ما را به ساختار روشن در آن موضوع یاری می کند؛ از این رو در فصل مفهوم وحی و واژگان مرتبط با آن را جست و جو نموده، تا حقیقت و حدود و ثغور آن آشکار گردد.

وحی رسالی، پایه و اساس دین و رسالت پیامبران الهی و مرز بین معرفت دینی و اندیشه ها و فرهنگ های ساخته دست و فکر بشر است. گاه تلاش های علمی یک پژوهشگر درباره یک موضوع بر اساس یافته های تحقیقی پیشین و شرح و بسط آن و گاهی بر اثر توانایی در ارائه مطلبی بدیع و گاه برای از بین

بردن آراء انحرافی و شبهات مربوط به آن موضوع است که در این پژوهش تلاش شده است به این سه نکته توجه شود.

وحی رسالی- که همه پیامبران الهی از آن برخوردار بوده اند- در روزگار پیامبران نیز درباره اش تشکیک می شد و به آن هجوم می بردند؛ چه رسد به روزگار ما. امروزه که وحی قرآنی هر روز بیش از پیش در میان بشر نفوذ می کند کسانی یافت می شوند که درباره آن شبهه می سازند و می پراکنند. گسترش و هجوم شبهه ها علیه قرآن کریم- به ویژه از جانب مستشرقان- برای اثبات بشری بودن آن است. تلاش ها حاکی از آن است که متن را برگرفته از تورات و انجیل کنونی بدانند یا برخی آن را ساخته و پرداخته خود پیامبر یا تجربه وی یا دانشمندان یهود و نصاری عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بخوانند تا اساس و ساختار دین اسلام را سست و بی پایه معرفی کنند.

بررسی مسئله وحی رسالی به ویژه برترین متن الهی (قرآن) و اثبات وحیانی بودن آن به نسلی که در خطر گرداب جاهلیت جدید و مدرنیته قرار گرفته از ضروری ترین بحث های مکتبی و اعتقادی جهان امروز است.

پیشینه وحی و نبوت با تمدن بشری هم زمان است؛ چراکه هیچ امتی بی پیامبر نبوده است: (... وَ إِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ)؛
۱ «هیچ امتی در گذشته نبوده مگر این که (پیامبری) انذار کننده داشته است».

کاربرد این واژه در متون دینی و غیر دینی پیش از اسلام نشان می دهد که ملت ها و ادیان مختلفی با این کلمه و معنای آن آشنا بوده اند. قرائن فراوانی درباره این مطلب هست که به برخی از آنها اشارت می رود:

الف) قرآن کریم وحی را به همه پیامبران الهی نسبت می دهد:

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا)؛ ۱ ما به تو وحی فرستادیم همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و نیز به ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، اسباط (بنی اسرائیل)، عیسی، ایوب، یونس، هارون و سلیمان وحی کردیم و به داود زبور دادیم.

ب) کاربرد این واژه در سخن ادیبان پیش از اسلام بسیار بوده است که آشنایی کامل عرف آن زمان را با این واژه نشان می دهد.

ج) واژه اوحی (Aohy) در زبان عبری-آرامی به معنای شتاب کردن و وحی (Wahaya) در زبان حبشی به معنای شناختن و دور زدن آمده است. (۱) این دو معنا می فهماند که مفهوم وحی نزد آنها به زبان عربی بسیار نزدیک و قریب المعنی است.

د) وحی باوری به قدمت ادیان آسمانی است. «فرید وجدی» پس از بیان معنای اصطلاحی وحی می نویسد:

وهو بهذا المعنى عام فى أكثر الأديان لاسيما الأديان الثلاثة الكبرى، اليهودية والمسيحية والاسلام؛ (۲) وحی به معنای اصطلاحی معنای عامی است که در بیشتر ادیان کاربرد دارد؛ به ویژه در ادیان بزرگ سه گانه: یهود، مسیحیت و اسلام.

زرتشتیان به سروش ایزدی و پیام آور الهی اعتقاد داشته اند. در «گائاما» قدیمی ترن اثر مذهبی ایشان، خبر از آغاز پیامبری زرتشت، آیین راستی او و برخورد با ستم، تباهی، ویرانی و زور وجود دارد. (۳)

ص: ۲۵

۱- (۲). مختصر دایره المعارف الاسلامی، واژه وحی، به نقل از رامیار، تاریخ قرآن، ص ۷۹.

۲- (۳). دایره المعارف القرآن العشرين، ج ۱۰، ص ۷۰۷.

۳- (۴). محمود، رامیار، تاریخ القرآن، ص ۸۳.

در بسیاری از موارد در عهد عتیق (تورات) از نزول الهام و وحی الهی به «نزول روح خدا» تعبیر شده است. (۱) در این حالت روح خدا بر جان نبی می نشیند و او از قوت روح خدا پر می شود و وحی الهی را ابلاغ می کند. (۲)

واژه وحی بارها در عهد عتیق آمده است؛ از جمله، سفر اعداد ۲۵: ۱۱-۲۹ و ۲: ۲۴ و دوم سموئیل ۲۳: ۱ و نیز در اصحاح (کتاب زکریا)؛ البته در موارد بسیاری از سخن خدا با تعبیرهای «کلام ربّ» یا «قول پروردگار» نام برده که به اصل وحی اشاره دارد. (۳)

ه) در مسیحیت نیز به وحی و تعریف آن اشاره شده است. «جان هیگ» دیدگاه سنتی مذهب کاتولیک رومی و نیز مذهب پروتستان محافظه کار را درباره وحی: مجموعه ای از حقایق اصیل و معتبر الهی می داند که به بشر انتقال یافته است. (۴)

دایره المعارف کاتولیک نیز «وحی را به انتقال برخی حقایق از سوی خداوند متعال تعریف نموده است». (۵)

افزون بر آن که کاربرد فراوان این واژه و مشتقاتش در قرآن کریم حاکی از این است که اقوام مختلف آن عصر و اذهان قوم تازی با مفهوم آن مانوس بوده است؛ چراکه هیچ استنکار و اعتراض و حساسیتی از آنان نرسیده است.

در قرآن کریم به کیفیت، اقسام و گونه های مختلف وحی اشاره شده است.

ص: ۲۶

۱- (۱) . دوم تواریخ ایام، ۱۵: ۱ و ۲: ۲۴، تحمیار ۱۳.

۲- (۲) . حزقیال ۵: ۱۱، یوئیل ۲: ۲۸، زکریا ۷: ۱۲، میکاه ۳: ۸.

۳- (۳) . در کتاب زکریا اصحاح ۹ چنین آمده است: وحی کلمه الرب فی ارض حدراخ و دمشق مَحَلّه... در اصحاح ۱۲ آمده است: وحی کلام الرب علی اسرائیل. همچنین در تورات سفر تکوین، اصحاح ۷ می خوانیم: قال الرب لنوح... .

۴- (۴) . جان هیگ، فلسفه دین، ص ۱۳۱ و ۱۳۲.

۵- (۵) . the catholic university of America New catholic Encyclopedia V۱۲ ۴۴۰.

در روایات ائمه معصومین (علیهم السلام) نیز به این مسئله پرداخته شده که از بهترین آنها، این روایتی است از حضرت علی (علیه السلام):

و اما تفسیر وحی النبوه و الرساله فهو قوله تعالى: (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ ...) (۱) الى آخر الآيه؛ واما وحی الالهام فهو قول عزوجل: (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ) ۲ ومثله (وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفْتِ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ ...)؛ ۳ واما وحی الاشاره فقوله عزوجل: (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ مِنَ الْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا) ۴ ان اشار اليهم كقوله تعالى: (... أَلَّا تَكَلِّمُ النَّاسَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ إِلَّا رَمْرًا...)؛ ۵ واما وحی التقدير فقوله تعالى: (... وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...) ۶ (... وَ قَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا...)؛ ۷ واما وحی الأمر فقوله سبحانه: (وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْخَوَارِجِ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي...)؛ ۸ واما وحی الكذب فقوله عزوجل: (... شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَ الْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ...) ۹ الى آخر الآيه؛ واما وحی الخبر فقوله سبحانه: (وَ جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ...) ۱۰ و (۲)

ص: ۲۷

۱- (۱). نساء، آيه ۱۶۳.

۲- (۱۱). علي بن ابراهيم، قمى، تفسير القمى، ج ۱، ص ۱۱ مقدمه و محمد باقر مجلسى، بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵.

این روایت اقسام وحی را در قرآن: وحی نبوت و رسالت، وحی الهام (الهام به زبور عسل و وحی به مادر حضرت موسی (علیه السلام)، اشاره (اشاره به حضرت زکریا (علیه السلام) به قوم خود)، وحی تقدیر (وحی به آسمان)، وحی امر (وحی به حواریون حضرت عیسی (علیه السلام)، وحی کذب (در باره شیاطین) و وحی خیر (وحی به ائمه (علیهم السلام)).

با آن که موضوع وحی در متون روایی، کلامی و علوم قرآنی مطرح شده است، چون در هر زمان شکل تازه ای به خود می گیرد و نیاز به بررسی آراء اندیشمندان جدیدتری است و نیز دقت و تعمیق بیشتری را می طلبد، محققان بسیاری به طور مستقل در این عصر به تحقیق و تفحص پرداخته اند که برخی از آنها عبارتند از:

-سید رشید رضا، الوحی المحمدی؛

-محمد حسن ذهبی، الوحی و القرآن الکریم؛

-علامه طباطبایی، وحی یا شعور مرموز الهی؛

-آیه الله جوادی آملی، وحی و رهبری؛

-محمد تقی شریعتی، وحی و نبوت؛

-محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام؛

-محمد عبدالله دراز، حقیقه الوحی؛

-دکتر حسن ضیاء الدین عتر، وحی الله؛

-محمد بلتاجی، مدخل الی الدراسات القرآنیه؛

-دکتر محمدحسین صغیر، دراسات قرآنیه؛

-عبدالسلام مقبل المجیدی، تلقی النبی الفاضل القرآن الکریم؛

-آیه الله شهید مرتضی مطهری، وحی و نبوت (مقدمه ای بر جهان بینی)؛

-ابراهیم امینی، وحی در ادیان آسمانی؛

-علیرضا قائمی نیا، وحی و افعال گفتاری؛

-دکتر صبحی الصالح، پژوهشی درباره قرآن و وحی؛

-محمد باقر سعیدی روشن، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت؛

-دکتر ستار جبر حمود الاعرجی، الوحی و دلالاته فی القرآن الکریم و الفکر الاسلامی؛

-دکتر محمود ماضی، الوحی فی المنظور الاستشراقی؛

-مصطفی کریمی، وحی شناسی؛

مفهوم شناسی

۱- وحی در لغت

واژه وحی و مشتقات آن نزد ارباب لغت و زبان دانان عرب معانی گوناگونی دارد که عبارتند از: «اشاره یا اشاره سریع، با صدا و نیز به صورت رمز و بدون صدا، نوشتن، خط، رسالت و پیام، ذبح کردن، الهام، در دل افکندن، کلام و سخن گفتن پنهانی، القاء و افکندن مطلبی به دیگری، برانگیختن، سرعت، شتاب و مبادرت به انجام کاری، صدا و آتش».

این معانی به صورت پراکنده در کتب مختلف لغت وجود دارد:

خلیل بن احمد فراهیدی مؤلف کتاب العین می نویسد:

وحی یوحى وحیا اى: کتب یکتب کتباً و اوحى اى: بعثه و اوحى اى: الیه الهممه و اوحى ربک اى: الی النحل: الهمها و اوحى لها معناه اوحى اى: الیها فى معنى الأمر. و زکریا اوحى اى: الی قومه اى: أشار و الایحاء: الاشارة؛ (۱) و وحی یعنی نوشتن، و وحی یوحى به معنای کتب یکتب است و «اوحى» (باب افعال) به معنای

ص: ۲۹

۱- (۱). خلیل بن احمد فراهیدی، العین، ج ۳، ص ۳۲۰.

برانگیختن، الهام و اشاره است، در آیات قرآن وحی به زبور عسل یعنی الهام. اگر «اوحی لها» به کار برده شد به معنای اوحی إليها است که یعنی به او امر کرد و فرمان داد. و این که حضرت زکریا به قومش وحی کرد یعنی اشاره کرد و «ایحاء» (باب افعال) به معنای اشاره می آید.

جوهری (نویسنده الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه) به بیشتر معانی گفته شده (الاشاره، الکتابه، الرساله، الالهام و...) اشاره نموده است و می افزاید: «کل ما القیته إلی غیرک» هر چیزی که به دیگری القاء می کنی آن را «وحی» گویند. و الوَحی مثل الوغی: الصوت. وَحی مانند وَغی به معنای صدا است. (۱)

لسان العرب به همه معانی گفته شده اشاره نموده است:

الوحی: الاشاره والکتابه والرساله والالهام والکلام الخفی وکلّ ما القیته إلی غیرک؛ یقال: وحیت إلیه الکلام واوحیت ووحی وحیاً واوحی أیضاً أی کتب. والوحی المکتوب والکتاب أیضاً؛ وحی به معانی اشاره، نوشتن، پیام دادن، الهام، سخن پنهانی، القاء به غیر، و نیز به معنای کتاب و مکتوب (نوشته شده) آمده است و «اوحی» (باب افعال) به معنای وحی (ثلاثی مجرد) می باشد.

ایشان پس از معنای اصطلاحی وحی (وحی رسالی) به برخی از کاربردهای قرآنی آن می پردازد و وحی را به آتش نیز معنا کرده و می افزاید: به پادشاه نیز وحی گفته می شود. او از زبان ثعلبه می نویسد:

به ابن انباری گفتم: وحی چیست؟ قال: المَلِک. فقلت: ولِمَ سَمِی المَلِک وحی؟ فقال: الوحی النار فکأنه مثل النار ینفع ویضرّ، والوحی: السید من الرجال؛ ایشان گفت: وحی پادشاه است. گفتم چرا به پادشاه وحی گویند؟ گفت: اصل وحی همان آتش است و از آن رو به پادشاه وحی گویند که مانند آتش هم سود می رساند هم ضرر می زند. به مرد بزرگ قبیله نیز وحی می گویند.

ص: ۳۰

ایشان معانی دیگری مانند «صدا، صدای پرنده، شتاب و سرعت» نیز برای وحی بیان می کند. (۱)

مؤلف القاموس المحيط می نویسد:

الوحي: الاشارة والكتابه والمكتوب والرساله والالهام والكلام الخفى وكلما القيته إلى غيرك؛ (۲) وحی به معنای «اشاره، نوشتن، نوشته (مقاله، کتاب و...) نامه، الهام، سخن پنهانی و آن چه که به غیر خودت القا می کنی» می باشد.

زییدی (نویسنده تاج العروس) ضمن بیان همه معانی یاد شده معنای «آتش» را نیز بر آنها افزوده است، (۳) ابن اثیر در النهایه نیز اصرار فراوانی بر معنای «سرعت» نموده است. (۴)

سایر لغت شناسان نیز مانند راغب در مفردات (۵) و ازهری در تهذیب اللغه (۶) به برخی یا بیشتر معانی بیان شده اشاراتی نموده اند.

نکته قابل توجه این که برخی از لغت شناسان برای وحی یک معنای اصلی بیان نموده و سایر معانی را به این اصل باز می گردانند. (۷)

ص: ۳۱

۱- (۱). ابن منظور، لسان العرب، ماده وحی، ج ۱۵، ص ۲۴۰ و ۲۴۱.

۲- (۲). فیروز آبادی، قاموس المحيط، ماده وحی، ج ۲، ص ۱۷۵۸ (دو جلدی). فیومی در المصباح المنیر نیز وحی را به معنای اشاره، رساله، پیام و کتابت می داند، ر. ک: المصباح المنیر، ص ۶۵۴ ماده وحی.

۳- (۳). زییدی، تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۸۰.

۴- (۴). ابن اثیر، النهایه، ج ۵، ص ۱۴۳.

۵- (۵). راغب اصفهانی، مفردات، واژه وحی.

۶- (۶). تهذیب اللغه، واژه وحی.

۷- (۷). این بر اساس اختلافی است که در میان ارباب لغت وجود دارد. برخی از لغت شناسان همه باب های یک لفظ و معانی مختلف آنها را به یک اصل برمی گردانند.

احمد بن فارس بن زکریا (نویسنده مقایس اللغه) می نویسد:

(و، حاء و یاء) اصل یدل علی القاء علم فی اخفاء او غیره إلی غیرک؛ اصل وحی به معنای افکندن (القاء) علم و دانش به غیر خود می باشد؛ چه این القاء در پنهانی صورت گیرد یا آشکارا.

ایشان پس از بیان معانی دیگر وحی که لغت شناسان بیان کرده اند، می افزاید: «وکل ما فی باب الوحی فراجع إلی هذا الأصل الذی ذکرناه»؛ (۱) همه معانی وحی به همان اصلی برمی گردد که ما ذکر کردیم (القاء علم به غیر).

راغب اصفهانی می نویسد: «اصل الوحی: الاشارة السریعه»؛ (۲) اصل وحی اشاره سریع می باشد.

زیبیدی در تاج العروس به نقل از ابن انباری، اساس وحی را سرّی بودن آن می داند و با اشاره ای به معنای اصطلاحی وحی می نویسد:

سُمی وحياً لأن المَلَمک أسره عن الخلق وخصّ به النبی المبعوث إلیه واصل الایحاء ان یسرّ بعضهم إلی بعض کما فی قوله تعالی: (يُوحى بَعْضُهُمْ إلی بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُوراً) ۳ و هذا اصل الحرف؛ (۳) وحی بدین جهت گفته می شود که فرشته آن را از مخلوقات پنهان می کند و این گونه وحی ویژه پیامبری است که به سوی مردم برانگیخته شده است و اصل «ایحاء» القا کردن مطلب مخفی و سرّی به بعض دیگر است؛ چنان که در گفتار خدای متعال آمده است: بعضی از آنها برای بعضی (برای فریب دادن) سخنان آراسته القا می کنند. و همین معنای اصلی حروف وحی می باشد.

ص: ۳۲

۱- (۱) . احمد بن فارس، مقایس اللغه، ج ۶، ص ۹۳.

۲- (۲) . المفردات، ماده وحی.

۳- (۴) . تاج العروس، ج ۲۰، ص ۲۸۰ و لسان العرب، ج ۱۵، ص ۲۴۰.

ایشان در نقل دیگری از ابواسحاق می نویسد: «اصل وحی در لغت اعلام پنهانی است و به همین جهت الهام را وحی گویند».

(۱)

مؤلف التحقيق في كلمات القرآن می نویسد:

انّ الأصل الواحد في المادة هو القاء امر في باطن غيره؛ اصل یگانه در ماده «وحی» افکندن و القاء امری در باطن و درون چیزی است؛ چه القاء تکوینی باشد یا قلبی؛ چه آن امر علم باشد یا ایمان یا نور یا وسوسه و چه القاکننده فرشته باشد یا انسان یا چیز دیگر؛ چه باواسطه باشد یا بی واسطه. (۲)

نتیجه

نکاتی که از بررسی کلمات لغت شناسان استفاده می شود عبارتند از:

۱. وحی در معانی مختلفی به کار رفته است که از جمله می توان به معانی اشاره، اشاره سریع صدا، نوشتن، خط، رسالت و پیام، ذبح کردن، الهام و در دل افکندن، کلام و سخن پنهانی، القا و افکندن مطلبی به دیگری، برانگیختن، سرعت، شتاب و مبادرت به کاری و آتش، اشارت کرد؛ اما همه این ها معنای اصلی و وضعی نیست.

۲. معنای اصلی وحی همان سرعت و خفا است و کاربرد وحی در سایر معانی به صورت مشترک معنوی است؛ نه مشترک لفظی.

۳. لغت شناسانی مانند نویسندگان مقائیس اللغه (احمد بن فارسی بن زکریا)، راغب اصفهانی، مرتضی زبیدی و مصطفوی، تصریح کرده اند که معنای اصلی وحی یک چیز است (سرعت یا خفا) و سایر معانی به آن باز می گردند.

ص: ۳۳

۱- (۱). همان.

۲- (۲). حسن مصطفوی، التحقيق في كلمات القرآن، ماده وحی، ج ۱۳، ص ۵۶.

۴. از بررسی معانی مختلف روشن می شود که دو ویژگی در معنای اصلی وحی دخالت دارد که عبارتند از:

الف) سرعت (چنان چه راغب در مفردات اشارت نمود)؛

ب) خفا و پنهانی (بسیاری از لغت شناسان از جمله نویسنده التحقیق فی کلمات القرآن آن را قید اصلی می داند).

۵. اصل وحی به معنای سرعت و خفا است؛ اما کاربرد آن در معناهای دیگر که بیان شد از نظر لغت-به صورت مشترک معنوی-اشکال ندارد.

۶. همان طور که بیشتر لغت شناسان اشاره کردند، افزون بر کاربرد لغوی این واژه، وحی یک معنای اصطلاحی و شرعی نیز دارد و در واقع دو نوع کاربرد برای آن بیان کرده اند:

الف) مفهوم عام لغوی که به تفصیل گذشت؛

ب) مفهوم خاص اصطلاحی و شرعی آن، که قرآن کریم، روایات و متشرعه نیز آن را به کار برده اند و همین معنا شایع ترین معنای به کار رفته در قرآن است که آن را «وحی انبیا»، «وحی تشریحی» یا «وحی رسالی» نیز می گویند.

۲- وحی در اصطلاح

هرگاه وحی به طور مطلق و بدون قرینه به کار رود بر وحی رسالی دلالت دارد.

وحی رسالی یکی از پر رازترین مسائل و معارف دینی است و تعریف کامل و همراه با حد و رسم و بیانگر ماهیت و حقیقت آن برای ما امکان ندارد؛ (۱) چراکه

ص: ۳۴

۱- (۱). امروزه دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که کشف کردن و به دست آوردن همه حقیقت یک ماده محسوس ممکن نیست؛ چه برسد به درک حقایق امور غیبی. مرحوم آخوند خراسانی نیز به این حقیقت در کفایه الاصول اشاره نموده است (کفایه الاصول، ج اول، تعریف علم اصول).

از نوع ارتباط عادی و سیره و روش معمولی بشر نیست تا عقل عادی انسان بتواند جزئیات آن را درک کرده و از آن تعریفی دقیق ارائه دهد. در هر صورت جهت آشنایی با آن و ویژگی هایش، دانشمندان اسلام (مفسران، متکلمان و لغت شناسان) تعریف هایی ارائه کرده اند که به برخی از آنها اشاره می رود:

شیخ مفید پس از بیان معنای لغوی وحی می نویسد: «در عرف اسلام و شریعت پیامبر (صلی الله علیه و آله) وقتی که وحی به خداوند نسبت داده می شود به پیامبران اختصاص دارد».^(۱)

طبرسی (ره) در مجمع البیان پس از بیان معنای لغوی وحی می نویسد: «إِنَّهُ صَارَ كَالْعِلْمِ فِيمَا يَلْقِيهِ الْمَلِكُ إِلَى النَّبِيِّ (صلی الله علیه و آله) من البشر عن الله تعالى»؛^(۲) وحی عَلم شده است در آن چه که فرشته از جانب خدا به پیامبری از جنس بشر القا کند.

این تعریف نقصانی دارد که شامل وحی مستقیم نمی شود بنابراین جامع نیست.

راغب اصفهانی نیز وحی اصطلاحی را چنین بیان می کند: «يَقَالُ لِلْكَلِمَةِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي تَلْقَى إِلَى أَنْبِيَائِهِ»؛^(۳) به سخن پروردگار که به پیامبرانش القا می شود وحی گفته می شود.

شیخ محمد عبده در رساله توحید می نویسد: «وقد عرّفوه شرعاً بأنه اعلام الله تعالى لنبى من انبيائه بحكم شرعى ونحوه»؛^(۴) وحی را در دین چنین تعریف کرده اند: اعلام حکم شرعی و مانند آن از جانب پروردگار به پیامبرش.

ص: ۳۵

۱- (۱). و إذا اضيف إلى الله تعالى كان فيما يختص به الرسل (صلی الله علیه و آله) خاصه دون من سواهم على عرف الاسلام وشریعه النبى (صلی الله علیه و آله) (تصحیح الاعتقاد با شرح عقائد الصدوق، ص ۲۳۱).

۲- (۲). امین الاسلام طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۲۵۹ (ذیل آیه ۴ سوره نجم).

۳- (۳). المفردات فی غریب القرآن، ماده وحی.

۴- (۴). علوم القرآن عند المفسرین، ج ۱، ص ۲۲۳.

رشید رضا نیز پس از همین تعریف می گوید:

ولی ما چنین تعریف می کنیم: بآنه عرفان یجده الشخص من نفسه مع اليقين بانه من قبل الله بواسطه او بغير واسطه؛ (۱) وحی نوعی شناخت است که شخص در درون خود آن را به یقین می یابد که از جانب خداوند است؛ چه باواسطه باشد یا بی واسطه.

فرید وجدی نیز وحی اصطلاحی را تعلیم الهی برای پیامبرانش می داند که امور دین را به وسیله فرشتگان برای آنان می فرستد و این معنا در بیشتر ادیان عمومیت دارد. (۲)

علامه طباطبایی نیز وحی را از لوازم نبوت می داند که نوعی تکلیم الهی است که نبوت بر آن توقف دارد؛ همان طور که خداوند می فرماید: «ای پیامبر! ما به تو وحی کردیم چنان که به پیامبران پیش از تو نیز وحی کرده ایم». (۳)

همچنین وی وحی را شعور و درک ویژه ای در باطن پیامبران می داند که درک آن تنها برای افراد خاصی ممکن است که مشمول عنایات الهی قرار گرفته اند. (۴)

برخی دیگر نیز این چنین تعریف کرده اند: «کلام الله تعالی المنزل علی نبی من انبیائه»؛ کلام خداوند که بر پیامبری از پیامبرانش نازل شده است. (۵)

با توجه به تعاریف گذشته می توان تعریف مرحوم طبرسی را اصلاح کرد و وحی عبارت است از: «ما یلقى عن الله تعالی الی النبی من البشر بواسطه المَلک او بغير واسطه»

ص: ۳۶

۱- (۱). رشید رضا، الوحی المحمدی، ص ۴۴.

۲- (۲). فرید وجدی، دائره المعارف القرآن العشرین، ج ۱۰، ص ۷۰۷.

۳- (۳). نساء، آیه ۱۶۳.

۴- (۴). محمدحسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۱۴۲.

۵- (۵). مناع القطان، مباحث فی علوم القرآن، ص ۳۳؛ استاد جعفر سبحانی نیز همین تعریف را در الهیات، ج ۳، ص ۱۲۸ بیان کرده اند و افزوده اند که وحی هرگاه به طور مطلق و بدون قرینه آورده شود منظور آن چیزی است که از جانب خداوند بر پیامبران القا می شود.

از تعاریف گذشته چنین استفاده می شود که:

۱. وحی عبارت است از القاء کلام و اعلام پنهانی و سریع در امور دین و شریعت خاصی از جانب خداوند به پیامبران خود.
۲. اگر واژه «وحی» به طور مطلق و بدون قرینه به کار برده شود منظور همین معنای اصطلاحی است.
۳. بین معنای لغوی و اصطلاحی وحی هماهنگی و مناسبت وجود دارد؛ چراکه در هر دو اعلام و پنهانی و سرعت قید شده است.
۴. نسبت میان معنای لغوی و اصطلاحی، عام و خاص مطلق است؛ چراکه وحی در لغت هر نوع اعلام و القا است؛ چه از جانب خداوند یا انسان یا شیطان باشد و چه مطلب وحی شده حق باشد یا باطل و چه کسی که وحی بر او می شود پیامبر باشد یا غیر آن؛ به خلاف معنای اصطلاحی که القاء خاصی (از خداوند به پیامبرش) می باشد.
۵. وحی از دیده ها و انظار پنهان و فهم آن جز برای وحی شونده امکان ندارد و میان وحی کننده و وحی شونده رابطه خاصی وجود دارد.
۶. وحی پایه هایی متشکل از مبدأ و مصدر وحی، پیک وحی، گیرنده وحی و متن وحی دارد.
۷. مبدأ وحی تنها باید خداوند باشد.
۸. متن وحی باید از امور حقیقی، معقول و شرعی (امور دین) باشد؛ نه خیالی یا موهون و باطل.
۹. گیرنده وحی تنها پیامبران الهی هستند و هر کسی لیاقت ورود به این

ساحت مقدس را نداشته؛ زیرا پیامبر افزون بر شایستگی، از فضل الهی بهره مند بوده اند: (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ). ۱

۱۰. بنابراین چنین مواردی نمی تواند وحی اصطلاحی باشد:

الف) وحی به معنای الهام امور باطل، خیالات و اوهام؛

ب) وحی به غیر پیامبر (امام معصوم و دیگران)؛

ج) مبدأ وحی غیر خداوند باشد؛

د) اگر الهامی آشکارا باشد و همه آن را درک کنند.

واژگان مرتبط با وحی (ساختار معناشناسی وحی در قرآن)

ارتباط و نظام معنایی ویژه ای بر واژگان قرآن حاکم است و مفسر باید در پی کشف آن برآید تا اصطلاح یا آموزه ای قرآنی همراه با ویژگی های آن روشن شود. برای فعلیت بخشیدن به محتوا و مضمون یک اصطلاح باید واژه های همگون پیوند بخورند تا رابطه های ناپیدا، از درون متن آشکار گردد.

یافتن مفهوم کامل یک اصطلاح در هر متنی، به تحلیل های ادبی، لغوی و مفهوم شناسی نیاز دارد که از راه دلالت ها به دست می آید؛ در واقع وظیفه خواننده متن گشودن دلالت های مرتبط با هر نص و واژه است.

معنای اصطلاحات و کاربردهای واژگان قرآن را باید از درون خود قرآن جست که با جست و جو در واژه های جانشین، همنشین و متقابل امکان پذیر خواهد بود؛ اما این گونه واژه ها که می توان آن را همسو نامید، خواننده را به رابطه دال ها با مدلول ها و چگونگی دلالت آنها بر مدلول ها می رساند.

مفاهیم و اصطلاحات بسیاری را در این باره می‌شود بررسید؛ همانند ایمان، کفر، شرک، تقوا و روح که در این جا واژه و اصطلاح وحی را از منظر معناشناسی بررسی می‌کنیم.

در قرآن کریم افزون بر واژه وحی واژه‌های دیگری نیز وجود دارد که به نوعی مفهوم وحی را ایفا می‌کند و این نشان از اهتمام قرآن نسبت به این پدیده و معرفت الهی است که در صدد است رابطه مفهومی بین اجزاء و ساختارمند بودن آن را معرفی کند.

نزدیک‌ترین واژه‌ها به مفهوم وحی واژه‌های «کلام، قول و نزول» است و پس از این‌ها واژه‌های «مجیء، قصص، تلقی و القاء، نبأ، اتیان، قرائت، تلاوت، تعلیم، و الهام» به نوعی مفهوم وحی را می‌رسانند. این واژه‌ها را می‌توان در سه بخش بیان کرد:

-برخی از واژه‌ها رابطه گفتاری و پیام‌رسانی بین وحی‌کننده و گیرنده وحی را بیان می‌کنند؛ مانند واژه کلام، قول، نبأ و قصص؛

-برخی دیگر از واژه‌ها فرود آمدن وحی از جانب خداوند را بیان می‌کنند؛ مانند واژه نزول، اتی و مجیء؛

-برخی از دیگر واژه‌ها بیانگر نزول لفظی آیات قرآن بر پیامبرند؛ مانند واژه‌های قرائت، تلاوت و ترتیل.

پرسش این است که چرا خداوند متعال در برخی موارد از واژه «کلام» و در برخی دیگر از واژه «قول» و در بعضی موارد از واژه «وحی» یا دیگر واژه‌ها استفاده می‌کند؛ با این که معنای مشترک در همه آنها وجود دارد؟

کاربرد واژه‌های مختلف در یک معنا از این جهت است که نسبت به هر لفظ

عنایت ویژه ای است تا انطباق عنایت لفظی با مورد خاص، ظهور بهتری داشته باشد؛ برای مثال در جایی که تعبیر به کلام شده است و خداوند فرموده است: (وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) خواسته است هم رابطه گفتاری حضرت موسی (علیه السلام) با خداوند را بیان کند، هم به موسی (علیه السلام) احترام کند و بفهماند که او نسبت به انبیای پیش از خود فضیلتی نیز دارد. هر چند تکلیم با قول هم معنا است، از واژه قول استفاده نشده است و کاربرد واژه قول ناظر به گفت و گو و مذاکره بین دو ذات است و نیز برای جایی که قضا و قدر و حکم و تشریح و امثال آن مراد باشد، تعبیر به «قول» شده است. خداوند می فرماید: (قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقُّ أَقُولُ) ۱ گفتن در این جا به معنای قضا راندن است.

و همین مفهوم قول در جایی که عنایت الهی به گفتاری که از غیر انبیای الهی پوشیده باشد، از آن به «وحی» تعبیر می شود و بدین جهت خداوند متعال تفهیم به انبیا را- که پنهان از غیر است- وحی می خواند: (إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى...).

و هر گاه عنایت به قطعی بودن و شگفت آور بودن سخن باشد از آن با واژه «نبا» تعبیر می شود؛ چنان چه اگر عنایت به فرود آمدن آیات الهی با ویژگی های خاص آن باشد واژه مجئ یا نزول به کار برده می شود و نیز هر گاه مقصود گویایی مطلب یا خبری پیوسته به شکل داستان باشد از واژه «قصص» (۱) استفاده شده است. و واژه تلقی ناظر به دریافت و واژه قرائت و تلاوت الهی توجه به الفاظ و کلماتی است که با نظم و محتوای خاصی ادا می شود.

ص: ۴۰

الف) قول

واژه «قول» یکی از واژه های گسترده ای است که نقش وحی را ایفا می کند. این واژه به سخن گفتن خداوند یا فرشتگان با افراد گوناگونی اشاره دارد:

- گفتار خداوند با فرشتگان؛ مانند (وَ إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ... ۱).

- گفتار خداوند با پیامبران خود؛ مانند سخن گفتن با حضرت آدم (علیه السلام): (قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ... ۲، حضرت نوح (علیه السلام): (قَالَ يَا نُوحُ إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ... ۳، حضرت ابراهیم (علیه السلام): (... قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا... ۴، حضرت زکریا (علیه السلام): (... قَالَ آيَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ النَّاسَ... ۵، حضرت موسی (علیه السلام): (... قَالَ لَنْ تَرَانِي وَ لَكِنْ أَنْظُرْ... ۶ و (... قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ... ۷، حضرت عیسی (علیه السلام): (إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ... ۸ و حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ... ۹ و (قُلْ إِنِّي عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّنْ رَبِّي... ۱۰).

- گفتار خداوند با غیر پیامبران از افراد برگزیده؛ مانند سخن گفتن با

حضرت مریم (علیها السلام): (... قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ...) ۱ و ذی القرنین: (... قُلْنَا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِمَّا أَنْ تُعَذِّبَ...) ۲.

-سخن گفتن فرشتگان با حضرت مریم (علیها السلام) (وَ إِذِ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ...)، حضرت ابراهیم (علیه السلام): (وَ لَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا سَلَامًا...) ۴ و حضرت لوط (علیه السلام): (قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ...) ۵.

همه این آیات به خوبی و روشنی مفهوم وحی را می رسانند؛ اما عنایت خداوند نسبت به کاربرد این واژه (قول) طرح رابطه گفتاری بین دو ذات متفاوت است.

(ب) کلام

واژه دیگری که به واژه وحی بسیار نزدیک و مرتبط می باشد، لفظ «تکلیم و کلام الهی» است؛ مانند (وَ مَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِّمَهُ اللَّهُ...) ۶ یا (... مِنْهُمْ مَنْ كَلَّمَ اللَّهُ...) ۷ و (... كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) ۸ که بیشترین مورد آن در قرآن کریم درباره تکلیم خداوند متعال با حضرت موسی (علیه السلام) آمده است.

این دو واژه سخن گفتن خداوند را بیان می کنند که وحی الهی است. چنان که گذشت تفاوت در این است که در هر واژه عنایت خاصی وجود دارد که در واژه دیگر نیست؛ اما این که مفهوم سخن گفتن خداوند و حقیقت تکلم او چیست، بحث مفصلی دارد که چکیده آن چنین است:

قول و کلام از نظر «عرف عام» عبارت است از: حروف و اصواتی که از متکلم صادر می شود و قائم به متکلم است که در انسان و حیوانات مشابه انسان چنین صوتی با ابزار زبان و حنجره و مانند آن در دهان ایجاد می شود؛ اما در انسان به صورت ایجاد الفاظ و حروف است؛ بر خلاف سایر حیوانات؛ به هر روی کاربرد کلام بر هر دو صحیح است؛ چرا که هدف اصلی صدا و کلام، ابراز «ما فی الضمیر» و سر درون است که در هر موجودی به اقتضای وجودی و شأن و ظرفیت آنها متفاوت است که در انسان به صورت سخن گفتن است.

بنابراین چنان که فلاسفه گفته اند، «حقیقت کلام و قول، اظهار و ابراز درون و کشف ضمیر است؛ نه ایجاد صوت و لفظ؛ اما در انسان به دلیل ظرفیت وجود خاص و اجتماعی بودن او که نیاز به تفهیم و تفهم دارد به صورت الفاظ و اصواتی است که در دهان پدید می آید و اگر انسانی هیچ گونه ارتباطی با هیچ فردی حتی با اعضای خانواده خود نداشته باشد، چنین فردی بی گمان به کلام و صوت نیاز پیدا نمی کند. دیگر موجودات نیز چنین اند.

بر این اساس هر رفتاری از متکلم که همان اثر سخن گفتن را دارا باشد (اظهار معانی درون و باطن) می شود آن را «کلام» نامید.

پس به فعل هر فاعلی که کشف از ضمیر او می کند و علم یا قدرت یا کمال او را نشان می دهد، می شود نام کلام گذاشت؛ جز این که دلالت الفاظ بر سرائر و

ضمائر، اعتباری است و دلالت افعال و آثار بر توانایی و عظمت فاعل تکوینی است. (۱)

از این رو می شود به هر چیزی که قدرت الهی را نمایش دهد، کلمه الهی گفت؛ چنان که در قرآن به عیسی (علیه السلام) «کلمه الله» (۲) یا هر موجودی در عالم طبیعت به کلمات رب (۳) تعبیر شده است؛ چراکه هر آن چه در صفحه عالم امکان قرار دارد چون خبر از کمال و جمال و علم و قدرت مبدأ و خالق آن می دهد به آن کلمات رب گفته می شود.

حکما و فلاسفه گفته اند:

پایه و اساس حقیقت کلام چیزی است که دلالت بر معنای پنهانی و باطنی انسان می کند؛ اما ویژگی های دیگر مانند این که با صوت و لفظ باشد و از طریق حنجره ایجاد شود و بر مقاطع فم متکی باشد، این ها ویژگی هایی است که تابع مصادیق و افراد آن است و در معنای حقیقی کلام، که آن را قوام ببخشد و پایه و اساس آن را تشکیل دهد دخالت ندارد. در نتیجه الفاظ و کلماتی که از انسان صادر می شود و بر مافی الضمیر دلالت کند کلام است. همان طور که اشاره رسا به معنا و اراده مقصود، کلام است. اشاره با دست به نشستن و ایستادن امر و قول است. (۴)

و نیز وجودات خارجی که با تمام وجود حکایت از علت خود می کنند کلامند.

در نتیجه مجموع عالم امکان و همه عالم هستی که با ایجاد خود به نوعی کمال خداوند را می رسانند کلام خدای سبحان هستند. (۵)

ص: ۴۴

۱- (۱). به همین جهت به آثار و کتاب های یک شخص، کلام او گفته می شود. ر. ک: جعفر سبحانی، جعفر، الالهیات، ص ۱۹۰.

۲- (۲). نساء، آیه ۱۷۱.

۳- (۳). کهف، آیه ۱۰۹ و لقمان، آیه ۲۷.

۴- (۴). پادشاهی یا شخصی با دست اشاره می کند بنشین یا برو. این را حتی در عرف هم می گویند فلانی گفت بنشین؛ اگرچه لفظی از او صادر نشده است.

۵- (۵). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۲۵.

خلاصه سخن این که کلام و قول را می توان بر دو قسم دانست:

۱. تکوینیات: در این قسم، نفس فعل همان قول و کلام خدا است که با «کن» تعبیر می شود؛ یعنی خداوند اراده می کند چیزی را ایجاد کند و او ایجاد می شود. حتی لفظ قول و کلام نیز واسطه نیست تا او ایجاد شود؛ بلکه قول و کلام همان فعل خداوند است که می فرماید: (... إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ)؛ ۱ چون اراده چیزی کند به او گوید موجود شو، پس موجود می شود.

به همین جهت همه عالم هستی کلمات خداوند است؛ چنان که خداوند می فرماید: (قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي...)؛ ۲ بگو! اگر دریا برای نوشتن کلمات پروردگار من مرکب شود دریا به پایان می رسد و کلمات پروردگار من به پایان نمی رسد.

۲. غیر تکوینیات: در این امور حقیقت قول و کلام همان تفهیم و تفهم و ابراز خواسته های درونی است که گاهی به صورت لفظ و گاهی با اشاره یا به صورت های دیگر می باشد.

ج) قَصْ و قصص

قصص و مشتقات آن از دیگر واژه هایی است که اغلب درباره مطالب وحی شده به کار رفته و بیشتر در آیات مربوط به داستان های قرآن دیده می شود.

«قصص» (به فتح ق و ص) مفرد و به معنای خبر، (۱) سرگذشت و تعقیب و

ص: ۴۵

نقل قصه است، (۱) و به معنای پی جویی نیز می آید. قصص (به کسر قاف) جمع قصه است؛ (۲) به معنای اخبار گذشتگان که بعضی پشت سر بعضی درآید. برخی گویا و روشن بودن معنا و مفهوم را در معنای قصص دخالت داده اند. (۳) برخی نیز قصص را خیر، داستان یا حادثه ای می دانند که با واقع مطابق باشد. (۴)

خداوند متعال می فرماید: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...); ۵ ما بهترین سرگذشت ها را از طریق این قرآن-که بر تو وحی کردیم- بر تو باز می گوئیم.

مرحوم طبرسی می نویسد: «(نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ...) ای: نَبِّئْ لَكَ أَحْسَنَ الْبَيَانِ يَا أَحْسَنَ تَبْيِينِ وایضاح؛ (۵) نیکوترین بیان و روشن ترین مطلب را برای تو بیان می کنیم.

خداوند متعال در ادامه آیه مباحله می فرماید: (إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ...) آن چه ما برای شما (از داستان عیسی علیه السلام) نقل کردیم حق است و تو باید به این گونه وحی اعتماد داشته باشی؛ زیرا این آیات از جانب خداوند سبحان آمده و وحی شده و جمله بعد: (... وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ...) تأکید بر مطابق با واقع و حق بودن مطالب وحیانی است.

در بسیاری از آیات که با واژه قصص آمده، کلمه حق نیز به کار رفته است. این کلمه بنابر آن چه گذشت (نهفته بودن تطابق با واقع در مفهوم قصص) و بنابر

ص: ۴۶

۱- (۱) . سید علی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۶، ص ۱۲ و ۱۱.

۲- (۲) . پیشین.

۳- (۳) . مجمع البیان، ج ۵ و ج ۶، ص ۳۱۶.

۴- (۴) . التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۹، ص ۲۷۵.

۵- (۵) . مجمع البیان، ج ۵ و ج ۶، ص ۳۱۶.

تصریح برخی از مفسران، (۱) تأکید و توضیح مفهوم قصه است.

همچنین خداوند می فرماید: (... إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ يُقْضَى الْحَقُّ...) ۲ حکم تنها از آن خداوند است و او است که حق را بیان می کند.

آیات دیگر عبارتند از: اعراف، آیه ۷ و ۱۰۱ و نمل، آیه ۷۶.

د) نبأ

واژه «نبأ» به خبری گفته می شود که فایده و سود بزرگی داشته باشد و موجب علم نیز باشد. برخی از لغت شناسان گویند:

نبأ در خبری به کار می رود که دارای سه ویژگی باشد:

- سود و فایده بزرگ؛

- علم و دانش؛

- غلبه بر ظن و گمان.

شایسته است خبری که می خواهند برای آن واژه «نبأ» را به کار برند بدون دروغ باشد؛ مانند خبر متواتر و خبری که از جانب خداوند متعال یا پیامبران الهی (علیهم السلام) آمده باشد. (۲)

همچنین نبأ و انباء در قرآن تنها جایی به کار رفته است که اهمیت و شأن عظیم داشته باشد. (۳)

خداوند متعال قرآن را «نبأ» نامیده است و می فرماید: (قُلْ هُوَ نَبَأٌ عَظِيمٌ * أَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ)؛ ۵ بگو! این خبر بزرگی است که شما از آن روی برمی تائید.

ص: ۴۷

۱- (۱). المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۶۳.

۲- (۳). مفردات، ماده نبأ.

۳- (۴). قاموس قرآن، ج ۷، ص ۷، ماده نبأ.

درباره مرجع ضمیر «هو» اگرچه اختلاف وجود دارد، از دیدگاه بیشتر مفسران، قرآن کریم است؛ چراکه این کتاب آسمانی معجزه الهی به شمار می رود و بهترین و بزرگ ترین خبرهای پیشینیان در آن آمده است. (۱)

آیه سوم سوره تحریم از آیاتی است که در آن واژه نبأ مفهوم وحی را می رساند. توضیح این که پیامبر اسلام به یکی از همسران خود (حفصه) (۲) مطلبی را در پرده گفت و خواست آن را فاش نسازد؛ اما او آن را نزد عایشه فاش نمود. خداوند متعال نیز پیامبرش را آگاه کرد. آن حضرت به همسرش (حفصه) گفت که تو اسرار را فاش ساخته ای. حفصه شگفت زده شد و گفت: «من انبأك هذا»؛ چه کسی به تو خبر داد؟ «قَالَ: تَبَأْنِي الْعَلِيمُ الْخَبِيرُ»؛ ۳ گفت: خدای دانا و آگاه مرا با خبر ساخت.

روشن است که خداوند پیامبر خود را از طریق وحی آگاه نموده است و علت کاربرد واژه نبأ نیز همان مفهوم خبر بودن آن و ویژگی های خاص و نهفته در واژه نبأ است.

همچنین است آیه چهارم سوره قمر.

ه) ندا

بلندشدن و ظهور صدا را «ندا» گویند و بر صدای تنها نیز اطلاق شده است. (۳)

ص: ۴۸

۱- (۱). المیزان، ج ۱۷، و مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۷۶.

۲- (۲). درباره شأن نزول آیات آغازین سوره تحریم همچنین این که کدام یک از همسران پیامبر در این جریان بوده اند روایات مختلفی وجود دارد؛ به تفاسیر روایی و بحث روایی المیزان، ج ۱۹ مراجعه شود.

۳- (۴). مفردات، ماده «ندا»، ص ۷۹۶. برخی نیز مانند فیومی در المصباح المنیر و احمد بن فارس در مقائیس اللغه ندا را از باب «تجمع» می دانند؛ چراکه در ندا خطاب وجود دارد و لازمه خطاب نیز تجمع می باشد. ر. ک: التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۲، ص ۷۰.

آیاتی از قرآن کریم که این واژه در آنها به کار رفته به معنای وحی یا قول و کلام است؛ اگرچه در ذات خود نوعی تفاوت با وحی دارد.

خداوند حدود ده مورد از رابطه گفتاری خود با بندگان برگزیده را با این واژه بیان می کند که پیامبران و غیر پیامبران مانند حضرت مریم (علیها السلام) را مورد خطاب قرار داده است.

خداوند متعال می فرماید: (وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا إِبْرَاهِيمُ * قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...); ۱ ابراهیم را ندا دادیم، رؤیای خود را حقیقت بخشیدی.

درباره خطاب قرار دادن حضرت موسی (علیه السلام) می فرماید: (وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ...); ۲ و ما موسی را از جانب راست کوه طور ندا دادیم.

و نیز این آیات: «طه، آیه ۱۱؛ نمل، آیه ۸؛ قصص، آیه ۳۰؛ شعراء، آیه ۱۰؛ اعراف، آیه ۲۲ و قصص، آیه ۴۶». گاهی نیز خداوند فرشتگان یا فرشته ای را مأمور سخن گفتن و ندا کردن با بندگان برگزیده خود نموده است.

خداوند متعال در داستان حضرت زکریا (علیه السلام) می فرماید: (فَنَادَتْهُ الْمَلَائِكَةُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى...); ۳ پس در حالی که وی (زکریا) در محراب خود ایستاده و دعا می کرد فرشتگان او را ندا دردادند که خداوند تو را به ولادت یحیی مژده می دهد. در آیه دیگر درباره حضرت مریم (علیها السلام) خداوند می فرماید: (فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا); ۴ فرشته ای از زیر پای او وی را ندا داد که اندوهگین مباش؛ پروردگارت زیر پای تو چشمه آبی پدید آورده است.

رابطه وحیانی خداوند متعال یا فرشتگان با برگزیدگان خود در کاربرد واژه ندا در این آیات به روشنی هویدا است؛ زیرا در آن غیر از رابطه گفتاری نوعی اعلام و ابراز نیز وجود دارد.

۲- واژگان مبین بیرونی و غیر نفسانی بودن وحی

اشاره

برخی از واژه های رساننده مفهوم وحی نشان می دهند که منشأ وحی از درون پیامبر نیست؛ بلکه از بیرون به وی القا می شود که به بررسی این واژه ها می پردازیم:

الف) نزول

واژه نزول و مشتقات آن یکی از واژه های بسیار نزدیک به مفهوم وحی است. خداوند گاهی می فرماید: ما به تو فلان مطلب یا کتاب را وحی کردیم. و گاهی می فرماید: ما کتاب یا قرآن را بر تو فرستادیم.

اصل واژه نزول به معنای فرود آمدن (۱) از جای بلند به جای پست است؛ (۲) مانند پایین آمدن از اسب و نیز مانند فرود آمدن باران از آسمان، و هرگاه به خدا نسبت داده می شود به معنای عطا و بخشش نیز می آید. (۳) درباره نزول قرآن کریم نیز این تعبیر به کار رفته است؛ اما به معنای نزول مادی نیست.

خداوند متعال می فرماید: (هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ...); ۴ او خدایی است که کتاب را بر تو نازل کرد. در جای دیگر نیز می فرماید: (... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ...); ۵ و ما ذکر (قرآن) را بر تو فرستادیم تا آن را برای مردم بیان کنی.

ص: ۵۰

۱- (۱). مقائیس اللغه، ماده نزل.

۲- (۲). مصباح المنیر، ماده نزل و نیز ر. ک: مفردات، ماده نزل.

۳- (۳). همان ماده نزل، و نیز ر. ک: ابوالحسن شعرانی، ج ۲، ص ۴۵۳.

و این نزول از مرتبه «عنداللهی» به مرتبه الفاظ است تا برای همه مردم فهم پذیر باشد.

ب) اتیان و ابتاء

«آتی» آمدن با سهولت و آسانی را گویند و بدین جهت برای سیلاب آبریزان (ریزش آب از آسمان) از واژه «آتی» استفاده می شود. واژه «اتی» و مشتقات آن در قرآن گسترده است که بسیاری از آن مربوط به اتیان قیامت و ساعت و آیات الهی و بیش از چهل مورد آن مربوط به نزول وحی و کتاب های آسمانی بر پیامبران الهی است و بیشترین مورد آن مربوط به اعطاء کتاب به حضرت موسی (علیه السلام) است.

اما آیات فراوانی (بیش از ده مورد) وجود دارد که درباره نزول وحی قرآنی است؛ از جمله آیاتی که تا حدودی مفهوم وحی را می رساند، آیه شریفه (وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ) ۱ است.

در این آیه شریفه خداوند متعال خطاب به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «ما دو چیز به تو داده ایم: سبع المثانی و قرآن عظیم». روشن است که منظور از قرآن عظیم همین کتاب آسمانی است؛ اما مفسران درباره سبع المثانی اختلاف دارند: بیشتر مفسران معتقدند که منظور از آن سوره حمد است و روایات فراوانی نیز بر آن دلالت می کند. برخی نیز معتقدند که منظور از آن همه قرآن می باشد. (۱)

در هر صورت آیه می گوید که خداوند به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرآن را وحی نموده است تا چراغ راهنمای او و جهانیان باشد.

همچنین است آیه نود سوره مؤمنون: (بَلْ آتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ)؛ ما بر

ص: ۵۱

ایشان سخن راست و حق فرستادیم و آنها دروغ می گویند.

خداوند در جای دیگر می فرماید: (... وَ قَدْ آتَيْنَاكَ مِنْ لَدُنَّا ذِكْرًا)؛ ۱ و به تو از جانب خود، قرآن را عطا کردیم. در سوره حجر آیه ۶۴ نیز می فرماید: (وَ آتَيْنَاكَ بِالْحَقِّ وَ إِنَّا لَصَادِقُونَ)؛ ما واقعیت مسلمی را برای تو آورده ایم و راست می گوییم.

آمدن واژه «اتی» با واژگانی چون ذکر، سبع المثانی و حق، بهترین گواه در ارائه مفهوم وحی و آمدن قرآن از جانب خداوند متعال است.

ج) مجیء

مفهوم مجیء از نظر لغت مانند اتیان به معنای آمدن است؛ ولی اعم از اتیان است؛ چراکه اتیان به معنای آسان آمدن است و نیز نوعی آمدن که با هدف و قصد انجام می گیرد؛ هرچند رسیدن به آن هدف فراهم و ممکن نگردد. (۱)

در قرآن کریم برای این مفهوم که قرآن از جانب خداوند آمده است از واژه «جاء» و مشتقات آن نیز استفاده شده است که آنها را می شود به چند دسته تقسیم کرد: (۲)

الف) آیاتی که تنها به آورنده قرآن دلالت دارند؛

خداوند متعال می فرماید: (... وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِمُ الْهُدَى)؛ از جانب پروردگارشان هدایت آمده است. (۳)

هدایت را در این آیه به معنای رسول و قرآن کریم دانسته اند (۴) و بنا بر این که هدایت، قرآن باشد مفهوم نزول وحی را می رساند.

ص: ۵۲

۱- (۲) . مفردات، ماده «جاء».

۲- (۳) . در این دسته بندی از قرآن شناسی آیه الله استاد مصباح یزدی استفاده شده است.

۳- (۴) . نجم، آیه ۲۳.

۴- (۵) . سید عبدالله شبر، تفسیر القرآن الکریم، ص ۴۹۲ (تفسیر وجیز).

در جای دیگر خداوند متعال می فرماید: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَ تَكْمٌ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ...); ۱ ای مردم! برای شما از جانب پروردگارتان اندرزی آمده است.

آیات دیگر که مشابه هستند عبارتند از: یونس، آیه ۱۰۸، نساء، آیه ۱۷۴، اعراف، آیه ۵۲ و زخرف، آیه ۷۸.

(ب) برخی دیگر از آیات هم به فرستنده و گیرنده وحی اشاره نموده اند:

خداوند متعال می فرماید: (... لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ); ۲ حق از جانب پروردگارت به سوی تو آمده است و تو هرگز از تردیدکنندگان مباش.

مرحوم طبرسی می فرماید: منظور از حق، قرآن و اسلام می باشد. (۱)

بیضاوی در توضیح آیه می نویسد:

حق (آیات الهی) به روشنی به تو رسیده است و هیچ جای شک و تردید با این آیات قطعی و یقینی برای تو نیست و مبادا نسبت به جزم و یقینی که در تو وجود دارد به خود تزلزل راه دهی. (۲)

همچنین است مائده، آیه ۴۸ و هود، آیه ۱۲۰.

روشن است که مفهوم آیات فوق چنان که بیشتر مفسران بدان اشاره کرده اند بر این اساس است که مقصود از حق یا یکی از مصادیق آن قرآن بوده باشد.

(ج) برخی دیگر از آیات دلالت دارد که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قرآن را از جانب خداوند برای مردم آورده و بر آنها تلاوت می کند.

خداوند متعال می فرماید: (... قَدْ جَاءَكُمْ الرَّسُولُ بِالْحَقِّ مِنْ رَبِّكُمْ...); ۵ ای مردم!

ص: ۵۳

۱- (۳). مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۲۷.

۲- (۴). ناصر الدین بیضاوی، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۲، ص ۲۴۷.

پیامبر (که انتظارش را می کشیدیم) حق را از جانب پروردگارتان آورد.

و نیز مؤمن، آیه ۷۰، صافات، آیه ۳۷ و صف، آیه ۶.

(د) برخی دیگر از آیات تنها از آمدن به سوی مردم و تکذیب کافران و مخالفان انبیا سخن می گوید و به آورنده آن اشاره ای ندارد.

خداوند متعال می فرماید: (وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا بِهِ كَافِرُونَ)؛ ۱ هنگامی که حق به سراغشان آمد، گفتند: این سحر است و ما نسبت به آن کافریم.

بسیاری از مفسران مفهوم حق را قرآن کریم می دانند.

مرحوم طبرسی می نویسد: «منظور از حق قرآن است». (۱)

بیضاوی می نویسد: «کافران قرآن را سحر نامیدند و به آن کفر ورزیدند و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را نیز تحقیر کردند». (۲)

آیات دیگر: زمر، آیه ۳۲ و عنکبوت، آیه ۶۸.

در هر حال از آیات به خوبی استفاده می شود که قرآن و حق از جانب پروردگار بر پیامبر اسلام وحی و نازل شده است؛ اگرچه بسیاری ناسپاسند و آیات خداوندی را نمی پذیرند.

(د) القاء و تلقی

واژه «لقاء» به معنای روبه رو و مصادف شدن با چیزی است و القاء به معنای انداختن و افکندن هر چیزی (۳) و تلقی به معنای استقبال از چیزی (۴) و تلقیه (باب

ص: ۵۴

۱- (۲) . مجمع البیان، ج ۹، ص ۷۷.

۲- (۳) . تفسیر بیضاوی، ج ۴، ص ۱۰۵.

۳- (۴) . مفردات، ماده تلقی.

۴- (۵) . لسان العرب، ج ۱۲، ص ۳۱۹.

تفعیل) به معنای روبه رو کردن، تفهیم و اعطا است. (۱)

(وَإِنَّكَ لَتَلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ) ۲ تو قرآن را از جانب خدای حکیم و دانا تفهیم می شوی. که آن هم یک نوع روبه رو شدن است. (۲) صاحب التحقیق فی کلمات القرآن، روبه رو شدن همراه با ارتباط را در معنای القا و تلقیه مؤثر می داند. (۳)

در هر صورت «تلقیه قرآن» در این آیه شریفه همان بخشیده شدن قرآن (۴) و تفهیم شدن آن است که ارتباط و روبه رو شدن نیز در آن لحاظ شده است و خداوند تفهیم کننده وحی است و این قسم را القا و تلقیه رحمانی گویند؛ چراکه «القا» را بر چهار قسم دانسته اند:

-القای شیطانی: که خطور اعمال شر یا گناه در قلب انسان است.

-القای نفسانی: و آن خطور بهره ها و حظوظ نفسانی به قلب انسان است؛ بدون آن که باعث گناه یا فساد شود.

-القای روحانی: میل و تمایل قلبی به اعمال خیر؛ مانند اطاعت و عبادات و احسان به دیگران. این قسم را الهام ملکی نیز گویند؛

-القای رحمانی: درخشش نور از افق قلب است که قلب به وسیله نور ایمان و تقوا نورانی می شود.

این آیه شاید اشارت بدین نکته باشد که ای پیامبر گرامی! آیات قرآنی که به قلب تو القا می گردد، القاء رحمانی است؛ نه شیطانی و نفسانی؛ بلکه بالاتر و برتر

ص: ۵۵

۱- (۱). قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۰۲.

۲- (۳). پیشین.

۳- (۴). التحقیق فی کلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۲۲۹.

۴- (۵). مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۳۲۹.

از القائنات ملکی به شمار می رود و این القاء «مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ» از طرف خدای حکیم و دانا است. (۱)

خداوند متعال در آیه دیگر می فرماید: (وَ مَا كُنْتُمْ تَرْجُوا أَنْ يُلْقَى إِلَيْكُمُ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكُمْ...); ۲ و تو هرگز امید نداشتی که این کتاب آسمانی به تو القا گردد؛ ولی رحمت پروردگارت چنین خواست.

خداوند به فرشتگانی سوگند یاد می کند که ذکر و قرآن را به پیامبران و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) القا می کنند: (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا)؛ سوگند به فرشتگانی که آیات بیدارکننده الهی را القا می کنند!

منظور از ذکر، یا قرآن کریم است که بر پیامبر اسلام قرائت و القا شده است یا مطلق وحی است که بر پیامبران القا شده است.

(۲)

قوم ثمود که منکر و مخالف حضرت صالح و رسالت او و وحی بودند در اشکالی واهی به پیامبر خود چنین گفتند: (أَأُلْقِيَ الذُّكْرُ عَلَيْهِ مِنْ بَيْنِنَا...); ۴ آیا از میان ما تنها بر این مرد (حضرت صالح) وحی نازل شده است؟

اشکال اصلی قوم ثمود این بود که معتقد بودند، بشری مانند آنان ممکن نیست پیامبر باشد و بر او وحی شود و در این آیه ایراد می گیرند که اگر بناست وحی الهی بر انسانی نازل شود، چرا بر صالح نازل شود؛ با این که افرادی معروف تر و ثروتمندتر نیز وجود دارند.

ص: ۵۶

۱- (۱) . بانو امین، مخزن العرفان، ج ۹، ص ۳۰۲.

۲- (۳) . المیزان، ج ۲۰، ص ۱۴۷ و مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۲۹.

به هر روی بنابر بسیاری از آیات یاد شده، قرآن و کتاب بر پیامبر القا و ارائه شده است.

۳- واژگان دال بر نزول لفظی قرآن

اشاره

برخی واژه ها گویای این است که قرآن با همین الفاظ بر پیامبر خوانده و فرستاده شده است که عبارتند از:

الف) قرائت

«قرائت» یکی از واژه هایی است که به معنای خواندن به کار رفته است. این واژه در اصل به معنای جمع کردن و نیز جمع کردن حروف و کلمات است. (۱) این ها دلالت می کند که حروف و کلماتی که بر پیامبر خوانده شده از جانب خداوند آمده است: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ)؛ ۲ جمع و خواندن قرآن بر عهده ما است؛ پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن.

خواندن آیات قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) جز به واسطه حروف و کلمات انجام نمی پذیرد و لفظ در آن دخالت مستقیم دارد؛ در نتیجه قرآن با همین الفاظ بر آن حضرت قرائت شده است.

ب) تلاوت

تلاوت یعنی به دنبال رفتن، پیروی کردن و نیز خواندن کلمه ای بعد از کلمه دیگر بدون فاصله. گاهی پیروی با جسم صورت می گیرد و گاهی با پیروی از

ص: ۵۷

۱- (۱). مفردات، ص ۶۶۸، «ماده قرء».

حکم و گاهی با خواندن و تدبیر در معنا. تفاوت تلاوت با قرائت در این است که تلاوت به کتاب های آسمانی اختصاص دارد؛ اما قرائت اعم است. (۱)

مرحوم طبرسی می نویسد:

تلاوت، همان قرائت است. «تلا» یعنی «قرأ» و هر دو به معنای پیروی کردن از یکدیگر است؛ زیرا بعضی حروف از بعضی دیگر پیروی می کنند. تفاوت در این است که اصل قرائت جمع حروف است و اصل تلاوت پیروی کردن حروف همراه با تعقل، فهم و معرفت. (۲)

این واژه در پنج جای قرآن کریم مفهوم وحی را می رساند؛ از جمله این که می فرماید: (تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ...)؛ این ۳ آیه است خدا که به حق بر تو تلاوت می کنیم.

در جای دیگر می فرماید: (ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذُّكْرِ الْحَكِيمِ). ۴

منظور از تلاوت در «تتلو» همان قرائت و تکلم و وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که خداوند متعال آیات را کلمه-کلمه و بدون فاصله بر پیامبر خوانده است؛ یا این که جبرئیل به فرمان خداوند این کار را انجام می دهد. (۳)

آیات مشابه عبارتند از جاثیه، آیه ۶، قصص، آیه ۳ و آل عمران، آیه ۱۰۸.

ج) ترتیل

ترتیل بیان کردن سخن منظم، پایدار و همراه با فاصله را گویند و نیز هرگاه

ص: ۵۸

۱- (۱). مفردات، ص ۷۱ ماده «تلی».

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۲۲۴ (ذیل آیه ۴۴ سوره بقره).

۳- (۵). مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۶۲۲.

سخنی پایدار با آسانی و راحتی بیان شود آن را ترتیل گویند. (۱) همچنین با دقت و درست ادا کردن کلمات نیز ترتیل است.

(۲)

واژه «رتلنا» که در قرآن کریم مفهوم قرائت و وحی را می‌رساند، یک بار آمده است. خداوند متعال درباره شیوه بیان و نزول آیات می‌فرماید: (... وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا)؛ ۳ ما آن را جدا-جدا و پشت سر هم و آرام برای تو بیان کردیم.

مرحوم طبرسی می‌نویسد: «ای: بیناه تبییناً ورسلاً ترسیلاً بعضه فی اثر بعض؛ (۳) آن را به طور روشن و گویا بیان می‌کنیم و پشت سر هم می‌فرستیم».

پیامبر (صلی الله علیه و آله) به ابن عباس فرمود: «وقتی قرآن را قرائت می‌کنی آن را با ترتیل بخوان». او پرسید: ترتیل چیست؟ حضرت فرمود:

بینه تبیاناً ولا-تنثره نثر الرمل ولا تهذه هذا الشعر قفوا عند عجائبه وحركوا به القلوب ولا- یكونن هم احدكم آخر السوره؛ (۴) حروف و کلمات آن را به روشنی ادا کن؛ نه همچون ذرات شن آن را پراکنده کن و نه آن را همچون شعر پشت سر هم بخوان. چون به شگفتی های قرآن می‌رسید توقف کنید و بیندیشید و دل‌ها را با آن تکان دهید و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان برسانید.

همانند این حدیث در اصول کافی (۵) از امام علی (علیه السلام) نیز نقل شده است. در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) می‌فرماید: «تمکث فیہ وتحسن به صوتک»؛ (۶) ترتیل

ص: ۵۹

۱- (۱) . مفردات، ص ۱۹۲، ماده «رتل» و الیاس کلانتری، لغات قرآن در مجمع البیان، ص ۵۵.

۲- (۲) . قاموس قرآن، ج ۳، ص ۵۳.

۳- (۴) . مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۲۶۶.

۴- (۵) . همان.

۵- (۶) . محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

۶- (۷) . حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۸۵۶.

آن است که آیات قرآن را با آرامش و درنگ و صدای زیبا بخوانی.

در هر صورت ترتیل به معنای بیان منظم، زیبا و پایدار است و مفهوم «رتلنا» نیز این است که ما قرآن را به صورتی منظم و جدا جدا- که پایدار است- برای تو بیان کرده ایم. علت کاربرد واژه های قرائت، تلاوت و ترتیل، برخورداری وحی از کلمات، حروف، نظم و ترتیب و جدا جدا کردن یا بیان منظم کلمات و حروف می باشد. این نشان می دهد که قرآن کریم با همین الفاظ کلمه به کلمه و آیه به آیه بر پیامبر خوانده و ارسال شده است؛ نه این که معنا نازل شده باشد و خود پیامبر آن معانی را به الفاظ تبدیل کرده باشد.

ص: ۶۰

وحی اساس دین و رسالت پیامبران الهی است و معرفت دینی را با اندیشه‌ها و فرهنگ‌های ساخته بشری جدا و متمایز می‌کند.

وحی با حیات بشر هم‌زمان است. ادیان پیش از اسلام با این موضوع آشنا بوده‌اند، و طبق تصریح قرآن (نساء، آیه ۱۶۳) به همه پیامبران وحی شده است. به کارگیری این واژه در شعر شاعران پیش از اسلام و نیز کاربرد آن در عهد عتیق و جدید وجود این موضوع را قبل از اسلام نشان می‌دهد.

وحی در لغت معانی مختلفی دارد؛ از جمله «اشاره سریع، اشاره با رمز، کلام و سخن پنهانی، القا و افکندن مطلبی به دیگری، سرعت و شتاب، اقدام به کاری و نوشتن»؛ البته معنای اصلی آن القاء علم پنهانی به دیگری و اشاره سریع و پنهانی است.

وحی در اصطلاح نیز تعریف‌های متعددی دارد؛ که در مجموع می‌شود آن را چنین تعریف کرد: القاء پیام از جانب خداوند متعال به بشری (پیامبر) به واسطه فرشته یا بدون واسطه. این تعریف وحی رسالی است که به شریعت و دین مربوط می‌شود و از تعریف می‌توان فهمید که وحی باید دارای مبدأ و فرستنده (خداوند)، گیرنده (پیامبر)، متن (مانند قرآن) و پیک (جبرئیل) باشد؛ البته بدون سه عنصر نخست تحقق نمی‌یابد؛ از این رو ارکان وحی عبارت‌اند از: فرستنده، گیرنده و متن. نتیجه این که وحی به غیر پیامبران یا پیام‌های غیر الهی یا الهام به افراد عادی وحی رسالی نیست.

وحی قرآنی ساختار معناشناسی خاصی دارد. واژگان فراوانی در قرآن هست که از نظر معنایی با وحی ارتباط دارند. برخی از این واژگان مانند قول، کلام، قصص و ندا رابطه گفتاری وحی‌کننده و گیرنده آن را نشان می‌دهد. برخی دیگر

از واژه ها نیز مانند نزول، اتیان و مجیء، نفسانی نبودن وحی را می رساند؛ بنابراین منشأ وحی، درون پیامبران نیست. برخی دیگر از این واژگان نیز مانند تلاوت، قرائت و عربی بودن، نزول لفظی قرآن را از جانب خداوند بیان می کند.

پرسش

۱. معانی لغوی وحی چیست و روشن کنید که معنای اصلی آن کدام است؟

۲. وحی اصطلاحی را تعریف کنید و ویژگی های آن را توضیح دهید.

۳. با نگاه به تعریف وحی، چه عناصری در تعریف آن دخالت دارد و چه مواردی را خارج می کند؟

۴. واژه های قول، کلام، قصص و نزول را معنا کنید و توضیح دهید چه ارتباط معنایی با وحی دارند؟

۵. واژگان هم معنای وحی را تقسیم بندی کرده و روشن کنید چه ساختار معنایی برای آن قابل تبیین است؟

پژوهش

به تفسیر المیزان (ج ۲ و ۳) و دیدگاه های ایزوتسو در کتاب خدا و انسان در قرآن مراجعه کنید و براساس این دو دیدگاه، معنانشناسی وحی را در واژه های هم سو بررسی کنید.

ص: ۶۲

وجود ادیان الهی و قطعی بودن برخی از آنها در تاریخ، رابطه انسان با خدا را به روشنی ثابت می کند. همه آنها معتقدند پدیده وحی در میانشان رخ داده و خداوند بر پیامبران آنها وحی فرستاده است و این قابل انکار نیست. ادیان موجود آسمانی مانند یهود، مسیحیت و اسلام نیز وقوع این پدیده را تأیید می کنند.

قرآن کریم نیز از این حقیقت خبر می دهد که ما نه تنها به تو ای پیامبر! وحی کرده ایم؛ بلکه به پیامبران پیش از تو نیز مانند نوح، ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسباط و عیسی وحی کرده ایم. ر. ک: (نساء، آیه ۱۶۴)

همچنین قرآن بیان می دارد که پیش از تو نفرستادیم، مگر مردانی که به آنان وحی کرده ایم. (انبیاء، آیه ۷) و امت ها در طول تاریخ پیامبر هشدار دهنده ای داشته اند. (فاطر، آیه ۲۴)

امام علی (علیه السلام) می فرماید: «وَلَمْ يَخْلِ اللَّهُ سُيُجَانَهُ خَلْقَهُ مِنْ نَبِيِّ مُرْسَلٍ أَوْ كِتَابٍ مُنَزَّلٍ»؛ (۱) خداوند سبحان هیچ گاه جامعه بشری را از پیامبر یا کتاب آسمانی که برای آنان نازل شود، خالی نگذاشته است.

ص: ۶۳

در طول تاریخ نیز افرادی راست گو در جایگاه پیامبری بوده اند که دین و ادعای خود را با دلایل روشن و معجزات به اثبات رسانده اند و همراهی و همگامی ادعای آنان با معجزات، نشان می دهد که آنان با عالم فرادنیایی ارتباط داشته و از طرف خداوند و از طریق وحی به پیامبری و دین مأمور بوده اند. (۱)

برآنیم تا در این فصل موضوع «امکان وحی و دلایل منکران آن را» بررسی کنیم؛ همچنین در ادامه به کاربردهای وحی در قرآن و اقسام آن می پردازیم.

امکان وحی

ارتباط با عالم غیب از مجاری عادی معرفت مانند حس و عقل و تجربه به دست نمی آید؛ از این رو گروهی اصل آن را از نظر عقلی ناممکن دانسته اند و گفته اند که چگونه ممکن است یک انسان مادی با عالم معنا و مجرد ارتباط برقرار کند؟ این جا به برخی از این گروه ها و شبهات آنها همراه با دلایل و پاسخ آن پرداخته می شود.

منکران وحی رسالی

۱- مشرکان و مخالفان پیامبران الهی

یکی از گروه هایی که در طول تاریخ همواره وحی را انکار کرده اند، مشرکان و مخالفان پیامبران الهی بوده اند. آنها تصور می کردند ارتباط وحیانی با پروردگار با بشر بودن سازش ندارد و پیامبر باید از جنس فرشته باشد:

(فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً...); گروهی از قوم حضرت نوح که کافر بودند،

ص: ۶۴

۱- (۱). ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱، ص ۳۲۰.

گفتند: این جز بشری مانند شما نیست؛ می خواهد بر شما برتری یابد و اگر خداوند می خواست (پیامبری را بفرستد) فرشته ای را می فرستاد. (۱)

قوم صالح و شعیب نیز به پیامبرشان گفتند: (مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا...); تو فقط بشری همچون مایی. (۲)

در جایی دیگر از زبان مخالفان رسالت آمده است: (... لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ). آنها گفتند: اگر پروردگار ما می خواست فرشتگانی نازل می کرد؛ از این رو ما به آن چه شما برانگیخته شده اید، کافریم. (۳)

و نیز مخالفان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) گفتند: (... مَا لِهَذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ...); چرا این پیامبر غذا می خورد و در بازارها راه می رود. (۴)

مطابق این آیات تصور باطل مشرکان این است که رسول و پیامبر باید از جنسی دیگر غیر از انسان همچون فرشته باشد. (۵)

۲- عقل گرایان

گروهی که خود را عقل گرا پنداشته و مرتبه انسان ها را یکسان دانسته اند باور دارند که پیروی هر انسانی از مانند خود گناه بزرگی است. این تفکر همه انسان ها را از نظر استعداد مساوی می داند؛ پس اگر وحی ممکن باشد باید همه انسان ها از این دارایی ویژه برخوردار شوند؛ نه این که از آن افرادی خاص باشد؛ پس ما که

ص: ۶۵

۱- (۱). مؤمنون، آیه ۲۴.

۲- (۲). شعراء، آیه ۱۵۴ و ۱۸۶.

۳- (۳). فصلت، آیه ۱۴.

۴- (۴). فرقان، آیه ۷.

۵- (۵). آیات دیگری نیز در این باره وجود دارد؛ از جمله: یس، آیه ۱۵؛ ابراهیم، آیه ۱۰؛ انبیاء، آیه ۸۰؛ فرقان، آیه ۲۱.

نمی توانیم چنین ارتباطی داشته باشیم خود دلیل بر عدم امکان وحی است.

این اندیشه در قرآن کریم از جانب برخی منکران معاد مطرح شده است: «کسانی که به لقای ما و معاد ایمان ندارند، گفتند: چرا فرشتگان بر ما نازل نشده است؟ یا چرا ما پروردگاران را نمی بینیم؟» (۱)

طبق این عقیده همان طور که فرشته بر پیامبری نازل می شود باید بر انسان عادی نیز نازل شود؛ در غیر این صورت ادعای وحی دروغ خواهد بود.

۳- تجربه گرایان

طرفداران علوم تجربی یا تجربه گرایان نیز وحی را نمی پذیرند. مکتب تجربه گرایی در آغاز ادعا می کند که هر آن چه در قالب تجربه نگنجد پذیرفتنی نیست. یکی از آن موارد، وحی است. فرید وجدی می نویسد:

نگاه دانشمندان غرب به وحی تا قرن شانزدهم (میلادی) مانند سایر ملت ها و صاحبان ادیان بود و منابع آنها پر از پیامبران الهی بوده است؛ اما وقتی که دانش جدید (تجربه گرایی) با اندیشه شک گرایی و مادی گرایی پا به عرصه وجود گذاشت، دیدگاه دیگری را مطرح کردند که وحی نوعی خرافه قدیمی است. (۲)

از آن پس بود که این اندیشه غلبه یافت تا جایی که خالق و روح را باهم انکار کردند و گفتند که وحی مطرح شده در کتب قدیمی، بافته و ساخته پیامبران است که خودشان طرح کرده اند تا مردم را به خود جذب کنند و بر آنها مسلط شوند و این حرف ها سخنانی از نوع بیماری های تعصب آمیز است که در واقع خیال می کنند اشباحی (مانند فرشته) می بینند که با آنان سخن می گویند؛ در حالی که در واقع هیچ چیز وجود ندارد.

ص: ۶۶

۱- (۱). فرقان، آیه ۲۱.

۲- (۲). فرید وجدی، دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۱۰، ص ۷۱۳.

دیدگاه نخست و نیز دیدگاه تجربه‌گرایان مبتنی بر ناتوانایی بشر بر ارتباط وحیانی است؛ چراکه او مادی است و با ماده نمی‌توان با عالم مجرد یا عالم ملکوت و وحی ارتباط برقرار کرد؛ یا این که وحی آزمایش‌پذیر نیست؛ پس وجود ندارد؛ اما این سخن از دیدگاه قرآن و برهان‌های فلسفی و حتی شواهد تجربی مردود است؛ زیرا شواهد فراوانی ثابت می‌کند که انسان دو ساحت دارد: ظاهری مربوط به عالم ماده و باطنی مربوط به روح و عالم تجرد؛ بدین جهت حقیقت انسان ترکیبی از روح و جسم است. از یک طرف با عالم ملکوت و تجرد مرتبط و از سوی دیگر با زمین و ماده پیوند می‌خورد که شواهد آن بیان می‌شود.

۱- اثبات وجود روح

پاسخ این است که انسان فقط موجود مادی نیست؛ بلکه دو ساحت دارد: جسمی و روحی. اثبات وجود روح و نفس، امری قطعی است که فلاسفه و حتی دانشمندان تجربی و نیز شواهد قرآنی آن را بیان و ثابت کرده‌اند.

نخستین فلاسفه یونان (۱) مسئله نفس را مطرح کرده‌اند. سقراط و افلاطون از

ص: ۶۷

۱- (۱). تاریخ فلسفه گزارش می‌دهد که ۲۵۰۰ سال قبل، فلاسفه یونان دیدگاه‌های خاصی درباره نفس داشته‌اند. برخی تا چهار ساحت برای انسان معتقد بوده‌اند: «بدن، روح، ذهن و نفس»؛ ولی آن‌چه از قدیم در میان اندیشمندان مطرح بوده و مشهور و معروف است، دو ساحتی بودن وجود انسان است که از آن به دیدگاه «ثنویت» و دوانگاری نیز تعبیر می‌شود. از فلاسفه قدیم می‌شود افراد ذیل را نام برد: «تالس» یا تالس ملطی (۵۴۶-۶۲۴ ق.م) قائل به جسم لطیف و باطن بوده است که فنا در آن راه ندارد. (عبدالکریم شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۲۴۴ و ۲۴۵ و شرف‌الدین خراسانی، نخستین فیلسوفان یونان، ص ۱۲۹) انکسیمانس (۵۲۸-۵۸۵ ق.م) روح را مانند هوا می‌داند که مسلط بر بدن و نگه‌دارنده بدن است. (شهرستانی، همان) پس از وی فیثاغورس (متولد ۵۸۰ ق.م) که دیدگاه‌های خود را بر مبانی ریاضی بنا نهاده، نفس آدمی را قبل از اتصال به بدن از تألیفات عددی ابداع شمرده است و بر اساس تجرد به عالم اصلی متصل می‌شود (شهرستانی، همان ص ۲۶۶-۲۷۰). پس از وی انبازقلس (۴۹۵-۴۳۵ ق.م) که در زمان حضرت داود می‌زیسته برای نفس مراتبی قائل بوده است و ائتلاف و محبت را از روح انسان می‌داند. (همان، ص ۲۶۶-۲۵۷) نیز دموکریتوس (۴۶۰-۳۷۰ ق.م) نفس و روح را نوع آتش و گرما می‌داند. افلاطون (۴۲۷-۳۴۷ ق.م) از طرفداران سرسخت اصالت روح است و ارسطو (۳۸۴-۳۶۸ ق.م) نفس را کمال اول برای جسم طبیعی و اصل و مبدأ حیات می‌داند. (ر. ک: کاپلستون، فردریک، ج ۱، ص ۳۷۰-۳۷۵ و ۲۳۰-۲۴۰ و شهرستانی، الملل و النحل، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۷۰)

پیشگامان دو بعدی بودن وجود انسان بوده اند. افلاطون طرفدار سرسخت «اصالت روح» بوده و نفس را بر بدن مقدم می دانست. (۱) ارسطو نیز نخستین فیلسوفی است که درباره نفس؛ جداگانه و به تفصیل سخن گفته است. وی نفس را کمال اول برای جسم و اصل و مبدأ حیات در موجودات زنده می داند. این نفس در نباتات و حیوانات وجود دارد. (۲)

دیدگاه ارسطو را دانشمندان بعدی نیز پذیرفتند. ابن سینا پس از اثبات روح، برهان های گوناگونی بر مجرد آن می آورد. (۳) ملاصدرا نیز همین نظریه را پذیرفته؛ اگرچه برهان مستقلی را بر آن اقامه می کند. (۴) حتی فلاسفه غرب از جمله «رنه دکارت» فرانسوی (پدر فلسفه جدید غرب) و «امانوئل کانت» (فیلسوف مشهور آلمانی) آن را با استدلال و برهان مطرح کرده اند. (۵)

ص: ۶۸

۱- (۱). افلاطون، دوره آثار افلاطون، ترجمه محمدحسن لطفی و رضا کاویانی، ج ۱، ص ۴۱۹-۵۱۴.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). شیخ الرئیس، ابوعلی سینا، التعليقات، ص ۳۴-۳۵ و حسن حسن زاده آملی، النفس من کتاب الشفاء، ص ۱۳.

۴- (۴). صدرالمتألهین شیرازی، الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه، ج ۶، ص ۶-۱۰.

۵- (۵). رنه دکارت، تأملات در فلسفه اولی، ترجمه احمد احمدی، ص ۳۴ و ۳۵ و امانوئل کانت، تهמידات، ترجمه غلامعلی

حداد عادل، ص ۸۲.

برای اثبات روح و تجرد آن راه های گوناگونی ارائه شده است؛ از جمله آنها دلایلی است که فلاسفه از جمله شیخ الرئیس بوعلی سینا و ملاصدرا اقامه کرده اند. راه دیگر دلایلی است که با استفاده از رؤیاهای و احضار ارواح و خواب های مغناطیسی و همچنین از اعمال مرتاضان و کرامات اولیای خدا و مانند آن اقامه می شود و بعضی از مقدمات آنها برای کسانی که اطلاع مستقیم نداشته باشند باید از راه نقل ثابت شود و این گونه منقولات فراتر از حد تواتر است. (۱)

۲- برهان فلسفی بر اثبات وجود روح

اشاره

فلاسفه برای اثبات روح به دلایلی اشاره کرده اند که به برخی از آنها اشاره می شود:

الف) برهان استمرار

این برهان بدن انسان را در معرض دگرگونی و زیادی و نقصان می داند. کودکی، نوجوانی، جوانی، میانسالی و پیری، یا تغییرات جسمانی به علت چاقی یا لاغرگی و مانند آن در طول عمر انسان رخ می دهد؛ اما نفس انسان یا به تعبیر دیگر «شخصیت» و «من» انسانی ثابت و مستمر است. بدن ظاهری پس از چندین سال-به نظر بوعلی سینا بیست سال- دچار تغییری می شود که چیزی از قبل برجای نمی ماند و به بدن دیگر تبدیل می شود؛ اما انسان در همه این مدت به بقای ذات خود معترف است و در همه عمر نیز چنین خواهد بود؛ پس ذات انسان با اجزای بدن ظاهری مغایر است. بوعلی سینا می نویسد:

ص: ۶۹

۱- (۱). محمدتقی مصباح یزدی، آموزش فلسفه، ج ۲، ص ۱۵۵.

فأنت اذن ثابت مستمر لاشك في ذلك وبدنك واجزائه ليس ثابتاً مستمراً بل هو ابدأً في التحلل والانتقاص؛ تو خود بدون تردید ثابت و مستمر هستی؛ در حالی که بدن و اعضای ظاهری ثابت نیست و همیشه در حال تحلیل و نقصان است. (۱)

(ب) خودآگاهی انسان

برهان دیگر علم حضوری و خودآگاهی انسان است که انسان با علم حضوری وجود حقیقی و ذات خویش را درک می کند. هر انسانی حقایق و هستی های خارجی را از راه حواس گوناگون می فهمد؛ ولی اگر در وجود خویش تأمل کند بدون توجه به اعضای خود مانند دست و پا درمی یابد که در وجود او حقیقی هست که آن را بی واسطه و مستقیم می یابد. این حقیقت که منشأ ادراکات و احساسات مختلف است «نفس یا روح» نام دارد و اصل ذات و شخصیت انسان نیز همین است.

ابن سینا از آن با نام «هواء طلق» (انسان معلق در هستی و فضا) تعبیر می کند. (۲) این شبیه عبارت دکارت است: «من فکر می کنم پس هستم».

به تعبیر دیگر، هر انسانی می تواند خود را از بند جسم و پیوستگی های جسمانی رها سازد یا از آن غافل شود؛ ولی هرگز نمی تواند خود را از نفس خویش و خویشتن خود رها کند یا لحظه ای از آن غافل شود یا در اصل وجود آن تردید کند.

ص: ۷۰

۱- (۱). شیخ الرئيس ابوعلی سینا، رساله فی معرفه النفس الناطقه، ضمیمه کتاب احوال النفس ابوعلی سینا با تحقیق دکتر احمد فؤاد الاهوانی، ص ۱۸۳ و ۱۸۴.

۲- (۲). شیخ الرئيس ابوعلی سینا، الشفاء (کتاب النفس)، مقاله پنجم، فصل هفتم، ص ۳۴۸ و الاشارات والتنبیها، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، تحقیق دکتر سلیمان دنیا، ج ۲، ص ۳۴۴-۳۴۵.

ملاصدرا نیز به همین دلیل اشاره می کند که انسان در هیچ حالی حتی در حالت خواب یا بی هوشی از ذات خود غافل نیست؛ در حالی که گاهی انسان اعضای بدن خود مانند قلب و مغز را فراموش می کند؛ بنابراین نفس و ذات وجودی از اعضای جسمانی نیست. (۱)

۳- شواهد علمی و تجربی

الف) خواب های راستین

یکی از نشانه های امکان وحی و ارتباط با عالم غیب و اثبات روح وجود رؤیای صادقه یا خواب های راستین است. خواب های راستین دریچه ای از واقعیت ها و عالم غیب را بر انسان می گشاید و انسان از این راه نسبت به واقعیت ها یا امور پنهانی و غیبی آگاهی هایی می یابد که در عالم بیداری و عادی نسبت به آنها آگاهی نداشت.

همه انسان ها همواره تجربیات تلخ و شیرینی از خواب های راستین دارند و کم اند کسانی که در زندگی خود نخوابیده باشند و در خواب چیزهای شگفتی ندیده باشند؛ گاهی آن چه را در خواب دیده عین یا تعبیر آن را دیر یا زود در بیداری می بیند. چنین مسئله ای ورای زمان و مکان عادی و فراتر از توان جسم نیست.

ابن سینا برای اثبات وجود روح، حالت خواب را تبیین می کند: «آن جا که حواس ظاهری انسان از کار می افتند؛ ولی قوای باطنی انسان در آن حالت دریافت هایی دارد که پس از آن به وقوع می پیوندند». (۲)

ص: ۷۱

۱- (۱). صدرالمآلهین شیرازی، الشواهد الربوبیه، ص ۲۱۲ و المبدأ و المعاد، ص ۳۴۳.

۲- (۲). شیخ الرئیس، بوعلی سینا، الشفاء، کتاب النفس، مقاله پنجم، فصل ۷، ص ۳۴۸ همچنین وی به حالت مستی نیز استشهاد می کند که حواس ظاهری و حواس باطن از فعالیت ادراکی برکنارند و نمی توانند محسوسات و معقولات را به درستی درک کنند؛ ولی در چنین حالتی انسان به خویشتن علم دارد و از خود غافل نیست. ملای رومی نیز در بیان ظریفی فعالیت روح را در خواب بسیار پرکار می داند: دست و پا در خواب بینی و ائتلاف آن حقیقت دان مدانش از گزاف آن تویی که با بی بدن داری بدن پس مترس از جسم و جان بیرون شدن روح دارد بی بدن بس کار و بار مرغ باشد در قفس بس بی قرار باش تا مرغ از قفس آید برون تا ببینی هفت چرخ او را زبون (مثنوی معنوی، دفتر سوم، ص ۴۷۱) دانشمندان غربی نیز مسئله رؤیا را مربوط به روح دانسته اند و آن را تجربه ای انکارناپذیر می دانند. گابریل دولان فرانسوی باور دارد که انتقال خیال در عالم خواب یا بیداری و مشاهده وقایع آینده از جمله مطالب و حقایقی است که هیچ شک و تردیدی در آنها باقی نمانده است و همه این مسائل که به تازگی شناخته شده از خصائص و متعلقات روح است. کامیل فلاماریون (Flammarion) در کتاب مرگ و اسرار آن ضمن نقل خواب های راستین بسیار نتیجه می گیرد که نیرویی غیر از جسم وجود دارد که در خواب می فهمد، مسافرت می کند، اطلاعاتی به دست می آورد، آن قدرتی که برخلاف موازین مادی عمل می کند و بدون وسیله به اقصی نقاط عالم مسافرت نموده و از مجرای غیرطبیعی اطلاعاتی به دست می آورد نامش

«روح» است و به همین دلیل نموده‌های روانی، با آثار فیزیکی کاملاً متفاوت است. (ر. ک: کامیل فلاماریون، مرگ و اسرار آن، ص ۱۰۷-۱۲۶) نمونه‌ها: ۱. جوانی در خارج از کشورش زندگی می‌کرد، موقع ظهر در خواب دید مادرش سگته کرد و درگذشت. تا بیدار شد تماس گرفت و فهمید که خوابش درست بوده و این حادثه اول ظهر اتفاق افتاده بود. ۲. بچه یتیمی، پدر مرده اش را در عالم خواب دید که به او گفت: در فلان نقطه پولی برای شما ذخیره کرده ام. پس از بیداری رفت و همان پول‌ها را در آن جا به دست آورد. ۳. کسی خواب دید دوستش با ماشین در فلان پرتگاه سقوط کرده و جمجمه اش متلاشی شد. پس از بیداری به محل حادثه رفت و همان حادثه را دید. (ر. ک: مرگ و اسرار آن، همان) ۴. زنی در خواب دید که با همسرش به کشور عربستان مسافرت کرده است؛ اما هنگام ورود به عربستان همسرش را راه ندادند. فردای آن روز که با عده ای زائر جهت زیارت خانه خدا حرکت کردند، به فرودگاه که رسیدند برای ورود پاسپورت‌ها را نشان دادند. همسر آن زن هرچه گشت، پاسپورتش را نیافت. همه زائران وارد عربستان شدند؛ اما همسر آن زن را راه ندادند.

واقعیتی که به واسطه خواب های راستین برای انسان به دست می آید از راه حس و عقل عادی به دست نمی آید؛ بلکه به واسطه روح و از طریق خاصی است که دریچه ای از غیب به روی انسان گشوده می شود و ارتباط و حیانی نیز ارتباط جسمانی پیامبران نیست؛ بلکه یک ارتباط روحی است؛ به همین علت در روایات رؤیای صادقه را یک جزء از اجزاء هفتادگانه نبوت برشمرده اند. (۱)

(ب) اسپری تبسم و ارتباط با ارواح

امروزه ارتباط با ارواح به صورت یک علم درآمده است. افراد بسیاری از طریق روح توانسته اند با ارواح دیگران ارتباط برقرار کنند. فرید وجدی در گزارش های مربوط به روح، حدود سیصد مجله و روزنامه را از آن جمعیت «روحیون» می داند که در سراسر جهان منتشر می شود. (۲)

آیه الله مکارم شیرازی برای بیان استقلال روح و تضعیف این نظریه که روح از خواص فیزیکی و شیمیایی سلول های مغزی است، نتایجی را که دانشمندان روان شناس و روان کاو درباره روح و ارتباط آن با ارواح دیگر به دست آورده اند بدین گونه بیان می کند:

—سخن گفتن به غیر زبان مادری (شخصی را که در خواب مغناطیسی فرو می برند و با ارواح تماس می گیرد می تواند گاهی با زبانی که هیچ گونه آشنایی با آن نداشته، سخن بگوید)؛

ص: ۷۳

۱- (۱) . محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۹۰ و ۹۱.

۲- (۲) . دائره المعارف القرن العشرين، ج ۴، ص ۷۰۵ (ماده روح).

-حل مسائل پیچیده ریاضی به وسیله کسانی که هیچ گونه آمادگی برای حل این مسائل نداشته اند؛

-نوشتن مطالبی روی الواحی که داخل صندوقی قرار داده بودند و در آن را بسته و مهر و موم کرده اند؛

-برداشتن اجسامی از زمین به وسیله ارواح، بدون این که کسی به آنها دست بزند؛

-ظاهر شدن ارواح به صورت اشباحی در جلسات (خاص).

این ها مسائلی است که دانشمندان بزرگی مشاهده و به صحت آن اعتراف کرده اند. این نتایج با استفاده از کتاب های عالم پس از مرگ تألیف لئون دنی و اصول روان کاوی تألیف فروید و علی اطلال المذهب المادی گزارش شده است. (۱)

ج) خواب های مغناطیسی (هیپنوتیسم)

بیش از یک قرن است دانشمندان از طریق تجربه به بُعد روحی و معنوی انسان از راه «خواب مغناطیسی» پی برده اند. مسئله وجودی نیروی مرموز در بدن انسان بدون توسل به وسائل مادی از قدیم توجه دانشمندان را به خود جلب کرده؛ ولی بعدها نام آن را «نیروی مغناطیسی» نهادند.

در خواب مصنوعی انسان اعمال حیرت انگیزی انجام می دهد که حاکی از صحت وجود ذاتی نفس و روح انسان است؛ بدون این که حواس در آن دخالت داشته باشد.

کسی که در این حالت به خواب رفته، رفتارش با حالت بیداری و عادی فرق دارد. در حالت خواب چیزهایی به یاد می آورد که در حالت عادی نمی تواند به یاد آورد. حتی مطالب فراموش شده که در حالت عادی به یاد شخص نمی آید در خواب مصنوعی به یاد می آید؛ با این حال روشن می شود که مطالب فراموش

ص: ۷۴

۱- (۱). ناصر مکارم شیرازی، معاد و جهان پس از مرگ، ص ۲۶۷-۲۶۹.

شده به کلی از بین نرفته اند؛ بلکه در جایی ذخیره شده اند که قوه ای در حالت عادی مانع از به خاطر آوردن آنها است. این همان «محرک های ناخودآگاه یا ضمیر ناخودآگاه» انسان است. (۱)

همچنین می توان درباره اثبات روح از نظر علوم تجربی به تله پاتی (۲) (Telepathy) یا اتصال احساساتی و عقلی بین دو نفر بدون آن که از نظر ظاهری و جسمی با هم مرتبط باشند و نیز مسئله تجرید روح اشاره کرد. (۳)

بنابراین با وجود این همه شواهد فلسفی و تجربی جایی برای انکار روح باقی نمی ماند و انسان می تواند با این بعد از وجود خود با عالم مجردات ارتباط برقرار کند. در نتیجه پندار مشرکان که به پیامبران خود می گفتند: «شما جز بشری مانند ما نیستید» (۴) یا «اگر پیامبری می خواست به سوی ما بیاید باید از جنس فرشتگان باشد» (۵) باطل است؛ زیرا تنها جنبه مادی بشر را در نظر دارند. همچنین است پندار اولیه دانشمندان علوم تجربی که اساس و پایه دانش خود را بر تجربه نهادند و آزمایش پذیرها را می پذیرند و غیر آن، مانند روح و مجردات را قبول ندارند. این پندار نیز با پیشرفت دانش روانکاوی و مانند آن باطل و بیهوده شمرده شد.

بنابراین انسان طبق قانون سنخیت با بُعد مادی خود، با عالم ماده در ارتباط است و با روح خود که مجرد است می تواند با عالم مجردات ارتباط برقرار کند و این همان امکان عقلی وحی است.

ص: ۷۵

-
- ۱- (۱) . جerald اس بلوم، روانکاوی شخصیت، ص ۷۰.
 - ۲- (۲) . کاظم سامی، خواب دیدن (رؤیا)، ص ۱۲۶.
 - ۳- (۳) . معاد یا جهان پس از مرگ، ص ۲۷۵-۲۹۳.
 - ۴- (۴) . ابراهیم، آیه ۱۰.
 - ۵- (۵) . مؤمنون، آیه ۲۴.

قرآن کریم نیز انسان را موجودی دو ساحتی می‌داند و در آیات متعددی به وجود روح و آفرینش آن جدای از بدن اشاره کرده است.

در آیه ای پس از گزارش تکامل آفرینش بشر از گِل، می‌فرماید: (... وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي...); ۱ در او از روح خود (که یک روح شایسته و بزرگ است) دمیدم.

در آیه ای خداوند می‌فرماید:

ما انسان را از سلاله گلی آفریدیم؛ سپس او را به صورت نطفه در جایگاهی مطمئن قرار دادیم؛ سپس نطفه را علقه و علقه را مضغه و مضغه را استخوان و اطراف استخوان را گوشت پوشانیدم.

این همان تکامل آفرینش مادی انسان است. در ادامه می‌فرماید: (... ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...); سپس آن را آفرینش تازه ای دادیم. (۱)

منظور از (... أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ...) وجود روح انسان و وجود اصلی او است که در آیات دیگری نیز به آن تصریح شده است؛ از جمله این که می‌فرماید: «خداوند آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس نسل وی را از عصاره ای از آب ناچیز و بی ارزش (نطفه) آفرید؛ سپس او را موزون ساخت و از روحش در وی دمید». (۲)

امام صادق (علیه السلام) نیز می‌فرماید: «خداوند خلقتی را آفرید و روحی؛ سپس به فرشته ای امر کرد و در آن دمید». (۳)

این همان انسانی شد که مرکب از جسم مادی و روح غیر مادی است. وجود

ص: ۷۶

۱- (۲). مؤمنون، آیه ۱۲-۱۴.

۲- (۳). سجده، آیه ۷-۹.

۳- (۴). بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۳۲.

مادی انسان یک نوع خلق است و وجود غیر مادی، خلقتی دیگر. حقیقت انسان به روح او و وجود غیر مادی وی است که به انسان شایستگی می دهد تا با مبدأ اعلی مرتبط شود. فرشتگان بر او سجده کنند، و او برترین موجود و خلیفه خدا باشد. (۱)

قرآن ضمن این که بشر را موجودی مادی دانسته، ارتباط و حیانی انسان با خدا را ممکن می داند و می فرماید: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...); ۲ ای پیامبر! به آنها بگو من تنها بشری مانند شمایم؛ اما به من وحی می شود.

نقدی بر دیدگاه عقل گرایان

ادعای یکسان بودن استعداد و توانایی انسان ها بی دلیل است. تفاوت انسان ها در استعداد، دانش اندوزی و حتی مراتب خاص، چیز پوشیده ای نیست. برخی در مقابل ناگواری ها، گناهان و سختی های زندگی مقاوم و بردبارند و گناه نمی کنند؛ خود را خوار و زبون نمی کنند؛ نه ظلم می کنند و نه زیر بار ظلم می روند؛ اما برخی به دنبال گناه رفته، با کوچک ترین دشواری می لغزند و به خطا و گناه می افتند. برخی خود را خدمت گزار مردم دانسته و گره از مشکلات دیگران می گشایند؛ ولی برخی برای مردم مشکلات می تراشند. چنین چیزهایی باعث می شود انسان ها در مراتب وجود نسبت به یکدیگر فرق داشته باشند.

ص: ۷۷

۱- (۱). مولوی تصور مشرکان و پاسخ به آنها را چنین بیان می کند: همسری با انبیا برداشتند اولیا را همچو خود پنداشتند گفتند اینک ما بشر ایشان بشر ما و ایشان بسته خواهیم و خور این ندانستند ایشان از عما هست فرقی در میان بی منتها هر دو گون زنبور خوردند از محل لیک شد زان نیش و زین دیگر عسل (مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۲۶۵-۲۶۸)

از این روست که افرادی شایسته برخی مقامات و مسئولیت ها می شوند که نبوت یکی از این مسئولیت هاست.

هرکسی شایستگی رسالت و نبوت را ندارد. از جمله ویژگی های پیامبر، عصمت است که تنها خداوند از آن خبر دارد؛ از این رو در قرآن می فرماید: (... اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...)^۱؛ ۱ خداوند می داند رسالتش را کجا قرار دهد.

یا وقتی حضرت ابراهیم (علیه السلام) از خدا می خواهد که فرزندانش دارای مقام پیشوایی امت شوند، خداوند پاسخ می دهد: (... لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)^۲؛ ۲ عهد و پیمان من برای انتخاب پیشوایی امت به ظالمان نمی رسد.

در نتیجه پیامبران الهی افرادی شایسته اند که از بالاترین نوع عقل، تشخیص، پرهیزکاری و فضائل دیگر برخوردارند.

مطابق روایات پیامبران باید بالاترین نوع بینش و عقل را دارا، و در این ویژگی از دیگران برتر باشند تا خداوند آنان را برگزیند.

در روایتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ولا بعث الله نبياً ولا رسولاً حتى يستكمل العقل ويكون عقله افضل من جميع عقول امته؛^(۱) خداوند نبی و رسولی را بر نمی انگیزد؛ مگر این که عقل او کامل باشد و عقل و بینش او از عقل امتش برتر بوده باشد.

در روایتی دیگر امام حسن عسکری (علیه السلام) می فرماید: «ان الله وجد قلب محمد افضل القلوب واوعاها فاختره لنبوته»؛^(۲) خداوند قلب محمد (صلی الله علیه و آله) را برترین و پرگنجایش ترین قلب ها یافت و او را برای نبوت برگزید.

ص: ۷۸

۱- (۳) . الکافی، ج ۲، ص ۱۲.

۲- (۴) . بحارالانوار، ج ۱۸، ص ۲۰۵.

جان سخن این که «دیدگاه عقل گرایی محض و تساوی کامل انسان ها در فضیلت ها پذیرفتنی نیست».

دیدگاه تجربه گرایان نیز به طور کلی مردود نیست؛ زیرا جهان هستی دو نوع موجود دارد: محسوس مانند بسیاری از امور طبیعی که مشاهده می شوند و غیر محسوس و غیر مادی مانند خدا، فرشتگان یا پدیده های نامرئی مانند صفات درونی انسان (حب، بغض و...) و هیچ کس به انکار همه این موارد پانمی فشارد؛ افزون بر آن دانش امروزی اموری را به اثبات رسانده که به روح انسان مربوط می شود؛ چیزهایی نامحسوس و تجربه ناپذیر؛ از جمله رؤیای صادقه و خواب مغناطیسی و مسائل روانی که به برخی از موارد آن اشاره شد.

با توجه به اثبات وجود روح برای انسان، فلاسفه اسلامی از جمله شیخ الرئیس ابوعلی سینا (۱) و ملاصدرا (۲) بر این باورند که انسان باید خود را از لذت جویی، شهوت رانی، وسوسه های شیطانی و تعلقات دنیوی دور سازد؛ سپس با ریاضت نفس، عبادت، ایمان به خدا و معرفت به آن با عالم ملکوت ارتباط بگیرد و حقایق هستی را ببیند. همین حالت در وحی نیز هست؛ اما نبوت و پیامبری به انتخاب الهی نیز نیاز دارد.

منشأ انکار وحی

با نگاه به آن چه درباره امکان وحی گذشت، روشن می شود که مهم ترین علت های انکار وحی عبارت اند از: کفر و شرک نسبت به خدا و پیامبران و ندانستن حقیقت انسان که در تجربه گرایی و عقل گرایی افراطی مشاهده می شود.

ص: ۷۹

۱- (۱). التعليقات، ص ۸۲ و ده رساله فارسی، ص ۱۵۱. شهرستانی در ملل و نحل نیز همین بحث را مطرح کرده است، ج ۳، ص ۲۲۹.

۲- (۲). الاسفار الاربعه، جزء دوم از سفر سوم، ص ۲۴ و ۲۵ و نیز مفاتیح الغیب، ص ۳۳.

منشأ انکار وحی چیزی جز نادانی نیست و منکران برای انکار خود هیچ سندی جز این ندارند که به این مرحله از کمال نرسیده اند و چنین شناختی را به دست نیاورده اند؛ از این رو گمان می برند که در واقع نیز چنین چیزی نیست.

نخستین ابزار ادراکی بشر «حس لامسه» است و بی گمان این حس از درک رنگ ها و آوازه ها ناتوان است و چه بسا کسی که حس بینایی و شنوایی نداشته باشد وجود رنگ در طبیعت و آواز را انکار کند و همچنین است کسی که یکی از حواس را ندارد. پس از مرحله حس مرحله بالاتر (نیروی تشخیص و تمییز) است. در این مرحله نیز شاید مراتب بالاتر را - که مرتبه عقل است - به علت عدم ادراک، انکار کند یا از پذیرفتنش سر بیچد و آن را بعید شمارد، و اگر کسی به مرحله عقل رسید و ادراک عقلی پیدا کرد، ممکن است مرحله بالاتر از عقل را - که نبوت یا وحی است - نپذیرد؛ این انکار چیزی جز نادانی نیست.

(۱)

رشید رضا می نویسد:

عارف و عالم، وحی را انکار نمی کند؛ زیرا کسی که خدا را با صفاتش و بشر را نیز با ویژگی ها و احوالاتش بشناسد به یقین می یابد که ارسال رسولان و انزال کتب از آثار صفاتی است که مصادر نظام هستی و مظاهر کمال هستی و اکمال استعدادش برای عروج متوقف بر آن است. در این صورت ارشاد به وسیله وحی سبب ارتقای هر انسانی در دو رکن وجودی یعنی وجود جسمانی و روحانی می شود. (۲)

اقسام وحی

واژه وحی و مشتقات آن در قرآن کریم حدود ۷۸ بار به کار رفته است که بخشی

ص: ۸۰

۱- (۱). ابوحامد غزالی، المنقذ من الضلال، ص ۱۰۴-۱۰۶ با تلخیص.

۲- (۲). المنار، ج ۷، ص ۶۱۲.

از آن مربوط به کاربردهای واژگانی وحی است، و وحی های متنوعی مانند «وحی به زمین، وحی به آسمان و وحی به زنبور عسل» را شامل می شود. بخش دیگر مربوط به وحی رسالی است که بیشترین موارد استعمال وحی است و تنها چهل مورد آن درباره وحی به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است. این نوع وحی نیز تقسیماتی دارد که گاهی به طور مستقیم، گاهی از پشت پرده و گاهی به وسیله فرشته تحقق می یابد. در تقسیم دیگری که مرتبط با ادیانی مانند مسیحیت است وحی را به «گفتاری یا زبانی و افعالی» تقسیم کرده اند. همه این تقسیمات را در ادامه بررسی می کنیم:

کاربردهای مختلف وحی در قرآن

اشاره

وحی در معنای عام واژگانی خود در مصادیق مختلفی به کار رفته است؛ از جمله «وحی به زمین، وحی به آسمان، وحی به زنبور عسل، وحی به فرشتگان، وحی به مادر حضرت موسی (علیه السلام)، وحی به حواریون، وحی به ائمه (علیهم السلام) و وحی به معنای اشاره.

۱- وحی به زمین

(يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا* بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحِي لَهَا)؛ ۱ در آن روز زمین اخبار خود را بیان می کند؛ زیرا پروردگار تو به زمین وحی کرده است.

برای مفهوم وحی در این آیه دیدگاه های مختلفی نقل شده است:

-الهام: یعنی خداوند به زمین الهام کرد؛ (۱)

-اذن: یعنی خداوند به زمین اجازه داد؛ (۲)

ص: ۸۱

۱- (۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۱۹.

۲- (۳). همان و نیز طبری، جامع البیان، ج ۱۵، ص ۲۶۶.

-فرستادن فرشته وحی: به معنای «ارسل» باشد؛ یعنی خداوند به سوی زمین فرشته می فرستد؛ (۱)

-امر: یعنی خداوند به زمین امر کرد. (۲)

چون در مفهوم وحی، خفا و پنهانی، نهفته است به نظر می رسد مفهوم اذن و فرمان-که به طور پنهانی به زمین می رسد- مناسب تر باشد.

۲- وحی به آسمان (القای تکوینی)

مورد دیگر از گونه های وحی، کاربرد آن درباره آسمان است. خداوند متعال می فرماید: (... وَ أَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا...);
۳ خداوند در هر آسمانی امر خود را وحی کرد.

میان مفسران درباره مفهوم وحی در این آیه شریفه اختلاف وجود دارد. بیشتر آنان «وحی» را به معنای خلق و ایجاد و «امر» (در امرها) را به معنای شأن و شایستگی گرفته اند. (۳) برخی نیز وحی را به معنای الهام پنهانی دانسته و امر را به فرمان معنا کرده اند. (۴) برخی دیگر از واژه وحی مفهوم مرتب و منظم و تثبیت کردن را فهمیده اند. (۵) علامه طباطبایی آیه را مربوط به تکالیف اهل زمین می داند و می فرماید:

ص: ۸۲

۱- (۱). قرطبی، الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۴۸.

۲- (۲). جامع البیان، همان.

۳- (۳). مجمع البیان، ج ۸؛ جامع البیان، ج ۱۲، ص ۱۲۵؛ نیشابوری، غرائب القرآن، ج ۶، ص ۱۵؛ واحدی نیشابوری، تفسیر الوسیط، ج ۴، ص ۲۷؛ علی بن ابراهیم بغدادی، تفسیر الخازن لباب التأویل، ج ۴، ص ۸۴؛ فخر رازی، تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۰۷؛ المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۸.

۴- (۴). تفسیر غرائب القرآن، ج ۵۱ و مجمع البیان، ج ۸.

۵- (۵). ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۹۵.

منظور این است که خداوند در هر آسمانی امر خود را-که حوادث مربوط به زمین است-به اهلش که فرشتگان ساکن در آن هستند، وحی می کند تا هر گروه از فرشتگان به گروه دیگر بدهند تا به زمین برسد. (۱)

وحی به معنای خلق و ایجاد به دلیل و قرینه نیاز دارد و این معنا در لغت و عرف، متعارف نیست. (۲)

دیدگاه دوم نیز چنین نقد می شود که در صورتی امر به معنای فرمان صحیح است که «اوحی الی کلّ سماء» باشد نه «فی کلّ سماء» ۳ در حالی که موجود مکلف باید در آسمان ها باشد تا به آنها فرمان داده شود و این نیز معلوم نیست. (۳)

بر دیدگاه سوم نیز همین اشکال وارد است و ترتیب و تنظیم نیز با معنای وحی سازش ندارد و اساسی ترین اشکال بر دیدگاه آخر این که از سیاق آیات و ضمیر امرها استفاده می شود که سخن درباره حوادث آسمان است؛ نه زمین؛ بنابراین وحی می تواند به معنای القاء مطابق با معنای لغوی آن باشد و امر نیز به معنای ایجاد امور تکوینی مطابق آیه ۵۳ سوره اعراف باشد؛ از این روی خداوند در هر آسمانی ایجاد امور تکوینی و آن چه که مورد نیاز بوده را القا کرده است.

۳- وحی به زنبور عسل (الهام غریزی)

(وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...); ۵ و پروردگارت به زنبور

ص: ۸۳

۱- (۱). المیزان، ج ۱۷، ص ۳۶۷.

۲- (۲). همان.

۳- (۴). تفسیر کبیر، ج ۲۷، ص ۱۱۰.

عسل الهام کرد که از کوه ها خانه هایی برگزین. وحی در این آیه شریفه به معنای الهام است (۱) که خداوند در نفس (۲) یا قلب (۳) یا فطرت تکوینی (۴) زنبور عسل به ودیعه نهاده است. در روایتی نیز از امام باقر (علیه السلام) پرسیده شد معنای (وَ أَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ...) چیست؟ حضرت فرمود: منظور الهام است. (۵)

۴- وحی به فرشتگان

خداوند متعال می فرماید: (إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا...); ۶ ای رسول ما! به یاد آور آن گاه که پروردگارت به فرشتگان وحی کرد: من با شما هستم. وحی در این آیه به معنای القاء معنا در نفس به طور پنهانی (۶) و یا الهام (۷) می باشد.

۵- وحی به شیاطین یا القای وسوسه های شیطانی

وحی به شیاطین از دیگر موارد وحی است: (... وَ إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ); ۹ و شیاطین به دوستان خود مطلبی پنهانی القا (و وسوسه) می کنند تا با شما به مجادله برخیزند و اگر شما هم از آنها

ص: ۸۴

۱- (۱). تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۷۰؛ انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۱۲.

۲- (۲). تفسیر کبیر، همان.

۳- (۳). انوار التنزیل، همان.

۴- (۴). گنابادی، بیان السعاده، ج ۲، ص ۴۱۸.

۵- (۵). عیاشی سمرقندی، تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۳.

۶- (۶). مجمع البیان، ج ۴، ص ۸۰۹.

۷- (۷). وهبه زحیلی، تفسیر المنیر، ج ۹، ص ۲۶۹.

اطاعت کنید، مشرک خواهید بود. این آیه و آیه ۱۱۲ سوره انعام درباره وحی شیاطین است که به معنای القای وسوسه های پنهانی است. (۱)

۶- وحی به مادر موسی (الهام قلبی)

(وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَمَا إِذَا خِفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقَيْهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ)؛ ۲ ما به مادر موسی الهام کردیم که او را شیر ده و هنگامی که بر او ترسیدی وی را در دریای نیل افکن و نترس و غمگین مباش که ما او را به تو باز می گردانیم و او را از رسولان قرار می دهیم.

در سوره طه آیه ۳۸ نیز به این نوع وحی اشارت رفته است.

بیشتر مفسران بر آنند که وحی در این آیه الهام قلبی است که نوعی احساس ناخودآگاه در بیداری یا خواب به انسان دست می دهد. در این جا نیز به طور ناخودآگاه بر قلب مادر موسی خطور کرده است که چگونه فرزندش را از شر فرعونیان نجات دهد. (۲) برخی نیز گفته اند منظور همان خوابی بوده است که مادر موسی (علیه السلام) دید. (۳)

دیدگاه های دیگری نیز درباره مفهوم وحی در آیه شریفه وجود دارد؛ از

ص: ۸۵

-
- ۱- (۱). شیخ مفید، تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۱ (مصنفات شیخ مفید، ج ۵)؛ طوسی، تبيان، ج ۴، ص ۲۴۲؛ المیزان، ج ۷، ص ۳۲۱؛ آلوسی، روح المعانی، ج ۸، ص ۱۷؛ مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۴۵.
 - ۲- (۳). المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۰ و ج ۱۶، ص ۱۱۰؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷؛ شنقیطی، اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، ج ۴، ص ۴۰۶؛ تفسیر کبیر، ج ۲۲، ص ۵۰.
 - ۳- (۴). این دیدگاه در تفاسیر در جایگاه یکی از دیدگاه های مهم مطرح شده است. ر. ک: زمخشری، کشاف، ج ۳، ص ۶۲ و غرائب القرآن، ج ۷، ص ۴۹۴. مرحوم طبرسی این نظریه را از ابوعلی جبایی می داند. ر. ک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۱۷.

جمله، خبر دادن فرشته (۱) به مادر حضرت موسی یا خبر دادن حضرت شعیب (۲) یا خبرهای پیامبران گذشته به ایشان. (۳) با این حال معنای اول دقیق تر به نظر می رسد.

۷- وحی به حواریون

وَ إِذْ أَوْحَيْتُ إِلَى الْحَوَارِيِّينَ أَنْ آمِنُوا بِي وَ بِرَسُولِي قَالُوا آمَنَّا وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ؛ ۴ یاد بیاور زمانی را که به حواریون وحی کردم که به من و فرستاده من ایمان بیاورید. آنان گفتند: ما همگی ایمان آوردیم و گواه باش که ما مسلمانیم.

وحی در این آیه شریفه به معنای الهام (۴) یا القاء (۵) مضمون وحی به قلب حواریون می باشد؛ بدین معنا که حواریون آیات الهی را ببینند و به خدا و رسولش (عیسی (علیه السلام) ایمان بیاورند؛ اگرچه برخی معتقدند به معنای امر (۶) یا وحی تشریحی (۷) و رسالی نیز آمده است. در روایتی امام باقر (علیه السلام) فرمود: به آنان (حواریون) الهام شده است. (۸)

ص: ۸۶

-
- ۱- (۱) . کشاف، همان.
 - ۲- (۲) . تفسیر کبیر، همان.
 - ۳- (۳) . غرائب القرآن، ج ۷، ص ۴۹۴.
 - ۴- (۴) . مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۶۳ و ابوالحسن ماوردی، النکت و العیون تفسیر الماوردی، ج ۲، ص ۸۱.
 - ۵- (۵) . همان.
 - ۶- (۶) . کشاف، ج ۱، ص ۶۹۲؛ یعنی خداوند بر زبان پیامبران یا در کتاب انجیل به حواریون امر کرد که ایمان بیاورید.
 - ۷- (۷) . یک نظریه در المیزان، ج ۳، ص ۲۰۴.
 - ۸- (۸) . تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۷۸، حدیث ۲۲۲.

۸- وحی به ائمه (وحی تأییدی یا تسدید)

(وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ...)^۱؛ و آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می کنند و انجام دادن کارهای نیک و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات را به آنان وحی کردیم.

بحث های فراوانی در این آیه هست؛ اما مهم این است که مفهوم امامت (ائمه) بنا به نظر بسیاری از مفسران، همان مقام امامت و غیر از مقام نبوت و رسالت است. (۱) وحی در این آیه نیز تسدید یا تأییدی است؛ بدین معنا که وحی، آنان را تأیید می کند؛ یعنی ائمه به روح القدس و روح طهارت و قوت ربانی تأیید می شوند که ایشان را به فعل خیرات و اقامه نماز و دادن زکات دعوت و تأیید می کند. (۲)

در بسیاری از تفاسیر وحی را در آیه به معنای وحی رسالی و تشریحی گرفته اند؛ اما افزون بر آن که به رسالت و نبوت در آیات قبل اشاره شده، جعل ائمه به معنای نبوت تکرار را در پی می آورد. از نظر ادبی نیز به این نظر اشکالاتی وارد است که به کتاب های تفسیر مراجعه شود.

۹- وحی به معنای اشاره

وحی به معنای اشاره درباره حضرت زکریا وارد شده است: (فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ

ص: ۸۷

۱- (۲) . المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴؛ اضواء البیان، ج ۴، ص ۵۹۲؛ تفسیر نمونه، ج ۱۳، ص ۴۵۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۱،

ص ۳۰۵؛ بغوی، معالم التنزیل، ج ۵، ص ۳۳۰.

۲- (۳) . المیزان، ج ۱۴، ص ۳۰۴.

مِنَ الْمُحْرَابِ فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا؛^۱ و از محراب عبادت به سوی مردم بیرون آمد و ایشان را با اشاره آگاه کرد که صبح و شام (روز و شب) خدا را تسبیح گویند.

مفسران، وحی را در این آیه به معنای اشاره گرفته اند؛^(۱) اگرچه به معنای کتابت و نوشتن نیز نقل شده است؛ یعنی حضرت زکریا روی زمین نوشت.^(۲)

۱۰- وحی رسالی

«وحی رسالی» یکی از مهم ترین اقسام وحی است که منظور از آن، وحی به پیامبران الهی است. بیشترین کاربرد وحی در قرآن کریم نیز مربوط به این قسم است.^(۳) بدین معنا که خداوند متعال به طریقی پنهانی، شریعت و دین و پیام های خود را به بندگانش برگزیده خود القا می کند و آنان را رابط بین خود و مردم می داند؛ به این شکل که پیام را از خداوند گرفته و به مردم برسانند و آنان را به حق و سعادت رهنمون شوند.

از ظاهر آیات استفاده می شود که بر همه پیامبران الهی وحی شده است و ویژه برخی از آنان یا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نبوده است؛ بلکه از زمان حضرت نوح (علیه السلام) و پس از او، هر پیامبری که از جانب خداوند برگزیده شده، از طریق وحی با او

ص: ۸۸

-
- ۱- (۲). احمد مصطفی مراغی، تفسیر المراغی، ج ۱۶، ص ۳۸؛ مجمع البیان، ج ۶، ص ۷۸۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۳، ص ۱۱۹؛ انوارالتنزیل، ج ۳، ص ۴۵؛ تفسیر کبیر، ج ۲۱، ص ۱۹۰؛ روح المعانی، ج ۱۶، ص ۷۱.
 - ۲- (۳). همان.
 - ۳- (۴). از میان ۷۸ مورد کاربرد وحی بیش از شصت مورد آن مربوط به وحی رسالی و بیش از چهل مورد آن درباره وحی به پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد.

مرتبط بوده، به گونه ای که میل و اراده آنان در این مسئله هیچ دخالتی نداشته است و چون مبدأ وحی یک چیز بوده وحی در همه انبیا باهم شباهت دارد.

خداوند متعال می فرماید:

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زُبُورًا)؛ ۱ ما به تو وحی فرستادیم؛ همان گونه که به نوح و پیامبران بعد از او وحی فرستادیم و نیز به ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و اسباط و عیسی و ایوب و یونس و هارون و سلیمان وحی نمودیم و به داود زبور دادیم.

در ادامه خداوند می فرماید: «و پیامبرانی که سرگذشت آنها را پیش از این برای تو باز گفته ایم و پیامبرانی که سرگذشت آنان را بیان نکرده ایم». (۱)

روشن است که خداوند متعال در این آیه پیامبر را مخاطب قرار داده و بر دیگر پیامبران نیز مقدم داشته (۲) که وحی مختص تو نیست و همان طور که به پیامبران گذشته وحی شده به تو نیز وحی می شود و وحی امر تازه ای نیست.

نوح، نخستین پیامبر دارای کتاب و شریعت بود؛ حتی ادامه نسل بشر را نیز به او نسبت می دهند؛ چنان که خداوند متعال می فرماید: (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ هُمُ الْبَاقِينَ). ۴ به همه پیامبران پس از نوح نیز وحی شده است: «والنبيين من بعده».

خداوند متعال پس از آن افراد خاصی از پیامبران را نام می برد که به دلیل شئون

ص: ۸۹

۱- (۲). نساء، آیه ۱۶۴.

۲- (۳). برخی علت تقدم پیامبر اسلام را افضل بودن رسالت او می دانند. اگرچه سایر پیامبران از نظر زمان مقدم بوده اند، چون رسالت پیامبر کامل تر بوده او را مقدم داشته است. ر. ک: مجمع البیان، ج ۳ و ۴، ص ۲۱۶.

خاصی که داشتند دارای شهرت و ویژگی های خاصی بوده اند و آنان عبارتند از: ابراهیم، اسحاق، یعقوب، اسباط، عیسی، ایوب، یونس، هارون، سلیمان و داوود.

منظور از «اسباط» جمع «سبط» پیامبران از اولاد یعقوب می باشند. برخی نیز آن را به معنای طوایف بنی اسرائیل می دانند که منظور از اسباط، پیامبرانی هستند که از آن قبایل مبعوث شده اند. (۱)

مقدم داشتن حضرت عیسی بر ایوب، یونس، هارون و سلیمان-با این که آنان پیش تر از حضرت عیسی می زیسته اند-شاید بدین جهت باشد که درباره عیسی (علیه السلام) در میان یهود و دیگر ادیان سخن بسیار بوده است و یهود به حضرت عیسی (علیه السلام) و دین او طعن بسیاری می زده اند.

در هر صورت «واو» در این آیه دلالت بر ترتیب نمی کند؛ بلکه اشاره می کند که به همه پیامبران وحی شده است و تنها برخی از آنان را نام می برد.

طبق این آیه می توان پیامبران الهی را سه گروه دانست:

اول: پیامبران صاحب کتاب و شریعت (پیامبران اولوالعزم)؛ مانند نوح، ابراهیم، عیسی و محمد (صلی الله علیه و آله).

دوم: پیامبرانی که کتاب داشته اند؛ بدون این که دین و شریعت خاصی آورده باشند؛ بلکه کتاب آنان مشتمل بر اندرزها، دعاها و مناجات بوده است؛ مانند حضرت داود (علیه السلام) که کتاب زبور را داشت و هم اکنون در ضمن «عهد قدیم» با نام «مزامیر»-اگرچه از تحریف مصون نمانده است-وجود دارد.

سوم: پیامبرانی که نه کتاب داشتند و نه شریعت؛ مانند اسحاق، ایوب، یونس و هارون. به این گروه از پیامبران نیز وحی شده است.

ص: ۹۰

حاصل آن که بر همه پیامبران الهی وحی شده است که همان وحی رسالی و نبوی است. این فرستادگان مردم را به ثواب و پاداش های الهی نوید می دادند و از عذاب او می ترساندند. (۱) خداوند آنان را برای اتمام حجت بر مردم فرستاد تا سود و زیان و راه های رسیدن به سعادت را به آنان برساند.

اقسام وحی رسالی

اشاره

برای وحی رسالی صورت ها و اقسام مختلفی بیان کرده اند که سه قسم آن عبارت است از: مستقیم، به وسیله فرشته (۲) و از پشت پرده.

آیه ۵۱ سوره شوری به این سه گونه وحی اشاره دارد:

(وَمَا كَانَ لِشَرِّ أَنْ يُكَلِّمَهُ اللَّهُ إِلَّا - وَحِيًّا أَوْ مِنْ وَرَاءِ حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِيَاذِنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيُّ حَكِيمٌ)؛ شایسته هیچ انسانی نیست که خدا با او سخن گوید؛ مگر از راه وحی یا از پشت حجاب، یا رسولی می فرستد و به فرمان او آن چه را بخواهد وحی می کند؛ چراکه او بلند مقام و حکیم است.

۱- سخن گفتن مستقیم با خدا

سخن گفتن پروردگار در این قسم از وحی، پنهانی انجام می گیرد. خداوند مستقیم و بدون واسطه با پیامبر خود سخن می گوید و قرآن از آن با «وحیاً» تعبیر آورده است.

وحی مستقیم همان قسمی است که حالت غشیان و سنگینی بر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عارض می شد و پیشانی مبارکش عرق می کرد و سنگین ترین حالت برای پیامبر در برابر اقسام دیگر وحی بوده است.

ص: ۹۱

۱- (۱). المیزان، ج ۵، ص ۱۴۰.

۲- (۲). ستار جبر حمود الاعرجی، الوحی و دلالاته فی القرآن الکریم، ص ۱۳۳-۱۵۰.

گواه بر این، روایتی است که زراره از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند:

به آن حضرت گفتم: حالت غشوه ای که به هنگام وحی بر پیامبر عارض می شد، چگونه بود؟ حضرت فرمود: حالت غشوه وقتی عارض می شد که بین خدا و پیامبر واسطه ای نبود و آن هنگامی بود که خدا بر آن حضرت تجلی می یافت. (۱)

در روایت دیگری نیز از هشام بن سالم همین مسئله مطرح می شود و امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «حالت اغما در صورتی به وجود می آمد که وحی مستقیم و بی واسطه جبرئیل از جانب خداوند متعال نازل می شد». (۲)

گاهی از این قسم وحی به «الهام» نیز تعبیر می شود.

مرحوم طبرسی از «زجاج» نقل می کند که قسم اول تکلیم الهی، «الهام» است که خداوند به رسولش الهام می کند، (۳) مفسران دیگری از شیعه و اهل سنت نیز این نوع را به الهام معنا کرده اند (۴) و منظور از الهام همان القاء به قلب و وحی مستقیم الهی است که توضیح آن گذشت. (۵)

همچنین برخی «رؤیای صادقه» انبیا را از همین قسم دانسته اند؛ مانند دستور خداوند به حضرت ابراهیم در ذبح فرزندش اسماعیل، که خداوند در خواب به حضرت ابراهیم (علیه السلام) وحی کرد. (۶)

ص: ۹۲

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

۲- (۲). همان، ص ۲۶۸.

۳- (۳). مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۵۷.

۴- (۴). ر. ک: تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۸۷ و تفسیر کبیر، ج ۱۴، ص ۱۸۷.

۵- (۵). همان، ص ۴۸۸ و ۱۸۸.

۶- (۶). تفسیر کبیر، ج ۱۴، ص ۱۸۸ و مناق القطان، مباحث فی علوم القرآن، ص ۳۷ و ۳۸.

دومین قسم وحی، سخن گفتن خدا از پشت پرده است که با عنوان «وراء حجاب» مطرح شده است. منظور از پشت پرده این است که سخنی شنیده می شود؛ ولی صاحب صدا دیده نمی شود. این سخن از جایی یا چیز خاصی برخاسته می شود؛ همان طور که خداوند از درخت با موسی (علیه السلام) سخن می گفت:

(فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ)؛ ۱ و چون نزدیک آن آتش آمد، از کرانه وادی ایمن در بارگاه با برکتی از درخت ندا داده شد که ای موسی! من خداوندم، پروردگار جهانیان.

در این آیه نخستین جرقه دعوت حضرت موسی به نبوت را نشان می دهد که خداوند از طریق درخت سخن گفته است و خود را معرفی می کند که من خداوندم. فرشته ای نیز در کار نبوده است.

و این همان است که خداوند با حضرت موسی در کوه طور سخن گفت: (... كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا) (۱) این از ویژگی های حضرت موسی (علیه السلام) بوده است: (قَالَ يَا مُوسَى إِنِّي اصْطَفَيْتُكَ عَلَى النَّاسِ بِرِسَالَاتِي وَ بِكَلَامِي...)؛ ۳ خداوند فرمود: ای موسی! من تو را با رسالت های خویش و با سخن گفتنم با تو، بر مردم برتری دادم و برگزیدم.

علامه طباطبایی می نویسد:

«من وراء حجاب» منظور از این قسم، وحی با واسطه است که واسطه، حجاب می باشد؛ اما این واسطه خودش وحی نمی کند؛ مانند قسم سوم که فرشته وحی می کند؛ بلکه صدا از ماورای مکانی شنیده می شود و «وراء» به

ص: ۹۳

معنای پشت سر نیست؛ بلکه یعنی خارج از چیزی که بر آن چیز احاطه دارد. همان طور که در قرآن آمده است: (وَ اللَّهُ مِنْ وَرَائِهِمْ مُحِيطٌ). (۱) و (۲)

اما این صوت چگونه بوده است، برخی ایجاد آن را از طریق امواجی دانسته اند که خداوند در فضا ایجاد می کند؛ بی آن که کسی او را مشاهده کند؛ چرا که او دیدنی نیست. (۳)

علامه طباطبایی وحی در خواب را از این قسم می داند: «ومن هذا الباب ما اوحى الى الانبياء فى مناماتهم»؛ از این قسم است آن چه که به انبیا در خواب هایشان وحی می شد. (۴)

۳- ارسال فرشته

سومین قسم وحی، با واسطه فرشته و پیک است: (أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا). منظور از رسول، جبرئیل (فرشته وحی) است که بین خدا و رسول واسطه می شود: (فَيُوحِي بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ) فرشته وحی به فرمان خداوند آن چه را خداوند سبحان بخواهد وحی می کند.

جبرئیل در آیه ای دیگر چنین معرفی شده است: (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...) ؛ ۵ بگو ای رسول! کسی که دشمن جبرئیل است (دشمن خداست) چرا که جبرئیل قرآن را به اذن پروردگار بر قلب تو نازل می کند.

نتیجه این که مبدأ وحی در اصل خداوند است؛ ولی به اذن خداوند، جبرئیل واسطه شده و وحی را بر پیامبر نازل می کند.

ص: ۹۴

۱- (۱) . بروج، آیه ۲۰.

۲- (۲) . المیزان، ج ۱۸، ص ۷۴.

۳- (۳) . تفسیر نمونه، ج ۲۰، ص ۴۸۶.

۴- (۴) . همان.

این که جبرئیل چگونه وحی را بر پیامبر ارائه می کند، صورت های مختلفی بیان شده است:

- گاه فرشته به صورت انسانی زیبا برای پیامبر تمثل می یافت.

روایت است که حارث بن هشام از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسید: چگونه وحی بر شما نازل می شود؟ فرمود: «گاهی که وحی می آید هیئتی شبیه صدای زنگ احساس می کنم. وقتی از من جدا می شود آن چه گفته شده را در حافظه نگه می دارم و بر من بسیار حالت سختی است "واحياناً يتمثل لي الملك رجلاً فيكلمني" و گاهی فرشته مانند مردی بر من تمثل می یابد و با من سخن می گوید و آن چه می گوید در قلبم حفظ می کنم». (۱)

جبرئیل در بسیاری از موارد بر شمایل «دحیه بن خلیفه کلبی» تمثل می یافت.

- گاهی فرشته، وحی را در قلب پیامبر القا می کرد. حضرت می فرماید: «انّ روح القدس نفث فی روعی»؛ روح القدس در قلبم (فلان معنا را) القا کرده است. (۲)

- گاه نیز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را به صورت اصلی خود مشاهده می کرد که در طول عمر پیامبر دو بار صورت گرفته است: یکی در آغاز وحی در غار حرا و دیگر هنگام معراج. (۳)

- برخی نیز معتقدند که روح و باطن پیامبر با روح القدس ارتباط برقرار

ص: ۹۵

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۴۷.

۲- (۲). کافی، ج ۲، ص ۷۴ و ج ۵، ص ۸۰ و تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۱۲۲.

۳- (۳). همان، ص ۲۵۲ تا ۲۵۴. و نیز در تفاسیر دیگر ذیل سوره نجم آیه ۱۲.

می کند و وحی را دریافت می کند، بوعلی سینا می گوید: «فیکون الموحی الیه یتصل بالملک بیاطنه ویتلقى وحیه بیاطنه»؛
(۱) پیامبری که به او وحی می شود با روح و باطن خود با فرشته اتصال برقرار می کند و وحی را با باطن خود دریافت می کند.

وحی گفتاری و وحی افعالی

اشاره

تقسیم دیگری که در برخی از منابع با توجه به مفهوم وحی در ادیان به ویژه مسیحیت وجود دارد، وحی گفتاری (زبانی) و افعالی است که اندکی به آن اشاره می شود:

۱- وحی گفتاری (زبانی)

خداوند یا پیک وحی پیام خاصی را به صورت گزاره ها و جملات معنادار بر پیامبرش القا می کند. پیامبران از این راه به قوانین و شریعت آگاه می شوند و به مردم ابلاغ می کنند. این وحی را می شود وحی «پیام رسانی، وحی بیان و وحی زبانی» نیز نامید.

در این گونه از وحی گاهی بر محتوا تأکید می شود؛ مانند احادیث قدسی و گاهی تأکید بر الفاظ و محتوا است؛ مانند قرآن کریم که الفاظ آن نیز وحیانی است و گاهی به صورت مکتوب و نوشتار ارائه می شود؛ مانند ده فرمان حضرت موسی (علیه السلام) که در قالب الواح بر موسی وحی شده است. (۲)

ص: ۹۶

۱- (۱). ابن سینا، تسع رسائل فی الحکمه و الطبیعه، ص ۶۶.

۲- (۲). اعراف، آیه ۱۴۵.

این وحی در میان یهود (۱) درباره عهد عتیق (۲) و مسیحیت کاتولیک (۳) و مسلمانان رایج است.

۲- وحی افعالی

در این گونه از وحی که معنای خاصی دارد، پیام و گزاره وجود ندارد و وحی از مقوله پیام و گفتار نیست؛ بلکه از مقوله فعل و حادثه است؛ از این رو جانب عمل و کنش (Event) مهم شمرده می شود و منظور از آن تجلی ظهور خدا برای انسان ها به منظور نجات آنها می باشد؛ همان طور که خدا در عیسی مسیح (علیه السلام) تجلی یافت. این قسم وحی در میان مسیحیت پروتستان طرفدار دارد (۴) و مسلمانان آن را نمی پذیرند.

ص: ۹۷

۱- (۱) . مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی، ص ۴۳۸.

۲- (۲) . سفر تشیه، ج ۴، ص ۱۳ و ۱۴.

۳- (۳) . فلسفه دین، ص ۱۲۰.

۴- (۴) . همان، ص ۱۳۶.

وحی، ارتباط انسان با خداوند و عالم ماوراء طبیعت است که از مجاری عادی به دست نمی آید و فهم آن نیز بسیار مشکل می نماید؛ به همین جهت عده ای گفته اند که انسان مادی امکان برقراری پیوند با عالم مجرد را ندارد، یا ممکن نیست پیامبران از جنس بشر باشند و وحی مردود است؛ چون به اثبات تجربه و آزمایش در نمی آید.

از دیدگاه قرآن و برهان های فلسفی، انسان علاوه بر جسم، روح مجرد نیز دارد. وحدت شخصیت انسان در طول زندگی و تغییر نیافتن ذات انسان (مَن) و نسبت دادن فعل به ذات نه به اعضا و جوارح، اصیل بودن روح مجرد انسان را نشان می دهد که با آن می توان با عالم غیب ارتباط برقرار کرد. آیاتی از جمله «سجده، ۷-۹ و مؤمنون ۱۲-۱۴» به بیان وجود روح انسان می پردازد.

این شبهه نیز مردود است که انسان ها با یکدیگر برابرند؛ چرا یکی پیامبر بشود و دیگری نشود؛ زیرا ظرفیت و توانایی انسان ها نسبت به هم تفاوت بسیار دارد و بعضی از بعضی دیگر برترند.

اثبات ضمیر ناخود آگاه در انسان و مباحث روان شناسی در علوم تجربی و هیپنوتیزم یا خواب مغناطیسی و تله پاتی که دانشمندان آن را از طریق تجربه به اثبات رسانده اند- همه حاکی از وجود بُعدی معنوی برای انسان است که می تواند انسان را با عالم مجردات پیوند دهد؛ بنابراین انکار وحی یا در اثر جهل و نادانی است یا بی ایمانی.

وحی در قرآن کاربردهای متفاوتی دارد که یک قسم آن وحی به پیامبران الهی (وحی رسالی) است. کاربردهای دیگر وحی عبارتند از: وحی به زمین، وحی به آسمان، وحی به زنبور عسل، وحی به فرشتگان، وحی شیاطین، وحی به مادر حضرت موسی (علیه السلام)، وحی به ائمه (علیهم السلام) (وحی تأییدی و تسدید)، وحی به معنای اشاره.

وحی رسالی گاهی به طور مستقیم گاهی از پشت پرده و گاهی با واسطه جبرئیل است؛ همچنین وحی به زبانی یا گفتاری و افعالی تقسیم می شود.

پرسش

۱. درباره امکان وقوعی وحی توضیح دهید.

۲. منکران و مخالفان وحی کدامند؟

۳. امکان وحی را از منظر آیات قرآن به طور خلاصه بیان کنید.

۴. از نظر فلاسفه، روح چگونه اثبات پذیر است و می توان به وسیله آن با ماوراء طبیعت ارتباط برقرار کرد؟

۵. از نظر علم چگونه اصل وحی در ارتباط با عالم ماوراء طبیعت ممکن است؟

۶. چهار قسم از کاربردهای مختلف وحی در قرآن را با مفهوم آنها بیان کنید.

۷. اقسام وحی رسالی چیست و رؤیای صادقه از کدام قسم به شمار می آید؟

۸. وحی گفتاری و وحی افعالی را توضیح دهید.

پژوهش

درباره ضرورت وجود وحی برای انسان تحقیق کنید و بررسی کنید که با وجود عقل چه نیازی به وحی هست. (بررسی دیدگاه های مختلف).

منابع

۱. خواجه نصیرالدین طوسی، شرح تجرید.

۲. رشید رضا، الوحی المحمدی.

۳. یوسفیان، عقل و وحی.

ص: ۹۹

وحی رابطه ای میان انسان های ویژه (پیامبران) با مبدأ آفرینش است تا از این راه قوانین سعادت‌مند و نیازمندی های لازم بشری-اعم از فردی و اجتماعی که بشر عاجز از آن است-عرضه شود تا بشر بتواند بر اساس آن هدایت یابد. بر این اساس حقیقت و ماهیت آن را تنها انبیا می دانند و دیگر افراد نمی توانند آن جریان را بشناسند؛ جز با فهم ویژگی هایی که از متون دینی فهمیده می شود. برخی از ویژگی های وحی عبارتند از:

اسرارآمیز بودن

نخستین شاخصه وحی ناشناختگی و اسرارآمیز بودن آن است؛ چون وحی جریانی از عالم فرامادی است، فهم آن برای بشر آسان نیست و نمی تواند تصویر روشنی از آن داشته باشد؛ زیرا عالم غیر مادی، ناشناخته و از ادراکات حسی و عقلی بشر برتر است و علم امروزی تنها می تواند با تجربه حسی و عقل به حد و حدود و ابعاد چیزی پی ببرد؛ در حالی که وحی ارتباطی معنوی و روحی خالص است که خداوند به برگزیدگان خود القا می کند. علامه

طباطبایی آن را شعور مرموز و رازآمیز الهی می داند که درک آن برای سایر افراد امری پنهان است. (۱)

رابطه دوسویه (گفت و گو و ارتباط ماورای مادی بین دو ذات متفاوت)

وحی عبارت است از: آن چه خداوند متعال (امور دین و احکام شرعی) با واسطه فرشته یا بدون واسطه بر پیامبر و برگزیده اش القا می کند.

روشن می شود که دستگاه وحی، گفت و گو و ارتباطی خاص (فرامادی) است که دو ذات در آن دخالت دارد:

یک . ذات امر کننده و پیام دهنده که متکامل و مستجمع جمیع صفات کمال است؛

دو . مخاطب یا مأمور و گیرنده پیام.

این دو ذات به طور کامل باهم متغایر و متفاوتند. (۲) یکی خالق و دیگری مخلوق، یکی واجب الوجود و دیگری ممکن الوجود است.

وحی، علم حضوری و صیانت از خطا

وحی نوعی علم شهودی، حضوری و نوعی کشف از عالم غیب است. این کشف به دلیل حضور حقایق هستی در محضر عالم و کاشف، در ذات خود قابلیت صدق و کذب را ندارد و تصور کوچک ترین خطا در آن به معنای نفی وحی یا ندانستن حقیقت آن است. (۳)

از طرف دیگر خطا در مفاهیم صورت می پذیرد و مفاهیم در دو نوع ادراکات

ص: ۱۰۲

۱- (۱) . محمد حسین طباطبایی، وحی یا شعور مرموز الهی، ص ۳-۳۵.

۲- (۲) . مالک بن نبی، الظاهره القرآنیه، ص ۱۹۴، به نقل از محمدحسین علی الصغیر، دراسات قرآنیه، ص ۱۸.

۳- (۳) . مهدی هادوی تهرانی، مبانی کلامی اجتهاد، ص ۷۸.

حسی و عقلی وجود دارد. بنابراین ادراکات حسی و عقلی خطا پذیرند؛ چون از سنخ مفاهیم اند؛ اما چون ادراکات حضوری از قبیل مفاهیم نیستند از خطا محفوظ و در امان می مانند. در دریافت وحی، چون پیامبر با مفاهیم سر و کار ندارد هیچ گاه دچار خطا نمی شود. (۱)

نتیجه این که در وحی از دو جهت خطا نیست:

- علم حضوری است؛

- از سنخ مفاهیم عقلی و حسی نیست.

وحی و تعلیم و تعلم

وحی الهی به پیامبران از نوع علم حصولی نیست؛ بلکه از سنخ معارفی است که تنها ویژه آنان است و برای دیگران قابل تحصیل، تعلیم و انتقال به غیر نیست؛ بلکه انبیاء الهی در درون خود از جانب خداوند چیزی را می یابند که هیچ ربطی به استنباط شخصی آنان ندارد؛ بلکه همراه با یک علم وجدانی و بدیهی است که نشان می دهد خداوند متعال آن را در قلب پیامبر القا کرده است. (۲)

اقبال می نویسد: «[وحی یک تجربه باطنی است] از آن جا که صفت تجربه باطنی این است که بی واسطه و مستقیم آزموده شود، روشن است که نمی توان آن را به دیگری انتقال داد».

تفسیر و تعبیری که مرد باطنی یا پیامبر به محتوای خود آگاهی دینی خویش می دهد شاید به صورت جمله هایی به دیگران انتقال داده شود؛ ولی خود محتوا قابل انتقال نیست. انتقال ناپذیر بودن تجربه باطنی از این جهت است که وحی از

ص: ۱۰۳

۱- (۱). عبدالله نصری، مبانی رسالت انبیا در قرآن، ص ۱۸۶.

۲- (۲). رشید رضا، المنار، ج ۱، ص ۲۲۰.

انواع احساسی است که به بیان در نمی آید و عقل استدلال گر را به آن دسترسی نیست. (۱) اگر منظور از تجربه باطنی بودن وحی، همان تجربه دینی است، نقدپذیر خواهد بود. (۲)

وحی و دریافت قلبی

قرآن کریم مرکز دریافت وحی را قلب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می داند: (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ...); ۳ روح الامین این کتاب آسمانی را بر قلب تو فرو فرستاد.

منظور از قلب ممکن نیست که عضوی صنوبری باشد که در سمت چپ سینه قرار دارد و نیز نمی توان با گوش و چشم مادی آن را دریافت؛ زیرا اگر چنین باشد باید دیگر افراد نیز آن را ببینند و بشنوند؛ حال آن که وحی مستقل و مخصوص پیامبر است و کسی نمی تواند در این مسئله با پیامبر شریک باشد.

علامه طباطبایی (ره) می نویسد:

پیامبر با روح شریف خود بدون مشارکت حواس ظاهری که ابزارهای کاربردی برای ادراک امور جزئی هستند وحی را دریافت می کند. وقتی که به پیامبر وحی می شود، می بیند و می شنود؛ بدون این که چشم و گوش حسی خود را به کار ببرد؛ چنان که در روایات آمده است که حالت بیهوشی به او دست می دهد... اگر وحی با سماع و بصر (گوش و چشم) مادی می بود تفاوتی بین پیامبر و سایر مردم نبود. آن چه را پیامبر می بیند و می شنود، سایر مردم نیز می بینند و می شنوند؛ حال آن که، دلیل قطعی نقلی این مطلب را تکذیب می کند؛ چراکه در بیشتر اوقات که وحی نازل می شد پیامبر

ص: ۱۰۴

۱- (۱). احیای فکری دینی، ص ۲۶ و ۲۷.

۲- (۲). بحث تجربه دینی.

اسلام (صلی الله علیه و آله) در میان مردم بود. وحی به او می شد؛ ولی کسانی که اطراف او بودند چیزی را درک نمی کردند، شخصی که با او سخن می گفت نمی دیدند و سخنی که به او القا می شد نمی شنیدند. (۱)

خارج از اختیار بودن

یکی دیگر از ویژگی های وحی «اختیاری نبودن» آن برای پیامبران است. پیامبران الهی و فرشتگان نزول وحی هیچ اختیاری در مسئله وحی ندارند؛ نه در زمان فرود آمدن وحی و نه در محتوای آن؛ بلکه پیامبران مطیع محض خداوند بوده و هیچ نقش و دخالتی در متن وحی و زمان آن ندارند؛ جز آن که آنان امین وحی و مأمور به ابلاغ آن به مردم اند. پس از نزول وحی نیز برای آنان امکان هیچ گونه تغییر و تجدید نظری وجود ندارد. شاهد آن تقاضای تغییر قرآن و وحی از جانب مشرکان بود، که در پاسخ آنها آیه نازل شد که من هیچ گونه اختیاری در آن ندارم. (یونس، آیه ۱۵) و در آیه ۴۴-۴۶ سوره حاقه، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در صورت هر گونه تغییر، تهدید به خواری و مرگ می کند.

گواه دیگر این است که چه بسا از پیامبر تقاضا می شد مسئله ای را پاسخ دهد؛ اما پاسخ آن مدت ها طول می کشید؛ مانند آیات افک در سوره نور (۱۱-۲۰) و مانند پذیرش توبه افرادی که از دستورهای پیامبر (صلی الله علیه و آله) سرپیچی کرده بودند؛ پس از پنجاه روز انتظار، آیه ۱۱۸ سوره توبه برای پذیرش توبه آنان نازل شد. (۲)

گاهی نیز بدون آن که از مطلبی اطلاع داشته باشد وحی بر او نازل می گردید؛ از جمله آیات مربوط به سوره تحریم (۱-۵). نتیجه این که وحی در اختیار

ص: ۱۰۵

۱- (۱). المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۷ و ۳۱۸.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۱۰۳.

پیامبران نبوده و گرنه می بایست در زمانی که پیامبر به شدت انتظار پاسخی را می داشت بر او نازل شود.

ساختار خاص وحی رسالی

اشاره

وحی رسالی دارای ساختار خاصی است؛ از جمله سه پایه اصلی دارد که اساس وحی را تشکیل می دهد و افزون بر آن یک واسطه نیز در جریان وحی دخالت دارد و آنها عبارتند از:

الف) مبدأ فاعلی: منظور از مبدأ فاعلی همان وحی کننده است که به همه هستی آگاهی دارد و جهل، نسیان و غفلت در او راه ندارد. آیات قرآن مبدأ وحی را خداوند متعال می دانند؛ چنان که می فرماید: (اتَّبِعْ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...؛ (۱) آن چه از جانب پروردگارت به سوی تو وحی می شود پیروی کن.

آیات فراوانی با تعبیر «او حینا» و «نوحی» آمده است که مبدأ فاعلی وحی را روشن می کنند.

ب) مبدأ قابلی: این مبدأ یعنی قلب مبارک و با عظمت پیامبر که «دریافت کننده وحی» است. گاه قرآن کریم خود پیامبر را خطاب قرار داده است و او را مبدأ قابلی (مقصد وحی) معرفی می کند؛ چنان که در آیه گذشته (انعام، ۱۰۶) (... ما أُوحِيَ إِلَيْكَ...) با ضمیر خطاب «الیک» آمده است.

گاه نیز پیامبران دیگر مانند حضرت موسی (علیه السلام) و نوح (علیه السلام) را گیرنده وحی معرفی می کند: (فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبُحَيْرَ...؛ ۲ ما به موسی وحی کردیم که عصایت را به سنگ بزن؛ (أُوحِيَ إِلَيَّ نُوحٍ...؛ (۲) به نوح وحی شد.

ص: ۱۰۶

۱- (۱). انعام، آیه ۱۰۶ و احزاب، آیه ۲.

۲- (۳). هود، آیه ۳۶.

ج) متن وحی: متن وحی، آیات کلام خداوند و قرآن عربی است که دریافت کننده آن با این متن می تواند همه حقایق و معارفی که در تأمین حیات معقول انسانی مؤثر باشد به وسیله علم حضوری مشاهده کند. (۱)

بررسی پیک وحی در ساختار وحی

گاهی وحی از طریق پیک وحی انجام می پذیرد. پیک وحی همان فرشته امین و علیم است که در قرآن کریم از او به «جبرئیل» یاد شده است.

خداوند متعال در قرآن کریم به اجزاء و پایه های وحی اشاره کرده است. آن جا که می فرماید: (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...؛ ۲ و ما این چنین قرآن عربی را به تو وحی کردیم. که در این آیه و آیات ۳۱ سوره فاطر و ۳ سوره یوسف به سه پایه اصلی وحی یعنی مبدأ فاعلی [«نا» در اوحینا] و مبدأ فاعلی [«ک» در إلیک] و متن وحی [کتاب و قرآن عربی] اشاره کرده است.

خداوند متعال در جای دیگر می فرماید: (قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ بِإِذْنِ اللَّهِ...؛ ۳ بگو ای پیامبر! کسی که دشمن جبرئیل باشد (در حقیقت دشمن خدا است) چراکه او به فرمان خدا قرآن (وحی) را بر قلب تو نازل کرده است.

در این آیه به سه اصل و پایه وحی و واسطه وحی اشاره شده است که عبارتند از: قلب پیامبر (مبدأ قابلی)، قرآن (۲) (متن وحی) و الله (مبدأ فاعلی و وحی کننده آیات قرآن)، و به واسطه یعنی جبرئیل (فرشته وحی) نیز اشاره شده است.

ص: ۱۰۷

۱- (۱). برگرفته از: عبدالله جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۲۷۹.

۲- (۴). اگرچه لفظ قرآن در این آیه نیست، ضمیر «نَزَّلَهُ» به قرآن بر می گردد.

مطابق آیات قرآن، پیامبران الهی همه از جنس مذکر بوده اند و هیچ پیامبری زن نبوده است. اگرچه گفت و گوهایی میان فرشتگان و برخی از زنان، مانند حضرت مریم و نیز وحی به مادر حضرت موسی وجود دارد، این از وحی رسالی نبوده است؛ بلکه به معنای دیگری است که در مباحث گذشته روشن شد.

این دیدگاه عموم مفسران از جمله شیخ طوسی در تبیان، زمخشری در کشاف، فخر رازی در تفسیر کبیر، قرطبی در تفسیر الجامع لاحکام القرآن می باشد. (۱)

علامه طباطبایی (ره) می نویسد:

زنان، وحی نبوت و رسالی ندارند و چنین وحیی به آنان نمی شود؛ چراکه خداوند متعال می فرماید: (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى...); ۲ و ما پیش از تو پیامبرانی را نفرستادیم؛ مگر مردانی بودند از اهل قری که به آنان وحی می کردیم. (۲) آیات دیگری نیز بر این مطلب دلالت می کند؛ از جمله «نحل»، آیه ۴۳، انبیا، آیه ۷ و یوسف، آیه ۱۰۹.

ابن حزم به جهت آن که وحی را تعلیم الهی و خطاب نفسانی می داند تصور کرده است که زن، پیامبر می شود و آن را در قرآن منطبق بر حضرت مریم، مادر موسی و حتی ساره همسر حضرت ابراهیم (طبق آیه هفتم سوره هود) می داند. (۳) ولی این دیدگاه-چنان که گفته شد-افزون بر آن که مطابق

ص: ۱۰۸

۱- (۱). تبیان، ج ۲، ص ۵۳۶؛ تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۴۶؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۳، ص ۲۵۰.

۲- (۳). المیزان، ج ۱۴، ص ۱۵۰.

۳- (۴). ابن حزم اندلسی، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۱۱ و ج ۵، ص ۱۷ و ۱۸.

اندیشه های یهود در تلمود و کتاب مقدس آنها است، (۱) مخالف آیات قرآن و اتفاق مفسران می باشد.

محتوای مختلف وحی

در آیاتی که وحی رسالی را مطرح می کند آن چه که بر پیامبران وحی شده، محتواهای مختلفی است. گاهی وظیفه رسول را مشخص کرده و گاهی وظایف امت را. در برخی آیات اخبار غیبی به پیامبر وحی می شود و گاهی نیز از مردم زمان خود خبر می دهد. برخی از موارد آن عبارتند از:

الف) انذار و تبشیر: یکی از وظایف پیامبران الهی انذار مردم است که مردم را از عواقب بد مخالفت با پیامبران و قوانین الهی و نیز از عذاب سخت در آخرت بترسانند، و از طرف دیگر به پیروان خود و مؤمنان بشارت به بهشت دهند.

خداوند متعال می فرماید:

(أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَهُمْ قَدَمٌ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ...؟)؛ ۲ آیا برای مردم شگفت آور است که به مردی از خودشان وحی کردیم که مردم را بیم ده و به کسانی که ایمان آورده اند مژده و بشارت ده که برای آنان نزد پروردگارش سابقه نیک است؟

در جای دیگر می فرماید:

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجَمْعِ لَا رَيْبَ فِيهِ...؟)؛ ۳ و بدین گونه قرآن عربی به تو وحی کردیم تا مردم مکه و کسانی را که پیرامون آن هستند هشدار دهی و نیز بیم دهی از روزی (روز قیامت) که مردم گرد هم آیند و در آن تردیدی نیست.

ص: ۱۰۹

این آیه اگرچه با تعبیر انذار آمده است، طبق ذیل آن شامل بشارت به بهشت نیز می شود؛ زیرا در ادامه می فرماید: (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ)؛ گروهی در بهشت و گروهی در آتش جهنم هستند.

قرآن یکی از وظایف پیامبر اسلام را این می داند که (قُلْ إِنَّمَا أُنذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ...)؛ ۱ بگو من شما را فقط به وسیله وحی هشدار می دهم.

آیات مشابه عبارتند از: انعام، آیه ۱۹ و احقاف، آیه ۹.

ب) تبلیغ و تلاوت آیات بر مردم: از وظایف دیگر پیامبران الهی تبلیغ و تلاوت آیات خداوند بر مردم می باشد؛ چنان که خداوند متعال می فرماید:

(كَذَلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِيَتْلُوا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...)؛ ۲ بدین گونه تو را در میان امتی فرستادیم که پیش از آن امت هایی روزگار به سر برده اند تا آن چه را به تو وحی کردیم بر آنان تلاوت کنی.

بهترین تبلیغ رسالت تلاوت وحی بر مردم است. در برخی از آیات، آشکارا به پیامبر فرمان می دهد که وحی را بر مردم تلاوت کن: (اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ...)؛ ۳ آن چه از کتاب به سوی تو وحی شده بر مردم تلاوت کن.

و نیز آیه ۲۷ از سوره مبارکه کهف.

ج) به کار انداختن معجزات: یکی از مهم ترین وظایف پیامبران الهی ارائه معجزه است. خداوند متعال نوع معجزه و به کار انداختن معجزات را در برخی آیات به پیامبران وحی کرده است. درباره حضرت نوح (علیه السلام) می فرماید: (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ أَنْ اصْنَعْ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا وَوَحَيْنَا...)؛ ۴ به او [نوح] وحی کردیم که زیر نظر ما و به وحی ما کشتی را بسازد.

همچنین عبور موسی و قومش از رود نیل با کمک عصا، متن وحی است: (وَلَقَدْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي فَاصْرَبْ لَهُمْ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ يَبَسًا...); ۱ به موسی وحی کردیم که بندگانم را شبانه ببر و و راهی خشک (از طریق اعجاز با زدن عصایت) در دریا برای آنان باز کن.

همچنین است جوشیدن دوازده چشمه با زدن عصا به سنگ که خداوند به موسی وحی می کند: (فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اصْرَبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ...); ۲ به موسی وحی کردیم که عصایت را به سنگ بزن. و نیز اعراف، آیات ۱۱۷ و ۱۶۰.

(د) خبرهای غیبی: در آیاتی از قرآن کریم خداوند متعال پس از نقل حقیقت یک جریان و داستانی از امت های گذشته یا از پیامبران پیشین، آن را خبرهای غیب می داند که بر پیامبر اسلام وحی کرده است.

قرآن کریم پس از نقل داستان شگفت انگیز حضرت مریم می فرماید: (ذَلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ); (۱) ای پیامبر! این از خبرهای غیبی است که به تو وحی می کنیم.

همین سخن را پس از نقل داستان حضرت یوسف (یوسف، آیه ۱۰۲) و حضرت نوح (هود، آیه ۴۷) مشاهده می کنیم.

قرآن به طور کلی درباره نقل داستان هایی از پیامبران گذشته و غیر آن به وسیله وحی بر پیامبر می فرماید: (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ...); ۴ ما بهترین سرگذشت ها را از طریق قرآن که به تو وحی کرده ایم، باز می گوییم.

ص: ۱۱۱

گاهی نیز از حال مردم زمان یک پیامبر خبر می دهد: (وَ أُوحِيَ إِلَى نُوحٍ أَنَّهُ لَنْ يُؤْمِنَ مِنْ قَوْمِكَ إِلَّا مَنْ قَدْ آمَنَ...)؛ ۱ به نوح وحی شد که جز آنان که تاکنون ایمان آورده اند دیگر هیچ کس از قوم تو ایمان نخواهد آورد.

و) خبر از سنت های الهی: گاهی خداوند با وحی از سنت های تغییرناپذیر اجتماعی خود خبر می دهد. در برخوردها و درگیری های پیامبران الهی با ستم کاران زمان، خداوند به پیامبران خود چنین وعده می دهد: (فَأُوحِيَ إِلَيْهِمْ رَبُّهُمْ لَنُهْلِكَنَّ الظَّالِمِينَ)؛ ۲ پروردگار به پیامبران الهی وحی فرستاد که ما ستم کاران را هلاک می کنیم.

و مانند این آیه است آن جا که خداوند وعده حتمی عذاب را بر مخالفان و تکذیب کنندگان پیامبران خودش قرار داده است: (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَى مَنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى)؛ ۳ به ما وحی شده است که عذاب بر کسی است که آیات الهی را تکذیب و از آن سرپیچی کند.

متنوع بودن

از ویژگی های دیگر وحی رسالی این که یک قسم و یک نوع نیست؛ بلکه دارای انواع و اقسامی است.

صورت ها و اقسام مختلفی برای وحی رسالی بیان کرده اند؛ از جمله «وحی مستقیم (مباشری)، وحی تکلیمی (پشت پرده) و وحی به وسیله فرشته» که گاهی در صورت حقیقی بر پیامبر ظاهر می شود و گاهی در صورت شخصی تمثیل می یابد و گاهی در خواب بر پیامبر ظاهر می گردد. (۱)

ص: ۱۱۲

وحی، برترین منبع معرفت

خداوند متعال برای شناخت جهان هستی، موجودات آشکار و پنهان آن، یافتن راه تکامل و سعادت، ابزار و منابعی را در اختیار بشر قرار داده است تا انسان بتواند از طریق آنها حقایق هستی و واقعیات موجود را دریابد و در زندگی خود دچار بیراهه و انحراف و سرگردانی نشود.

منابع معرفت

اشاره

منابع معرفت بشری عبارتند از:

۱- حواس و تجربه

این منبع شامل حواس ظاهری انسان مانند چشم و گوش می شود. انسان با توجه به طبیعت و آن چه اطراف خود می بیند و می شنود و احساس می کند می تواند نخستین گام را برای به دست آوردن دانش و شناخت با آنها بردارد. این گام اگرچه ابتدایی است، می تواند پایه همه علوم و دانش ها نیز قرار گیرد؛ حتی انسان با این منبع می تواند از طریق تفکر در طبیعت و آیات آفاقی، شگفتی هایی را درک کند که وی را به خداشناسی برساند.

آیات فراوانی به این منبع اشاره کرده اند؛ از جمله سوره نحل، آیه ۸۷.

۲- عقل و خرد

یکی از مهم ترین منابع معرفتی که زندگی انسان را متمدن کرده و راه های ارزشمند و نیک در اختیار انسان قرار می دهد، عقل و خرد است. برخی آن را بالاترین منبع معرفتی می دانند؛ اما عقل محدود به امور معقول و اقناع قوه عاقله است. (۱) او تنها

ص: ۱۱۳

۱- (۱). مرتضی مطهری، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ج ۵، ص ۱۰.

می تواند خواص و لوازم اعراض اشیا را به ما بشناساند؛ اما ممیزات ذاتی و فصل مقوم هر یک از آنها-که حقیقت چیزی را به ما می فهماند-با عقل شناخته نمی شود. (۱) دست یابی به حقایق معنوی و عرفانی نیز از توانایی عقل خارج است. (۲)

آیات فراوانی به این منبع اشاره کرده اند؛ از جمله بقره، آیه ۲۴۲، آل عمران، آیه ۱۹۰؛ همچنین می توان به آیاتی مراجعه کرد که واژه های «فؤاد، قلب و لب» در آن به کار رفته است.

۳- تاریخ

با تاریخ می توان نقاط تاریک و روشن زندگی انسان ها را شناخت و منبعی برای عبرت و پندگیری است. برخی از آیات آن عبارتند از: حج، آیه ۴۶؛ آل عمران، آیه ۱۳۷؛ محمد، آیه ۱۰؛ عنکبوت، آیه ۲۰؛ یوسف، آیه ۱۱۱.

۴- فطرت (وجدان و شعور باطن)

فطرت یکی از منابع معرفتی است که در درون جان انسان وجود دارد و با آن می تواند مسائل فراوانی را درک کند. درک موضوعاتی مانند محال بودن اجتماع نقیضین، حسن و قبح اشیا، لذت بردن از زیبایی ها و احساس آرامش و انزجار از بدی ها از این منبع معرفتی سرچشمه می گیرد. (۳) قرآن کریم می فرماید:

ص: ۱۱۴

۱- (۱). ابن سینا، تعلیقات، ص ۳۴.

۲- (۲). صدرالمآلین شیرازی، شرح اصول کافی «کتاب الحج»، ج ۲، ص ۴۷۹ و تفسیر القرآن الکریم «تفسیر سوره واقعه»، ج ۷، ص ۱۰.

۳- (۳). ادراکات انسان را می توان به دو بخش عمده تقسیم کرد: الف) بخش مربوط به تفکر و اندیشه و ادراکات نظری؛ یعنی آن چه را انسان از راه استدلال و برهان به دست می آورد؛ ب) بخش مربوط به ادراکات بدیهی و ضروری و وجدانی؛ یعنی آن چه را بدون نیاز به دلیل و برهان در اختیار دارد و هرگاه سخن از فطرت به میان می آید، منظور نوع دوم است. (ر. ک: ناصر مکارم شیرازی، پیام قرآن، ج ۱، ص ۱۹۵).

(فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا)؛ سپس فجور و تقوا (شر و خیرش) را به او الهام کرد. برای این منبع معرفتی می توان به آیات دیگر از جمله «روم، آیه ۳۰ و انبیا، آیه ۶۹» مراجعه کرد.

۵- کشف و شهود

این منبع برای بسیاری ناشناخته است و شباهت هایی نیز ممکن است با وحی داشته باشد. هرگاه انسان بتواند درک تازه ای-به غیر از آن چه در ظاهر مشاهده می شود- پیدا کند و پرده ها کنار رود و به بعضی از حقایق جهان غیب راه یابد، این حالت را «مکاشفه» یا «شهود باطن» می گویند.

آیات فراوانی در قرآن مربوط به این منبع است؛ از جمله «سوره تکوین، آیه ۵ و ۶؛ انفال، آیه ۴۸ و یوسف، آیه ۹۴».

۶- وحی

«وحی» یکی از منابع معرفتی است که سرچشمه دین می گردد. این منبع از علم بی کران الهی سرچشمه می گیرد و قوانینی را به ارمغان می آورد که عقل بشری و دیگر منابع معرفتی از آوردن مانند آن برای هدایت و سعادت عاجزند. این نوع هدایت از طریق پیامبران الهی انجام می گیرد و قلمرو آن بسیار دقیق تر و گسترده تر از سایر منابع معرفتی است. خطا در آن وجود ندارد، بشر را با عالم ماوراء طبیعت، برزخ و قیامت آشنا می سازد، عمل بر طبق آن به یقین انسان را به سعادت می رساند و واقعیات موجود در عالم هستی را برای ما نمایان می کند.

آیات فراوانی درباره این منبع معرفتی وجود دارد؛ از جمله «نجم، آیه ۳-۴؛ اسراء، آیه ۳۹؛ شوری، آیه ۵۱ و ۵۲؛ فصلت، آیه ۶ و نساء، آیه ۱۶۴».

وحی ارتباط خاص خداوند با پیامبران الهی است و نوع ارتباط نیز مادی نیست تا چگونگی آن برای ما روشن باشد؛ برای همین وحی از امور سری و اسرارآمیز است. افزون بر آن دو ذات که یکی واجب الوجود و دیگری ممکن الوجود است با هم رابطه گفتاری دارند. وحی بر اساس علم حضوری از جانب خداوند بر پیامبران القا می شود؛ از این رو خطا در آن راه ندارد و محتوای آن همیشه همراه با یقین است؛ پس [مانند علم حصولی] قابل تعلیم و تعلم نیست. وحی با حواس ظاهری درک نمی شود بلکه بر نفس و جان پیامبر که در قرآن با عنوان قلب آمده است-القا می شود و آن نیز هیچ گاه فراموش نمی کند. پیامبران در زمان و محتوای وحی هیچ اختیاری ندارند و نمی توانند زمان و مکان و محتوا را انتخاب کنند.

وحی پایه های اساسی دارد؛ از جمله: «مبدأ فاعلی (یعنی صادرکننده آن خداوند است)، مبدأ قابل یا گیرنده (قلب پیامبر) و متن وحی» اگر هر کدام از این سه نباشند وحی تحقق نمی یابد؛ افزون بر آن گاهی وحی به وسیله فرشته بر پیامبران نازل می شود. مطابق آیات قرآن پیامبران الهی مردند و زن نمی تواند پیامبر شود. وحی از نوع برترین منبع معرفتی به حساب می آید.

وحی رسالی یا تشریحی اقسامی دارد که گاهی به طور مستقیم، گاهی به صورت شنیدن صدایی پشت پرده گاه به وسیله جبرئیل فرود می آید. همچنین در تقسیم دیگری وحی را به زبانی یا گفتاری و وحی افعالی تقسیم می کنند.

پرسش

۱. آیا دست یابی به ماهیت وحی ممکن است؟ چرا؟

۲. رابطه وحی را با علم حصولی و حضوری بیان کنید.

۳. رابطه وحی با قلب را توضیح دهید.

۴. پایه های وحی کدامند و آیا وحی رسالی بدون آنها تحقق می یابد؟

۵. وحی از نظر منبع معرفتی چه جایگاهی دارد و بیان کنید چگونه وحی برترین منبع معرفتی است؟

پژوهش

کشف و شهود و الهام و چگونگی تحقق آنها و تفاوت ها و تشابه های آن با وحی را بررسی کنید.

رابطه عقل و وحی و جایگاه آن دو را در نظام هندسه معرفتی تحقیق و بررسی نمایید.

منابع

۱. یوسفیان، عقل و وحی.

۲. جوادی آملی، عقل و وحی.

۳. حیدر بن علی آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار.

۴. شهاب الدین سهروردی، شرح حکمه الاشراق.

۵. مکارم شیرازی، پیام قرآن (جلد اول).

۶. ابن عربی، فصوص الحکم.

۷. جوادی آملی، وحی و نبوت.

ص: ۱۱۷

رؤیا پدیده ای معنوی است که می تواند انسان را با روزنه های وحی آشنا سازد که برخی از رؤیاها مانند رؤیای صادق، دریچه ای از عالم غیب را به سوی انسان می گشاید؛ همچنین رؤیای صادق برای پیامبران مقدمه یا پل ارتباطی با وحی بوده است؛ افزون بر آن گاهی وحی به صورت رؤیا بر پیامبران الهی نازل می شده است.

جایگاه رؤیا در زندگی انسان

بدون تردید خواب یکی از نشانه های خدا و آیات الهی و یکی از اسرار پدیده های هستی است که خداوند به انسان عطا کرده است؛ (۱) زیرا گاهی در عالم خواب حوادثی مشاهده می شود که در عالم بیداری قابل دریافت نیست و در واقع دریچه ای به سوی عالم غیب و نیز رویدادها و حوادث آینده است. (۲) خواب

ص: ۱۱۹

۱- (۱). وَ مِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ (روم، آیه ۲۳، زمر، آیه ۴۲).

۲- (۲). از جمله می توان به خواب عبدالمطلب جد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و عباس عموی آن حضرت درباره آینده محمد (صلی الله علیه و آله) اشاره نمود، (ر. ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۷۱ و ۴۴) مولوی نیز اشعاری را درباره خواب دیدن یک زندانی مطرح می کند: جان مجرا گشته از غوغای تن می پرد با پر دل بی پای تن همچو زندانی چه کاندلر شبان خسبد و بیند به خواب او گلستان گوید ای یزدان مرا در تن مبر تا در این گلشن کنم من کز و فر گویدش یزدان دعا شد مستجاب و امر و الله اعلم بالصواب این چنین خوابی بین چون خوش بود مرگ نادیده به جنت در رود هیچ او حسرت خورد بر انتباه بر تن باسلسله در قعر چاه

انسان را از صورت به معنا عبور داده و حقایقی را برای او آشکار می سازد. همان طور که در قرآن به برخی از موارد آن از جمله خواب حضرت یوسف (علیه السلام) مبنی بر سجده کردن یازده ستاره و ماه و خورشید که پادشاهی یوسف را نوید می داد و خواب پادشاه مصر (۱) و تحقق یافتن هفت سال پرآبی و هفت سال خشک سالی و خواب پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) درباره ورود به مسجدالحرام پس از سختی های فراوان اشاره شده است. (۲)

همچنین خواب می تواند هدایتگر انسان به راه صحیح باشد و اسراری را درک کند که از انسان های دیگر پنهان است. خواب از نظر تأثیر گذاری گاهی جنبه ارشادی دارد و انسان را به مطلوب می رساند و چه بسا باعث می شود انسان راه خیر و نیکی را در زندگی پیش گیرد؛ مثل این که تقوای الهی پیشه کرده از گناهان دوری کند و راه حق را پیش بگیرد.

نکته این که هر خوابی هدایتگر نیست؛ بلکه خوابی می تواند پرده از اسرار غیب بردارد و هدایتگر انسان باشد که با واقعیات بسازد و نشانه های راستی در

ص: ۱۲۰

۱- (۱). خواب حضرت یوسف (علیه السلام) و تعبیر آن در آیات ۴ و ۱۰۰ سوره یوسف (علیه السلام) آمده است و خواب پادشاه مصر و تعبیر آن در آیات ۴۳ تا ۴۹ همان سوره بیان شده است.

۲- (۲). خواب مربوط به ورود پیامبر (صلی الله علیه و آله) به مسجدالحرام در آیه ۲۷ سوره فتح اشاره شده است.

آن باشد و در اصطلاح «رؤیای صادقه یا خواب راستین» باشد؛ زیرا همه خواب ها این گونه نیست؛ برخی شیطانی و برخی رحمانی و برخی دیگر ویژگی خاص خود را دارند.

پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در روایتی می فرماید: «الرؤیا ثلاثه: بشری من الله، تحزین من الشیطان والذی یحدث الانسان نفسه یراه فی منامه». (۱)

طبق این روایت خواب سه گونه است: گاهی بشارت از جانب خداست، گاهی اندوهی از شیطان و خوابی که انسان روزمره با نفس خود می گوید و فعالیت روزمرگی خود را در نظر دارد و آن را در خواب می بیند. از این سه قسم تنها رؤیای صادقه بشارت از جانب خداوند و هدایتگر انسان است. رؤیای صادقه می گویند.

برخی نیز چهار قسم برای خواب معرفی کرده اند:

- رؤیای الهی (صادقه)؛

- خواب های شیطانی؛

- خواب بر اساس غلبه اخلاط؛

- خواب بر اساس افکار روزمره.

در میان این اقسام «رؤیای صادقه» با نبوت ارتباط دارد؛ ولی سه نوع دیگر را «اضغاث احلام» یا خواب های پریشان می دانند.

(۲)

برای رسیدن به رؤیای صادقه-همان طور که در حالت بیداری برای اهل مکاشفه و اهل دل آدابی ذکر شده-آدابی آورده اند که باید آنها را رعایت کرد. عمل پاک، صداقت، طهارت جسم و روح، محاسبه اعمال، قرائت قرآن و برخی ادعیه از جمله این آداب است.

ص: ۱۲۱

۱- (۱). بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۹۱.

۲- (۲). ستار جبراعرجی، حمود، الوحی و دلالت فی القرآن الکریم، ص ۱۳۵.

خواب های راستین نخستین جرعه های وحی پیش از بعثت بوده است؛ اگرچه ممکن است پس از بعثت نیز وحی از طریق خواب بر پیامبران الهی نازل شود.

طبق روایات، نخستین جرعه های آمادگی رسالت پیامبران، خواب های راستین آنان است.

در روایت علقمه بن قیس از عایشه آمده است: «انّ اول ما یؤتی به الانبیاء فی المنام حتی تهدأ قلوبهم ثم ینزل الوحی بعد فی الیقظه»؛ (۱) نخستین نشانه های نبوت که به انبیا داده می شود در خواب است تا قلب های آنان آماده شود؛ سپس وحی در بیداری به آنان فرود می آید.

رؤیای صادق جزئی از اجزاء نبوت نیز محسوب می شود: «الرؤیا الصادقه جزء من سته واربعین جزءً من النبوه»؛ (۲) خواب راستین جزئی از چهل و شش جزء نبوت است.

و در برخی دیگر از روایات، جزئی از هفتاد یا نود و شش جزء نبوت بر شمرده شده است. (۳)

طبق این روایات، رؤیای صادق نسبت به نبوت مراتبی دارد. گاهی یک جزء از چهل و شش و گاهی یک جزء از هفتاد جزء و گاهی یک جزء از نود و شش جزء نبوت شمرده شده است. مضمون این روایات رابطه رؤیا را با نبوت مطرح می کند؛ اما نه به این معنا که هر کس که رؤیای صادق ببیند پیامبر است یا این که مقدمه پیامبری او آماده شده است؛ بلکه این نکته را بازمی گوید که پیامبران از اسرار غیب خبر می دهند و در وحی و نبوت، هدایت، ارشاد و تعلیمات ربانی

ص: ۱۲۲

۱- (۱). صحیح مسلم (شرح النووی)، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳۳.

۳- (۳). بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۹۰، ۹۱، ۱۶۷، ۱۷۷ و مقدمه ابن خلدون، ص ۷۰.

وجود دارد؛ همین گونه است مراتب نازل آن در رؤیای صادقه. خواب های راستین نیز مطابق ارزش انسان ها و ارتباط آنان با عالم معنا متفاوت خواهد بود؛ بنابراین رؤیاهای مراتب مختلفی در رسیدن به حقایق، ارشاد و هدایت افراد دارند و برخی نازل تر و برخی قوی ترند. (۱)

یادآوری می شود که این خواب ها برای هر کسی به دست نمی آیند؛ بلکه افراد با توجه به مراتب ایمانی و درجات معرفتی خود از خواب، هدایت لازم را دریافت می کنند؛ یعنی افرادی که شایستگی خاصی دارند خداوند روزنه هایی برای هدایت آنان می گشاید؛ به همین جهت در روایتی امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «رأى المؤمن ورؤیاه فى آخر الزمان على سبعین جزء من اجزاء النبوه»؛ (۲) رأی و رؤیای مؤمن جزئی از هفتاد جزء نبوت است.

این روایت مؤمن بودن را در رأی و رؤیا اثرگذار و شرط مهمی می داند؛ یعنی استفاده از دیدگاه مؤمن و مشورت با افراد مؤمن مانند خواب او جنبه هدایتی و ارشادی دارد و این تنها به دلیل ویژگی خاص و شایستگی ایمانی او است که خواب و رأی او به حال افراد و جامعه سودمند است.

رؤیا و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)

درباره نبوت پیامبر اسلام نیز مسئله رؤیای صادقه از اهمیت خاصی برخوردار است. وی نیز مانند دیگر پیامبران این ویژگی را داشت. نخستین جرقه ها و نشانه های وحی برای رسول خدا خواب های راستین او بوده است. آن حضرت از همین طریق پیش از نزول جبرئیل متوجه شد مسئله مهمی مانند نبوت در جریان

ص: ۱۲۳

۱- (۱). بحارالانوار، ج ۶۱، ص ۹۰ و ۹۲.

۲- (۲). همان، ص ۱۷۷.

است و در این باره شك نداشت. روایت معروفی از عایشه نقل شده که نخستین چیزی (نشانه های نبوت) که به انبیا داده می شود در خواب است تا قلب های آنان آماده شود؛ سپس وحی در بیداری بر آنان فرود می آید. (۱)

همچنین در روایت معروفی عایشه گوید:

نخستین چیزی که رسول خدا از وحی آغاز کرد رؤیای صالحه (صادقه) در خواب بوده است. این چنین بود که خوابی نمی دید؛ مگر این که مانند سپیده صبح بر او روشن می گشت. پس از آن به خلوت گزینی علاقه مند شد و غار حرا را انتخاب کرد و به دنبال حقیقت و راه مستقیم بود و پس از آن فرشته در غار حرا نزد وی آمد و گفت (اقرأ). (۲)

روشن است حرکت پیامبر به سوی غار حرا و خلوت گزینی های وی در آن مکان مطابق خواب هایی است که پیش از این دیده بود و او را به سمت بعثتی بزرگ می کشاند و آماده می کرد.

پیامبر پیش از وحی رسالی در خواب می دید گویا کسی نزد او می آید و او را با عنوان «رسول الله» خطاب می کند:

ان النبی لما اتی له سبع وثلاثون سنه، کان یری فی منامه کان آتیاً یأتیه فیقول: یا رسول الله! ومضت علیه برهه من الزمن وهو علی ذلک یکتمه واذا هو فی بعض الایام یرعی غنماً لابی طالب فی شعب الجبال إذ رأى شخصاً یقول له: یا رسول الله! فقال له: من أنت؟ قال: أنا جبرئیل ارسلنی الله لیتخذک رسولاً؛ (۳)

ص: ۱۲۴

۱- (۱). صحیح مسلم (شرح النووی)، ج ۲، ص ۱۹۷.

۲- (۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۴۹؛ بخاری، صحیح بخاری (به حاشیه السندی)، ج ۱، ص ۶؛ «عن عایشه أنها قالت: اول ما بدئ، رسول الله (صلی الله علیه و آله) من الوحي الرؤيا الصالحة (الصادقه) في النوم فكان لا يرى رؤيا الا جاءت مثل فلق الصبح ثم حَبَّب اليه الخلاء وكان يخلو بغار حرا) و صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷.

۳- (۳). همان، ج ۱۸، ح ۱۴، ص ۱۸۴ و ۱۹۴.

هنگامی که حضرت به ۳۷ سال رسید، در خواب می دید کسی نزد او می گرید و می گوید: ای رسول الله! مدتی گذشت و حضرت آن را پنهان می کرد. زمانی که در کوه ها گوسفندان ابوطالب را می چراند شخصی را دید که او را رسول الله خطاب می کند. حضرت به او فرمود: کیستی؟ او گفت: من جبرئیل خدایم مرا فرستاده است تا تو را به رسالت برگزیند.

روایت دیگری را امام باقر (علیه السلام) در بیان ویژگی نبی فرموده است:

واما النبی فهو الذی یری فی منامه نحو رؤیا ابراهیم (علیه السلام) ونحو ما کان رأى رسول الله (صلی الله علیه و آله) من اسباب النبوه قبل الوحی حتی اتاه جبرائیل (علیه السلام) من عند الله بالرساله؛ (۱) نبی کسی است که مانند ابراهیم در رؤیا ببیند و مانند رسول خدا که قبل از وحی در خواب دید جبرئیل نزد او آمد و از جانب خداوند بشارت نبوت را به او داد.

این روایت نشان می دهد که خواب های پیامبر نقش مهمی در آماده سازی وی برای بزرگ ترین مأموریت الهی (نبوت) داشته تا او را از هر گونه هراس و شک و تردید رهایی بخشد و این وحی و نزول قرآنی نیست؛ اگرچه پس از رسیدن به مقام نبوت نیز ممکن است از طریق خواب مطالبی بر آنان وحی شود؛ همان طور که بر حضرت ابراهیم (علیه السلام) وحی شده است.

باید توجه داشت که رؤیای صادقه اگرچه از حقایقی خبر می دهد، رؤیای پیامبران ویژگی های خاص خود را دارد؛ زیرا حقایق و حیانی در قالب رؤیا بر آنان عرضه می شود؛ از این رو در روایتی امام علی (علیه السلام) می فرماید: «رؤیا الانبیاء وحی»؛ (۲) خواب های پیامبران وحی الهی است؛ چراکه مشاعر و قلب آنان همیشه بیدار و آماده دریافت حقایق است؛ حتی اگر در خواب باشند؛ به خلاف انسان های عادی.

ص: ۱۲۵

۱- (۱). کافی، ج ۱، ص ۱۷۶.

۲- (۲). بحار الانوار، ج ۶۱، ص ۱۸۱ و شیخ طوسی، امالی، ص ۲۱۵.

در روایتی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) می فرماید: «أنا معاشر الانبياء تنام عيوننا ولا تنام قلوبنا»؛ (۱) ما پیامبران این گونه ایم که چشمان می خوابند؛ اما دل هایمان نمی خوابد. طبق برخی روایات نیز پیامبر فرمود: «تنام عینای و قلبی یقظان»؛ (۲) چشمانم می خوابند؛ اما قلبم بیدار است.

قرآن کریم در حکایت ذبح اسماعیل (علیه السلام) اشاره می کند که حضرت ابراهیم (علیه السلام) از طریق رؤیا دانست باید فرزندش را قربانی کند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) رؤیایی را که دیده بود برای فرزندش نقل کرد:

(فَلَمَّا بَلَغَ مَعَهُ السَّعْيَ قَالَ يَا بُنَيَّ إِنِّي أَرَى فِي الْمَنَامِ أَنِّي أَذْبَحُكَ فَانظُرْ مَاذَا تَرَى قَالَ يَا أَبَتِ افْعَلْ مَا تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِي إِن شَاءَ اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِينَ)؛ ۳ چون در کار و کوشش (فرزندش) به پای او رسید (ابراهیم) گفت: ای فرزندم! در خواب دیده ام که تو را ذبح می کنم. نظر تو چیست؟ (اسماعیل) گفت: ای پدر! هر چه مأمور شده ای انجام ده. به خواست خدا مرا از صابران خواهی یافت.

پاسخ اسماعیل (علیه السلام) و اعلام آمادگی وی نشان می دهد که فهمیده است رؤیای پدرش وحی الهی بوده و اجرای آن واجب است؛ به همین دلیل خداوند کار ابراهیم را پس از آماده شدن برای انجام دادن این مأموریت بزرگ تصدیق می کند: (... یا ابراهیم* قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...). ۴ این تصدیق پیروی و امتثال ابراهیم (علیه السلام) برای همان خوابی است که در واقع به ایشان وحی شده است.

موارد دیگر از خواب های پیامبر که مطابق آیات قرآن است خبرها و محتوای قرآنی است که پیش از نزول آیات از طریق خواب به پیامبر خبر داده شده است؛

ص: ۱۲۶

۱- (۱). همان، ج ۱۱، ص ۵۵.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۲۵.

از جمله آیه (لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ...) ۱ است. پیامبر قبل از صلح حدیبیه در خواب دید که با مسلمانان وارد مکه شده اند و این رؤیای صادقه بوده است که خداوند در این آیه به صدق آن گواهی می دهد؛ اما دخول در مکه در سال های بعد (سال هشتم هجری و فتح مکه) اتفاق افتاد؛ نه در همان سال (۱) که (صلح حدیبیه) واقع شد.

آیه دیگر (... وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نَحْوْفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) ۳ است.

درباره این که رؤیا در این آیه چه معنایی دارد اختلاف نظر هست. برخی رؤیا را به معنای خواب ندانسته و آن را به دیدن با چشم واقعی معنا می کنند که منظور همان معراج پیامبر (از مکه به بیت المقدس) است. دیدگاه دیگر این که منظور همان رؤیای داخل شدن به مکه است که در آیه قبل گذشت.

دیدگاه سوم این است که منظور خوابی است که پیامبر دید بوزینه هایی بر منبر او بالا و پایین می روند و پیامبر از این مسئله غمگین شد و طبق روایتی از امام صادق (علیه السلام) منظور از «شجره ملعونه» در آیه، بنی امیه اند. (۲)

در هر صورت آن چه از مضمون آیات و شأن نزول ها و دیدگاه های مفسران استفاده می شود این که خود این آیات در خواب وحی نشده؛ بلکه تأیید خوابی است که پیامبر اسلام دیده است؛ چنان که مرحوم طبرسی درباره آیه نخست می نویسد:

وقتی پیامبر در خواب دید که وارد مکه شده، این بشارت را به اصحابش

ص: ۱۲۷

۱- (۲). مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۹۰.

۲- (۴). مجمع البیان، ج ۵ و ۶، ص ۶۵۳ و ۶۵۴ و نیز تفاسیر دیگر مانند تفسیر کبیر و قرطبی.

داد و چون مسلمانان نتوانستند همان سال وارد مکه شوند، منافقان سودجویی کرده و علیه پیامبر تبلیغ کردند. خداوند برای صدق گفتار پیامبر آیه ۲۷ سوره فتح را نازل کرد. (۱)

به همین دلیل است که برخی از مفسران درباره رؤیا گفته اند که خواب تنها برای قطعی بودن وحی کافی نیست؛ از جمله سید مرتضی و شیخ طوسی (ره) شرط کرده اند که رؤیا وقتی به صورت وحی قطعی است که در بیداری نیز بدان امر شده باشد و مسبوق به وحی در بیداری باشد. حتی خواب حضرت ابراهیم (علیه السلام) را نیز به نزول فرشته در بیداری مشروط کرده اند. (۲) اما چون همیشه وحی همراه با دلایل روشن و قطعی است، خواب و حیانی پیامبران همراه با قطع و یقین است و آن را بدون شبهه دریافت می کنند. (۳)

انس بن مالک درباره سوره کوثر گوید:

روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در میان ما بود که به پیامبر حالتی شبیه خواب دست داد؛ سپس سرش را بالا کرد در حالی که لبخند بر لب داشت.

گفتم: ای رسول خدا! چه چیزی تو را خندانند؟ آن حضرت فرمود: در این هنگام سوره ای بر من نازل شد و حضرت سوره کوثر را قرائت کرد. (۴)

برخی نیز این را از مواردی دانسته اند که در خواب بر پیامبر نازل شده است؛ اما برخی دیگر آن را نقد و بررسی کرده اند که این همان حالت وحی بوده است یا خوابی بر پیامبر عارض شد؛ سپس سوره کوثر را که پیش از این بر رسول خدا نازل شده بود، قرائت و تفسیر کرد. (۵)

ص: ۱۲۸

۱- (۱). همان، ج ۹، ص ۱۹۰.

۲- (۲). تبیان، ج ۸، ص ۵۱۶ و ر. ک: سید مرتضی، امالی، ج ۲، ص ۳۹۴.

۳- (۳). محمد هادی معرفت، التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۵.

۴- (۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۸۳۶.

۵- (۵). التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۵۸.

شبهات های رؤیای صادق با وحی

الف) هر دو با عالم غیب ارتباط دارند و هر دو حقایقی را برای انسان روشن می کنند.

ب) هر دو از طریق روح و جان برای انسان معرفت کسب می کنند؛ زیرا روح در خواب فعالیت دارد. جسم انسان در آن زمان نه تعقل دارد و نه لذت می برد و نه غمگین است و نه اراده ای دارد؛ اما روح می فهمد، می اندیشد، لذت می برد یا غمگین می شود.

همچنین است وحی که بر جان انسان فرود می آید و انسان با نفس و قلب خود پیام الهی را می یابد.

ج) هر دو جنبه هدایتی و ارشادی دارند.

تفاوت های رؤیای صادق با وحی

الف) وحی امری یقینی است.

ب) تکلیف آور و بایدی است؛ اما رؤیای صادق همیشه این گونه نیست؛ از این رو برخی گفته اند آن خوابی که از آینده و از امور غیبی خبر بدهد (۱) یا نشانه ای از معجزه بودن در آن باشد (۲) چه بسا جزئی از اجزاء نبوت باشد.

ج) در وحی شخص یقین می یابد که از جانب خداست؛ (۳) به خلاف رؤیا.

ص: ۱۲۹

۱- (۱). مجمع البیان، ج ۳، ص ۲۳۳.

۲- (۲). الجامع الاحکام القرآن، ج ۹، ص ۱۲۴.

۳- (۳). حسن ضیاء الدین عتر، نبوه محمد فی القرآن، ص ۱۷۷.

خواب از نشانه های خدا و آیات الهی است و دریچه ای از عالم غیب را به سوی انسان می گشاید و از نظر تأثیرگذاری گاهی جنبه ارشادی دارد. خواب اقسامی دارد: رؤیای صادقه که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آن را بشارت الهی نامیده است، خواب شیطان و خوابی که بر اثر فعالیت روزمره دیده می شود. از این سه قسم، رؤیای صادقه با نبوت مرتبط است.

طبق روایات، خواب های راستین نخستین جرعه های آمادگی پیامبران برای رسالت است؛ به همین دلیل رؤیای صادقه را جزئی از اجزاء نبوت برشمرده اند.

نخستین چیزی که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) از وحی آغاز کرد، رؤیای صادقه بوده است. در برخی روایات خواب پیامبران را وحی معرفی می کند؛ چراکه قلب آنان همیشه بیدار است؛ حتی در زمان خواب. نمونه بارز وحی به وسیله رؤیا در قرآن کریم، خواب حضرت ابراهیم (علیه السلام) درباره ذبح اسماعیل (علیه السلام) است.

برخی از خبرها نیز از طریق رؤیا به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) اعلام شده است؛ مانند خواب دیدن برای ورود مسلمانان به مکه که در آیه ۲۷ سوره فتح به آن اشاره شده است.

رؤیای صادقه در برخی امور با وحی شباهت دارد؛ مانند ارتباط با عالم غیب، هدایت و ارشادی بودن، کسب معرفت از طریق روح؛ اما با هم تفاوت هایی نیز دارند؛ از جمله این که وحی همیشه همراه با یقین است و باید اجرا شود؛ اما ممکن است رؤیای صادقه الزام آور نباشد. نیز رؤیای پیامبران وحی به حساب می آید؛ برخلاف رؤیای صادقه ای که افراد معمولی می بینند و نیز داشتن مقام نبوت شرط دستیابی به وحی رسالی است؛ اما در رؤیای صادقه چنین نیست.

۱. نقش رؤیا در زندگی انسان را بیان کنید.

۲. اقسام رؤیا کدام است و کدام قسم با نبوت مرتبط است؟

۳. شباهت ها و تفاوت های وحی با رؤیای صادقه را تحلیل کنید.

۴. رؤیای صادقه در روایات جزئی از اجزاء نبوت یا تعبیرهای مختلفی وارد شده است، علت تفاوت در تعبیرها را بیان کنید.

۵. خواب های وحیانی پیامبر را تحلیل نمایید.

پژوهش

ضمن بررسی انواع رؤیا، تحقیقی را درباره رؤیای پیامبران الهی و امامان معصوم (علیهم السلام) و چگونگی وحی در آن حالت را ارائه دهید.

منابع

۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۱.

۲. ستار جبر اعرجی، الوحی و دلالتہ فی القرآن الکریم.

ص: ۱۳۱

مسئله وحی و تفسیر آن با تجربه دینی، از مباحث مهم فلسفه دین است. فیلسوفان مسلمان و غیرمسلمان از دیرباز به ارتباط بشر با ماوراء طبیعت توجه کرده اند. در این بین تفسیر و تحلیل وحی و ارتباط آن با ابعاد معنوی انسان و در جایگاه تجربه ای معنوی و دینی امروزه مورد توجه بیشتری قرار گرفته است.

بسیاری از افراد دین مدار تجربه های معنوی و با بصیرتی را در زندگی خود از سر گذرانده اند. امروزه این نوع تجربه ها را تجربه های عرفانی و دینی می نامند. برخی از دانشمندان غرب، به علت وجود اشکالاتی در وحیانی بودن کتاب مقدس، مفهوم وحی را توسعه داده و آن را همان ارتباطات معنوی بشر یا تجربه دینی دانسته اند که از میان آنان می توان به دیدگاه های «شلایر ماخر، ویلیام آلستون، پراودفوت» و برخی از روشن فکران مسلمان نیز اشاره کرد.

مفهوم شناسی

واژه تجربه (Experience) در فارسی به معنای آزمودن، آزمایش و امتحان است. (۱)

ص: ۱۳۳

۱- (۱). علی اکبر دهخدا، لغت نامه، ماده تجربه.

در غرب تا قرن هفدهم میلادی به همین معنا و معنای برهان از طریق آزمایش و تجربه واقعی به کار رفته است. از آن به بعد معنای مشاهده واقعی اعمال و حوادث که منبع معرفت تلقی می شد و نیز به واقعه ای که شخص از سر می گذراند و نسبت به آن آگاه است به کار رفته است؛ (۱) همچنین به معنای احساسات درونی با حالت متأثر شدن از مشاهده یا مشارکت مستقیم یا معرفت عملی آمده است. (۲)

واژه «دین» نیز در اصطلاح دانشمندان اسلامی به مجموعه ای از عقاید، اخلاق، قوانین و مقرراتی گفته می شود که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آورده و به مردم رسانده و برای اداره امور جامعه انسانی است. (۳) دین از نظر دانشمندان غربی تعاریف گوناگونی دارد؛ اما به معنای اعتقاد به خدایی که با حکمت و اراده خود بر جهان حکم می راند (۴) یا خالق هستی است و به انسان ها ماهیت غیرمادی افافه می کند، گفته می شود. (۵)

درباره چیستی و تعریف دقیق تجربه دینی میان دانشمندان غربی اختلاف جدی وجود دارد؛ چون تجربه از یک طرف مبتنی بر ممارست است و از طرف دیگر مشاهده تجربه برای افراد دیگر ممکن نیست. این سبب می شود بیان حقیقی و دقیق آن مشکل یا محال جلوه کند و به تعبیر «پروادفوت» جست و جویی بی نتیجه است؛ (۶) با وجود این می شود گفت که تجربه دینی غیر از تجربه های

ص: ۱۳۴

-
- ۱- (۱) . عقل و اعتقاد دینی، ص ۳۶.
 - ۲- (۲) . Encyclopedia of religion vol ۱۵ p ۳۲۳ و نیز ر. ک: فرهنگ وب ستر واژه experience.
 - ۳- (۳) . عبدالله جوادی آملی، شریعت در آینه معرفت، ص ۱۱۱ و ر. ک: المیزان، ج ۲، ص ۱۳۲.
 - ۴- (۴) . عقل و اعتقاد دینی، ص ۱۸.
 - ۵- (۵) . oxford advanced learner's dictionary of current English fifth edition Jonathan . crowther p ۹۸۸.
 - ۶- (۶) . وین پروادفوت، تجربه دینی، ص ۴۱۴ و ۲۴۴.

متعارف است؛ از آن جا که برخی نیز وحی را از سنخ تجربه دینی دانسته اند. (۱) آنان معتقدند که خداوند یا فعل او یا موجود وابسته به او را درک کرده اند. از نظر آنها مواجهه با خداوند یا حقیقت غایی، جزء جدانشدنی تجربه دینی است.

زمینه ها

رویکردهای گوناگونی به تجربه دینی، براساس زمینه های مختلفی بوده است که در قرون هیجده و نوزده پدید آمد که مهم ترین آن، نقادی کتاب مقدس و تعارض عهدین با عقل و علم بوده است. (۲) این زمینه از مسیحیت پروتستان آغاز شد؛ زیرا متکلمان مسیحی به ویژه شلایر ماخر اشکالاتی، به ایمان مسیحی کتاب مقدس و تردیدکنندگان در عیسای تاریخی صورت دادند. وی ایمان را از محتوای کتاب مقدس خارج کرده، آن را به درون گرایی معنوی شخص مسیح منتقل کرد و معجزه حضرت مسیح (علیه السلام) را نه در خوارق عادات- که منطقی علمی آن را نمی پذیرفت- بلکه در لبریز شدن عیسی از خدا و حضور خدا می دید و این که عیسی می توانست آن احساس حضور را به دیگران منتقل سازد و این همان وحی است که مسیحیت پروتستان آن را مطرح نمود. (۳)

احساسات، معنویات و عواطف را در وحی و تجربه دینی، اصل و تجربه دینی را مبنا و مبدأ آموزه های دینی و وحی دانستند. این چیزی است که «تاریخ نجات

ص: ۱۳۵

۱- (۱). همان، و عقل و اعتقاد دینی، ص ۴۱.

۲- (۲). ابوالفضل ساجدی، زبان دین و قرآن، ص ۲۶۶.

۳- (۳). فلسفه دین، ص ۱۳۶. چراکه این ها بر این باورند که وحی همان حضور خدا از راه تأثیرگذاری در تاریخ است که وارد قلمرو و تجربه بشر می گردد و وحی از مقوله فعل و حادثه (Event) است؛ نه از مقوله سخن و گفتار؛ در نتیجه اقوال و حیانی نداشته؛ بلکه حوادث و وقایع و حیانی داریم.

بشر» نام گرفت و در مسیحیت پروتستان رواج گسترده ای یافت. از این روست که متکلمان مسیحی گذرگاه وحی را تجربه بشر می دانند و معتقدند که می شود وحی را از منظر تجربه بشر معاصر نگریست. (۱) این شد که انجیل موجود عین کلام الهی دانسته نمی شود. (۲) و (۳) و این زمینه دیگری است برای تفسیر وحی به تجربه دینی. شاید بتوان زمینه های ذیل را برای تفسیر وحی به تجربه دینی بیان کرد:

۱. تعارض عهدین با مباحث عقلی؛

۲. تعارض عهدین با مباحث علمی؛ (۴)

۳. متناقض بودن با برخی از قوانین بشری؛

۴. اعتراف به غیر الهی بودن عهدین و وجود خطاهای فراوان.

دیدگاه ها

اشاره

دانشمندان غربی درباره تفسیر و چپستی تجربه دینی دیدگاه های مختلفی مطرح کرده اند که به مهم ترین آنها اشاره می شود:

۱- احساس گرایانه

طبق این دیدگاه تجربه دینی احساس اتکای مطلق و یکپارچه به مبدأ یا قدرتی متمایز از جهان است. (۵) شلایر ماخر (۱۷۶۷-۱۸۳۴م) و پس از وی رودلف اوتو (۱۸۶۹-۱۹۳۷م) بر این باورند که تجربه دینی از سنخ احساسات، احوال و

ص: ۱۳۶

۱- (۱). همان، ص ۲۷۰.

۲- (۲). فلسفه دین، ص ۱۳۶.

۳- (۳). ایان باربور، علم و دین، ص ۱۳۱.

۴- (۴). موریس بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۷-۱۶، مقدمه کتاب.

۵- (۵). عقل و اعتقاد دینی، ص ۴۳ و ۴۸.

عواطف (نه تنها نوعی احساس، بلکه مجموعه پیچیده ای از احساسات) است که حقیقتی مرموز و حتی ناگفتنی و وصف ناشدنی است. (۱)

در تحلیل این رویکرد، اشاره می شود که تکیه بر مبدأ فوق طبیعت از نکات مثبت آن به شمار می آید؛ اما برخورداری صاحب تجربه از احساسات و عواطف در تجارب دینی غیر وحیانی تا اندازه ای پذیرفتنی است؛ اما سرایت داده آن به وحی پیامبران اشکال اساسی دارد؛ زیرا بعد خواهیم گفت که نقش پیامبران در وحی نقش قابل و دریافت وحی است و احساسات و عواطف پیامبر (صلی الله علیه و آله) در اصل وحی و دریافت آن هیچ تأثیری ندارد. (۲)

۲- ادراک و تجربه حسی

«ویلیام آلستون» (متولد ۱۹۲۱م) تجربه دینی را نوعی ادراک حسی می داند. او درباره تجربه دینی بر دو عنصر تکیه می کند: تجربه و ادراک حسی در جایگاه منبعی برای شناخت خداوند و گزاره های صاحبان تجربه دینی (اعم از عارفان و اشخاص عادی) که به معرفت فطری و آگاهی مستقیم به خداوند می انجامد.

این دیدگاه بر این باور است که تجربه دینی به معنای خاص و دقیق، یعنی تجربه ای که آدمی درباره حیات دینی خود، مانند احساس گناه یا رهایی، و سرور دارد؛ اما موارد توجه فلسفه به تجربه دینی بسیار محدودتر از این است. فلسفه به تجربه هایی می پردازد که صاحبانشان آنها را نوعی آگاهی تجربی درباره خدا به شمار می آورند؛ (۳) بنابراین در این دیدگاه افزون بر احساس، درک و شناخت نیز جا دارد. (۴)

ص: ۱۳۷

۱- (۱). همان، ص ۴۳ و ۴۵؛ و ر. ک: علی شیروانی، مبانی تجربه دینی، ص ۹۱.

۲- (۲). المیزان، ج ۱۵، ص ۳۱۸ و ۳۱۷.

۳- (۳). تجربه دینی، ص ۶۹؛ از کتاب درباره دین، و نیز زبان دینی، دین و چشم اندازهای نو.

۴- (۴). همان، و فصل نامه دفتر همکاری حوزه و دانشگاه «ویژه تجربه دینی»، ش ۳۸، ص ۱۳۸، بهار ۱۳۸۳.

این دیدگاه، تجربه دینی را منبعی برای شناخت خداوند دانسته که از نکات مثبت آن می باشد؛ چراکه وحی نیز یکی از مهم ترین منابع شناخت بشری است؛ اما چگونگی این شناخت را که در زمره ادراک حسی می دانند، نقدپذیر است؛ زیرا ادراک حس و احساسات درونی در تجربه دینی دخالت دارد؛ اما وحی از بیرون وجود پیامبران به آنان القا می شود؛ البته ممکن است پیامبر در رویارویی با مقامی مقدس-اعم از خداوند یا فرشته-نوعی ادراک درونی درباره عوالم و وجودهای فراطبیعی به دست آورد که نمونه بارز آن معراج پیامبر اسلام و حوادث آن است، و این می تواند از نوع وحی باشد؛ اما با آن چه تجربه دینی می نامند متفاوت است.

«ویلیام آلستون»، گزاره های صاحبان تجربه مانند عارفان را در این شناخت و تجربه دینی دخیل می داند؛ اما این نوع گزاره ها به وحی-که باید از جانب خداوند پیامی القا شود-ارتباطی ندارد.

۳- تجربه دینی امر فرا حسی

مدافعان این دیدگاه، تجربه های دینی را از سنخ تجربه های حسی نمی دانند؛ زیرا حسی دانستن تجربه های دینی با مشکلات فراوانی روبه رو است؛ از جمله این که چنین تجربه هایی توصیف ناپذیرند؛ زیرا هرگونه حس و امر طبیعی در تجربه دینی مردود است. «پراودفوت» (۱۹۳۹م) از این نظریه طرفداری می کند. او باور دارد که «تجربه دینی، آن است که شخص دارای تجربه، آن را دینی بیندارد و مبنای تجربه، همان آموزه های دینی است و تجربه کننده باید معتقد باشد که تجربه بر مبنای امور طبیعی، نارسا و ناکافی است»؛ (۱) زیرا چیزی تجربه حسی است که

ص: ۱۳۸

در خارج باشد و علت تجربه ما بشود. حال اگر بخواهیم تجارب دینی را حسی بدانیم، باید معتقد باشیم که متعلقات یا علل همه آن تجربه ها در واقع وجود دارند و چون نمی شود به چنین نتیجه ای ملتزم شد، ناچاریم تعریفی جامع و فراگیر برای تجربه دینی ارائه دهیم (۱) (تعریف فراطبیعی).

این دیدگاه هرچند هرگونه حس و امر طبیعی را در تجربه دینی مردود دانسته، مبنای آن را آموزه های دین می داند؛ اما یک اشکال اساسی دارد و آن برداشت فاعل و تجربه گر است؛ یعنی اگر فاعل (گزارش دهنده تجربه)، تجربه خود را به علت فراطبیعی مستند بداند، آن تجربه دینی است و اگر به علت فوق طبیعی مستند نداند، دینی نیست؛ در نتیجه همه تجارب دینی، معلول باورها و ذهنیت افراد خواهد بود و معلوم نیست مصداقی برای آنها وجود داشته باشد، و این یک امر روان شناختی است که به ذهنیت افراد مستند می باشد؛ از این رو تجربه دینی واقع نمایی خود را از دست می دهد؛ در حالی که وحی امری واقعی و حقیقی است. (۲)

۴- عرفان گرایی

«استیس» (۱۹۶۷م) از طرفداران تجربه عرفانی است، و هر تجربه عرفانی را تجربه دینی نیز می داند. وی همه عرفان ها را دینی می داند؛ نه به این معنا که هر عارفی باید پیرو یکی از ادیان رسمی جهان باشد؛ یعنی لازم نیست عارف به معتقدات دینی سر بسپارد؛ بلکه عارف کسی است که حال عرفانی را آزموده باشد. (۳)

عرفان گراها تجربه های عارفان و پیامبران را از یک گوهر می دانند. این دیدگاه

ص: ۱۳۹

۱- (۱). تجربه دینی، ص ۲۴.

۲- (۲). همان، ص ۲۵.

۳- (۳). استیس، عرفان و فلسفه، ص ۲۲-۲۹.

را می شود در آثار نویسندگانی چون «ویلیام جیمز (۱۸۴۲-۱۹۱۰م) ریچارد بل و مونتگمری وات و دورمنگهام» یافت. (۱)

برخی دانشمندان مسلمان نیز از وحی با عنوان تجربه دینی سخن گفته اند. اقبال لاهوری به شناخت دین با رویکرد تجربی می نگرد. وی با وصف «وحی» به «خودآگاهی باطنی»، هسته مشترک آن را با دیگر تجربه های دینی و باطنی یکی می داند. باور وی چنین است: «پیغمبری را، می توان همچون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد» (۲) و نیز تصریح می کند: «تجربه باطنی از لحاظ کیفیت، تفاوتی با تجربه پیغمبرانه ندارد». (۳)

«محمد آرکون» ضمن اشاره به تجربی بودن وحی، آن را به تعالیم بودا و کنفوسیوس نیز تعمیم می دهد. (۴)

برخی دیگر بر تجربی بودن وحی و نبوت تأکید دارند و معتقد به گسترش این تجربه به پس از پیامبرند:

پیامبری... نوعی تجربه و کشف خواهد بود. پیامبر هم انسان است. دین خلاصه و عصاره تجربه های فردی و جمعی او است.

اکنون در عصر غیبت پیامبر (صلی الله علیه و آله) هم باید تجربه های درونی و بیرونی او گسترش یابد. (۵)

یادآوری:

مجموع این دیدگاه ها به دو بخش کلی تقسیم پذیرند:

-ذات گرایی: همه تجارب دینی اعم از عارفان و پیامبران یک ماهیت دارد و

ص: ۱۴۰

۱- (۱). عقل و اعتقاد دینی، ص ۵۳ و عمر ابراهیم رضوان، آراء المستشرقین حول القرآن الکریم، ص ۲۳۸.

۲- (۲). احیای فکر دینی در اسلام، ص ۱۴۴.

۳- (۳). همان، ص ۱۴۶.

۴- (۴). محمد آرکون، الفکر الاسلامی، نقد و اجتهاد، ص ۸۴ و محمد مهدی خلجی، آرا و اندیشه های دکتر محمد آرکون،

ص ۱۴۷.

۵- (۵). عبدالکریم سروش، بسط تجربه نبوی، ص ۱۰، ۲۱ و ۲۵.

همه آنها از یک گوه‌رند؛ مانند دیدگاه احساس گرایانه و دیدگاه عرفان‌گرایی؛

-ساخت‌گرایی: مانند دیدگاه سوم؛ یعنی نظریه فراحسی بودن تجربه دینی که ماهیت تجربه‌ها را متفاوت می‌داند.

نقد و بررسی

با یک بررسی کلی می‌توان چند اشکال اساسی در یکسان‌انگاری تجربه دینی و وحی به دست داد:

۱. وحی از نظر مسلمانان و قرآن کریم به بیرون از نفس پیامبر (صلی الله علیه و آله) مربوط می‌شود؛ در حالی که تجربه گرایان دینی تأکید دارند که مؤلفه اساسی تجربه، احساس، ادراک حسی و شهود فرد تجربه‌گر است.

۲. وحی افزون بر آن که مسئله‌ای فرابشری و غیر عادی است، از نظر قرآن کریم ساختار خاصی دارد؛ خداوند در کلام خود، برای وحی «مبدأ، پیک، گیرنده و متن وحی» بیان کرده است و می‌فرماید: «ما این چنین قرآنی عربی را به تو [ای پیامبر] وحی کرده ایم.» (۱) که در این آیه و آیات ۳۱ سوره فاطر و ۳ سوره یوسف، به مبدأ (خداوند) و گیرنده (پیامبر) با تعبیر «ک» در «لیک» و متن وحی (کتاب و قرآن عربی) اشاره نموده است. در این آیات نه تنها به متن وحی، بلکه نوع زبان آن (عربی بودن) نیز تصریح می‌کند و در آیه دیگر می‌فرماید: «روح‌الأمین قرآن را بر قلب تو نازل کرده است.» (۲) این در حالی است که با نظریه تجربی بودن وحی، مبدأ و پیک (واسطه وحی) حذف خواهد شد؛ با این که مفاهیمی غیر معنای حقیقی خود خواهند یافت؛ مانند این که منظور از فرشته (پیک وحی)، نوعی تخیل ذهنی پیامبر است. (۳)

ص: ۱۴۱

۱- (۱). شوری، آیه ۷.

۲- (۲). شعراء، آیه ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- (۳). عبدالکریم سروش، «اسلام، وحی و نبوت»، نشریه آفتاب، ش ۱۵، ص ۷۵.

۳. از دیگر لوازم باطل تجربی بودن وحی، لغو بودن مفاهیمی همچون نزول و عربی بودن متن و الفاظ وحی خواهد بود؛ در حالی که به تصریح قرآن کریم الفاظ آیات به عربی نازل شده است: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ). ۱ اما در تجربه دینی، همه متن دین از درون یا احساسات و تجربه او برمی خیزد.

۴. نکته دیگر این که تحدی و دعوت قرآن به مانند آوردن، تجربی بودن وحی را نفی می کند؛ چرا که لازمه تجربی بودن، یکسان نبودن آیات است (تجربه بیشتر: توانایی بیشتر)؛ در نتیجه فصاحت و بلاغت در آیات و سوره ها باید به تدریج به حد اعجاز رسیده باشد. وحی در آغاز نزول در مکه چون از تجربه کم تری برخوردار بوده، با سخنان ساده و عامیانه بدون برخورداری از اعجاز و اوج فصاحت و بلاغت باید ارائه می شد یا در حد سخنان خوب رایج می بود؛ به گونه ای که هر کسی می توانست مانند آن را بیاورد؛ افزون بر آن هرچه از زمان نزول آیات می گذشت، به ویژه در اواخر عمر پیامبر در مدینه، اعجاز آن به ویژه در فصاحت و بلاغت باید به اوج خود می رسید و این جا تحدی معنا پیدا می کرد؛ اما تحدی قرآن تفاوتی میان آیات و سوره های مکی و مدنی و کوچک و بزرگ نمی گذارد؛ زیرا همه ساختار این کتاب انسجام و نظم خاصی دارد که همه را معجزه جاویدان و در حد بالای فصاحت و بلاغت می داند؛ به گونه ای که کسی نمی تواند مانند سوره های قرآن-کوچک باشد یا بزرگ، مکی باشد یا مدنی، آغاز رسالت باشد یا وسط یا آخر آن ۲-را بیاورد.

تعریفی که از وحی ارائه شد (آن چه از جانب خداوند بر پیامبری از جنس بشر

القا می شود و گاهی به واسطه فرشته است) با آن چه دانشمندان در چستی تجربه دینی مطرح کرده اند، در چند جنبه جزئی مشابهت دارد که از جمله می توان به ارتباط آن با ماوراء طبیعت و معرفت زایی اشاره کرد؛ اما این دو با هم تفاوت جوهری دارند.

قرآن و تجربه دینی

اشاره

قرآن کریم همسان انگاری وحی با تجربه دینی را بر نمی تابد. آیات مختلفی که شاخصه و ویژگی های وحی را مطرح کرده اند، به نوعی این دیدگاه را مردود می داند که به برخی از آنها اشاره می شود:

۱- نبوت، انتخاب و موهبت الهی

قرآن کریم نبوت و وحی را به طور کامل در اختیار خداوند متعال می داند و آن را نوعی برگزیدگی و موهبت الهی معرفی می کند. تعبیر «اوحینا»، «اصطفینا»، «اجتبینا» و مانند آن به طور گویا دلالت دارند که وحی از جانب خداوند متعال است:

(إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ كَمَا أَوْحَيْنَا إِلَى نُوحٍ وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ وَأَوْحَيْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ وَعِيسَى وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ وَآتَيْنَا دَاوُدَ زَبُورًا). ۱

آیه اشاره دارد که نه تنها وحی الهی از جانب خداوند بر پیامبر فرستاده شده، بلکه وحی بر همه انبیای الهی نیز همین ویژگی را دارد که از ناحیه قدسی پروردگار بر آنها فرو فرستاده می شود؛ نه این که از درون آنها برخاسته باشد. (۱)

-پیامبران الهی کسانی بودند که ما به آنان کتاب و حکم و نبوت داده ایم: (أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ...)

۳

ص: ۱۴۳

۱- (۲). نیز ر. ک: آیات ۲ و ۸۲ سوره یونس.

- ما آنان را بر جهانیان برتری دادیم و آنان را برگزیدیم و به راه راست هدایت کردیم: (وَ كَلَّا- فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ* ... اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ). ۱

- (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا...); ۲ و این گونه قرآنی عربی [فصیح و گویا] را بر تو نازل کردیم تا امّ القری [مکه] و مردم پیرامون آن را انذار کنی. قرآن کریم در این آیه حتی عربی بودن وحی را از جانب پروردگار می داند.

- پیامبران در واگذاری مقام نبوت به آنان، دخالتی ندارند: (اللَّهُ يَصِيطُ فِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ...); ۳ خداوند از میان فرشتگان رسولانی برمی گزیند و همچنین از مردم.

در تفسیر آمده است که منظور از انتخاب رسول از میان مردم پیامبرانی هستند که برای اصلاح جامعه و خلق از جانب خداوند برگزیده می شوند. (۱) علامه طباطبایی بر این باور است که این آیه و آیه پس از آن (هُوَ اجْتَبَاكُمْ...۵) دلالت دارد که رسالت با انتخاب و گزینش الهی و تعیین فردی انجام خواهد شد که شایستگی آن را داشته باشد. (۲)

آیه دیگر (ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ...) ۷ است که نبوت را فضل خداوند وصف می کند که به هرکسی بخواهد عطا می کند.

ص: ۱۴۴

۱- (۴). ابن عطیه، المحرر الوجیز، ص ۱۳۲۲.

۲- (۶). المیزان، ج ۱۴، ۴۱۰ و ۴۰۹.

چنان که گذشت براساس اعتقاد بیشتر مسلمانان، همه آیات و سوره های قرآن از جانب خداوند متعال و کلام الهی است. این آیات به وسیله جبرئیل بر قلب مبارک پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) وحی شده است: (وَإِنَّكَ لَتَلَقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنِّ حَكِيمٍ عَلِيمٍ). ۱ از طرفی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هیچ نقش و دخالتی در متن وحی و الفاظ آن نداشته و پس از نزول نیز امکان هیچ گونه تغییر و تجدید نظری برای او نیست.

مشرکان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) خواستند:

(... اَنْتَ بِقُرْآنٍ غَیْرِ هَذَا اَوْ یَدُّهُ قُلٌّ مَا یُكُونُ لِیْ اَنْ اُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَآءِ نَفْسِیْ اِنْ اَتَّبَعِ اِلَّا مَا یُوحِی اِلَیَّ اِنِّیْ اَخَافُ اِنْ عَصِیْتُ رَبِّیْ عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیْمٍ)؛ ۲ قرآنی جز این بیاور یا آن را [به شکل دیگری] دگرگون کن. [در پاسخ آنها] بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود دگرگون کنم. من پیروی نمی کنم مگر آن چه را که به من وحی شده است. من اگر پروردگارم را [به دگرگون ساختن قرآن] نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

خداوند متعال در تعابیر دیگر قرآنی، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در صورت هرگونه تغییر قرآن، به خواری و مرگ تهدید می کند و می فرماید: «و اگر وی برخی سخنان را بر ما می بافت هر آینه او را به دست راست [کنایه از قوت و توانایی خداوند] می گرفتیم، سپس رگ قلبش را می بریدیم». (۱)

تنها خداوند متعال است که می تواند در آیات قرآن تصرف کند: (وَلَئِنْ شِئْنَا لَنُدْهَبَنَّ بِالَّذِیْ اَوْحَيْنَا اِلَیْكَ...)؛ ۴ و اگر بخواهیم می توانیم آن چه را به تو وحی

ص: ۱۴۵

کرده ایم، ببریم. اما سنت الهی همچنان به تغییر نکردن قرآن است و این آیات به روشنی نشان می دهد که پیامبر هیچ گونه دخالت و اجازه تصرفی در متن وحی ندارد. سنت الهی نیز بر حفظ این متن آسمانی است و خود متعهد حفظ آن شده است: (... لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ...). ۱ این آیه بر اهمیت حفظ الفاظ و کلمات قرآن کریم تأکید دارد؛ زیرا تنها گزینه و راه رسیدن به معنا و تأویل آن و ادراک عمق مفاهیم، الفاظ و عبارات یک متن است. و اگر این جمله-که منفی است-با آیه دیگر که یک جمله اثباتی است: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ۲ جمع نماییم قدرت خداوند متعال در حفظ قرآن کریم، روشن می شود.

این پاسخ قرآن کریم به کسانی است که لفظ یا معنا را از جانب خدا ندانسته، بلکه از جانب پیامبر می دانند. در قرآن کریم نکات دیگری نیز در نقد تجربه دینی وجود دارد که به اجمال به آنها اشاره می شود:

الف) سوره نحل، آیه ۱۰۲: (قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ...); بگو این آیات را روح القدس به حق از جانب پروردگار بر تو نازل کرده است. در این آیه شریف، قلب و باطن پیامبر در دریافت وحی، جنبه انفعالی دارد؛ نه فعلی.

ب) سوره احزاب، آیه ۲: (وَ اتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...); از آن چه پروردگارت بر تو وحی می کند، پیروی کن.

براساس این آیه، پیامبر خود را در موضوع وحی همواره تابع می دانسته؛ نه وحی را تابع خود.

ج) سوره نساء، آیه ۱۱۳: (... وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ

تَعَلَّمَ...؛ خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرده است و چیزهایی را که نمی دانستی به تو یاد داده است.

این آیه، بر این نکته پای می فشارد که خداوند معلم پیامبر بوده و به او حکمت و کتاب را نازل کرده است.

در نتیجه وحی و همه لوازم آن باید از جانب خداوند باشد؛ در حالی که تجربه دینی چنین نیست و عارف یا مدعی نبوت کافی است مطالب و آموزه های خود را به نوعی با معنویت و تجربه پیوند بزند.

تجربه عرفانی یا دینی (و تفاوت آن با وحی)

آن چه متکلمان مسیحی با نام تجربه دینی مطرح کرده اند در واقع همان «تجربه یا شهود عرفانی» است که هیچ سنخیتی با وحی ندارد.

بی تردید یکی از راه های معارف بشری، راه درون و کشف و شهود عرفانی است. این نوع معرفت که نام آن را تجربه عرفانی نیز می نامیم، از اهمیت والایی برخوردار است که هم در میان فلاسفه (اهل برهان و استدلال عقلی) طرف دار دارد هم در میان عارفان و هم آیات قرآن آن را تأیید می کند. روایات نیز آن را درست می دانند. روشن است که رسیدن به این نوع معرفت، با دست یابی از راه برهان و استدلال های عقلی به طور کامل جدا است.

ملاصدرا درباره کشف و شهود عرفانی اعتقاد دارد که باطن خود او بر اثر ریاضت های سخت و مجاهدت های طولانی، شعله ور گشته و انوار عالم ملکوت و اسرار جهان جبروت بر او روشن گردید و پذیرای الطاف و عنایت هایی از جانب خداوند شد. وی می گوید:

در نتیجه به اسرار و رموزی دست یافتم که تا آن هنگام از آنها آگاه نبودم و مسائلی برایم حل شد که از راه برهان برایم حل نشده بود، بلکه هر

چه تا به آن روز از راه دلیل و برهان دانسته بودم، با افاضاتی از راه شهود و عیان آشکارا دیدم و به واقعیت آن ها رسیدم. (۱)

علامه حسن زاده آملی درباره امتیاز معرفت عرفانی بر عقلانی می گوید:

فلسفه حرف می آورد و عرفان، سکوت؛ آن، عقل را پر و بال می دهد و این عقل را پر و بال می کند؛ آن نور است و این نار؛ آن درسی بود و این در سینه؛ از آن دلشاد شوی و از این دلدار؛ از آن خداجوی شوی و از این خداخوی؛ آن به خدا کشاند و این به خدا رساند؛ آن راه است و این مقصد؛ آن شجر است و این ثمر؛ آن فقر است و این فخر؛ آن کجا و این کجا؟ (۲)

امام خمینی (ره) در رسیدن به مقام بالای عرفانی معتقد است که قلب عارف بعد از آن که از عالم کثرت و ظلمت منحرف شد و خود را به جمیع اخلاق نیک آراست و غبار از روی خود جاروب کرد، حق تعالی به جلوه های مناسب در آن تخیل کند و آن را به خود مشغول و از دیگران منصرف کند، انسان مؤمن در این هنگام به مقام مشاهده نائل شده است. (۳)

سهروردی (۵۸۷ق) نیز در حکمه الاشراق کاهش شاغل های حسی را باعث آگاهی انسان به برخی امور پنهان و اسرار جهان غیب دانسته و گواه این مدعا را، رؤیاهای صادقانه می داند که نمی شود آنها را انکار نمود. (۴)

بر همین اساس، برخی تصور کرده اند وحی، نوعی کشف و شهود عرفانی یا تجربه عرفانی است. (۵)

ص: ۱۴۸

۱- (۱) . الاسفار الاربعه، مقدمه ص ۴۵.

۲- (۲) . حسن حسن زاده آملی، هزار و یک نکته، ص ۱۹۶.

۳- (۳) . امام خمینی (ره)، شرح حدیث جنود عقل و جهل، ص ۱۷۱.

۴- (۴) . شهاب الدین سهروردی، شرح حکمه الاشراق، ص ۵۲۴ (چاپ سنگی).

۵- (۵) . عقل و اعتقاد دینی، ص ۳۹.

تعلیم گاهی ربانی و از جانب خداوند است. این تعلیم که از بیرون به انسان داده می شود، همان وحی است (چیزی غیر از آموزش عادی از راه استدلال و عقل). گاهی نیز تعلیم از درون انسان است؛ یعنی از راه تفکر باطنی به انسان داده می شود که این همان علم باطنی است.

ابن عربی، تعلیم های پیامبران الهی را از تعلیم های باطنی جدا نموده و معتقد است که (۱) این علم باطنی، اساس نظریه معرفت در عرفان و صوفیه را تشکیل می دهد و ویژه اولیا است که به آنها القا یا از درون به آنها افاضه می شود؛ اما این غیر از علوم انبیا است. او می گوید:

انّ الانبياء لا تأخذ علومها ألّا من الوحي الخاص الالهي فقلوبهم ساذجه عن النظر العقلي لعلمهم بقصور العقل من حيث نظره الفكري عن ادراك الامور على ماهي عليه؛ (۲) انبیا علوم خود را تنها از راه وحی خاص الهی درمی یابند و قلوب آنان از نظریات عقلی خالی است؛ چرا که آنان علم دارند که عقل از جنبه اندیشه و ادراک امور به طور حقیقی و رسیدن به واقع قصور دارد. (۳)

به همین جهت ابن عربی تصریح می کند که پس از رحلت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وحی به طور کامل قطع شد و اولیا و اهل معرفت، جز از الهام بهره ای ندارند. ایشان می گوید:

واعلم أنّ لنا من الله الالهام لا الوحي؛ فانّ سبيل الوحي قد انقطع بموت رسول الله (صلی الله علیه و آله)؛ بدان برای ما از سوی خدا فقط الهام است؛ نه وحی؛ زیرا راه وحی با مرگ رسول خدا قطع شد. (۴)

ص: ۱۴۹

۱- (۱). ابن عربی، فصوص الحکم، التعليقات، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳- (۳). «غزالی بر این باور است که این بالاترین مرتبه را در میان علوم بشری داراست که کسی غیر از انبیا نمی تواند آن را داشته باشد؛ چراکه بی واسطه از خداوند متعال گرفته شده و ویژه انبیای الهی است که باب آن با خاتم پیامبران بسته شده است» (ابوحامد غزالی، رسائل الامام الغزالی، ج ۳، ص ۱۰۵).

۴- (۴). ابن عربی، فتوحات مکیه، ج ۳، ص ۲۳۸.

«شبللی نعمانی» در تفاوت معرفت عرفانی و وحی معتقد است:

همان طور که واسطه ادراک از دیدگاه حس، فقط حواس ظاهر است، از دیدگاه متصوفه و عرفا نیز راه واسطه ادراک حقیقی، «حس نهان» است.

به اعتقاد ایشان، این ادراک ویژه انبیا نیست؛ بلکه برای اولیا و اصفیا نیز حاصل می شود؛ لیکن به لحاظ فرق، ادراک، اولیا را الهام و ادراک انبیا را وحی نام نهند. (۱)

حاصل آن که مقصود از تجربه یا شهود تهذیب نفس انسان از حجاب های مادی و تکامل آن با عالم معنویت و قدسی است که صاحب آن می تواند با عالم غیب و جلوه های الهی ارتباط برقرار کند. این مسئله اگرچه شاید همسان با چیزی باشد که امروزه نام تجربه دینی و معنویات بر آن می گذاریم، با وحی تفاوت اساسی دارد.

ص: ۱۵۰

۱- (۱). سوانح مولوی رومی، ص ۹۳.

مسئله وحی و تفسیر آن به تجربه دینی از مباحث مهم فلسفه دین است. بشر از دیرباز به ارتباط معنوی توجه کرده است. امروزه تجربه دینی به معنای احساسات درونی و عواطف به کار می رود؛ اما شلایر ماخر آن را احساس اتکاء مطلق و یکپارچه به مبدأ یا قدرتی ورای طبیعت می داند. ویلیام آلستون آن را نوعی ادراک حسی برای شناخت و معرفت خدا بر اساس گزاره های صاحبان تجربه می داند و پرودفوت تجربه دینی را-به علت این که امری درونی است-قابل تعریف نمی داند. این نوع برداشت از وحی صحیح نیست؛ زیرا وحی ارتباط خاص خداوند با پیامبر از جنس بشر است که گاهی پیام را به واسطه جبرئیل بر پیامبرش می فرستد و از درون خود پیامبر سرچشمه نمی گیرد؛ حتی پیامبران در مسئله وحی اختیاری ندارند و انتخاب پیامبران تنها از جانب خداوند متعال و موهبتی است.

اگرچه این معنا ممکن است با شهود عرفانی یا تجربه عرفانی مناسبت داشته باشد، تجربه عرفانی با وحی تفاوت های اساسی دارد؛ زیرا عرفان و شهود از درون شخص برخاسته است؛ اما وحی از بیرون وجود انسان یعنی از خداوند بر انسان نازل می شود و این دو با هم یکی نیستند. حتی عارفانی مانند ابن عربی تصریح دارند که آن چه ما به دست آورده ایم با آن چه پیامبران دارند تفاوت ماهوی دارد.

پرسش ها

۱. تجربه دینی را معنا کنید و زمینه های آن را توضیح دهید.

۲. سه دیدگاه مهم در تجربه دینی را بیان کنید.

ص: ۱۵۱

۳. دیدگاه ویلیام آلستون چه شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با وحی دارد؟

۴. تجربه دینی را در یک تحلیل کلی بررسی کنید.

۵. تجربه دینی از منظر قرآن چگونه قابل تحلیل است؟

۶. آیا کشف و شهود (تجربه) عرفانی با وحی همسانند؟

پژوهش

۱. قبض و بسط تجربه دینی و وحی را تحلیل و بررسی کنید.

۲. بررسی کنید که آیا تجربه دینی همان مکاشفه عرفانی است و چگونه می‌توان آن را با وحی مقایسه نمود؟

منابع

۱. محمد تقی فعالی، تجربه دینی و مکاشفه عرفانی.

۲. علیرضا قائمی‌نیا، تجربه دینی و گوهر دین.

۳. استیس، عرفان و فلسفه.

۴. عبدالکریم سروش، بسط تجربه دینی.

۵. پراودفوت، تجربه دینی.

۶. فصل نامه دفتر همکاری حوزه و دانشگاه ویژه تجربه دینی، ش ۳۸، بهار ۸۳.

ص: ۱۵۲

اعتقاد به وحی در همه ادیان آسمانی سابقه ای دیرینه دارد. زرتشتیان به سروش ایزدی و پیام آور الهی اعتقاد داشته اند. در «گائاما» قدیمی ترین اثر مذهبی ایشان خبر از آغاز پیامبری زرتشت، آیین راستی او و برخورد او با ستم، تباهی، ویرانی و زور وجود دارد. (۱) در میان یهود و مسیحیت، اصل وحی امری پذیرفتنی بوده و در کتاب مقدس آنها سخن از وحی به میان رفته است.

تَنخ یعنی تورات، انبیا و مکتوبات که کتاب مقدس موجود است، منبع اصلی دین یهود و همه کتاب مقدس، منبع اصلی نصارا به شمار می رود. کتاب مقدس دو بخش دارد: عهد عتیق یا قدیم و عهد جدید.

یهود و نصارا اصل وحی را پذیرفته اند. فرید وجدی پس از تعریف اصطلاحی وحی می نویسد:

وهو بهذا المعنى عام فى اكثر الاديان؛ لاسيما الاديان الثلاثة الكبرى: اليهود والمسيحية والاسلام؛ (۲) وحی به معنای اصطلاحی در بیشتر ادیان عمومیت دارد؛ به ویژه در ادیان بزرگ سه گانه، یعنی یهود، مسیحیت و اسلام.

ص: ۱۵۳

۱- (۱). محمود رامیار، تاریخ قرآن، ص ۸۳.

۲- (۲). دائرة المعارف القرن العشرين، ج ۱۰، ص ۷۰۷.

ویژگی های خاص وحی در ادیان یهود و مسیحیت با اندیشه های دین اسلام متفاوت است که از این پس به بررسی وحی در این دو دین می پردازیم.

وحی در اندیشه یهود

اشاره

تنخ که محتوای آن در «عهد عتیق» از کتاب مقدس است و «تلمود»، مهم ترین منبع دینی یهود به شمار می رود.

عهد عتیق بنا به نظر یهود ۲۴ کتاب و بنا به نظر کلیسای کاتولیک ۴۵ کتاب و بر اساس دیدگاه پروتستان ۳۹ کتاب دارد. (۱)

مهم ترین بخش های عهد عتیق را «تورات»، «کتاب های انبیا» و «مکتوبات یا نامه های مقدس» شکل می دهند که به اختصار به آن «تنخ» می گویند. (۲) عنوان تورات نیز بر همه کتب عهد عتیق اطلاق می گردد. تورات مهم ترین کتاب آن، واژه ای عبری به معنای هدایت است و اسفار پنج گانه موسی (علیه السلام) (پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه) را در برمی گیرد.

(۳)

در چستی تورات و سایر کتب و انتساب آن به خداوند دیدگاه های مختلفی در میان یهود و نصارا وجود دارد که می توان به دو دیدگاه مهم اشاره نمود:

یک . دیدگاه غالب یهودیان قدیم و نیز مسیحیان این است که همه عهد عتیق (تورات و سایر کتاب ها) کلام و الهام الهی است و هر کسی می خواهد سخن

ص: ۱۵۴

۱- (۱) . توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۲۶-۲۷ و ر. ک: رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۰۸-۱۱۰.

۲- (۲) . تنخ: حرف «ت» اشاره به تورات (به زبان عبری تورا) و «ن» اشاره به انبیا (به زبان عبری نویسیم) و «خ» اشاره به مکتوبات (به زبان عبری کتوئیم که طبق قاعده زبان عبری «ک» تبدیل به «خ» شده است) (ر. ک: حسین توفیقی، آشنایی با ادیان بزرگ، ص ۹۷).

۳- (۳) . همان.

خدا را بشنود، باید به سراغ آن برود. (۱) نمونه کامل آن «ده فرمان» یا احکام عشره یا ده دستور است. (۲)

اما این که چگونه سخن خدا است به دو کیفیت بیان شده است:

-از طریق نیابت: سخنان پیامبران به نیابت از خدا است. آنان هر چه می گویند از آن خدا است و اینان نایب خداوند بر روی زمین هستند و نبی چیزی جز زبان گویای کلام الهی نیست؛ (۳)

-از طریق تملک: خداوند سخنان پیامبران را با تأیید به تملک خود در می آورد؛ در این صورت گویا همان سخن خدا است.

دو . متکلمان معاصر معتقدند که سال ها پس از موسی (علیه السلام) روایت های آن حضرت و سرگذشت بنی اسرائیل را شفاهی به یکدیگر منتقل می کردند؛ سپس این سخنان در مجموعه هایی گرد آمده و حدود قرن پنجم پیش از میلاد در یک کتاب تدوین شده است. و بخش اندکی از آن پیام مستقیم خدا است. (۴)

دیدگاه بسیار افراطی دیگری نیز در تلمود مشاهده می شود که تورات دو هزار سال پیش از خلقت جهان به وجود آمده و خداوند هر روز چند ساعتی را به خواندن آن می گذراند. (۵)

در هر صورت در تورات و تلمود که مهم ترین کتب یهود به شمار می رود در موضوعات مربوط به وحی، از اصل وحی و کلام خداوند، روح خدا، روح

ص: ۱۵۵

۱- (۱) . عقل و اعتقاد دینی، ص ۴۳۸؛ فلسفه دین، ص ۱۶ و ۲۰؛ کلام مسیحی، ص ۲۶.

۲- (۲) . سفر خروج ۱۷-۱/۲۰ و ۳۴؛ سفر تثئیه، ۵-۶-۲۱.

۳- (۳) . سفر خروج ۱۶/۴ و ۱/۷؛ سفر تثئیه ۱۸/۱۸؛ سفر اعداد ۲۴/۱۱ و نیز دوم سموئیل ۲/۳۳.

۴- (۴) . توماس میشل، همان، ص ۲۸.

۵- (۵) . تلمود، برشیت ربا ۲/۸؛ سیفره دواریم ۲۰، ص ۷۶ الف و امثال سلیمان ۹/۱ و ۸/۲.

القدس، فرشته وحی و شرایط نبی و نزول وحی مطالبی بیان شده است که در این جا به برخی از آنها اشارت می رود.

۱- واژه شناسی وحی

واژه وحی بارها در تورات آمده است؛ از جمله سفر اعداد ۲/۲۴ و دوم سموئیل ۱/۲۳، نیز در کتاب زکریا (۱) سخن از وحی و کلام پروردگار آمده است. در بسیاری از موارد، سخن خدا با تعبیرهای «کلام رب» یا «قول پروردگار» بیان شده که به اصل وحی اشاره دارد. «وحی کلام الرب علی اسرائیل، نیز در سفر تکوین گفت و گوی خدا با نوح (علیه السلام) مطرح شده است». (۲) بر این اساس وحی به معنای کلام خدا و سخن گفتن او است؛ اما در قاموس کتاب مقدس، اغلب مقصود از وحی را الهام می داند. (۳)

۲- اقسام وحی و کلام الهی

سخن گفتن خدا با پیامبران و وحی به آنها ممکن است صورت های مختلفی داشته باشد که مهم ترین آنها سه قسم زیر است: یک . گاهی مستقیم است و نبی بدون واسطه به نبوت دعوت می شود (۴) و بدون پادرمیانی فرشته ای کلام الهی شنیده می شود؛ حتی ممکن است وحی بر طفلی نازل شود تا آماده نبوت گردد (۵) و بالاتر از آن گاه نبوت پیش از تولد است و...

ص: ۱۵۶

-
- ۱- (۱) . زکریا، اصحاح ۹: «وحی کلمه الرب فی ارض حدراخ و دمشق محلّه» و در اصحاح ۱۲ آمده است: «وحی کلام الرب علی اسرائیل».
 - ۲- (۲) . سفر تکوین، ۷.
 - ۳- (۳) . جیمز هاکس، قاموس کتاب مقدس، ص ۹۰۵.
 - ۴- (۴) . اول سموئیل ۱/۳-۲۱.
 - ۵- (۵) . ارمیا/۴-۱۰.

[نیز] پیش از بیرون آمدن تقدیس می شود. (۱) روح خدا به وسیله نبی متکلم شده و کلام او بر زبان نبی جاری می گردد؛ (۲) در این حال نبی چیزی جز یک دهان باز گوینده کلام الهی نیست. (۳)

دو . گاهی وحی به واسطه فرشته پیغام آور ابلاغ می گردد؛ مانند نزول فرشته بر ابراهیم (علیه السلام) (۴) و دانیال نبی (علیه السلام). (۵)

سه . گاهی نیز وحی در رؤیا بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) ابلاغ می شود.

رؤیا یکی از راه های وحی است که خداوند به پیامبرانش پیام فرستاده است. اصطلاح بیننده خواب یا « Kolem » درباره نبی به کار رفته است. خداوند بر پیامبرانی در عالم خواب ظاهر شده و با ایشان سخن گفته است. (۶)

از جمله بر حضرت یعقوب (علیه السلام)؛ (۷) همچنین خداوند در رؤیا بر ابیملک ظاهر شد که ساره را به ابراهیم (علیه السلام) رد کند. (۸) خداوند شب هنگام در رؤیا با سموئیل سخن گفت. (۹) هزقیال و عاموس در رؤیا نبوت خود را دریافتند. (۱۰) همچنین تلمود، رؤیا را یک شصتم نبوت دانسته است. (۱۱)

ص: ۱۵۷

-
- ۱- (۱) . ارمیا ۵/۱.
 - ۲- (۲) . دوم سموئیل ۲/۳۳.
 - ۳- (۳) . خروج ۱۶/۴ و ۱۷؛ تثیبه ۱۸/۱۸ و سفر اعداد ۲۴/۱۱ و ...
 - ۴- (۴) . تلمود: پساحیم ۱۱۸ الف.
 - ۵- (۵) . دانیال ۱۶/۸ و ۲۱/۹.
 - ۶- (۶) . سفر اعداد ۶/۱۲؛ ۴/۲۴؛ و دانیال ۱۹/۲ و ۲۰.
 - ۷- (۷) . سفر پیدایش ۲/۴۶.
 - ۸- (۸) . سفر پیدایش ۶/۲۰.
 - ۹- (۹) . اول سموئیل ۱/۳.
 - ۱۰- (۱۰) . حزقیل، باب ۱-۳ و عاموس ۱/۱ و ۱/۸ و ۱/۹.
 - ۱۱- (۱۱) . تلمود ۲۹۱، براخوت ۵۷ ب.

۳- روح خداوند

نبی واسطه خدا و خلق و پیام آور دین از جانب خداوند برای مردم می باشد. در بسیاری از موارد در عهد عتیق از نزول الهام و وحی الهی به «نزول روح خداوند» تعبیر شده است. (۱) در این حال روح خداوند بر جان نبی می نشیند و او از قوت روح خدا پر می شود و وحی الهی را ابلاغ می کند. (۲)

در نتیجه نبی مأمور ابلاغ پیام الهی می باشد که از قوت روح خداوند برخوردار است. همچنین که بر مردم واجب است از پیامبران خود اطاعت کنند. خداوند پیامبر را از میان مردم مبعوث می گرداند و هر چه او امر فرماید به ایشان خواهد گفت و هر کسی که سخنان او را نشنود، خداوند از او مطالبه خواهد کرد. (۳) نبی هر حکمی که دریافت کرد، مکلف به ابلاغ است. البته حتی می تواند از احکام تورات بگذرد و آنها را جز درباره بت پرستی نقض کند. (۴)

۴- روح القدس

عامل اصلی و واسطه وحی پیامبران الهی «روح القدس» نام دارد. روح القدس «Ruah Hughodesh» بر نفوذ مطلق خدا در سراسر عالم دلالت دارد و از هر چه در جهان هستی می گذرد، متأثر است.

«روح القدس» واسطه ارتباط با خداوند است. پیامبران به مدد روح القدس پیش گویی می کردند. همچنین در گزارش های مربوط به روح القدس روشن

ص: ۱۵۸

۱- (۱). دوم توایخ ایام ۱: ۱۵ و ۲۰: ۲۴ و لحمیام: ۳۰.

۲- (۲). حزقیال ۵: ۷، یوئیل ۲۸: ۲، میکاه ۸: ۳، زکریا ۱۲: ۷.

۳- (۳). سفر تثنیه ۱۵: ۱۸-۱۹.

۴- (۴). کهن، تلمود، ۱۴۶؛ سنهدرین: ۹۰ الف.

می شود که آگاهی از امور، پیش بینی ها و حلول در پیامبران با روح القدس انجام می گیرد. (۱) و (۲).

۵- فرشته وحی

مطالب مختلفی درباره فرشتگان و درجات و مراتب آنان در کتب یهود آمده است؛ حتی دیدگاه های متفاوتی از نظر قدمای یهود و پس از آنان وجود دارد؛ اما تورات و تلمود از فرشته وحی خبر داده اند و بزرگ ترین پیام آور وحی را جبرئیل معرفی می کنند.

وحی الهی گاهی با صدایی رسا شنیده می شود و زمانی فرشته پیام آور آن را ابلاغ می کند. (۳)

آن که از میان بوته آتش بر موسی (علیه السلام) تجلی کرد، فرشته وحی از جانب خداوند بود و خداوند با موسی (علیه السلام) سخن گفت. (۴)

«جبرئیل» بزرگ ترین پیام آور خداوند در میان فرشتگان است. او دومین از چهار فرشته بزرگ است. (۵) از جبرئیل، اغلب همراه با میکائیل باعنوان بزرگ ترین فرشتگان یاد می شود. (۶)

جبرئیل بر موسی نازل شد. وی با دو فرشته دیگر به دیدن حضرت

ص: ۱۵۹

۱- (۱) . سمید بارربا ۵: ۱۰.

۲- (۲) . تلمود: برشیت ربا ۲: ۶۵.

۳- (۳) . سفر اعداد ۸/۷؛ اول سموئیل ۴/۳.

۴- (۴) . سفر خروج ۱: ۳-۱۷/۴.

۵- (۵) . تلمود: بمید بارربا ۹/۲.

۶- (۶) . تلمود: باوامصیغا ۸۶ ب.

ابراهیم (علیه السلام) نیز رفت. وی خواست او را از آتش نجات دهد؛ (۱) همچنین او کسی است که تعبیر خواب را به دانیال نبی آموخت. (۲)

۶- شرایط و حدود وحی و نبوت

به عقیده یهود، نبوت امری بدیهی است و نخستین راه برای نزول وحی و انتخاب یک شخص برای نبوت، خواست خداوند است که خود خداوند نبوت او را اعلام می کند؛ مانند نبوت حضرت موسی (علیه السلام). خداوند به موسی فرمود: «نبی را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد»؛ (۳) «من با وی [موسی] رودررو و آشکارا صحبت می کنم (نه با رمز) و او تجلی مرا می بیند». (۴)

افزون بر آن، موسی بن میمون فیلسوف یهودی (۱۲۰۰م) بر این باور است که نبوت هدیه ای نیست که از طرف خداوند به هر کسی عطا شود؛ بلکه حد اعلاهی آمادگی و تجهیز عقلانی و فکری استثنایی لازم است تا انسانی بتواند به آن دست یابد. (۵)

تلمود نیز به شرایطی معتقد است که انتخاب نبی این مراحل را دارا است:

زیرکی و چابکی برای انسان، پاکی، و پاکی پرهیزکاری می آورد؛ سپس قدوسیت و فروتنی و پارسایی و دینداری به ترتیب انسان را دارای روح القدس می کنند. (۶)

ص: ۱۶۰

-
- ۱- (۱). تلمود: پساخیم/۱۱۸ الف.
 - ۲- (۲). دانیال ۱۶/۸ و ۲۱/۹.
 - ۳- (۳). سفر تثنیه ۱۸/۱۸.
 - ۴- (۴). اعداد ۱۲/۸.
 - ۵- (۵). اسرئیل و لفسنون، موسی بن میمون و احواله، ص ۹۲-۹۴، به نقل از رامیار، بخشی از نبوت اسرئیلی و مسیحی، ص ۱۹.
 - ۶- (۶). تلمود، میشنا سوطا، ۹، ۱۵.

بر این اساس تربیت نفس و آمادگی شخص، حصول و وصول نبوت را میسر می سازد. در تلمود شرایط دیگری نیز افزوده شده است:

ذات قدوس مبارک نور جلال الهی «شیخنا» خود را فرود نمی آورد؛ مگر بر شخص دلیر و عاقل و ثروتمند و دانا و فروتن و بلند اندام. (۱)

در نتیجه ویژگی های: «حد اعلای آمادگی، تجهیز عقلانی و فکری، زیرکی و چابکی، پاکی و پرهیزکاری، فروتنی و پارسایی، شجاعت، ثروت، دانایی و بلند اندامی» از شرایط وحی و نبوت است.

ابن میمون (۱۲۰۰م) ثروتمند را به کسی تفسیر می کند که به قسمت خود راضی باشد. شجاع و دلیر را به شخصی تفسیر می کند که بر نفس اماره مسلط باشد. خوش اندامی و بلندی نیز موجب جلب انوار الهی و مایه افتخار خداوند است. (۲)

۷- نبوت زن

پیامبری در یهود به مردان انحصار ندارد؛ بلکه زنان نیز می توانند مهبط وحی الهی باشند و اوامر خدا را به مردم ابلاغ کنند. گاهی در تورات پیامبر زن نیز «نبیه» خوانده می شود. پیامبران زن در ادبیات دینی یهود «مادر اسرائیل» خوانده شده اند. شماره ایشان را پنج (قاموس: ۸۷۵) یا هفت تن بدین شرح گفته اند:

ساره (همسر ابراهیم (علیه السلام)، میریام (مریم)، خواهر موسی (علیه السلام)، دבורه قاضیه، حنا (مادر سموئیل) اوی گائیل (ابی جایل، همسر داوود (علیه السلام)، حولدا (همسر شلوم)، استر (ملکه خشایارشا). (۳)

ص: ۱۶۱

۱- (۱). همان، نداریم ۳۸ الف، شبات، ۹۲ الف.

۲- (۲). تلمود، میشنا اوت ۱/۴ و بخوروت ۴۵ ب، شبات ۹۲ الفو-رساله هشت فصل هارامبام از ابن میمون، ر. ک: بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۹.

۳- (۳). گنجینه تلمود: ۱۴۱.

همچنین در عهد جدید به هنگام ظهور مسیح از «حنا» دختر فنوئیل (۱) و چهار دختر فیلیس مبشر نیز به نبوت آنان یادآوری شده است. (۲)

بررسی

-بر اساس تورات، پیامبر خدا می تواند وحی و پیام الهی را نقض کند یا تغییر دهد؛ (۳) در حالی که بر اساس قرآن، پیامبر نمی تواند هیچ گونه تصرفی در وحی داشته باشد. تنها او امین و ابلاغ کننده وحی به مردم است (ر. ک: سوره یونس، ۱۵ و الحاقه، ۴۴-۴۶).

-بر اساس تورات و تلمود خداوند در خواب یا در بیداری قابلیت ملاقات و ظهور را دارد (۴) چنان چه بر حضرت یعقوب (علیه السلام) (۵) و دیگر پیامبران ظاهر شده است؛ در حالی که بر اساس قرآن آیه ۱۴۳ سوره اعراف این اندیشه باطل است.

-شرایطی که در تلمود یا عهد عتیق برای نبوت بیان شده، از نظر عقلی قابل خدشه است؛ زیرا ثروت و بلند قد بودن و مانند آن هیچ دلیلی بر برتری شخص نسبت به دیگران نیست؛ اگرچه در تلمود توجیهاتی برای این واژه ها بیان شده است.

-بر اساس تورات و تلمود نبوت زن و وحی رسالی بر زنان امری قابل پذیرش است؛ در حالی که مطابق قرآن نبوت زن و وحی رسالی تنها برای مردان است؛ از جمله می توان به سوره نحل آیه ۴۳ و آیه هفتم سوره انبیا اشاره نمود؛ اما وحی غیر رسالی و ارتباط با فرشتگان الهی و روح القدس برای زنانی از جمله مریم، در سوره

ص: ۱۶۲

۱- (۱) . انجیل لوقا ۳۶: ۲-۳۸.

۲- (۲) . بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۰۲؛ بی نا، آبان ۱۳۲.

۳- (۳) . کهن، تلمود ۱۴۶؛ سنهدرین: ۹۰ الف.

۴- (۴) . سفر اعداد ۶/۱۲ و ۶/۲۴ و یوئیل ۲/۲۸ و دانیال ۱۹/۲ و ۲۰ و سفر پیدایش.

۵- (۵) . سفر پیدایش ۲/۴۶.

مریم آیات ۱۸-۲۵ و ساره در سوره هود آیه ۷۱ اشاره شده است.

-این که کلمات و آیات تورات و اسفار آن وحی الهی است، تردید وجود دارد و تنها با توجیهاتی آن را سخن خداوند قلمداد کرده اند؛ در حالی که همه الفاظ و معانی قرآن در همه سوره ها و آیات سخن خداوند است و پیامبر هیچ دخالتی در الفاظ آن ندارد و هیچ آیه ای از قرآن ساخته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نیست.

-تورات، ساحت مقدس انبیا از جمله حضرت لوط (علیه السلام)، داود و سلیمان را از فساد پاک نمی داند و آنان را به اعمال فاسدی متهم نموده است؛ در حالی که بر اساس قرآن همه پیامبران الهی معصوم اند و هرگونه گناه و آلودگی به ساحت مقدس آنان راه ندارد. در این باره می شود به کتاب های متعددی از جمله به بخش اعجاز کتاب البیان اثر آیه الله خویی و به کتاب مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم از موریس بوکای مراجعه نمود.

حقیقت وحی از دیدگاه مسیحیت

اشاره

با جست وجو در نگرش های مسیحیت از وحی، متکلمان مسیحی دیدگاه هایی دارند که می توان به دو اندیشه متفاوت آنان از وحی اشاره کرد:

۱- کاتولیک (وحی و پیام)

این مذهب، وحی به پیامبر را یک نوع پیام رسانی و خبررسانی از جانب خداوند به فرستاده اش می داند. بر اساس این نظر، وحی مجموعه ای از حقایق است که به صورت احکام یا قضایا از ناحیه خداوند به بشر انتقال یافته است، وقتی گفته می شود به فلان پیامبر وحی شد؛ یعنی مجموعه ای از گزاره ها در جریان یک مکاشفه شخصی به او القا و به اطلاع او رسانده شد. این معنای وحی یک نوع «خبررسانی» است.

ص: ۱۶۳

دائرة المعارف کاتولیکک ها وحی را این طور تعریف کرده است: «وحی انتقال برخی حقایق از جانب خداوند به موجودات عاقل از طریق وسائلی است که فراسوی جریان معمولی طبیعت قرار دارد». (۱)

این نظر دیدگاه غالب قرون وسطا و برداشت متفکرانی چون «توماس آکویناس» و دیگران بوده است و امروزه نیز صورت های سنتی تر مذهب کاتولیکک رومی (Roman catholicism) و شاخه ای از پروتستان ها (محافظه کاران) هم آن را می پذیرند. (۲)

۲- پروتستان (وحی و فعل)

مسیحیت پروتستان دیدگاه متفاوتی از وحی دارند. دیدگاهی که بیش از دانش و پیام، جانب کنش و عمل را در باب وحی مهم می شمرد و به دیدگاه غیر زبانی یا دیدگاه «تاریخ نجات بشر» نام گرفته؛ چراکه منظور از آن ظهور خدا برای انسان ها به منظور نجات آنان می باشد و در پروتستان های معاصر رواج گسترده ای یافته است.

«این دیدگاه مدعی است که در اندیشه مصلحان دینی مسیحی قرن شانزدهم (لوتر و کالون و اقران آنان) و بلکه جلوتر از آن در عهد جدید و کلیسای نخستین، بحث تاریخ نجات بشر ریشه دارد. بر طبق این دیدگاه وحی همان حضور خداست که از طریق تأثیرگذاری در تاریخ وارد قلمرو تجربه بشر می گردد و وحی از مقوله فعل و حادثه (Event) است؛ نه از مقوله سخن و گفتار؛ در نتیجه اقوال و حیانی نداشته بلکه حوادث و وقایع و حیانی داریم». (۳)

ص: ۱۶۴

۱- (۱) . The Catholic Encyclopaedia . به نقل از فلسفه دین، ص ۱۲۰

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، ص ۱۱۹ و فلسفه دین، ص ۱۳۶.

اگر تجلی وحی در هر دو دیدگاه همان است که در انجیل ها به وقوع پیوسته؛ باید گفت که به اعتقاد بسیاری از متکلمان مسیحی به ویژه نوخواهان و تجدیدطلبان «متون مقدس» به ویژه «عهد جدید» تنها نوشته ای بشری است؛ (۱) نه وحی مستقیم خداوند به انسان. از نظر اینان کتاب مقدس یک کتاب الهام یافته نیست؛ هر چند که الهام بخش است (۲) و از این لحاظ همانند دیگر آثار بزرگی است که آراء و اندیشه های ژرفی را بیان می دارد. (۳) بسیاری از نوخواهان مسیحی نیز به این نتیجه رسیده اند که کتاب مقدس ارزش دینی اندک دارد. از دیگر سو لیبرال ها (طرفداران الهیات اعتدالی) با مسلم انگاشتن این که کتاب مقدس وحی منزل مستقیم نیست و به دست انسان کتابت شده است، آن را با علاقه می خواندند و گنجینه ای از تعالیم و بصائر دینی می شمردند. بعضی از آنان به جای انکار مفهوم وحی از آن تعبیر تازه ای می کردند:

خداوند وحی فرستاده است؛ ولی نه با املائی یک کتاب معصوم (مصون از تحریف و خطا)؛ بلکه با حضور خویش در حیات مسیح و سایر پیامبران و بنی اسرائیل. در این صورت کتاب مقدس وحی مستقیم نیست؛ بلکه گواهی انسانی بر بازتاب وحی در آینه احوال و تجارب بشری است. (۴)

خود نویسندگان این وقایع نیز بیش از این ادعا نمی کنند که گزارش های غیر مستقیم از بینش دینی یک قوم است و نویسندگان عهد جدید همگی تصریح دارند که این نوشته ها حاصل تلاش های شخصی ایشان برای تقریر تاریخ زندگی

ص: ۱۶۵

۱- (۱) . Human record

۲- (۲) . Inspirin

۳- (۳) . علم و دین، ص ۱۲۶.

۴- (۴) . همان، ص ۱۳۱.

مسیح و شاگردان اوست. این صراحت در کلام «لوقای طیب» به خوبی معلوم می‌گردد. او دوست نزدیک پولس است و وقتی اقدام به نوشتن کتابش کرد که انجیل‌های متعددی نوشته شده بود و با انجیل «مرقس» و منابع کار «متا» آشنایی کامل داشت. او می‌خواست داستان زندگی عیسی را به گونه‌ای کامل‌تر از دیگران بنویسد و از طرز نوشته او روشن می‌شود که دیگران هم مانند او افرادی معمولی بودند که دانسته‌های خود را می‌نوشتند؛ نه وحی منزل را. چهارمین انجیل نیز منسوب به «یوحنا» است که درباره شخصیت وی اختلاف وجود دارد. (۱)

در نتیجه، این کتاب‌ها که به «انجیل‌ها» معروفند، ساخته و پرداخته بشر خواهد بود؛ پس چگونه کتاب مقدسی که بشر در آن دست برده، می‌تواند رابطه خدا به زبان و کلام را بیان کند؛ افزون بر آن که حضور فعلی خداوند باعنوان وحی، موهومی ساختگی بیش نیست. برای بررسی بیشتر، به معرفی عهد جدید و برخی مباحث مربوط به وحی اشاره می‌شود.

عهد جدید یا کتاب‌های رسمی مسیحیت و وحی

اشاره

مسیحیت عهد قدیم را نیز می‌پذیرد؛ اما وحی و نبوت در مسیحیت با یهود متفاوت است. رکن اساسی در مسیحیت ایمان به تجسد و تجسم الهی در حد شارع و بانی مذهب است که در هیچ یک از ادیان وجود ندارد. همه دستورها و آموزه‌های نصارا بر این اصل مبتنی است که عیسی مسیح روشن‌ترین ظهور از ذات الوهیت است و این خدا است که فرود آمده و در پیکر عیسی تجلی یافته است. (۲)

ص: ۱۶۶

۱- (۱). همان، ص ۱۲۶ و ۱۳۰ و ۱۳۱.

۲- (۲). بخشی از نبوت اسرائیلی مسیحی، ص ۱۲۴.

کتاب های رسمی مسیحی را در فارسی «انگلیول» (۱) و در عربی «انجیل» (۲) و جمع آن را «اناجیل» گویند که اصل آن از یونانی **Euagheloin** گرفته شده و در لاتین به آن اوانجلیون **Evangeloin** به معنای مژده، بشارت و خبر خوش می گویند. (۳)

کلیسا از میان کتب انجیل تنها چهار انجیل را برگزیده و قانونی می داند؛ زیرا عدد چهار برای آنان مقدس و رمزی عرفانی است. (۴)

کتاب مقدس شامل عهد قدیم و عهد جدید است. مسیحیان هر دو را باور دارند؛ اما کتاب های مسیحیت با عهد جدید شناخته می شود. آنان عهد جدید را به چهار موضوع تقسیم می کنند:

۱. اناجیل چهارگانه: انجیل متا، مرقس، لوقا و یوحنا؛

۲. اعمال رسولان: مشتمل بر یک کتاب در شرح حال رسولان؛

۳. نامه های رسولان: داری ۱۳ نامه؛ (۵)

۴. مکاشفه یوحنا.

ص: ۱۶۷

۱- (۱). فرهنگ معین.

۲- (۲). لوئیس معلوف، المنجد فی اللغه، ماده انجیل.

۳- (۳). انجیل لوقا ۱۰/۲؛ اعمال رسولان ۳۲/۱۳ نیز ر. ک: رامیار، پیشین، ص ۱۲۵.

۴- (۴). ایرینیوس **Irenaeus** اسقف لیون (۱۸۲م) ادعا کرد اناجیل باید چهار تا باشد؛ زیرا بادهای اصلی چهارند. کروبین چهار صورت دارند. خداوند چهار عهد با انسان بست. ر. ک: بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۳۰.

۵- (۵). دکتر رامیار عهد جدید را به سه دسته تقسیم می کند: الف) اسفار پنج گانه تاریخی: انجیل متا، مرقس، لوقا، یوحنا و اعمال رسولان؛ ب) اسفار تعلیمی: شامل ۲۱ رساله (۱۴ رساله از پولس، ۳ رساله از یوحنا، ۲ نامه از پطرس، یکی از یعقوب و دیگری از یهودا). ج) مکاشفه یوحنا (ر. ک: بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۲۶).

۱- انجیل های چهارگانه

اول: نخستین انجیل از آن «مرقس» است که آن را میان سال های ۶۵ تا ۷۰ میلادی نوشته. او را از هفتاد رسولانی دانسته اند که «روح القدس» بر آنها نازل شد. این انجیل ۶۶۱ آیه دارد و از دیگر انجیل ها کوتاه تر می باشد و از غسل تعمید عیسی شروع می شود.

دوم: دومین انجیل متا Mattheu یا لوی Levi است که در آغاز یهودی بوده و به عیسی ایمان آورد و جزء حواریون شد. (۱) این انجیل میان سال های ۳۷ تا ۹۰ میلادی نگاشته شد. این انجیل شاهکاری ادبی با تکیه بر معجزات عیسی به زبان آرامی برای گرویدن یهود به مسیحیت نوشته شده و بعد به یونانی ترجمه شد.

سوم: سومین انجیل «لوقا» Luke نام دارد. وی معروف به «لوقای طیب» است (۲) که از «پولس» بسیار تأثیر گرفت و با انجیل «مرقس» و «متا» آشنایی داشت. (۳) تاریخ دقیق نگارش آن روشن نیست؛ اما بین سال های ۶۰ تا ۸۰ میلادی نوشته شده است. نویسنده کتاب «اعمال رسولان» نیز نوشته است که از نظر کلیسا کامل ترین و معتبرترین و طولانی ترین انجیل ها است.

چهارم: چهارمین انجیل را «یوحنا» نامیده اند؛ اگرچه نویسنده واقعی آن معلوم نیست. کلیسای قرن اول عقیده کامل داشت که نویسنده آن همان یوحنا حواری (پسر زبدی و سالومه) ماهی گیر دریاچه جلیل است (۴) و برخی گفته اند که نگاشته

ص: ۱۶۸

۱- (۱) . متی ۹/۹، ۳/۱۰.

۲- (۲) . اعمال ۱۵/۲۱ و ۱/۲۷.

۳- (۳) . کولسیان ۱۴/۴ و ۱۰ فلیمون ۲/۲۴.

۴- (۴) . یوحنا ۲۳/۱۳ و ۲۷/۱۹.

«یوحنا پیر یا شیخ یا یوحنا قدیم نامی» (۱) است. تاریخ نگارش آن را بین ۱۷۰ تا ۱۷۵ میلادی دانسته اند.

خود مسیحیت و کلیسا معتقد است که هیچ کدام از انجیل ها به دست عیسی یا به دستور ایشان نگاشته نشده و آن چه را ما امروزه با نام انجیل عیسی می شناسیم شاگردان یا پیروان معنوی حضرت مسیح در مدتی حدود دو قرن نوشته اند و همان وحی نازل شده به حضرت عیسی نیست. درباره زندگی حضرت عیسی و سخنان وی کتاب هایی مشابهی نوشته اند که به یقین ممکن نیست در طول تاریخ از دست کاری های نسخه برداران مصون باشد. به هر حال آن چه امروزه وجود دارد و سند مسیحیت به شمار می آید از نظر وحیانی بودن با تناقضات و ابهاماتی همراه است.

۲- وحیانی بودن عهد جدید

چنان چه گذشت اناجیل در زمان عیسی مسیح (علیه السلام) نوشته نشد و تاریخ تدوین آنها به حدود دو نسل بعد از او می رسد. اگرچه موارد وفاق فراوان در آنها دیده می شود، این پرسش همواره وجود داشته که چگونه این اناجیل می توانند مقدس و منسوب به خدا یا عیسی (علیه السلام) باشند.

مسیحیان درباره کتب مقدس بر این باورند که در زمان های مختلف، بر افراد گوناگونی وحی شده است و مردم بسیاری با روش ها، زبان ها و منش های مختلفی مکلف به تبلیغ شده اند. در نظر مسیحیان نویسنده ای که کتابی مقدس تألیف می کند تأیید شده و در زیر هدایت «روح القدس» قرار گرفته است.

ص: ۱۶۹

۱- (۱). ر. ک: علم و دین، ص ۱۲۶-۱۳۱ و ۱۳۰؛ و ر. ک: بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۱۲۴-۱۲۹.

هر نویسنده ای روش عقلانی مخصوص به خود دارد؛ اما مفاهیم و معانی از سرچشمه وحی است؛ بدین معنا که وحی املا و کلمات خدا نیست یا گزاره های لفظی و کلمه به کلمه از جانب خدا نیست؛ بلکه معانی در ذهن و نفس نویسنده می نشیند و به یاری خدا برای آن معانی، قالب کلام مناسب برگزیده می شود؛ از این رو مفسر مسیحی دامنه گسترده ای دارد؛ اما همه این معانی درباره مسیح و پسر خدا است که متجسد شده است. (۱)

این دیدگاه در وحی مسیحی شامل هر دو کتاب عهد قدیم و جدید می شود.

بررسی

۱. بر اساس دیدگاه روشن و نیز تاریخ مسیحیت هیچ یک از انجیل ها وحی الهی از جانب خداوند به حضرت عیسی (علیه السلام) نیست و همه آنها، ده ها سال بعد از حضرت عیسی (علیه السلام) به نگارش درآمده اند.
۲. طبق این نظریه و نیز مطابق دیدگاه متکلمان جدید مسیحیت، عهد جدید مصون از خطا نیست؛ زیرا وحی منزل نبوده و محتوای آن بر بشری بودن آن گواهی می دهد و تحریف و خطا و انحراف در آن آشکار است.
۳. مهم ترین نظریه مسیحیت، تجلی و تجسم خداوند در عیسی مسیح (علیه السلام) است که این نظریه همان تشبیه و تجسیم خداوند را به دنبال دارد و از نظر قرآن کریم به طور کلی مردود می باشد.
۴. وحی بنا به دیدگاه پروتستان یک اندیشه ساختگی است و نتیجه آن حضور و تجلی خداوند و نیز حضور خداوند در حوادث و وقایع برای نجات بشر است که باز به تجسیم و تشبیه می انجامد.

ص: ۱۷۰

۵. یکی از بزرگ‌ترین خطای مسیحیت توجیه متون مقدس و مؤلفان آن است که اگرچه کلمات از خدا نیست، روح القدس راهنمای هر مؤلف خواهد شد و مفاهیم و معانی که در ذهن می‌نشینند از سرچشمه وحی برگزیده شده‌اند و خداوند آنها را پذیرفته است. این سخن نه تنها پذیرفته نیست؛ بلکه قابل تعمیم به هر کتابی است و هر مؤلفی می‌تواند چنین ادعایی بکند.

۶. با مراجعه به عهد جدید به ویژه بخش‌هایی از انجیل‌های متا، مرقس و لوقا که بسیاری از فصول و بخش‌های آن مشترک است، در چند فصل به شرح زندگانی حضرت عیسی (علیه السلام) یعنی تولد، کودکی و چگونگی پرورش و آماده شدن حضرت عیسی (علیه السلام) برای رسالت پرداخته شده است، (۱) و این به کتابی تاریخی می‌ماند؛ نه یک کتاب آسمانی.

۷. در کتاب مقدس موهومات و خرافاتی به چشم می‌خورد که شایسته تدوین بشری نیست؛ چه برسد به الهی بودن آن از جمله نسبت شراب خواری به انبیا، کشتی گرفتن یعقوب با خدا و....

۸. امام رضا (علیه السلام) در مناظره با جاثلیق به مفقود شدن انجیل اصلی و اختلافات در انجیل‌های موجود و بشری بودن چهار انجیل - که به دست افراد پس از حضرت عیسی (علیه السلام) به نگارش درآمده - تصریح می‌کند و آن را برای جاثلیق به اثبات می‌رساند. (۲)

ص: ۱۷۱

۱- (۱). کتاب مقدس، ترجمه هزاره نو، تقسیم بندی کلی، ص ۱۰.

۲- (۲). محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، ج ۱، ص ۳۱۳.

اعتقاد به وحی در همه ادیان آسمانی سابقه داشته است. زرتشتیان، یهودیان و مسیحیان اصل وحی را پذیرفته و در کتاب های مقدس آنها از وحی سخن به میان آمده است.

در مهم ترین منبع دینی یهود (عهد عتیق) از کتاب مقدس و تلمود، مباحثی درباره وحی و ویژگی های آن آمده است؛ همچنین در میان دانشمندان یهود، الهی بودن تورات و دیگر کتب عهد عتیق اختلاف هست. برخی آن را کلام و الهام الهی می دانند، یا بدین معنا که پیامبران را نایب خداوند و سخنان آنان را سخن الهی می دانند، یا این که خداوند سخنان پیامبران را به تأیید و تملک خود درمی آورد. برخی دیگر بر این باورند که این کتب سال ها پس از موسی (علیه السلام) نگاشته شده و الهی نیستند.

به هر روی در این دو کتاب، اصل وحی و کلام پروردگار و گفت و گو میان خدا با پیامبرانی مانند نوح (علیه السلام) و موسی (علیه السلام) مطالبی بیان شده است. این کتاب ها اقسام وحی- که شامل سخن گفتن مستقیم خدا با پیامبران یا به وسیله فرشته یا ابلاغ وحی در رؤیا است- را نیز پذیرفته اند.

همچنین سخنانی درباره فرشته وحی به نام جبرئیل و نزول آن بر موسی (علیه السلام) مطرح شده است. برای کسی که می خواهد پیامبر شود و وحی را دریافت کند شرایطی وجود دارد؛ از جمله «حد اعلای آمادگی، تجهیز عقلانی و فکری، زیرکی و چابکی و پاکی و پرهیزکاری و فروتنی و پارسایی». این شرایط انسان را دارای «روح القدس» می کند. تلمود نیز «شجاعت، ثروتمندی، دانایی و بلند اندامی» را از شرایط نبوت دانسته است.

همچنین از منظر یهود، پیامبری ویژه مردان نیست و زنانی مانند مریم، ساره، حنا و... پیامبر بوده اند. بسیاری از این مطالب با آموزه های قرآن سازش ندارد و پذیرفتنی نیست.

وحی از دیدگاه مسیحیت نیز در دو اندیشه قابل بررسی است: کاتولیک که نگاهی سنتی و پیام آوری به وحی دارد و پروتستان که وحی را تجلی و حضور خدا در حوادث می داند.

متکلمان مسیحی کتاب های رسمی عهد جدید (انجیل های چهارگانه لوقا، مرقس، یوحنا و متا) را کلام خدا نمی دانند و همه را نوشته های اشخاص پس از حضرت مسیح (علیه السلام) می دانند که احتمال خطا در آن وجود دارد.

مسیحیت برای توجیه مقدس بودن کتب خود این ابتکار عقیدتی را مطرح می کند که هر مؤلفی کتابی تألیف می کند در هدایت «روح القدس» خواهد بود و مفاهیم و معنای آن از وحی سرچشمه می گیرد؛ اگرچه عین کلمات خدا نباشد.

پرسش

۱. درباره چگونگی انتساب کتب عهد عتیق به خداوند چه دیدگاه هایی وجود دارد؟ آن را توضیح دهید.

۲. اقسام وحی و کلام الهی در عهد عتیق کدام است؟ برای هر کدام مثال بزنید.

۳. روح و روح القدس را در تورات و عهد عتیق توضیح دهید.

۴. بر اساس تلمود و تورات فرشته وحی کیست و چه ویژگی هایی دارد؟

۵. چهار نقد اساسی بر اندیشه یهود در مسئله وحی را بیان کنید.

۶. وحی در اندیشه کاتولیک، چه نوع وحیی است؟ آن را تعریف و بررسی کنید.

۷. وحی را از نظر مذهب پروتستان بیان و بررسی نمایید؟

۸. کتب مسیحیان کدام است؟ مهم ترین آنها همراه با مؤلفانشان را معرفی کنید.

۹. مسیحیان برای وحیانی بودن اناجیل خود چه توجیهی بیان کرده اند؟

۱۰. مهم ترین اشکال این اندیشه مسیحیت در چیست؟

۱۱. چهار اشکال اساسی بر مسیحیت را در مسئله وحی و نبوت بیان کنید.

۱۲. تعریف پروتستان و کاتولیک از وحی را بررسی نمایید.

پژوهش

۱. وحیانی بودن متن عهد عتیق و جدید را بررسی کنید و آن را با قرآن مقایسه نمایید.

۲. اشکالات محتوایی عهدین را از نظر قداست بررسی کنید.

منابع

۱. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی؛

۲. جان هیک، فلسفه دین؛

۳. محمود رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی؛

۴. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی؛

۵. کتاب مقدس؛

۶. محمدجواد بلاغی، الهدی الی دین المصطفی؛

۷. سید ابوالقاسم خویی، البیان؛

۸. موريس بوکای، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم.

راست گویی و امانت داری از ویژگی های پیامبران الهی است. برخی شبهه ای افکنده اند که اگرچه آنان در ارائه مطالب راست می گویند، از کجا یقین دارند آن چه به نام وحی بر مردم می خوانند، خطا یا القائات شیطانی نباشد؟

این شبهه درباره کتاب مقدس مطرح است و به اعتراف بسیاری از متکلمان فعلی مسیحی، کتاب مقدس، کلام بشری است و خداوند آن را صادر نکرده است؛ بلکه گزارش و نقل رویدادهایی است که انسانی بر بازتاب وحی گواهی داده است؛ در نتیجه از خطا مصون نخواهد بود.

ایان باربور می نویسد:

خداوند وحی را فرستاده است؛ ولی نه به املائی یک کتاب معصوم (مصون از تحریف و خطا)؛ بلکه با حضور خویش در حیات مسیح که در این صورت وحی مستقیم نیست؛ بلکه گواهی انسانی بر بازتاب وحی در آینه احوال و تجارب بشری است.

(۱)

وی از قول برخی دین داران مسیحی می نویسد:

ص: ۱۷۵

وحی و تعبیرش در یک واقعه رخ می دهد. از این نظر اعتنای خداوند این نبوده است که یک کتاب معصوم املا کند یا تعالیم تخطی ناپذیری القا کند؛ بلکه به منصفه ظهور آوردن وقایعی در حیات افراد و جوامع بوده است. خود کتاب مقدس سرپا یک مکتوب بشری است که حکایتگر این وقایع و حیانی است. (۱)

مستشرقان این شبهه را به قرآن مسلمانان نیز سرایت داده اند.

وات می نویسد:

گفتن این که محمد در عقاید خود یک دل و راست گو بوده، دلیل آن نیست که معتقدات وی همه درست بوده است. ممکن است کسی در موضوعی یک دل باشد؛ ولی اشتباه کند. برای نویسندگان مغرب زمین چندان دشوار نیست که نشان دهند محمد ممکن است اشتباهاتی کرده باشد. (۲)

چرایی خطا و اشتباه در مطالب و حیانی کتاب مقدس بر اساس تفسیر خاص آنها از وحی است؛ زیرا آنان تجلی ذات اقدس الهی در عیسی (علیه السلام) را مصداق وحی دانسته یا آن را تجربه بشری می دانند. (۳)

سلامت وحی

مسلمانان عقیده دارند که وحی الهی از خطا و اشتباه مصون و محفوظ بوده و هیچ اشتباه و خطایی در پیام آن راه ندارد. همچنین اسلام عصمت را یکی از شرایط هر پیامبری می داند؛ زیرا مهم ترین هدف پیامبران این است که حقایق و حیانی را که سعادت دنیوی و اخروی بشر را به ارمغان می آورد، باید بدون کم و کاست و صحیح در اختیار انسان ها گذارده شود و اگر خطاکاری پیامبر جایز باشد، هیچ تضمینی برای انجام دادن رسالت و هدف اصلی (سعادت بشر) وجود ندارد.

ص: ۱۷۶

۱- (۱). همان، ص ۲۶۸.

۲- (۲). مونتگمری وات، محمد پیامبر و سیاستمداری، ص ۲۰.

۳- (۳). علم و دین، ص ۳۱؛ و فلسفه دین، ص ۱۳۶.

دلایل عقلی و نقلی فراوانی وجود دارد که دیدگاه قائلین به خطای در وحی و برخی خاورشناسان را نقد کرده اند که در این جا به آنها اشاره می شود:

دلایل سلامت و خطاناپذیری وحی

۱- دلایل عقلی

الف) وحی و علم حضوری

معرفت و حیوانی از سنخ علم حصولی نیست تا خطا در آن راه داشته باشد؛ بلکه از نوع علم حضوری است و پیامبر (صلی الله علیه و آله) با همه وجود و همه مشاعر، وحی را با روح ملکوتی خود، خارج از حواس مادی درمی یابد.

احتمال خطا از دو راه ممکن است: خطا در اندیشه و خطای حسی؛ اما وحی از راه دیگری دریافت می شود، و آن با قلب و روح پیامبر است که نه تفکر و اندیشه شخصی در ایجاد آن دخالت دارد و نه از قبیل حس یا دیدن است که خطای حسی در آن راه یابد؛ بلکه دریافت حضوری است (۱) و در علم حضوری اشتباه و خطا نیست.

افزون بر آن پیامبران در تبلیغ شرایع دین باید از هر جهت معصوم باشند تا شریعت الهی را بدون خطا و اشتباه به مردم برسانند. یکی از انواع عصمت، عصمت در خطا و نسیان است که همه انبیا از آن برخوردار بوده اند. (۲)

ب) قاعده لطف

قاعده لطف یکی از دلایل خطاناپذیری وحی است؛ بدین معنا که بر خداوند

ص: ۱۷۷

۱- (۱). محمدهادی معرفت، التمهید، ج ۱، ص ۸۳؛ مبانی کلامی اجتهاد، ص ۷۸؛ مبانی رسالت انبیا در قرآن، ص ۱۸۶.

۲- (۲). ص ۱۹۵ و التمهید فی علوم القرآن.

واجب است اسبابی را برای بندگانش فراهم کند تا آنان را به اطاعت خود نزدیک و از معصیت و سرپیچی دور کند. این وجوب برخاسته از حکمت الهی، اقتضا می کند که خداوند همه مقدمات آن را فراهم آورد؛ در غیر این صورت «نقض غرض» از تکلیف لازم می آید. بعثت انبیا و فرستادن شرایع جهت هدایت بندگان، اموری هستند که زمینه اطاعت و بندگی را ایجاد می کند و باعث سعادت آنها می شود.

مطابق این قاعده باید شریعت و قوانین آن حفظ شود و خداوند آن را از هر گونه دستبرد حفظ کند؛ چرا که ذره ای باطل نباید بر دین و شریعت بنشیند. قاعده لطف با آیات قرآن هماهنگ بوده و آیات فراوانی ثابت می کند که دین حق-که زمینه هدایت بندگان است-جاودان و پیروز است:

- (بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ...); ۱ بلکه ما حق را بر سر باطل می کوبیم تا آن را هلاک سازد و باطل این گونه، محو و نابود می شود.

- (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...); ۲ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند در زندگی دنیا (و در آخرت)... یاری می دهیم.

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ); ۳ وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده که آنان یاری شده گانند و لشکر ما پیروزند.

در هر صورت طبق وعده الهی چون رسالت پیامبران الهی حق و با مبدء اعلى مرتبط است بر دیگران برتری داشته و از جانب خدا یاری می شوند و بر باطل پیروزند. (۱)

ص: ۱۷۸

۱- (۴). التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۷۴-۷۵، با اندکی تلخیص.

الف) آیات قرآن

وحی الهی تجلی یافته در آیات، همیشه دور از خطا و بطلان خواهد بود و شیطان در آن راهی ندارد و همه جا خداوند آن را حفظ می کند. خداوند متعال می فرماید:

(لا- يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ)؛ ۱ هیچ گونه باطلی نه از پیش روی و نه از پشت سر به سراغ آن نمی آید؛ چراکه از سوی خداوند حکیم و شایسته ستایش نازل شده است.

از سَدّی و قتاده روایت شده است که منظور از باطل شیطان است. (۱) یعنی شیطان نمی تواند در قرآن تصرف کند؛ اما از طرفی واژه باطل، عام است و شامل هر چیزی می شود که به قرآن آسیب برساند؛ یعنی چیزی که به قرآن آسیب برساند در هیچ زمانی به سراغ آن نمی آید. (۲)

از امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) روایت شده است که در خیرهای گذشته و آینده قرآن، باطل راه ندارد و همه آنها مطابق با واقع است. (۳)

همچنین هر گونه احتمال دخالت تسویلات شیطان در وحی بر پیامبر محال است؛ چراکه طبق آیات قرآن و روایات، شیطان نمی تواند هیچ گونه تصرف و دخالتی بر پیامبران داشته باشد:

- (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ * إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخَلَّصِينَ)؛ ۵ شیطان گفت: پس

ص: ۱۷۹

۱- (۲). مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۳.

۲- (۳). ابن عطیه، المحرر الوجیز، (تک جلدی)، ص ۱۶۵۷.

۳- (۴). مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۲۳.

به عزت تو سوگند! که همه را فریب می‌دهم؛ مگر بندگان پاکدل تو را.

- (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ...); ۱ تو (شیطان) هرگز سلطه‌ای بر بندگان من نخواهی یافت.

- (وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ * عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ); ۲ و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید. آن چه می‌گوید چیزی نیست جز وحی که بر او نازل شده. آن کس که قدرت عظیمی دارد او را تعلیم داده است.

قرآن کریم درباره خطاناپذیری وحی می‌فرماید:

(عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا * إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا * لِيَعْلَمَ أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا رَسُولَاتِ رَبِّهِمْ وَ أَحَاطَ بِمَا لَمَدْتَهُمْ وَ أَحْصَىٰ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا); ۳ دانای غیب اوست و کسی را بر اسرار غیب خود آگاه نمی‌سازد؛ مگر آن را که به پیامبری برگزیده؛ زیرا پیش روی و از پشت سرش نگهبانانی گسیل می‌دارد تا معلوم کند که پیام‌های پروردگارش را رسانده‌اند و خدا آن چه را در نزد ایشان است به دانش فراگرفته و همه چیز را به عدد برشمرده است.

خداوند برای پیامبران «رَصِد» و نگهبانانی قرار می‌دهد که از پیش روی و پشت سر میان رسول خدا و مردمی که پیامبر به سوی آنها فرستاده شده نگهبانان و فرشتگانی برای حفظ پیام و وحی قرار داده است.

علامه طباطبایی (ره) می‌فرماید:

آیه دلالت دارد که وحی الهی از منبع صدور گرفته تا ابلاغ به مردم مصون از خطا و اشتباه باشد. پیامبر در تلقی وحی تا ابلاغ به مردم از تصرف شیطان مصونیت دارد. (۱)

ص: ۱۸۰

در آیه دیگر با صراحت هرگونه دخالت شیطان در پیام های الهی و وحی را مردود می داند و می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ...؛) ۱ و پیش از تو هیچ فرستاده و پیامبری نفرستادیم؛ مگر آن که چون [آیات را] بر می خواند و آرزوی گرویدن مردم می کرد، شیطان در خواندن یا آرزوی او اخلال می کرد؛ پس خداوند آن چه را شیطان بیفکند از بین می برد و آن گاه آیات خویش را استوار می کند.

تمنی چه به معنای آرزوی قلبی باشد یا تلاوت، (۱) اگر پیامبر آرزوی ایمان آوردن مردم کند یا آیاتی را تلاوت کند و شیطان بخواهد در تلاوت او چیزی القا کند (مانند این که مردم هنگام تلاوت آیات صوت و سفیر و سر و صدا کنند) خداوند آن را از بین می برد و اگر پیامبر آرزوی قلبی به چیزی داشته باشد، مثل این که دینش پیروز شود و مردم به دین او ایمان بیاورند و شیطان در درون مردم القای وسوسه کند که به طرف چنین پیامبری نروید و نیز ظالمان و مفسدان علیه آن پیامبر کاری کنند تا آیات الهی یا دین را تضعیف کنند و از بین ببرند، خداوند آن وسوسه و فساد و کید را باطل می کند و آیات خودش را در جامعه مستحکم می کند.

(ب) روایات

در روایات فراوانی نیز به این مطلب اشاره شده است، زراعه گوید:

به امام صادق (علیه السلام) گفتم: کیف لم يخف رسول الله (صلى الله عليه وآله) فيما يأتيه من قبل الله أن يكون ذلك ممّا ينزغ به الشيطان؟ قال فقال: «إن الله إذا اتخذ عبداً رسولاً أنزل عليه السكينة والوقار فكان يأتيه من قبل الله -عزّ وجلّ- مثل الذي يراه بعينه»؛ (۲)

ص: ۱۸۱

۱- (۲) . مجمع البيان، ج ۷، ص ۱۴۵ و رك: الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۴، ص ۳۹۰.

۲- (۳) . بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۲.

چگونه رسول خدا نمی ترسید که آن چه از جانب خدا بر او نازل شده از القائنات شیطان باشد؟ امام فرمود: وقتی خداوند شخصی را به رسالت برگزیند، آرامش و وقار را بر او نازل می کند؛ پس آن چه از جانب خدا بر او نازل می شود و مشاهده می کند، همانند چیزهایی است که با چشم می بیند.

در روایت دیگری از امام صادق (علیه السلام) سؤال شد: «کیف علمت الرسل أنّها رسل؟ قال: كُشف عنهم الغطاء»؛ (۱) چگونه پیامبران علم پیدا می کردند که فرستاده خدایند؟ حضرت فرمود: پرده ها از آنان کنار رفته و حقایق را می بینند.

محمد بن مسلم از امام صادق (علیه السلام) چنین نقل می کند: «ما علم رسول الله (صلى الله عليه و آله) ان جبرئيل من قبل الله الا بالتوفيق»؛ (۲) رسول خدا تنها با توفیق الهی می دانست که جبرئیل از جانب خداوند بر وی نازل شده است.

در روایت دیگری امام صادق (علیه السلام) فرمود:

محال است خداوند حق را باطل معرفی کند. محال است خداوند حق را در قلب مؤمن باطل قرار دهد که تردیدی در آن نداشته باشد. محال است که خداوند باطل را در قلب کافر مخالف حق قرار دهد که تردیدی در آن نداشته باشد و اگر این چنین نباشد، حق از باطل تشخیص داده نمی شود. (۳)

۳- دیدگاه های دانشمندان اسلامی

مرحوم طبرسی می نویسد: «خداوند به رسولش جز با برهان ها و دلایل و معجزات روشن وحی نمی کند تا دلیل بیاورد بر این که آن چه وحی می شود از جانب خداوند متعال است و به چیز دیگری نیز نیاز نیست. (۴)

ص: ۱۸۲

۱- (۱). همان، ج ۱۱، ص ۵۶.

۲- (۲). همان، ج ۱۸، ص ۲۵۶.

۳- (۳). محمد بن مسعود عیاشی، تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۲۰۱.

۴- (۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۴.

شیخ مفید (ره) می نویسد:

پیامبر چون معجزه داشت می فهمید سخنی که بر قلب او نازل می شود کلام خدا است و از جانب شیطان نیست. درباره قرآن نیز چون معجزه بود، پیامبر می فهمید از جانب خدا نازل شده و کلام او است؛ چنان که حضرت موسی (علیه السلام) با معجزاتی مانند «ید بیضا و اژدها شدن عصا» یقین پیدا کرد که سخن گفتن از میان درخت از جانب خداوند بوده است. (۱)

زرقانی می نویسد:

وقتی که وحی بر پیامبر نازل شد، مطالب القا شده را در درون خود می یافت و آثار آن را به خوبی درک کرد و آن را در قلب خود حاضر می دید؛ به گونه ای که در صفحه قلبش نگاشته شده است. (۲)

قاضی عیاض می گوید:

ممکن نیست شیطان در صورت فرشته بر پیامبر ظاهر شود و امر را بر او مشتبه گرداند؛ نه در آغاز رسالت و نه پس از آن. همچنین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تردید ندارد که آن چه نزد او آمده فرشته و فرستاده حقیقی خداوند است و این را یا با علم آشکار و روشن می داند که خداوند برای او ایجاد می کند یا خداوند دلیلی آشکار برای پیامبر ظاهر می سازد تا نعمت و کلمه پروردگار تمام شود. (۳)

آیه الله معرفت می نویسد:

پیامبر وقتی برانگیخته می شود باید با «علم الیقین» بلکه «عین الیقین» امر وحی را دریافت کند، هیچ تردید و اضطرابی نداشته باشد و با حالتی یقینی و اطمینان خاطر- که عنایت و لطف خاص خداوند است-مورد توجه قرار گیرد و منصور و مؤید از جانب او باشد؛ به ویژه در آغاز بعثت که بزرگ ترین

ص: ۱۸۳

۱- (۱). المسائل العکبریة، ص ۳۸.

۲- (۲). محمد عبدالعظیم زرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۶۰.

۳- (۳). رساله الشفا، ج ۲، ص ۱۱۲.

ناموس جهان هستی یعنی جبرئیل به سراغ او می آید. او حقیقتی است که پیامبر آن را بالعیان مشاهده می کند و این موقعیتی است که سزاوار نیست پیامبر به خود تزلزل راه دهد یا در جایگاه خود لغزش پیدا کند و بترسد؛ چرا که خداوند می فرماید: (...)
إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ. ۱

شبهات سلامت وحی

اشاره

در اسناد تفسیری و تاریخی دو جریان نقل شده است: «داستان ورقه بن نوفل» که یقین پیامبر را به نبوت خویش با تردید روبه رو می سازد و «افسانه غرانیق» که به نوعی دخالت شیطان را در وحی می پذیرد و وحی را خطاپذیر نشان می دهد. در این جا به بررسی این دو جریان می پردازیم.

۱- داستان ورقه بن نوفل

ورقه بن نوفل از عموزادگان حضرت خدیجه و پیرو آیین مسیحیت و آشنا به تاریخ انبیای پیشین و کتاب های تورات و انجیل بوده است. (۱) ایشان با زبان عبری آشنا و انجیل را با این زبان می نوشته است. (۲) طبق این داستان، ورقه به پیامبر اطمینان نبوت می دهد. افسانه چنین است:

محمد در خلوت خود در غار حرا در عبادت بود که صدای هاتفی را شنید که او را می خواند. سر بلند کرد تا بداند کیست، که با چهره ای هول انگیز روبه رو شد. به هر کجا (یا هرچه) صورتش را برمی گرداند، همان چهره را می دید. همه فضای آسمان را پر کرده بود. از شدت ترس و وحشت از خود بی خود شد.

ص: ۱۸۴

۱- (۲). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۲۵۴.

۲- (۳). صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳.

مدتی در همین حال ماند؛ به گونه ای که می خواست خود را از کوه پرت کند. خدیجه همسر پیامبر که از تأخیر او نگران شده بود، کسی را به دنبال او فرستاد تا او را در غار بیابد؛ اما او پیامبر را نیافت. سپس، آن صورت محو شد. پیامبر به خود آمد و با حالتی هولناک و لرزان که گویا تب دارد و می خواهد به خدیجه پناهنده شود، به خانه آمد. گفت: ای خدیجه! چرا من این چنین هستم؟! جریان را به خدیجه گفت که شاید من اشتباه کرده باشم و من به سبب عارضه ای که پیش آمده، به خودم مشکوکم؛ از آن چه می ترسیدم بر سرم آمد؛ پیوسته در این اندیشه بودم که مبادا دیوانه شوم؛ اما اکنون دچار آن شده ام.

خدیجه، همسر وفادار آن حضرت با نگاهی مشفقانه گفت: هرگز! ای پسر عموی من! بر تو بشارت باد و ثابت قدم باش. خداوند هرگز تو را خوار نمی کند. سوگند به کسی که جان خدیجه در دست اوست! من امید آن دارم که تو پیامبر این امت باشی؛ چراکه تو صله رحم به جای می آوری، سخن راست می گویی، میهمان را گرمی می داری و بر سختی ها چیره می شوی و هرگز ناروا و فحشا از تو سر نزده است. خدیجه این چنین او را آرامش بخشید؛ سپس به پیامبر گفت: ای پسر عم! آیا می خواهی به آن چه واقع شده و آن کسی که به سراغ تو آمده مرا آگاه کنی؟ حضرت فرمود: آری. خدیجه گفت: اگر [بازهم] او به سراغ تو بیاید مرا خبر می کنی؟ در همین هنگام فرشته وحی فرود آمد. حضرت فرمود: این همان فرشته ای است که به سراغ من آمد. خدیجه نیز او را دید.

خدیجه در آخرین لحظات حضور فرشته گفت: ای پسر عم! آیا او را می بینی؟ پیامبر فرمود: نه! گفت: ای پسر عم! بشارت باد و ثابت قدم باش. به خدا سوگند! او فرشته است و شیطان نیست. سپس خدیجه برای این که این تجربه را به خوبی به اثبات برساند، نزد پسر عمش ورقه بن نوفل - که مسیحی و قاری کتب آنها بود - رفت (۱) و جریان را به ورقه گفت. ورقه گفت: قدوس، قدوس. اگر آن چه تو می گویی راست باشد، همان پیک حق و

ص: ۱۸۵

۱- (۱). در برخی نقل ها آمده است که خدیجه، پیامبر را نزد ورقه بن نوفل برد.

ناموس اکبر است که بر موسی (علیه السلام) نازل شد و به سراغ محمد (صلی الله علیه و آله) نیز آمده است؛ پس به محمد بگو ثابت و استوار باشد که پیامبر این امت است و من دوست دارم ایام نبوتش را درک کنم و به او ایمان آورده، او را یاری رسانم.

خدیجه (علیها السلام) نزد پیامبر (علیه السلام) بازگشت و گفتار ورقه را به ایشان گفت. در این هنگام پیامبر با گفتار ورقه آرامش یافت؛ اضطراب و نگرانش رفت و یقین کرد که پیامبر خداست. (۱)

چگونه پیامبری که به مدارج عالی کمال صعود کرده و از مدت ها پیش نوید نبوت را در خود احساس کرده، حقیقت نبوت را در آغاز وحی - که مهم ترین زمان بعثت است - درک نکند و به خود شک کند و نگران باشد و خود را به جنون و کهنانت متهم کند؛ سپس با تجربه یک زن و پرسش یک مرد که اندک سواد دارد (۲) و تأکید وی، این نگرانی رفع شده و او به نبوت خود اطمینان پیدا کند که پیامبر است؟!

این افسانه ساختگی در متون اسلامی وارد شده و مخالفان و خاورشناسان آن را دستاویز قرار داده اند.

به همین علت «امیل دورمنگام» معتقد است که پیامبر با ورقه بن نوفل ملاقات داشته و اصول دین خود را از وی گرفته است. از مستشرقان معاصر «مونتگمری وات» نیز همین نظریه را پذیرفته است. افزون بر آن، وات در امی بودن پیامبر تشکیک کرده؛ چرا که وی از ورقه بن نوفل تأثیر علمی گرفته است.

او یکی از مهم ترین منابع وحی را برای پیامبر، ارتباط وی با ورقه در زمان خدیجه می داند. وی می نویسد:

خدیجه دختر عموی ورقه بن نوفل و ورقه مردی باایمان و پیرو آیین

ص: ۱۸۶

۱- (۱). تاریخ طبری، ج ۱، ۳۲۶ و ۳۲۷؛ تفسیر طبری، ج ۳۰، ص ۱۶۱؛ سیره ابن هشام، ج ۱ ص ۲۵۲-۲۵۵؛ صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳-۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۷-۹۹.
۲- (۲). التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۷۷.

مسیحیت بوده است و بدون تردید خدیجه از ورقه تأثیر گرفته و محمد نیز از آرا و اندیشه های او چیزهایی برداشت کرده است. (۱)

نویسنده آمریکایی، «واشنگتن اروینگ» معتقد است که امراض روحی و جسمی و قدرت طلبی و وحدت گرایی موجب شد تا پیامبر چنین ادعایی کند؛ به ویژه که خدیجه و ورقه بن نوفل او را تشجیع کردند.

«ماکسیم رودنسن» گفته است: «پیامبر قبل از اطمینان به درستی وحی، مدت طولانی شک داشت که آیا این وحی است یا نه؟».

(۲)

نقد و بررسی

الف) ناسازگاری با مبانی دین

۱. از بحث های گذشته روشن شد که در بعثت و نبوت، خطا وجود ندارد؛ بلکه وحی، امری یقینی همراه با علم حضوری است. شک و تردیدی در آن راه ندارد و اثبات نبوت یک پیامبر به تأیید یا آرامش خاطر هیچ کسی جز خداوند متعال نیاز ندارد. فرستاده خدا بیش از هر کس دیگر از نبوت خود آگاه است؛ چراکه نبوت با برهان و دلیل روشن همراه است. مرحوم طبرسی می نویسد:

خداوند به رسولش وحی نمی کند، جز با برهان های روشن و نشانه های آشکار که دلالت می کند آن چه وحی شده، تنها از جانب خداست و به هیچ چیز دیگر نیاز ندارد. هرگز ترسانده نمی شود و نمی هراسد و به خود نمی لرزد. (۳)

ص: ۱۸۷

۱- (۱). وات، محمد فی مکه، ص ۷۴-۷۵ و ۹۳ و ر. ک: ماضی محمود، الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی، ص ۱۱۷.

۲- (۲). ابراهیم عوض، مصدرالقرآن، دراسه الشبهات المستشرقین و المبشرین حول الوحی المحمدی، ص ۱۳-۲۳.

۳- (۳). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۸۴.

نبوت به گونه ای است که همه پرده های شک و تردید کنار می رود. از امام صادق (علیه السلام) پرسیدند: «کیف علمت الرسل انْها رسل؟ قال: كشف عنهم الغطاء»؛ پرده ها کنار می رود و همه حقایق آشکار می شود و به خوبی و بدون تردید پیامبران می دانند که فرستاده الهی هستند.

در نتیجه، این داستان با مبانی نبوت و وحی - که علم یقینی است - سازگاری ندارد.

۲. چگونه پیامبر از نبوت خویش آگاهی ندارد و خود را دیوانه بخواند، در حالی که طبق روایاتی که گذشت، (۱) رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سه سال پیش از بعثت و نزول آیات، نخستین نشانه های نبوت را مشاهده می کرد و بر همین اساس در غار حرا مشغول تفکر در اسرار آفرینش و خالق خود می شده است؟!

۳. مطابق روایات، عقل پیامبر برترین عقل هاست و در میان مردم کسی از نظر عقل کامل تر و بالاتر از او نیست. در روایتی پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: «ولا - بعث الله نبياً ولا رسولاً حتی یستكمل العقل ویكون عقله افضل من جمیع عقول امته». (۲)

چگونه کسی که عقل و درک و فهمش از همه امت بالاتر است، اما برای اطمینان خاطر در یک مسئله الهی و غیبی که کسی دیگر اطلاع چندانی ندارد، به فردی مراجعه کند که قاری کتب تحریف شده تورات و انجیل بوده است؟!

۴. از نظر عقلی، آن پیامبری می تواند دیگران را با وحی الهی در مسیر هدایت و کمال قرار دهد که خود از هرگونه خطا و اشتباه در دریافت وحی، مصون و ایمن باشد؛ از این رو داستان ورقه بن نوفل با مبانی عقلی در مسئله

ص: ۱۸۸

۱- (۱). از جمله روایت امام صادق (علیه السلام) که فرمود: «پرده ها از آنان کنار می رود و حقایق را می بینند». (بحارالانوار، ج ۱۱، ص ۵۶)

۲- (۲). محمد بن یعقوب کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۱۲.

عصمت رسولان در کسب وحی، سازگاری ندارد.

۵. روایات صحیح‌ه فراوانی هست که بیان می‌کنند خداوند در شبانه روز فرشته‌ای بر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) گمارده بود تا ایشان را به کمالات انسانی رهنمون شود. از آن جمله روایتی است از حضرت امیرمؤمنان (علیه السلام) درباره حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) که می‌فرماید:

ولقد قرن الله به من لدن كان فطيماً اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم ومحاسن اخلاق العالم ليله و نهاره. (۱) از همان زمان که رسول خدا را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ‌ترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز وی را به راه‌های بزرگواری و درستی و اخلاق نیک سوق دهد.

ب) بررسی سندی و تناقضات محتوایی

اشکال‌های دیگری نیز بر خود داستان وارد شده که عبارتند از:

یک. سند نقل این داستان به شخصی که خودش ماجرا را مشاهده کرده باشد، نمی‌رسد.

سند حدیث طبق نقل طبری در تاریخ این است:

حدَّثنا ابن حمید قال: حدَّثنا سلمه عن محمد بن اسحاق قال: حدَّثني وهب بن كيسان مولى آل الزبير قال: سمعت عبدالله بن الزبير وهو يقول لعبيد بن عمير قتاده لثي.

سپس حدیث را از عبدالله بن زبیر برای عبید نقل می‌کند. ناقل (عبدالله بن زبیر) در آن وقت نبوده است؛ پس به طریق اولی سایر افراد در سلسله سند شاهد ماجرا نبوده‌اند. (۲)

ص: ۱۸۹

۱- (۱). صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه قاصعه، ش ۱۱۸/۱۹۲.

۲- (۲). سند دیگری نیز طبری نقل می‌کند؛ اما ارسال آن بیش از سند فوق است. ر. ک: تاریخ طبری، ج ۱، ص ۳۲۵-۳۲۶.

دو. اختلاف نقل‌هایی که در این داستان دیده می‌شود، خود گواه بر ساختگی و جعلی بودن آن می‌باشد؛ چنان که در یکی از نقل‌ها آمده است که خدیجه خود به تنهایی نزد ورقه رفت. و در نقلی دیگر آمده است که پیامبر را با خود برد. در سومی آمده که ورقه پیامبر را در حال طواف دیده و در نقل چهارم می‌گوید ابوبکر بر خدیجه وارد شد و گفت: محمد را نزد ورقه روانه ساز.

این اختلاف متن‌ها به اندازه‌ای است که هر کسی متحیر می‌ماند کدام را باور کند. از سوی دیگر، این اختلاف‌ها به گونه‌ای است که نمی‌توان بین آن‌ها سازش ایجاد کرد.

سه. در متن بیشتر نقل‌های این داستان، افزون بر آن که نبوت پیامبر را نوید داده، در ادامه گفته‌های ورقه بن نوفل آمده است که هرگاه دوران بعثت او را درک کنم، به او ایمان آورده، او را یاری خواهم کرد؛ در صورتی که اکثر مورخان گفته‌اند که او پس از بعثت نیز زنده بود؛ ولی ایمان نیاورد و از دنیا رفت. این نشان‌دهنده تعارض بین دو دسته از اخبار و ساختگی بودن داستان می‌باشد.

در متن بیشتر نقل‌ها علاوه بر آن که نبوت پیامبر را نوید داده، آمده است: «ولئن ادرکتُ ذلک لا نصرنک نصرأً یعلمه الله» یا «فان یبعث وانا حی فساعزره و انصره و اؤمن به»؛ هرگاه دوران بعثت را درک کنم، به او ایمان آورده و او را یاری خواهم کرد.

محمد بن اسحاق، سیره نگار معروف نیز اشعاری از ورقه می‌آورد که کاشف از ایمان استوار وی به مقام رسالت است؛ [\(۱\)](#) غافل از آن که ورقه تا ظهور دعوت، زنده بود؛ ولی هرگز به دین مبین اسلام مشرف نگردید. در حدیث ابن عباس آمده است: «فمات ورقه علی نصرانیته».

ص: ۱۹۰

۱- (۱). سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۲۳.

«برهان الدین حلبی» در کتاب السیره النبویه آورده که ورقه بن نوفل چهار سال پیش از بعثت بدرود حیات گفت و از کتابالامتاع ابن جوزی آورده که او آخرین کسی است که در دوران «فترت» (سه سال نخست نبوت) درگذشت؛ در حالی که اسلام نیاورده بود. از ابن عباس نقل می کند: «أنه مات علی نصرانیه». (۱)

ابن عساکر نویسنده تاریخ دمشق می گوید: «ولا أعرف احداً قال أنه اسلم»؛ (۲) کسی را نمی شناسم که گفته باشد ورقه اسلام آورده است.

ابن حجر از تاریخ ابن بکار آورده است: «روزی ورقه از کنار بلال حبشی عبور می کرد؛ در حالی که قریش او را شکنجه می دادند و او پیوسته می گفت: احد احد». ابن حجر گوید: «پس او تا زمان ظهور دعوت، زنده بود؛ ولی چرا اسلام نیاورد؟!» (۳)

این ها خود دلیل بر تعارض این دو دسته از اخبار و ساختگی بودن داستان است. به هر حال شیوع این گونه داستان ها و مفاسد مترتب بر آنها یکی از دستاوردهای مبارک تمسک به غیر اهل بیت (علیهم السلام) در نقل روایات و فهم صحیح اسلام می باشد. (۴)

۲- افسانه غرائق (آیات شیطانی)

در منابع تفسیری و تاریخی، از جمله تفسیر جامع البیان طبری، الدر المنثور سیوطی، تاریخ طبری و سیره ابن اسحاق افسانه ای معروف به «افسانه غرائق»

ص: ۱۹۱

۱- (۱). سیره حلبی، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۲.

۲- (۲). ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۳، ص ۶۳۳.

۳- (۳). همان، ص ۶۳۴.

۴- (۴). برخی از مطالب بالا را از التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۰-۸۲؛ و علوم قرآنی، ص ۳۵-۳۶ بهره برده ایم.

نقل شده است که شیطان در آیات وحی نفوذ کرده و خود دست آویزی برای معاندان دین اسلام شده است.

در این منابع آمده است که پیامبر در میان مشرکان در کنار کعبه در آرزوی همبستگی میان خود و قریش بود و از جدایی با خویشان در نگرانی به سر می برد تا این که سوره نجم نازل شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هنگام خواندن سوره نجم (در برابر مشرکان) وقتی به آیه (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ * وَمَنَاةَ الثَّالِثَةَ الْأُخْرَىٰ) (آیه ۱۹ و ۲۰) رسید، شیطان دو جمله را بر زبان پیامبر (صلی الله علیه و آله) جاری ساخت؛ بدون آن که حضرت متوجه شود: تلك الغرائق العلی وان شفاعتهن لترتجی (آنها پرندگان زیبای بلندمقامی هستند که امید شفاعت آنها می رود) سپس حضرت سوره را ادامه داد تا کامل شد.

در این هنگام مشرکان با شنیدن این دو جمله، شاد گشته و گفتند: محمد تاکنون نام خدایان ما را به نیکی نبرده است! در این هنگام رسول خدا (صلی الله علیه و آله) سجده کرد و آنها نیز سجده کردند. این خبر به حبشه رسید و مسلمانانی که بدان جا مهاجرت کرده بودند از این خبر خشنود شدند و به امید زندگی مسالمت آمیز به مکه بازگشتند. شب هنگام که پیامبر به خانه بازگشت، جبرئیل فرود آمد و از وی خواست تا سوره را بخواند. وقتی پیامبر به آن عبارت رسید، ناگهان جبرئیل وی را تویخ کرد که ساکت باش! این چه گفتاری است؟ این دو جمله از شیطان بوده و من آنها را برای تو نیاورده ام. حضرت بسیار ناراحت شد که شگفتا! من بر خدا دروغ بسته ام و چیزی گفته ام که خداوند نگفته است. چه بدبختی بزرگی! در همین باره آیه ۷۳ تا ۷۵ از سوره اسرا نازل شده:

(وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا * وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتِنَاكَ لَقَدْ كَادَتْ تَزَكُّنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا * إِذَا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصْرًا)؛ نزدیک بود آنها تو را با وسوسه خود، از

آن چه بر تو وحی کرده ایم، بفریبند تا غیر آن را به ما نسبت دهی و در آن صورت تو را به دوستی خود برگزینند- و اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم نزدیک بود اندکی به آنان تمایل یابی- اگر چنین می کردی ما دو برابر مجازات مشرکان در زندگی دنیا و دو برابر بعد از مرگ به تو می چشاندیم، سپس در برابر ما یاوری برای خود نمی یافتی.

با نزول این آیات، حزن و اندوه رسول خدا بیشتر شد و پیوسته در ناراحتی بود تا این که آیه ۵۲ سوره حج نازل شد: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ).

با نزول این آیه خاطر پیامبر آسوده گشت و اندوه ایشان برطرف شد. (۱)

این افسانه ساختگی که متأسفانه در منابع اهل سنت آمده، باعث شد مخالفان اسلام و برخی از خاورشناسان، به ویژه امروزه آن را دست آویز قرار داده و با ممکن دانستن دخالت شیطان در وحی، آن را سست و بی ارزش معرفی کنند.

یوسف درّه الحداد (کشیش مسیحی لبنانی) بر این باور است که قصه غرانیق گویای آن است که چه بسا قرآن مصدر شیطانی داشته باشد. او با استناد به آیاتی از قرآن می نویسد: آیات قرآن گویای آن است که شیطان دخالت هایی در جریان وحی داشته است:

(فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ). این استعاذه برای چیست؟ آیا شیطان در هنگام قرائت کلام الله سلطه دارد؟ یا سلطه ای بر فساد وحی؟ از سوره حج آیه ۵۲ برمی آید که چنین است: (وَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ...).

ص: ۱۹۳

۱- (۱). جامع البیان، ج ۱۷، ص ۱۳۱-۱۳۴، سیوطی، در المنثور، ج ۴، ص ۱۹۴؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۷۵-۷۸؛ سیره ابن اسحاق، ج ۱، ص ۱۷۸-۱۷۹؛ ابن حجر، فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳.

و از آیه ۹۷ مؤمنون برمی آید که پیامبر از حضور شیطان در اضطراب بوده است: (وَقُلْ رَبِّ أَعُوذُ بِكَ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ* وَ أَعُوذُ بِكَ رَبِّ أَنْ يَحْضُرُونِ) و چون شیطان در قرائت وحی سایر انبیا دخالت داشته، آیه ۵۲ سوره حج آمد و این خود یک سنت الهی است که از پیش هم جاری بوده است: (سُنَّهٔ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا). (۱) و (۲).

دخالت شیطان در پروسه وحی، امری واقعی است و هدف آزمودن انسان هاست و این امری بس غریب است و چنین چیزی در کتاب مقدس دیده نمی شود که شیطان قادر بر افساد وحی باشد و خدا نیز این کار را امکان پذیر کند تا بندگان را بیازماید. (۳)

نقد و بررسی

این داستان ساختگی طبق سند طبری از محمد بن کعب، محمد بن قیس، سعید بن جبیر و ابن عباس نقل شده است. متأسفانه طبری آن را نقد و بررسی نکرده؛ چنان که در موارد فراوانی، از جمله اسرائیلیات نیز چنین است. (۴) شاید تصور کرده که صحیح است؛ از این رو فخر رازی از برخی نقل می کند که هرچه طبری در این باره نقل کرده، باطل و بی ریشه است. (۵)

ص: ۱۹۴

۱- (۱). اسراء، آیه ۷۷.

۲- (۲). بیضاوی نیز آیه ۵۲ حج را دلیل بر جواز سهو بر انبیا و ورود وسوسه بر آنان دانسته است. انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۲، ص ۳۲ و ج ۴، ص ۱۸. اگرچه وی افسانه غرانیق را مردود می داند، همان، ج ۳، ص ۱۵۰.

۳- (۳). یوسف، درّه الحداد، دروس قرآنی (۲) القرآن و الكتاب، اطوار الدعوه القرآنیه، ص ۷۰۳-۷۰۵.

۴- (۴). بیش از ۳۵۰ روایت اسرائیلی از تفسیر طبری نقل شده که مؤلف اکثر آنها را بدون نقد رها کرده است. ر. ک: آمال محمد ربیع، الاسرائیلیات فی تفسیر الطبری.

۵- (۵). تفسیر کبیر، ج ۲۳، ص ۵۰.

افزون بر رد نزدیک به همه دانشمندان اسلامی، این افسانه هم از نظر سند و هم از نظر محتوا اشکالات فراوانی دارد.

سلسله سند حدیث به صحابی که بتواند از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نقل کند، متصل نیست و همه افراد از تابعانند که در زمان نزول نبوده اند و حیات رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را درک نکرده اند؛ البته ابن عباس اگرچه از صحابه است، در آن زمان هنوز به دنیا نیامده بود و سه سال قبل از هجرت به دنیا آمد؛ بنابراین سند روایت-حتی به فرض درستی آن-به کسی نمی رسد که شاهد قصه باشد. (۱)

الف) دیدگاه های دانشمندان

سید مرتضی (ره) می نویسد: «افزون بر آن که طعن فراوان و اشکالات فراوان در متن حدیث وجود دارد، این حدیث نزد اصحاب ضعیف است». (۲)

بیضاوی پس از نقل این افسانه می گوید: «وهو مردود عند المحققین». (۳)

ابن عطیه از بزرگانی از دانشمندان و متکلمان می نویسد: «هذا لا يجوز على النبي وهو المعصوم في التبليغ». (۴)

ابن کثیر پس از نقل های مختلف، همه آنها را ضعیف یا مرسل می داند و می نویسد: «كلها مراسلات ومنقطعات». (۵)

ابن حجر که خود یکی از ناقلان این افسانه است می نویسد:

ص: ۱۹۵

۱- (۱). التمهيد في علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۸.

۲- (۲). تنزيه الانبياء، ص ۱۰۹.

۳- (۳). انوار التنزيل، ج ۳، ص ۱۵۰.

۴- (۴). المحرر الوجيز، ص ۱۳۱۸ (تک جلدی، ذیل آیه ۵۲ حج).

۵- (۵). تفسير القرآن العظيم، ج ۳، ص ۲۳۳ و ۲۳۴.

و جميع الطرق إلى هذه القصة-سوی طریق ابن جبیر-اما ضعيف (يكون الراوى غير موثوق به او مرمياً بالوضع والكذب) او منقطع (ای كانت حلقة الوصل بين الراوى الاول والراوى الاخير مفقوده؛ (۱) طریق ابن جبیر-که از تابعان است و اگرچه خود او موثق است-در این روایت ضعيف یا مرسل است. (۲)

جلال الدين سيوطى نیز طریق این افسانه را ضعيف و استنادناپذير می داند. (۳)

فخر رازى از «احمد بن حسين بيهقى» از علمای شافعى که معروف به دقت و نقد حدیث است، نقل می کند که این حدیث ثابت نیست و راویان آن خدشه پذیرند و بر آنها طعن زده اند. (۴)

علامه طباطبایی می نویسد:

دلایل قطعی که عصمت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ثابت می کند، متن این حدیث را (با فرض صحت) تکذیب می کند و واجب است که جنبه قداست پیامبر (صلی الله علیه و آله) را منزه از این رذائل و ضعف هایی بدانیم که کرامت انبیا را خدشه دار می کند. (۵)

استاد مکارم شیرازی مضمون حدیث را نقل و نقد کرده است. او می نویسد:

أولاً: به گفته محققان، راویان این حدیث افراد ضعیف و غیر موثقند و صدور آن از ابن عباس نیز به هیچ وجه معلوم نیست و به گفته محمد بن اسحاق، این حدیث از مجعولات زنادقه است و او کتابی در این باره نگاشته است.

ثانیاً: احادیث متعددی در مورد نزول سوره نجم و سپس سجده کردن پیامبر و مسلمانان در کتب مختلف نقل شده و در هیچ یک از این احادیث، سخنی از افسانه غرائق نیست و این نشان می دهد که این جمله بعداً بر آن افزوده شده است. (۶)

ص: ۱۹۶

۱- (۱). فتح الباری، ج ۸، ص ۳۳۳.

۲- (۲). التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۸.

۳- (۳). جلال الدين سيوطى، الاتقان فى علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۸۹.

۴- (۴). همان.

۵- (۵). الميزان فى تفسير القرآن، ج ۱۴، ص ۴۳۵.

۶- (۶). تفسير نمونه، ج ۱۴، ص ۱۴۲؛ تفسير كبير، ج ۲۳، ص ۵۰.

از مجموع بحث به خوبی روشن می شود که افسانه گرانیق ساخته و پرداخته دشمنان ناشی و مخالفان بی خیر است که برای تضعیف موقعیت قرآن و پیامبر (صلی الله علیه و آله) چنین روایت بی اساسی را جعل کرده اند.

از این رو همه محققان اسلامی اعم از شیعه و اهل تسنن این حدیث را قویاً نفی و تضعیف کرده اند و به جعل جاعلین نسبت داده اند. (۱)

استاد معرفت می نویسد:

فالرویه من جمیع وجوهها غیر موصوله الاسناد إلى شهود القصة. لو صحت الواقعة وقواعد فنّ التمیض فی اسناد الروایات تأبی جواز الاحتجاج بمثل هذا الحدیث المرسل. (۲)

افزون بر مطالب فوق، این حدیث از چند جهت قابل نقد است:

-از نظر محتوا، با آیات دیگر همین سوره منافات دارد؛

-با مقام عصمت پیامبران منافات دارد؛

-با محتوا و مضامین آیات دیگر در سوره های دیگر قرآن نیز سازش ندارد.

ب) ناسازگاری محتوای حدیث با سوره نجم

آغاز سوره نجم هرگونه انحراف در گفتار و کردار را از پیامبر نفی می کند و نیز هرگونه سخن گفتن از روی هوای نفس را منتفی دانسته، همه سخنان آن حضرت را وحی و از سوی خداوند متعال می داند: (وَ النَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ * مَا ضَلَّٰ صَاحِبُكُمْ وَ مَا عَوَىٰ * وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ). ۳

ص: ۱۹۷

۱- (۱). همان، ص ۱۴۴. ایشان مطلب فوق را به بسیاری از مفسران از جمله محمد بن حسن طوسی در مجمع البیان، فخر رازی، فی ظلال، تفسیر صافی، روح المعانی، المیزان و تفسیرهای دیگر نسبت می دهد.

۲- (۲). التمهید فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۸۸.

اگر سخنان پیامبر منسوب به شیطان باشد، با (إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى) منافات دارد و آغاز سوره نجم را تکذیب می کند.

در ادامه نیز می فرماید: (فَأَوْحَىٰ إِلَيَّ عَزِيدُهُ مَا أَوْحَىٰ * مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ)؛ ۱ خداوند آن چه را وحی کردنی بود به بنده اش وحی کرده است و قلب پیامبر در آن چه دید، حقیقت بوده و هرگز دروغ نمی گفت.

بنابراین هر آن چه از وحی باشد، خداوند آن را وحی کرده است و شیطان در وحی دخالتی نخواهد داشت.

محتوای افسانه غرانیق، ستایش بت ها است و خداوند متعال در ادامه این سوره بت ها را سرزنش می کند. این ها بت های سه گانه ای است که مشرکان عرب، آن ها را با سنگ و چوب ساخته و پرستیده است و نام های آنها را مشرکان و پدرانشان گذاشته اند: (إِنَّ هِيَ إِلَّا أَسْمَاءُ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُمْ وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ سُلْطَانٍ...)؛ ۲ نام های بی محتوا و بی مسما که بر آنها گذاشته اید هرگز خداوند دلیل و جهتی بر آنان نازل نکرده است.

این اعتقادات شما مشرکان فرضیاتی بی پایه است؛ نه دلیل از عقل بر آن دارید و نه دلیلی از طریق وحی الهی و چیزی جز یک مشت اوهام و خرافات و الفاظ توخالی نیست.

چگونه پیامبر بت ها (ابزارهای شرک) را می ستاید؛ در حالی که اساس قرآن بر توحید و نابودی شرک است. در سوره نجم هر گونه شفاعت فرشتگان را- که مقامی ارجمند نیز دارند- سودمند نمی داند؛ جز به اجازه پروردگار. وقتی شفاعت فرشتگان

سودی ندارد، چگونه با جمله دروغین و ساختگی «وَأَنَّ شَفَاعَتَهُنَّ لَتَرْتَجِي» شفاعت بتها ثابت باشد؟ خداوند می فرماید: (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا...؛) ۱ چه بسیار فرشتگان آسمان ها که شفاعت آنها سودی نمی بخشد.

ج) ناسازگاری با مقام عصمت

دلایل کافی و اجماع امت اسلامی بر عصمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در جای خود ثابت شده است و دخالت شیطان در آیات قرآن و وارد کردن جمله ای در قرآن که از قرآن نیست، با عصمت پیامبر در تبلیغ و ادای رسالت منافات دارد و شیطان راهی به شئون این عصمت الهی ندارد. طبق سوره جن آیات ۲۷ و ۲۸ خداوند متعال به طور کامل آن را حفظ و حراست نموده تا زمانی که به دست مردم برسد و انبیا در آن تصرف نمی کنند.

د) ناسازگاری افسانه غرائب با دیگر مضامین قرآن

مطابق سوره های دیگر قرآن، شیطان نمی تواند بر مؤمنان حقیقی و کسانی که بر خدا توکل می کنند چیره شود و در آنان نفوذ کند: (إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ)؛ ۲ چرا که شیطان بر کسانی که ایمان دارند و بر پروردگارشان توکل می کنند تسلطی ندارد.

دخالت شیطان و ایجاد دو جمله در وحی نوعی سلطنت و چیرگی بر پیامبر است؛ در حالی که هرگونه چیرگی و تسلط شیطان بر پیامبر منتفی است.

در آیه دیگر می فرماید: (إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا)؛ (۱) تو

ص: ۱۹۹

(شیطان) هرگز سلطه ای بر بندگان من نخواهی یافت و آنها هیچ گاه به دام تو گرفتار نمی شوند. همین قدر کافی است که پروردگارت حافظ و وکیل آنها باشد.

خداوند متعال همان طور که قرآن را بر قلب مبارک پیامبر نازل کرده است، وعده حفظ و نگهداری از هر نوع تصرفی نیز داده است و تضمین کرده که خود آن را محافظت کند: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). ۱

این در حالی است که افسانه‌های غرانیق توانایی دستبرد و تصرف در قرآن را با بحث‌های باطل انحرافی تجویز می‌کند.

از طرف دیگر خداوند وعده داده است که پیامبران خود را یاری کند و پیروزی و غلبه با آنان است و اگر شیطان بخواهد هرگونه تصرفی در شریعت و پیام‌های الهی کند، این تصرف، ضعیف و نابود شده است:

(إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ)؛ ۲ ما به یقین پیامبران خود و کسانی را که ایمان آورده اند، در زندگی دنیا و روزی که گواهان به پا می‌خیزند یاری می‌دهیم.

(كَتَبَ اللَّهُ لَأَغْلِبَنَّ أَنَا وَرُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ)؛ ۳ خداوند چنین مقرر داشته که من و رسولانم پیروز می‌شویم؛ چراکه خداوند قوی و شکست‌ناپذیر است.

(وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ)؛ ۴ وعده قطعی ما برای بندگان فرستاده ما از پیش مسلم شده- که آنان یاری شده‌گانند و لشکر ما پیروزند.

از طرف دیگر خداوند می فرماید: (... إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا)؛ ۱ نقشه شیطان (همانند قدرتش) سست و ضعیف است.

نتیجه این که اساس وحی و نزول آیات قرآن در حفاظت الهی است و خداوند با همه قدرت، آن را و پیامبرانش را محافظت نموده است و شیطان نمی تواند در آن هیچ گونه دخل و تصرفی کند.

افسانه گرایی در تطبیق با اساس دین و اندیشه های مشرکان اشکالاتی دارد که به برخی از آن ها اشاره می شود:

یک . اگر این افسانه واقعیت می داشت، مشرکان و دشمنان در عصر پیامبر به آن تمسک جسته و آن را رواج می دادند تا مسلمانان از دین و ایمان خود برگردند؛ چنان که این قضیه در جریان معراج و در تغییر قبله رخ داده است.

دو . اساس قرآن، توحید و دعوت به یگانه پرستی و نفی هرگونه شرک و ابزار آن است تا جایی که بت ها هیزم جهنم خواهند بود. چنین آموزه های اساسی چگونه با ستایش بزرگ ترین بت های عرب و مصادیق بارز شرک سازش دارد؟ حتی در همین سوره نجم، آیات قبل از (أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ...) سخن از وحی الهی است و آیات بعد از توحید حقیقی و مالکیت خداوند متعال و هدایت الهی و اعراض از مشرکان سخن می گویند. همچنین است سوره های قبل و بعد به ویژه سوره نحل که هرگونه حیات و درک و شعور را از بت ها نفی می کند:

(وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ * أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ * إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ)؛ ۲ معبودهایی را که غیر از خدا می خوانند چیزی را خلق

نمی کنند؛ بلکه خودشان هم مخلوقند. آنها مردگانی هستند که هرگز استعداد حیات ندارند و نمی دانند در چه زمانی محشور می شوند. معبود شما خداوند یگانه است.

سه . جمله گفته شده (غرائق) از دو حالت خارج نیست؛ یا گفتار پیامبر است یا گفتار شیطان. همان طور که در روایات نقل شده، هر دو حالت باطل است.

حالت اول بدین جهت باطل است که در موارد فراوانی، قرآن آشکارا می گوید که پیامبر مالک هیچ چیزی نیست و اگر خداوند نخواهد هیچ چیز را تلاوت نمی کند: (قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ...)؛ ۱ بگو اگر خدا می خواست من این آیات را بر شما نمی خواندم.

بلکه بالاتر از این، اگر او بر خدا دروغ ببندد و آیه ای را بسازد، خداوند رگ گردن او را قطع خواهد کرد:

(وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ * فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ)؛ ۲ اگر او سخنی دروغ بر ما می بست، ما او را با قدرت می گرفتیم؛ سپس رگ قلبش را قطع می کردیم، و هیچ کس از شما نمی توانست مانع مجازات او شود.

خداوند نیز پیامبر را این گونه امتحان نمی کند که شیطان را در وحی و رسالت پیامبر نفوذ دهد؛ چراکه اساس وحی با خطا و فساد از بین می رود و نقض غرض الهی لازم می آید.

احتمال دوم (گفتار شیطان) نیز باطل است؛ چراکه شیطان از ساحت قدسی قرآن کریم رانده شده است و به همین جهت نخستین سخن قاری هنگام قرائت

قرآن «اعوذ بالله من الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ» است و شیطان هیچ گونه توانایی دخل و تصرفی در آیات ندارد: «شیاطین و جنیان هرگز این آیات را نازل نکردند. و برای آنها سزاوار نیست و قدرت ندارند». (۱)

بنابراین در محضر پیامبر و قرآن کریم، شیطان نمی تواند دخالت و تصرف کند؛ (۲) اما آیاتی که یوسف دره الحداد مطرح کرده است که شیطان می تواند در وحی وسوسه و تصرف کند در بحث خطاناپذیری وحی گذشت که شیطان نمی تواند هیچ گونه تصرف و دخالتی در وحی داشته باشد. افزون بر آن، آیه شریفه ۵۲ سوره حج که به آن استدلال کرده است، نه تنها به دخالت شیطان بر فرایند وحی دلالتی ندارد؛ بلکه متن آن بر عصمت پیامبران نیز دلالت می کند. خداوند می فرماید:

(وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رَسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّى أَلْقَى الشَّيْطَانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنْسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ)؛ هیچ پیامبری را پیش از تو نفرستادیم؛ مگر این که هرگاه آرزو می کرد (اهدافش را پیش ببرد) شیطان در آن القائاتی می کرد؛ اما خداوند القائات شیطان را از بین می برد؛ سپس آیات خود را استحکام می بخشد.

تمنی به دو معنا آمده است:

-درخواست کردن چیزی که انسان آن را دوست دارد؛ ممکن باشد یا ممتنع؛ مانند آرزوی فقیر که ثروتمند شود یا بی فرزند که دارای فرزند شود و مانند آرزوی عمر طولانی یا نمردن، و اصل آن به معنای تقدیر است؛

-قرائت و تلاوت: تمنیت الكتاب، یعنی قرأته.

ص: ۲۰۳

۱- (۱). سوره شعراء، آیه ۲۱۰ و ۲۱۱.

۲- (۲). فضل بن حسن طبرسی، قضایا قرآنیة فی الموسوعه البریطانیة، ص ۱۲۲ و ۱۲۳.

در هر صورت طبق هر کدام از دو معنا، آیه شریفه هیچ ربطی به تصرف و دخالت شیطان در رسول خدا یا متن وحی ندارد؛ چراکه طبق معنای اول، آرزوی قلبی پیامبر این است که دینش بر سایرین برتری یابد و مردم دین اسلام را بپذیرند؛ اما شیطان با وسوسه کردن مردم در آرزوی به حق پیامبر دخالت کرده، مردم را نسبت به پذیرش دین سست و نیز ستم کاران و مفسدان را برای فساد کردن و کم رنگ کردن تلاش های هر رسول و نبی تهییج می کند؛ اما خداوند متعال این وسوسه و القائات شیطانی را از بین می برد.

طبق معنای دوم نیز اگر تمنی به معنای قرائت و تلاوت باشد، یعنی وقتی رسول خدا-یا هر پیامبر دیگر- آیات خدا را قرائت کند، شیطان در دل مردم وسوسه می کند تا در آیات خدا با پیامبر به مجادله برخیزند و با فساد در ایمان آنها خلل ایجاد کند. در این صورت خداوند القائات و وسوسه های شیطان را باطل می کند و به پیامبر توفیقاتی می دهد تا آن شبهاتو [وسوسه ها] از بین بروند. (۱)

مانند این که کفار و مشرکان (شیطان صفتان) افزون بر آن که مردم را دعوت می کردند تا به آیات قرآن گوش فرادهند، در بین سخنان خود حرف هایی برای فریفتن مردم القا می کردند که هنگام تلاوت قرآن، شما لغو بگویید تا آیات تأثیر نداشته باشد. در آیه ۲۶ سوره فصلت می خوانیم: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَبُونَ)؛ کافران گفتند: گوش به این قرآن ندهید و به هنگام تلاوت قرآن، سخنان لغو و بیهوده بگویید تا پیروز شوید.

در هر صورت بنا بر هر دو معنا، آیه هیچ ربطی به نفوذ و تسلط شیطان بر پیامبر، وحی و آیات قرآن ندارد؛ بلکه دلالت می کند که خداوند هر گونه دخالتی

ص: ۲۰۴

از شیطان را باطل و نسخ می کند؛ چراکه حرف «فا» در «فینسخ» اشاره به ترتیب بدون فاصله دارد؛ یعنی وقتی شیطان القائات خود را وارد می کند، بی درنگ خداوند آنها را نسخ و زائل می کند. گواه بر این مطلب آیه ۷۴ سوره اسرا است که می فرماید: (وَلَوْ لَا أَنْ تَبْتَئَاكَ لَقَدْ كِدْتُمْ تَزَكُّنَ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا)؛ اگر ما تو را ثابت قدم نمی ساختیم و در پناه مقام عصمت از انحراف مصون نبودیم، نزدیک بود کمی به آنها تمایل پیدا کنی.

این بیان، در ادامه آیاتی است که نشان می دهد کفار و مشرکان سعی داشتند با وسوسه های خود پیامبر را از وحی آسمانی منحرف کنند؛ ولی خداوند هرگز به آنها اجازه نداد تا با وسوسه های خود چنین موفقیتی به دست آورند.

شاهد دوم بر این بیان، آیه ۱۱۳ سوره نسا است که می فرماید:

(وَلَوْ لَا - فَضَّلُ اللَّهُ عَلَيْكَ وَرَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضِلُّوكَ وَ مَا يُضِلُّونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ...؛ اگر فضل و رحمت الهی بر تو نبود، گروهی از آنان تصمیم داشتند تو را گمراه سازند؛ اما آنها جز خودشان را گمراه نمی سازند و هیچ گونه زبانی به تو نمی رسانند.

همه این ها روشن می سازد که خداوند با تأییدات و امدادهای خود هرگز نمی گذارد وسوسه های شیاطین جنی و انسی در پیامبر اسلام نفوذ کند و او را از هرگونه انحراف نیز مصون نگه داشته است.

برخلاف متکلمان مسیحی بنا به نظر مسلمانان در وحی و متن قرآن خطا وجود ندارد؛ زیرا وحی بر جان پیامبر نازل می شود و پیامبر آن را با علم حضوری و یقین کامل دریافت می کند و دریافت وحی از طریق مفاهیم یا ادراکات حسی و عقلی نیست تا خطا در آن راه پیدا کند. دلیل دیگر قاعده لطف است، که لطف خداوند اقتضا می کند شریعت را صحیح و دور از هرگونه دستبرد به مردم برساند و نباید ذره ای باطل بر آن بنشیند.

افزون بر این دو دلیل، آیاتی از جمله «۴۲ فصلت؛ اسراء، ۶۵ و جن، ۲۶ و ۲۷» دلالت می کند که در وحی هیچ گونه خطایی وجود ندارد و به طور کامل از دستبرد شیطان حفظ شده است. روایات متعددی نیز در این زمینه از امامان معصوم (علیهم السلام) رسیده است که دلالت می کند وحی همیشه همراه با یقین است و پیامبران به طور قطع متوجه می شوند وحی دریافت شده از جانب خداوند است و از اساس خداوند پیامبران را محافظت می کند. در نتیجه داستان ورقه بن نوفل که پیامبر با اضطراب نزد او رفته است و او خبر به نبوت و وحی محمد (صلی الله علیه و آله) داده، باطل می باشد. افسانه غرانیق نیز- که دلالت بر نفوذ شیطان در پیامبر و وحی می کند- به طور کامل مردود و از نظر سند مخدوش است و از نظر محتوا با آیات دیگر قرآن و عصمت انبیا سازش ندارد.

در نتیجه پیامبر و وحی همیشه از زمان صدور آن، از جانب خداوند تا زمانی که به دست پیامبر می رسد و تا زمانی که به مردم ابلاغ می شود و حتی بعد از آن، همه در محافظت الهی قرار دارد و همین فلسفه هدایت گری حقیقی خواهد بود.

۱. دیدگاه برخی از مستشرقین را درباره خطاپذیری کتب آسمانی بیان کنید.
۲. دو دلیل عقلی بر خطاناپذیری وحی بنویسید.
۳. آیات قرآن چگونه بر خطاناپذیری وحی دلالت دارند.
۴. آیه ۵۲ سوره حج بر چه چیزی دلالت می‌کند؟ آیا می‌توان از آن بر نفوذ شیطان استفاده کرد؟ شبهه درباره آیه را همراه با پاسخ آن بیان کنید.
۵. سه دلیل روایی را بر سلامت وحی توضیح دهید.
۶. افسانه ورقه بن نوفل را از نظر سند و محتوا بررسی کنید.
۷. افسانه غرائق چیست؟ محتوای آن را با محتوای سوره نجم بررسی کنید.
۸. افسانه غرائق را از نظر سند و دلالت تاریخی آن نقد نمایید.
۹. آیا شیطان می‌تواند در وحی و نبوت نفوذ کند؟ برخی از آیات آن را تحلیل کنید.

پژوهش

درباره دیدگاه‌های چند تن از مستشرقان-از جمله گلدزیهر، دره الحداد و وات-درباره نفوذ شیطان و خطای در وحی و نبوت همراه با دلایل و پاسخ آنها پژوهشی ارائه نمایید.

منابع

۱. گلدزیهر، العقیده والشریعه ؛
۲. یوسف دره الحداد، دروس قرآنیه ؛
۳. لیدن، دائره المعارف قرآن ؛
۴. ریچارد بل، مقدمه ای بر ترجمه قرآن ، ترجمه خرمشاهی .

«منبع صدور وحی» یکی از مباحث مهم وحی است؛ بدین معنا که همه کتب آسمانی پیامبران الهی از جمله تورات و انجیل که بر حضرت موسی (علیه السلام) و عیسی (علیه السلام) نازل شده است، منبع اصلی آن خداوند متعال بوده؛ همچنین قرآن کریم نیز مصدري غير از وحی الهی ندارد. نه پیامبر و نه کتب آسمانی پیشین و نه دانشمندان یهود و نصارا هیچ کدام هرگز منبع صدور قرآن نیستند. دلایل فراوانی برای این بحث وجود دارد که پیش از ارائه آنها به دو نکته مقدماتی اشاره می شود.

نکته اول: همه ادیان الهی یک منبع و هدف مشترک دارند و محتوای آنها از یک مصدر سرچشمه می گیرد. بر همه پیامبران الهی وحی شده است و همه پیام ها و متن وحی از یک جا یعنی از خداوند متعال است.

ما مسلمانان معتقدیم که همه ادیان الهی یک منبع دارند و همه در یک مسیر از سرچشمه ای زلال نشئت گرفته اند و همگی در پی کلمه توحید و توحید کلمه و نیز عمل صالح و خالصانه و آراسته شدن به مکارم اخلاق هستند. هدف همه دین های الهی آن است که مردم را به راه راست هدایت کنند؛ بدون آن که در اصول کلی یا فروع اختلافی داشته باشند:

(شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ...); ۱ آیین را برای دین شما تشریح کرد که به نوح توصیه کرده بود و آن چه را بر تو وحی فرستادیم و به ابراهیم و موسی و عیسی سفارش نمودیم این بود که دین را برپا دارید و در آن تفرقه ایجاد نکنید.

با توجه به آیه (إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...) ۲ و آیات دیگر از جمله آل عمران، آیه ۸۵، بقره، آیه ۱۳۵ و ۱۳۶ روشن می شود که خداوند دارای یک دین و آیین به نام اسلام است و آن تسلیم در برابر خدا و پرستش خالصانه اوست. (۱)

نکته دوم: درباره الهی بودن کتاب مقدس موجود، دیدگاه های متفاوتی وجود دارد. دیدگاه غالب یهودیان قدیم و مسیحیان این است که عهد عتیق الهام الهی است؛ اما الهام بودن بدین معنا نیست (۲) که همه الفاظ و کلمه به کلمه آن از جانب خداوند بر پیامبران نازل شده باشد؛ بلکه سخن خدا بودن یا از طریق نیابت است که پیامبران نایب خدا روی زمین هستند و به نیابت از او سخن می گویند یا از طریق تملک است که خداوند سخنان پیامبران را به تملک خود درمی آورد. (۳)

عهد جدید که چهار انجیل (انجیل متا، یوحنا، مرقس و لوقا) دارد نیز به اعتقاد مسیحیت، نوشته نویسندگان مخصوص به خود است که متا، یوحنا، مرقس و لوقا نویسندگان انجیل های چهارگانه هستند و به اعتقاد متکلمان جدید مسیحی، الفاظ آن از جانب خداوند نیست و هیچ ضمانتی برای معصوم بودن محتوای آن

ص: ۲۱۰

۱- (۳) . محمد هادی معرفت، شبهات و ردود، ص ۱۱ و ۱۲.

۲- (۴) . عقل و اعتقاد دینی، ص ۴۳۸؛ توماس میشل، کلام مسیحی، ص ۲۶.

۳- (۵) . سفر خروج، ج ۴، ص ۱۶ و ج ۷، ص ۱؛ سفر تثئیه، ج ۱۸، ص ۱۸؛ و نیز توماس میشل، همان، ص ۲۸.

وجود ندارد؛ (۱) اما اگر الهی بودن آن را مطرح می کنند بدین معنا نیست که الفاظ آن از جانب خداوند باشد؛ بلکه روح القدس راهنمای هر مؤلف خواهد شد و مفاهیم و معانی که در ذهن او می نشیند از سرچشمه وحی برگرفته شده و به تأیید خدا رسیده و خداوند آنها را پذیرفته است. (۲)

الهی بودن متن قرآن

موضوع الهی بودن متن قرآن از مهم ترین مباحث وحی و مصادر آن است که طبق دیدگاه عموم مسلمانان تنها مصدر و منبع وحی و آیات قرآن کریم در لفظ و معنا خداوند حکیم و علیم است. خداوند الفاظ و معانی آیات قرآن را به طور مستقیم یا به وسیله فرشته ویژه خود یعنی جبرئیل بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نازل می فرمود و او نیز به مردم ابلاغ می نمود. این عقیده عمومی مسلمانان و تصریح بسیاری از دانشمندان اسلامی است که متن قرآن و معانی آن از جانب خداوند است (۳) و به همین جهت می توان قرآن را کلام الهی دانست و اگر این کلمات از خداوند نمی بود چرا آن را کلام خدا بنامیم؟ و چه تفاوتی میان آن و احادیث

ص: ۲۱۱

۱- (۱). علم و دین، ص ۱۲۶.

۲- (۲). بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی، ص ۲۰۰-۲۰۲.

۳- (۳). زرکشی، البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۹۱؛ الاتقان، ج ۱، ص ۲۲؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۱۸؛ مناهل العرفان، ج ۲، ص ۴۲؛ مجمع البیان، ج ۹، ص ۶۰؛ المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۰ و ج ۱۵، ص ۳۱۷؛ قرآن در اسلام، ص ۶۴؛ مفاتیح الغیب، ص ۱۱۳؛ شعرانی، راه سعادت، ص ۲۳؛ علوم قرآنی، ص ۵۷؛ عبدالله جوادی آملی، وحی و رهبری، ص ۷۸؛ تفسیر موضوعی، ج ۱، ص ۴۸؛ میرمحمدی، بحوث فی تاریخ القرآن، ص ۸۲؛ مباحث فی علوم القرآن، ص ۳۵؛ الفتوحات المکیه، ج ۳، ص ۱۰۳؛ سر سید احمد خان هندی، تفسیر القرآن هو الهدی و الفرقان، ج ۱، ص ۷.

قدسی وجود دارد؟ و از اساس، امتیاز آن بر سایر کتب آسمانی در همین نکته نهفته است. این مسئله از جانب مسلمانان امری روشن و قطعی است؛ اما از جانب غیر مسلمان خیر. تعارض اندیشه های دو دیدگاه موافق و مخالف نیز-یعنی اتفاق اندیشمندان اسلامی با آن چه که در صدر اسلام از مخالفان و آن چه که امروزه از جانب خاورشناسان مطرح می شود-ثمرات و نتایجی در پی دارد که برای جهانیان و پیروان همه ادیان قابل ملاحظه است.

ساختار قرآن کریم از چند جهت قابل بحث و بررسی است:

-وحيانيت واژگان، تركيب آنها همراه با معانی و محتوای آنها؛

-وحيانيت نظم آیات در ضمن سوره ها؛

-الهی بودن نظم و ترتیب سوره های قرآن کریم. (۱)

از میان این سه جهت آن چه در وحيانيت متن و ساختار قرآن کریم اهمیت دارد و آن را ضروری می کند، اثبات الهی بودن الفاظ، تركيب آیات قرآن کریم همراه با معانی و محتوای آنها است.

درباره نظم آیات نیز باید گفت که آن چه از چگونگی قرار گرفتن آیات در ضمن سوره ها و از مجموع اسناد و مدارک و روایات استفاده می شود این است که ترتیب آیات در قالب سوره ها حساب شده و بر اساس حکمت و فرمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بوده است و رأی و اجتهاد صحابه در ترتیب موجود آیات حتی آیات به ظاهر ناسخ و منسوخ (۲) هیچ گونه دخالتی نداشته است. بنابراین نظم و چینش آیات از طرف خداوند با دستور پیامبر بوده و توقیفی است و باید آن را

ص: ۲۱۲

۱- (۱). حسن خرقانی، هماهنگی و تناسب در ساختار قرآن کریم، ص ۳۹ و ۴۰.

۲- (۲). در این باره دیدگاه مخالفی از علامه طباطبایی (ره) در آیه اکمال و آیه تطهیر وجود دارد که دیدگاه های معروف میان دانشمندان علوم قرآن خلاف آن است. (المیزان، ج ۱۲، ص ۱۲۵۸-۱۲۷).

تَعْيِداً پذیرفت؛ چراکه هر سوره با فرود آمدن (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) آغاز می شد و آیات در آن ثبت می گردید تا اینکه «بِسْمِ اللَّهِ» دیگری نازل می گشت. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: «پایان یک سوره با نزول (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ) به منزله ابتدای سوره ای دیگر شناخته می شد.» (۱) در موارد فراوانی نیز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) با اشاره جبرئیل به کاتبان وحی دستور می داد فلان آیه را در فلان موضع قرار دهند. (۲) و پیامبر نیز به کاتبان وحی دستور می داد همین کار را انجام دهند.

نظم و ترتیب سوره های قرآن کریم نیز مورد اختلاف دانشمندان اسلامی است که برخی آن را توقیفی و از طریق وحی الهی می دانند و برخی آن را بر اساس اجتهاد صحابه دانسته و عده ای دیگر تفصیل قائل شده اند؛ بدین معنا که نظم و ترتیب بخشی از سوره ها وحیانی و توقیفی و بخشی دیگر اجتهادی می باشد. جایگاه این بحث جمع قرآن است که می توان به منابع ویژه مربوط به آن مراجعه نمود. (۳)

در هر صورت آن چه ضرورت دارد اثبات الهی بودن الفاظ قرآن کریم و ترکیب آنها است.

سیوطی در الاتقان درباره این که چه چیزی بر پیامبر نازل شده است سه دیدگاه را مطرح می کند:

الف) لفظ و معنا هر دو از جانب خداوند نازل شده است؛

ب) جبرئیل معانی را بر پیامبر القا می کرده است و پیامبر آن معانی را در قالب الفاظ عرب قرار می داد؛

ص: ۲۱۳

۱- (۱). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۹ و نیز ر. ک: بحارالانوار، ج ۹۲، ص ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۹۰ و ۲۹۱.

۲- (۲). از جمله آیه ۲۸۰ سوره بقره که جبرئیل نازل شد و گفت: آن را در میان آیه ربا و آیه دین از سوره بقره قرار دهند. ر. ک: تفسیر ماوردی، ج ۱، ص ۲۸۲.

۳- (۳). از جمله سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱؛ التمهید، ج ۱؛ علوم القرآن عند المفسرین، ج ۱.

ج) جبرئیل معنا را بر پیامبر القا می کرد و با این الفاظ به لغت عرب تعبیر می نمود و اهل آسمان آن را به زبان عربی می خواندند و بعد همان طور نازل می گشت. (۱)

مسلمانان در این باره معتقدند همان گونه که معانی قرآن از جانب خداوند متعال است الفاظ و پوشاندن لباس لفظ به معنا و مفاهیم و چگونگی ترکیب و نظم این الفاظ نیز از خداوند متعال است؛ نه پیامبر و نه جبرئیل امین. جبرئیل تنها امین وحی و وظیفه او پیام رسانی و پیامبر نیز، وظیفه اش رسالت و ابلاغ پیام خداوند بر بشر است.

در نتیجه این احتمال که «الفاظ و تنظیم عبارات قرآن و حیانی نباشد؛ بلکه تنها معانی قرآن از جانب خداوند با واسطه جبرئیل بر قلب پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل می شد و آن حضرت خود آنها را در قالب الفاظ در آورده است» باطل و بی اساس است. (۲)

ص: ۲۱۴

۱- (۱). الاتقان، ج ۱، ص ۱۲۲.

۲- (۲). در کتاب فلسفه علم تألیف هری استرین و لف سین، ترجمه احمد آرام، ص ۳۱۲ و ۳۱۳ احتمال دوم را به برخی از دانشمندان اسلامی نسبت داده است. همچنین مقصود فراستخواه در کتاب زبان قرآن، ص ۳۰۵ و فصل نامه فراراه، ش ۱، ص ۲۱، این نظریه را به معمر بن عباد سلمی از سران معتزله نسبت می دهد. نصر حامد ابوزید در گفت و گوی اختصاصی با مجله کیان، ش ۴، ص ۱۲، این دیدگاه را به حقیقت نزدیک تر می داند. آیه الله معرفت در کتاب علوم قرآنی می نویسد: «با رجوع به اصل مستند «هری استرین و لف سین» یعنی کتاب مقالات الاسلامیین از ابوالحسن اشعری روشن شد که برداشت و لف اشتباه بوده است و همین اشتباه سبب شده است تا افرادی مانند مقصود فراستخواه آن را دستاویز قرار داده و امروزه در جایگاه شبهه مطرح سازند». از آغاز رسالت تاکنون در نسل های مختلف، هر نسلی پس از نسل دیگر بین مسلمانان توافق بوده است که قرآن از جانب خداوند بر پیامبر اسلام نازل شده است و تنها معاندان اسلام به مخالفت با آن پرداخته اند. جرجانی می نویسد: «قرآن کتاب نازل شده از سوی خداوند است». (علی بن محمد، جرجانی، کتاب التعریفات، ص ۷۵). زرکشی نیز الفاظ قرآن و محتوای آن را از جانب خداوند می داند و می نویسد: «آن چه جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل کرد الفاظ قرآن از سوره فاتحه تا سوره ناس بود. این الفاظ فقط کلام خدا هستند؛ نه جبرئیل و نه محمد در انشا و ترتیب آنها هرگز دخالت نداشته؛ بلکه خداوند آنها را مرتب نموده است؛ به همین جهت قرآن کلام خدا نامیده شده است. (محمد عبدالعظیم زرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۹ و ۴۱)». افزون بر آن از تعریف دائرة المعارف بریتانیا نیز که از جانب غربی ها و خاورشناسان مطرح شده است همین نظریه استفاده می شود: قرآن کتاب دینی امت اسلام است. این کتاب از آیاتی تشکیل یافته که در طی دوره ای حدود ۲۳ سال بر محمد نازل شده... مسلمانان به قرآن [با این تلقی] می نگرند که عین سخنان خداوند است و پیام الهی را در زمینه هدایت رهایی بخش به گروندگان آن می رساند. (Charles. J. Adams, Quran, Encyclopedia of Religion, V12, 1993)

از نظر علمی با اثبات یگانگی مصدر قرآن یعنی الهی بودن متن آیات نتایج ارزشمندی برای قرآن کریم به دست می آید:

-قدسی و ماورایی بودن؛

-واقع نمایی و حقیقت پردازی؛

-حجیت سند و ارزش و اعتبار والای آن؛

-مصونیت از خطا؛

-حکیمانگی محتوا و الفاظ؛

-هدایت گری.

اما با شباهت خاورشناسان مبنی بر مصادر دیگر برای قرآن کریم، نتایجی گمراه کننده مانند همسویی و یکسانی قرآن کریم با دیگر کتاب های آسمانی، بشری بودن آن، خطاپذیری و مانند آن به دست می آید.

اشاره

دلایل و مؤیداتی بر یگانگی مصدر وحی وجود دارد که ثابت می کند همه قرآن (سوره ها و آیات و الفاظ و معانی آن) از جانب خداوند متعال است.

این دلایل و مؤیدات بر دو گونه است: قسمی دلایل اصلی الهی بودن قرآن را ثابت می کند و قسم دیگر شواهد و قرائنی درون دینی هستند. این شواهد برای کسانی است که اسلام و قرآن را پذیرفته اند.

۱- دلایل

اشاره

این دلایل به طور کلی ثابت می کند که قرآن از جانب خداوند صادر شده است و مصدر دیگری ندارد.

الف) معجزه بودن قرآن و تحدی

قرآن کریم معجزه جاوید پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) است. یکی از نشانه های معجزه بودن قرآن این است که از همان آغاز نزول افرادی به مبارزه با قرآن برخاستند و تصمیم گرفتند مانند آن را بیاورند؛ در حالی که هنوز آیات تحدی نازل نشده بود. عظمت و جذابیت قرآن به گونه ای بود که خودبه خود دیگران را بدون دعوت به تحدی به چالش کشانید و تا افرادی مانند «ولید بن مغیره» خواستند با آن مبارزه کنند یا مانند آن را بیاورند. در آخرین تلاش و مبارزه فکری، شکست خورده و به دلیل شگفتی بیش از حد قرآن کریم آن را «سحر» نامید. این نوع تحدی را می شود «تحدی ذاتی» نامید.

افزون بر آن قرآن جهانیان را دعوت می کند که اگر شک دارید این کتاب از جانب خداوند است همانند آن را بیاورید؛ حتی یک سوره هم بیاورید کافی است.

تا این عصر هنوز کسی نتوانسته است سوره ای مانند یا برتر از قرآن کریم بیاورد تا با قرآن مقابله و معارضه کند؛ در این باره آیاتی وجود دارد که آنها را آیات تحدی می نامند. برخی از آنها عبارتند از:

- (قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا)؛ ۱

- (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِعَشْرِ سُورٍ مِثْلِهِ مُفْتَرِيَاتٍ وَادْعُوا مَنِ اسْتَعْظَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)؛ ۲

- (وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ)؛ ۳

این آیات آشکارا مخالفان را به همانند آوردن فرا می خواند؛ این گونه که پیامبر با اعتراف خود شما نزد کسی درس نخوانده و علمی را فرا نگرفته؛ اما کتابی آورده که بالاترین فصاحت و بلاغت را دارد؛ در حالی که شما فصیحان و بلیغانی دارید که درس خوانده اند و سخنانی فصیح گفته اند؛ اما هیچ کدام از آن سخن ها به پایه آیات قرآن نمی رسد؛ پس شما ای فصیحان و بلیغان عرب! اگر می گوئید این قرآن بشری است، همه انسان ها را دعوت کنید تا دست به دست هم داده و یکدیگر را یاری کنند تا مانند این قرآن حتی مانند یک سوره کوچک که محمد (صلی الله علیه و آله) آورده بیاورند؛ ولی آنها هرچه تلاش کردند به درماندگی و ناتوانی خود بیشتر پی بردند و این عجز، بهترین دلیل است که قرآن بشری نیست؛ بلکه از جانب خدا است.

اعجاز قرآن ابعاد مختلفی دارد که حدود سی وجه برای آن برشمرده اند؛ از جمله

«اعجاز بیانی، اعجاز تشریحی، اعجاز در اخبار غیبی، اعجاز علمی و اعجاز در معارف».

یکی از مهم ترین وجوه اعجاز که مفسران بر آن هم نظرند اعجاز در فصاحت و بلاغت و الفاظ و تنظیم عبارات است؛ یعنی همان ترکیب و قالب هایی که گوینده برای ادای مقصود خویش به کار می برد؛ بنابراین مفاد آیات تحدی این است که اگر تردید دارید که این الفاظ و عبارات و ترکیب و قالب ها از سوی خداوند است، در مقام معارضه و اثبات ادعای خود الفاظ و عبارات دیگری شبیه همین ها بیاورید؛ اما آنها از آوردن مانند آن ناتوان مانده اند و همین بزرگ ترین دلیل است که الفاظ و عبارات از سوی خداوند متعال نازل شده است و ساخته و پرداخته فکر و اندیشه هیچ بشری حتی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) نیز نیست. (۱)

از همان صدر اسلام افرادی مانند عبدالله بن مقفع، متنبی (احمد بن حسین)، مسیلمه کذاب، ابوالعلاء معری و آن چه که به تازگی در شبکه های اینترنت به طرفداری از مسیحیت ساخته اند و قصد معارضه با قرآن داشته اند هیچ کدام نتوانسته اند با قرآن معارضه کنند؛ بلکه با آوردن جملاتی مبتذل و مسخره، خود را رسوا نموده و نه تنها آسیبی به قرآن نرسانند؛ بلکه برتری قرآن و اعجاز آن را بیش از پیش به اثبات رسانده اند.

(ب) امی بودن پیامبر (صلی الله علیه و آله)

از دلایلی که می تواند اثبات کند که قرآن کریم چه در ساختار لفظی و چه در محتوا از پیامبر اسلام نیست، بلکه از جانب خداوند متعال بر آن حضرت نازل شده «امی» بودن پیامبر است.

یکی از نکات روشن زندگی پیامبر اسلام از نظر تاریخی و نقلی این است که

ص: ۲۱۸

۱- (۱). سید ابوالقاسم خویی، البیان، ص ۴۵ و محمدتقی مصباح یزدی، قرآن شناسی، ص ۹۳.

آن حضرت درس ناخوانده و استاد ندیده است و با هیچ نوشته و دفتر و کتابی نیز آشنا نبوده است.

احدی از مورخان مسلمان و غیرمسلمان ادعا نکرده است که محمد (صلی الله علیه و آله) در دوران کودکی یا جوانی و حتی قبل از رسالت-چه برسد به دوران پیری و-خواندن و نوشتن آموخته است یا این که موردی را بیابند که یک سطر خوانده یا کلمه ای نوشته باشد؛ چراکه به طور کلی عرب آن زمان مردمی بی سواد بودند و افراد با سواد انگشت شمار، انگشت نما و معروف بودند؛ به طوری که می گویند در همه شهر مکه بیش از هفده نفر خواندن و نوشتن نمی نداشتند؛ زیرا خواندن و نوشتن در آن زمان برای عرب ها (۱) ارزش نداشت. ممکن نیست کسی در آن محیط بر این فن آگاه بوده باشد؛ اما مردم از آن بی اطلاع بوده و تاریخ نیز درباره آن سکوت کرده باشد.

حتی خاورشناسان که به طور معمول با دیده انتقاد به تاریخ اسلام و پیامبر می نگرند کوچک ترین سابقه و گواهی بر خواندن و نوشتن پیامبر نیافته و اعتراف کرده اند که او مردی درس نخوانده بوده است. افرادی مانند «ویل دورانت»، (۲) گوستاولوبون، (۳) کونستان و ژریل گیورگیو، (۴) توماس کارلایل، (۵) و جان دیون پورت» (۶) به این مطلب تصریح نموده و حتی برخی از خاورشناسان از جمله «ماسینیون» مؤلف کتاب سلمان پاک داستان «بحیرای راهب» را افسانه می پندارد و نمی پذیرد

ص: ۲۱۹

۱- (۱) . ویل دورانت، قصه الحضاره، ج ۷، ص ۲۱.

۲- (۲) . همان.

۳- (۳) . تمدن اسلام و عرب، ص ۲۰.

۴- (۴) . محمد، پیامبری که از نو باید شناخت، ص ۱۴۵.

۵- (۵) . کارلایل توماس، تاریخ حیات پیامبر اسلام، ص ۳۲.

۶- (۶) . جان دیون پورت، عذر تقصیر به پیشگاه محمد و قرآن، ص ۱۷ و ۱۸.

که در همین بر خورد کوتاه چیزی از او، آموخته باشد. (۱)

قرآن کریم نیز پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) را امی معرفی می کند: (الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ...); ۲ [پرهیزکاران] کسانی هستند که از رسول نبی امی پیروی می کنند.

درباره مفهوم «امی» چند دیدگاه وجود دارد:

-نه می نویسد و نه می خواند؛

-منسوب به امت است؛ چرا که امت عرب، خواندن و نوشتن را خوب نمی دانسته است؛

-منسوب به امّ به معنای مادر است؛ یعنی بر همان گونه ای است که از مادر زاییده شده و نوشتن را نمی دانست. (۲)

-منسوب به امّ القری یعنی شهر مکه است.

اما هر دیدگاه پذیرفته شود این مفهوم گویا را دارد که خواندن و نوشتن را نیاموخته است. روایتی از ابن عباس نقل شده است که «کان نبیکم (صلی الله علیه و آله) امیاً لایکتب و لایقرأ». (۳)

در آیه ای دیگر خداوند متعال می فرماید:

(وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّونَ بِيَمِينِكُمْ إِذْ لَأَزْتَابِ الْمُبْطِلُونَ)؛ ۵ تو هرگز پیش از این کتابی نمی خواندی و با دست خود چیزی نمی نوشتی. مبادا کسانی که در صدد (تکذیب و) ابطال سخنان تو هستند شک و تردید کنند.

ص: ۲۲۰

۱- (۱). مرتضی مطهری، پیامبر امی، ص ۱۰.

۲- (۳). مجمع البیان، ج ۴، ص ۶۰۳ و ر. ک: تفسیر ابی السعود ارشاد العقل السلیم، ج ۳، ص ۲۷۹.

۳- (۴). الجامع لاحکام القرآن، ج ۷، ص ۲۹۸.

علامه طباطبایی (ره) این آیه را که مربوط به پیامبر (صلی الله علیه و آله) است، برای اثبات و حیانت نص و قرآن کریم می داند و می فرماید:

معنای آیه چنین است که پیش از نزول قرآن عادت نداشته ای کتابی را بخوانی یا بنویسی؛ چراکه خواندن و نوشتن را نمی دانستی و امی بوده ای و اگر غیر این می بود، مخالفان تو که در صدد ابطال حق هستند، آن [قرآن] را بی تردید باطل اعلام می کردند؛ اما تو خواندن و نوشتن نمی دانستی و خود را بر این حالت حفظ کرده ای و عرب نیز تو را با این ویژگی می شناسند؛ چراکه با آنها معاشرت و رفت و آمد داشته ای. در این صورت است که دیگر تردیدی به خود راه نمی دهند که این قرآن (نازل شده)، از جانب خداوند متعال و کلام او است و بافته های خودت یا تلفیقی از کتاب های آسمانی گذشتگان و قصه های آنان و غیره نیست تا مبطلان و کفار در آن تردید داشته باشند و برای پذیرش آن عذری آورند. (۱)

با توجه به این ویژگی پیامبر چگونه می توان باور کرد که شخصی درس نخوانده و استاد و مکتب ندیده با نیروی خودش کتابی بیاورد و همه جهان بشر را به مقابله دعوت کند و همگان از آوردن مثل آن عاجز شوند. آیا این دلیل نمی شود که نیروی تو از قدرت بی پایان پروردگار مدد می گیرد و این کتاب وحی آسمانی است که از ناحیه او بر تو القا شده است. (۲)

ج) تفاوت سخنان پیامبر و قرآن

در مقایسه ای میان سخنان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، خطبه ها، کلمات قصار و بیانات آن حضرت با آیات قرآن درمی یابیم که میان این دو تفاوت کامل وجود دارد. آیات قرآن در اوج فصاحت و بلاغت به گونه ای است که هیچ تغییری را حتی

ص: ۲۲۱

۱- (۱). المیزان، ج ۱۶، ص ۱۴۴.

۲- (۲). تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۰۴.

کاستن یا افزایش یک حرف چه حرف ربط یا غیر آن را بر نمی‌تابد و مفهوم آن به طور کامل تغییر می‌کند و به همین جهت از اعجاز برخوردار است و قابلیت تحدی را دارد. این غیر از سخنان خود آن حضرت است که اسلوب دیگری دارد و حتی بسیاری از احادیث نقل شده از آن حضرت نقل به معنا می‌باشد و اگر آیات قرآن هم از خود پیامبر می‌بود باید دارای یک سیاق و اسلوب باشد و هر دو از اعجاز برخوردار باشند. افزون بر آن پدیده جعل و روایات ساختگی پرشماری را که به پیامبر نسبت داده اند نشان می‌دهد که همانندسازی در روایات آن حضرت ممکن است؛ اما مانند قرآن را آوردن خیر. اگر سخنان پیامبر را نیز کنار آیه ای قرار دهیم، از هم باز شناخته می‌شوند.

۲- شواهد و قرینه‌ها

اشاره

افزون بر دلایل مزبور شواهد فراوانی از آیات قرآن و روایات وجود دارد که ثابت می‌کند تنها مصدر قرآن خداوند است و پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نقشی جز اخذ وحی و ابلاغ آن به مردم نداشته است. این شواهد و قرائن، درون دینی هستند و کسانی آن را می‌پذیرند که اصل دین اسلام و قرآن را پذیرفته باشند. این شواهد را می‌شود در دو دسته ارائه نمود: دسته ای کلی است و دسته ای دیگر به نزول لفظی قرآن از جانب خداوند اشاره دارند؛ در این جا به بررسی آنها می‌پردازیم.

الف) شواهد و مدعیات کلی

یکم) دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن

آیاتی از قرآن دالالت دارد که همه آیات و سوره‌های قرآن کریم از جانب خداوند متعال و کلام الهی است. این آیات با واسطه گری جبرئیل بر قلب مبارک

پیامبر وحی شد: (وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ)؛ ۱ به یقین این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القا می شود.

از طرفی پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) هیچ نقش و دخالتی در متن وحی و الفاظ آن نداشته و پس از نزول نیز امکان هیچ گونه تغییر و تجدید نظری برای او فراهم نبود.

مشركان از پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تقاضا کردند:

(أَنْتَ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَذَا أَوْ بَدِّلْهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَائِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبَعُ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ)؛ ۲ قرآنی جز این بیاور یا آن را (به شکل دیگری) دگرگون کن. [در پاسخ به آنها] بگو: مرا نرسد که آن را از پیش خود دگرگون کنم. من پیروی نمی کنم، مگر آن چه را که به من وحی شده است. من اگر پروردگارم را [به دگرگون ساختن قرآن] نافرمانی کنم از عذاب روزی بزرگ می ترسم.

در تعبیر دیگر قرآنی، خداوند متعال، پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در صورت هر گونه تغییر قرآن، تهدید به خواری و مرگ تهدید می کند و می فرماید: (وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَيْنَا بَعْضَ الْأَقَاوِيلِ * لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ * ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ)؛ ۳ و اگر وی برخی سخنان ما را می بافت هر آینه او را به دست راست [کنایه از قوت و توانایی خداوند] می گرفتیم سپس رگ قلبش را می بریدیم.

تنها خداوند متعال است که می تواند در آیات قرآن تصرف کند: (وَلَيْسَ شَيْئًا لَنُذْهِبَنَّ بِالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ...)؛ ۴ و اگر بخواهیم می توانیم آن چه را به تو وحی کرده ایم، ببریم. با این حال سنت الهی همچنان به تغییرناپذیری آیات قرآن است

و این آیات به روشنی نشان می دهد که پیامبر هیچ گونه دخالت و اجازه ای برای تصرف در متن وحی ندارد. و حتی نمی تواند کلمات قرآن کریم را تغییر دهد یا تبدیل کند و خداوند نیز اگرچه توانایی تغییر و از بین بردن را دارد، سنت الهی بر حفظ این متن آسمانی است و خود متعهد حفظ آن شده است: (... لا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ...). ۱

این آیه بر اهمیت حفظ الفاظ و کلمات قرآن کریم تأکید دارد؛ زیرا تنها گزینه و راه رسیدن به معنا و تأویل آن و ادراک عمق مفاهیم، الفاظ و عبارات یک متن است. در واقع آیه خبر از امری واقعی می دهد که خداوند آن را مقرر نموده است. اگر این جمله منفی را با آیه دیگر که یک جمله اثباتی است (إِنَّمَا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ) ۲ جمع نمایم قدرت خداوند متعال را در حفظ قرآن کریم بدون ذره ای تغییر یا شائبه عارض شدن تحولی-چه اشتباهی یا عمدی-روشن می کند.

این پاسخ قرآن کریم به کسانی است که لفظ یا معنا را از جانب خدا نمی دانند و این شبهه در عصر نزول مطرح بوده است و امروزه نیز بسیاری از مستشرقان، افزون بر مصدر خارجی-همچون یهود و نصارا که برای قرآن قائلند-به مصدریت خود پیامبر نیز اشاره دارند. آنان می گویند:

محمد، قرآن را با بیان و اسلوب خاص خود القا کرد و سپس آن را به خدایش نسبت داد تا هاله ای از قدسیت بر آن بپوشاند و از این طریق، احترام و اعتماد مردم را جلب کرده و به اهداف دنیوی خود برای سلطه بر آنان و سیادت و زعامت و حاکمیت دست یابد. وی در این مسیر، از قوه ذکاوت و فراست و فطانت و عمق تأملاتش بهره جسته و با ضمیمه کردن برخی اخبار غیبی و حقایق علمی، قرآن موجود را عرضه کرد. (۱)

ص: ۲۲۴

یوسف درّه الحداد، (کشیش اسلام شناس معاصر) در کتاب خود به پیامبر نسبت می دهد که پس از بازگشت از طائف، به علت دشواری وضعیت برای خود و پیروانش، مجبور شد بعضی آیات را به تعابیر و آیاتی دیگر تبدیل کند؛ از این رو پیروان او و نیز مشرکان متوجه این تغییر موضع شدند و این امر به ارتداد و یأس برخی از پیروان او انجامید. و هجرت به مدینه نیز در حقیقت برای مقابله با وضعیت جدیدی بود که برای محمد پدید آمد. و این که در سوره عنکبوت در اواخر دوران مکه، آیه ۱-۳: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ) در همین باره است. و آیات ۹۸-۱۰۰ و ۵۲ و ۱۰۶-۱۰۹ سوره نحل و همین طور ۲۹ و ۳۳ و ۴۰ و ۴۱ سوره رعد، ناظر به این ماجرا است. (۱)

مخالفان پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در عصر نزول برای تضعیف قرآن کریم و بشری جلوه دادن آن، آیات قرآن را الهی نمی دانستند و به گونه های مختلف به طرح شبهه می پرداختند که آن چه پیامبر می گوید دروغ است و از جانب خداوند نیست؛ بلکه ساخته و پرداخته بشر است و افرادی را نیز مانند «بلعام» که شغلش شمشیرسازی و نصرانی و اهل روم بوده است یا «عایش» غلام حویطب که صاحب کتاب هایی بوده و بعد مسلمان شد، یا «سلیمان فارسی» (۲) که به ادیان گذشته آگاه بوده، به مردم معرفی می کردند که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) مطالب خود را از آن ها می گیرد.

خداوند متعال می فرماید: (وَلَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِّسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ)؛ ۳ و ما می دانیم که آنان می گویند: «همانا [این قرآن را] آدمی به او می آموزد. زبان کسی که این را به او نسبت می دهند

ص: ۲۲۵

۱- (۱). دروس قرآنی، القرآن والکتاب اطوار الدعوه القرآنیه، ۷۰۳ و ۷۰۴.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۶، ص ۲۰۰.

گنگ و نارسا است و این-زبان قرآن-زبان تازی روشن است.

آیه شریفه، پاسخ یکی از اشکالات مخالفان قرآن کریم است که می گفتند: پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) این آیات را از جانب شخصی آموخته است و برای مردم بیان می کند. گویا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) فردی را که سخن گفتن او فصیح نبوده است، ولی به معارف ادیان و داستان های انبیای پیشین آشنایی داشته ملاقات نموده (۱) و این آیات از جانب او است و پیامبر آنها را به خداوند نسبت می دهد و افترا می بندد.

علامه طباطبایی بر این باور است که قرآن کریم دو پاسخ به این اشکال می دهد تا اساس شبهه از بین برود:

یک . اگر منظور اشکال کنندگان این است که الفاظ قرآن را از آن شخص می گیرد این شخصی که شما او را معلم پیامبر می دانید، اعجمی است و فصیح سخن نمی گوید؛ حال آن که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آیاتی را که مطرح می کند فصیح و در حد اعجاز است.

دو . و اگر منظور این باشد که معانی این آیات از جانب آن شخص است و پیامبر آنها را در قالب الفاظ می ریزد، پاسخ این است که مطالب آیات قرآن پر از معارف حقیقی است که پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با جان و دل به آنها ایمان دارد و کسی که مؤمن به خدا و آیات او است به کسی افترا و دروغ نمی بندد و افترا و دروغ کار کسانی است که به آیات خدا ایمان ندارند و دروغ می گویند. (إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَاذِبُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ)؛ در نتیجه نه الفاظ از دیگران است که معانی در قالب همان الفاظ ظهور کند و نه معانی از دیگران است تا پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) آن ها را در قالب الفاظ بریزد و بر خدا دروغ ببندد. (۲)

ص: ۲۲۶

۱- (۱). این که این شخص چه کسی است پیش از طرح آیه گذشت.

۲- (۲). المیزان، ج ۱۲، ص ۳۴۸.

دوم) توییح ها و سرزنش ها

از برخی آیات قرآن استفاده می شود که خداوند در برخی موارد پیامبر را سرزنش می کند یا در مواردی آن حضرت تصمیم بر کاری گرفته اند؛ اما پس از تصمیم به آن یا انجام دادن آن، خداوند او را نهی نموده یا توییح می کند یا فرمان دیگری صادر می کند. برخی موارد آن عبارتند از:

اجازه پیامبر به عده ای برای بازگشت از جهاد: در جنگ تبوک برخی از افراد سست ایمان که منافقان نیز در میان آنها بودند نزد پیامبر آمدند و بهانه هایی را مطرح کردند تا به جهاد نروند. پیامبر نیز به آنها اجازه داد. در این باره آیه نازل شده و پیامبر را سرزنش کرد که (عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذِنْتَ لَهُمْ حَتَّى يَتَّبِعَ لَكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَ تَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ)؛ ۱ خداوند تو را ببخشد. چرا پیش از آن که راست گویان و دروغ گویان را بشناسی به آنها اجازه دادی؟

یعنی نباید پیامبر به افراد دروغ گو و منافق اجازه دهد تا با سوگندهای دروغ به جنگ نروند و در راحتی و آسایش باشند. (۱)

موارد دیگر که به نوعی توییح از آن استفاده می شود عبارت اند از: توبه، آیه ۱۱۳، عبس، آیه ۵ تا ۱۰ و اسراء، آیه ۷۴ و ۷۵.

سوم) پیامبر مفسر قرآن، نه مصدر قرآن

از آیات قرآن استفاده می شود که جایگاه پیامبر در مباحث وحی و نزول این است که وی گیرنده وحی، مفسر و معلم آیات قرآن است؛ نه مصدر قرآن. خداوند متعال می فرماید: (... وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...)؛ ۳ ما بر تو

ص: ۲۲۷

قرآن را فرستادیم تا برای مردم آن چه را بر آنها نازل شده است روشن کنی (و تفسیر نمایی).

این آیه یکی از دلایل مفسر بودن قرآن کریم است. خداوند درباره معلم قرآن بودن پیامبر، چنین می فرماید: (هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ...); ۱ اوست خداوندی که در میان قومی امی پیامبری از میان خودشان برانگیخت تا آیات را بر آنان تلاوت کند، پاکیزه شان سازد و کتاب (قرآن) و حکمت را به آنان بیاموزد.

پیامبر فرستاده ای است که آیات خدا را باید به طور کامل و صحیح به مردم برساند: (... فَاعْلَمُوا أَنَّمَا عَلِيَ رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ); ۲ بدانید که وظیفه فرستاده ما پیام رسانی آشکار است. (مَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَكْتُمُونَ) ۳ جز پیام رسانی چیزی بر فرستاده خدا نیست. و خداوند می داند آن چه را آشکار و یا پنهان می کنید. آیات دیگر: رعد، آیه ۱۴؛ آل عمران، آیه ۲۰؛ نحل، آیه ۳۵ و ۸۲.

این آیات نشان می دهد که پیامبر نمی تواند منشأ و نازل کننده و مصدر وحی باشد؛ بلکه او گیرنده، مفسر و پیام رسان الهی است.

چهارم) اعتراف سخن سرایان عرب

از صدر اسلام مخالفان تلاش های بی اندازه ای برای مقابله و مبارزه کردن با قرآن انجام داده اند. سخنوران و فصیحان آن زمان با تشکیل انجمن ها و گروه ها به اندیشه افتادند که مانندی برای قرآن بسازند یا آن را کلام بشری جلوه دهند و آنها

در آخرین تلاش و مبارزه فکری خود به دلیل شگفتی بیش از حد قرآن کریم آن را «سحر» نامیدند. (۱)

ولید بن مغیره اندیشمند عرب در مکه که او را «ریحانه القریش» می نامیدند پس از این که آیات سوره سجده را شنید به سوی قبیله بنی مخزوم رفت و گفت: به خدا سوگند! کلامی را از محمد شنیدم که نه کلام انسان است و نه کلام جن؛ ولی کلامی است که بر همه کلام ها برتری دارد. (۲)

این اعتراف از جانب مخالفان سرسخت دین اسلام، بهترین دلیل است که این آیات با همین ترکیب الفاظ و حروف، بالاترین کلام است و نه می تواند از بشر باشد و نه از جن و پریان.

پنجم) سیره شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) و قرآن

در جریان زندگی و سیره شخصی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مسائل بسیار مهمی رخ داده است که نقطه عطفی در زندگی شخصی ایشان بوده و اهمیت فراوان داشته است؛ از جمله جریان عام الحزن (وفات حضرت خدیجه (علیها السلام) و حضرت ابوطالب دو یاور بزرگ پیامبر (صلی الله علیه و آله) و مرگ ابراهیم فرزند آن حضرت و اموری از این قبیل که نه تنها خود پیامبر، بلکه مردم آن عصر و حتی مخالفان نیز به آن اهمیت بسیار داده اند و اگر این قرآن از جانب خود پیامبر باشد باید به گونه ای همه این مسائل یا برخی از آنها در قرآن مطرح شده باشد؛ چنان چه در انجیل-که نقل سیره و ساخته بشر است- مطالب فراوانی درباره زندگی شخصی حضرت عیسی (علیه السلام) یافت می شود.

ص: ۲۲۹

-
- ۱- (۱). ولید بن مغیره متفکر و سخنور عرب آن زمان پس از تلاش های فراوان قرآن را سحر نامید و خداوند متعال درباره سخن ولید چنین می فرماید: فَقَالَ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ يُؤْتَرُ (مدثر، آیه ۲۴) شأن نزول آیه، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۸۳.
- ۲- (۲). همان، ج ۱۰، ص ۵۸۴.

در تاریخ نزول آیات، به مواردی اشاره شده است که پیامبر پس از مدت های طولانی جهت دریافت پیام یا سخن الهی انتظار می کشید و گاهی وحی بدون توجه قبلی بر آن حضرت نازل می شد. پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) به دلیل نیازهای خاص اجتماعی از جمله پرسش های مختلف مردم یا رسیدن فرمان یا دستوری از جانب خداوند برای برخی از مسائل، نیازمند حکم قطعی و پاسخی روشن بود. گاهی این پاسخ ها و فرمان های الهی پس از مدت ها انتظار بر آن حضرت نازل می شد و اگر پیامبر از جانب خود می توانست به راحتی و خودبه خود حکمی را بیان کند آن را بیان می کرد و به انتظار کشیدن و بی تکلیفی در آن مسئله نیاز نبود و در برخی موارد نیز مدتی طولانی، وحی بر پیامبر قطع می شد؛ به گونه ای که ناراحتی آن حضرت به علت تأخیر، نمایان بوده است؛ از جمله این که:

در جریان «مخلفون» آن سه نفر (کعب بن مالک، مراره بن ربیع و هلال بن امیه) که به علت سستی و تخلف در جنگ تبوک از دستورهای پیامبر سرپیچیدند؛ سپس پشیمان شدند و توبه کردند؛ ولی پیامبر آنها را نپذیرفت و منتظر ماند تا این که آیه ۱۱۸ سوره توبه نازل شد: (۱) (وَ عَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنْفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)؛ و بر آن سه نفر که (از جنگ تبوک) تخلف ورزیدند تا آن که زمین با همه گستردگی بر آنها تنگ شد و از خود دلتنگ (و خشمگین) شدند و دانستند که برای رهایی از غضب الهی جز خدا پناهگاهی نیست. پس خداوند بر آنها لطف فرمود که توبه کنند و توبه آنها را بپذیرد که خداوند بسیار توبه پذیر و مهربان است.

ص: ۲۳۰

مرحوم شبّر همچنین در ذیل آیه نهم از سوره کهف می نویسد: «آیه نشان می دهد که مدتی وحی بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) قطع می گشت و وی هیچ اختیاری از خود نداشت». (۱) افزون بر آن نه تنها پیامبران بلکه فرشتگان نزول وحی نیز از خود اختیاری ندارند و همه به فرمان الهی وحی را نازل می کنند. اگر مدتی نزول وحی قطع شده یا طولانی می شود یا پیامبر همچنان در انتظار می ماند، بدون آن که بداند چه مدت این انتظار طولانی می شود، نشان می دهد که وحی تنها از جانب خداوند متعال است. در قرآن کریم موارد دیگری از جمله، «صلح حدیبیه» (سوره فتح، آیه ۱۰) و «حکم ظهار» (مجادله، آیه ۲ تا ۴) وجود دارد که با استفاده از تاریخ و شأن نزول آن نشان می دهد وحی تأخیر داشته و پیامبر از تأخیر آن نگران بوده است که حکم الهی و نزول آیات قرآن مدتی به طول می انجامید. (۲)

هفتم) واژه قل

واژه «قل» حدود ۲۳۲ بار در قرآن به کار رفته و دلیل دیگری است که آیات قرآن از جانب محمد نیست؛ زیرا اگر از جانب خود او باشد خطاب به خود نامعقول است. پس سرّ آن این است که خواننده قرآن همیشه به یاد داشته باشد که محمد (صلی الله علیه و آله) هیچ دخالتی در وحی ندارد و الفاظ قرآن ساخته او نیست؛ نه محتوا و نه شکل کلمات؛ بلکه مجموعه محتوا و الفاظ از جایی دیگر (خداوند) بر او القاء می شود و او مخاطب قرار می گیرد. وظیفه او گفتن مطالب قرآن و آیات به مردم است و او خود متکلم و سازنده آن سخنان نیست؛ یعنی برو و به مردم بگو که خدا یکی است یا بگو ای کافران! من خدایان باطل شما را نمی پرستم. (۳)

ص: ۲۳۱

۱- (۱). تفسیر شبّر، ص ۳۰۴.

۲- (۲). مجمع البیان و تفسیر ابن کثیر، ذیل آیات مورد بحث.

۳- (۳). صبحی صالح، پژوهش هایی درباره قرآن و وحی، ص ۴۰.

اشاره

برای قرآن کریم اوصافی مانند عربی بودن در آیات مختلفی آمده است؛ همچنین تعابیر و واژه هایی درباره الفاظ و متن قرآن نازل شده؛ مانند واژه قرائت، تلاوت، کلام خدا و کتاب و مانند آن که نشان می دهد الفاظ قرآن از جانب خداوند متعال است و هیچ منبعی در ایجاد واژه ها و ترکیب آیات جز وحی الهی نقشی نداشته است. در این جا به بررسی دلایل آن می پردازیم:

یکم) اعجاز در فصاحت و بلاغت

آیات قرآن که اعجاز آن ثابت شده است همه دانشمندان مهم ترین بُعد اعجاز قرآن را در فصاحت و بلاغت و ترکیب خاص جمله ها و واژه های آن می دانند؛ به گونه ای که اگر یک کلمه از آیه ای برداشته شود و بخواهیم کلمه ای دیگر را جایگزین آن نماییم، نخواهیم توانست و حالت قرآنی بودن و ظرافت لفظی و معنوی آن از بین خواهد رفت.

دوم) عربی بودن

در آیات فراوانی، قرآن به عربی توصیف شده است؛ از جمله این که خداوند می فرماید: (وَ كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا...؛) ۱ و این چنین قرآنی به زبان تازی به تو وحی کردیم تا اهل مکه و کسانی را که پیرامون آنند بیم دهی.

و نیز می فرماید: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ ۲ ما آن را قرآنی عربی نازل کردیم شاید شما درک کنید (و بیندیشید).

این آیات با صراحت بیان می‌دارد که قرآن به صورت عربی نازل شده است و روشن است که عربی بودن، لباس لفظ است؛ نه معنا. توضیح این‌که: عربی بودن به دو مفهوم (۱) آمده است:

-منظور زبان عربی و لهجه و لغات عرب باشد؛

-مقصود از عربی، بیان روشن و فصیح باشد.

اگرچه این دو معنا با هم تنافی ندارند، قریب به اتفاق ارباب لغت و مفسران (۲) تعبیر به «عربی» را به معنای زبان و لغت عرب دانسته‌اند.

آیه شریفه و آیه دیگر که می‌فرماید: (وَ الْكِتَابِ الْمُبِينِ * إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) ۳ بیانگر این نکته است که این کتاب که مشتمل بر آیاتی است در مرحله نزول، به آن لباس عربی پوشانیدیم و به آن آراستیم تا در خور تعقل تو و امت تو باشد و اگر در مرحله نزول وحی به قالب این الفاظ در نمی‌آمد یا اگر در می‌آمد و پوششی عربی نداشت، قوم تو به اسرار آیات آن پی نمی‌بردند و فقط از آن فهم تو می‌شد؛ چون وحی و تعلیمش به تو اختصاص داشت.

و این خود دلالت می‌کند بر این‌که الفاظ کتاب عزیز به سبب این‌که تنها و تنها وحی است و نیز به دلیل این‌که عربی است، توانسته اسرار آیات و حقایق و معارف الهی را ضبط و حفظ کند؛ به عبارت دیگر دو چیز در حفظ و ضبط آیات الهی دخالت دارد:

-وحی از مقوله لفظ است و اگر معانی الفاظ به تنهایی وحی می‌شد و الفاظ

ص: ۲۳۳

۱- (۱) . مفردات، ۳۴۰، ماده «عرب».

۲- (۲) . مجمع البیان، ج ۵، ص ۳۱۶ ذیل آیه ۲ سوره یوسف؛ المیزان، ج ۱۱، ص ۷۵، تفسیر کبیر، تفسیر القرآن العظیم، ذیل آیه.

آن از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، مانند احادیث قدسی می بود، آن اسرار حفظ نمی شد.

- اگر به زبان عربی نازل نمی شد یا اگر می شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن را به لغت دیگر ترجمه می کرد پاره ای از آن اسرار بر عقول مردم مخفی می ماند و دست تعقل و فهم بشر به آن ها نمی رسید. (۱)

از این بیان استفاده می شود که اسرار قرآن کریم در صورتی حفظ می شود، که الفاظ از جانب خداوند و به زبان عربی نیز باشد.

سوم) قرائت

گاهی در قرآن، نزول آیات از جانب خداوند متعال بر پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به قرائت تعبیر شده است: (سَيُنْفِرُكَ فَلَا تَنْسَى)؛ ما به زودی قرآن را بر تو می خوانیم و هرگز فراموش نخواهی کرد.

در جای دیگر می فرماید: (إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ * فَإِذَا قَرَأْنَاهُ فَاتَّبِعْ قُرْآنَهُ)؛ ۳ جمع و خواندن قرآن بر عهده ما است؛ پس هرگاه آن را خواندیم از خواندن آن پیروی کن.

قرائت به معنای خواندن است و واژه «قرء» در اصل به معنای جمع کردن و نیز جمع کردن حروف و کلمات است. (۲) در نتیجه محور اصلی در این واژه، حروف و کلمات و تلفظ به آنها است که در هر دو آیه منظور تفهیم کامل آیات به پیامبر (صلی الله علیه و آله) در لفظ و معنا با هم بوده است. بنابراین الفاظ بر پیامبر قرائت و نازل شده است.

ص: ۲۳۴

۱- (۱). المیزان، ج ۱۱، ص ۷۵.

۲- (۴). مفردات، ماده قرأ، ص ۴۱۴.

واژه تلاوت نیز به معنای قرائت است؛ چراکه تلاوت نیز به معنای پیروی کردن و نیز خواندن کلمه ای بعد از کلمه دیگر بدون فاصله است. تنها تفاوت این است که تلاوت ویژه کتاب های آسمانی است؛ به خلاف قرائت که اعم است. (۱)

مرحوم طبرسی می نویسد:

تلاوت همان قرائت است. «تلا» یعنی «قرأ» و هر دو به معنای پیروی کردن حروف از یکدیگر است؛ چراکه بعضی از حروف از بعضی دیگر پیروی می کنند. تفاوت در این است که اصل قرائت جمع کردن حروف است و اصل تلاوت پیروی کردن حروف همراه با فهم و تعقل و معرفت است. (۲)

قرآن کریم درباره آیه آیه به پیامبر (صلی الله علیه و آله) می فرماید: (تَلَمَّكَ آيَاتُ اللَّهِ تَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ)؛ ۳ این است آیات خدا که به حق بر تو تلاوت می کنیم. در جای دیگر می فرماید: (ذَلِكَ تَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَ الذِّكْرِ الْحَكِيمِ)؛ ۴ منظور از تلاوت در «تتلو» همان قرائت و سخن گفتن با پیامبر (صلی الله علیه و آله) است که خداوند متعال آیات قرآن را کلمه-کلمه و شمرده بر پیامبر خوانده است، یا این که جبرئیل به فرمان خداوند این کار را انجام می دهد. (۳)

آیات مشابه عبارتند از: جاثیه، آیه ۶، قصص، آیه ۳ و آل عمران، آیه ۱۰۸.

ص: ۲۳۵

۱- (۱). همان، ماده تلی، ص ۷۱.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۲۱۴. ذیل آیه ۴۴ سوره بقره.

۳- (۵). مجمع البیان، ج ۱ و ۲، ص ۶۲۲.

بیان کردن سخنی منظم، پایدار و همراه با فاصله را ترتیل گویند و نیز هرگاه سخنی پایدار به آسانی و راحتی بیان شود آن را ترتیل گویند. (۱)

در قرآن کریم واژه «رتلنا» که مفهوم قرائت و سخن گفتن در قالب وحی را می‌رساند یک بار آمده است (... وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً)؛ ۲ ما آن را جدا-جدا و پشت سر هم و آرام برای تو بیان کردیم.

مرحوم طبرسی در معنای آیه می‌نویسد: «ای بی‌ناه تبیناً و رتلاً ترسیلاً بعضه فی اثر بعض»؛ (۲) به طور روشن و گویا و پشت سر هم می‌فرستیم و بیان می‌کنیم.

پیامبر (صلی الله علیه و آله)، به ابن عباس فرمود: وقتی قرآن را قرائت می‌کنی آن را با ترتیل بخوان. او پرسید ترتیل چیست؟ حضرت فرمود: «بینه تبیاناً و لا تنثره نثر الزمّل و لا تهذه هذّا الشعر...»؛ (۳) حروف و کلمات آن را به روشنی ادا کن؛ نه همچون ذرات شن آن را پراکنده نما و نه مانند شعر آن را پشت سر هم بخوان.

از مفهوم آیه شریفه و نیز از این روایت و روایات مشابه (۴) به خوبی می‌توان دریافت که اساس ترتیل سخن گفتن و گفتاری است؛ اما گفتاری روشن، گویا، منظم و پایدار است. چنین سخنی بدون لفظ، امکان ندارد و این که خداوند متعال می‌فرماید: «ما ترتیل می‌کنیم»؛ یعنی الفاظ آن را به طور منظم و روشن بر تو می‌خوانیم که الفاظ وقتی گویا باشد حاکی از قالب زیبا برای معانی زیبا خواهد بود.

ص: ۲۳۶

۱- (۱). مفردات، ماده رتل، ص ۱۹۲ و لغات قرآن در مجمع البیان، ص ۵۵.

۲- (۳). مجمع البیان، ج ۷ و ۸، ص ۲۶۶.

۳- (۴). همان.

۴- (۵). اصول کافی، ج ۲، ص ۶۱۴.

برخی از اوصاف قرآن کریم نشان می دهد که آیات قرآن به صورت کلمات و الفاظ و تعبیراتی از جانب خداوند متعال آمده اند؛ از جمله آنها تعبیر به «کلام الله» است. قرآن به روشنی با عنوان «کلام الله» توصیف شده است (وَإِنْ أَحَدٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ اسْتَجَارَكَ فَأَجِرْهُ حَتَّى يَسْمَعَ كَلَامَ اللَّهِ...)^۱؛ اگر کسی از مشرکان از تو پناه خواست به او پناه ده تا کلام و سخن خدا را بشنود.

کلام خدا همان الفاظ و عبارات ترکیب یافته و سخن معنادار و ساختار لفظی خداوند متعال است که به پیامبرش آموخته است. (۱) این کلمات بی گمان به صورت لفظ معنادار است.

در روایات نیز ائمه اطهار (علیهم السلام) قرآن را کلام الهی نامیده اند. فضیل بن یسار گوید: از «امام رضا (علیه السلام) از قرآن پرسیدم؟ حضرت فرمود: هو کلام الله؛ آن کلام خدا است». (۲) همچنین در روایت دیگر در تفسیر عیاشی امام (علیه السلام) آن را در «کلام الخالق» (۳) و در روایت دیگر آن را «کتاب الله» (۴) و در روایتی در نهج البلاغه امام علی (علیه السلام) آن را «کتاب ربکم» (۵) نامیده است.

ص: ۲۳۷

۱- (۲). یادآوری می شود که در قرآن گاهی تعبیر «کلمات الله» یا «کلمه الله» اشاره به امور تکوینی و نعمت های الهی نیز می تواند باشد.

۲- (۳). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۶؛ و نیز در نهج البلاغه، خطبه ۳، (ششقیه) از قرآن به «کلام الله» تعبیر شده است.

۳- (۴). همان، ص ۶ و ۷.

۴- (۵). همان.

۵- (۶). همان، خطبه ۱.

توصیف قرآن به «کتاب»، خود دلیل دیگری است بر این که کلمات و الفاظ از خداوند متعال است. برخی آیات، با صراحت قرآن کریم را «کتاب» معرفی کرده اند که از جانب خداوند نازل شده است و «کتاب» واژه ای است به معنای نوشته شده (۱) که لفظ در او دخالت کامل دارد. و کتاب وقتی گفته می شود که حروف یک نوشته کنار هم جمع شده و برخی حروف با برخی دیگر یا الفاظ را به یکدیگر ضمیمه کنند. (۲) و نوشتار بدون لفظ ممکن نیست و روشن است نسبت دادن کتاب به کسی وقتی صحیح است که افزون بر معانی الفاظ نیز از آن او باشد برخی آیات عبارتند از: (وَلَمَّا جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ...؛ ۳ و هنگامی که از طرف خداوند کتابی برای آنها آمد که موافق نشانه هایی بود که با خود داشتند.

(... وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ...؛ ۴ و خداوند کتاب و حکمت را بر تو نازل کرد و آن چه را نمی دانستی به تو آموخت.

(وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ؛ ۵ ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است.

(كَثِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ؛ ۶ از جانب خداوند نور و کتاب

ص: ۲۳۸

۱- (۱). التحقيق في كلمات القرآن، ج ۱۰، ص ۲۱.

۲- (۲). همان، ص ۴۴.

آشکاری برای شما آمده است. و آیات فراوان دیگر؛ از جمله هود، آیه ۱، آل عمران، آیه ۳ و ۷، نساء، آیه ۱۰۵ و انعام، آیه ۹۲.

بررسی مصادر ادعایی وحی

اشاره

یکی از مباحث مربوط به وحی، مصدر آن است. پیش از این به اثبات رسید که خداوند تنها مصدر قرآن است. چون این بحث پایه و اساس اعتبار و ارزش قرآن است و سند آن را به اثبات می‌رساند مخالفان عصر پیامبر تلاش فراوانی کردند تا وحی‌انیت قرآن کریم را خدشه دار کنند؛ به همین جهت قرآن را به خود پیامبر، یا دانشمندان یهود و نصارا و مانند آن نسبت می‌دادند و یا آن را افترا و دروغ آن حضرت یا اسطوره و در نهایت سحر می‌پنداشتند. قرآن نیز شبهات آنها را نقل می‌کند و پاسخ می‌دهد.

در عصر حاضر نیز مخالفان اسلام از جمله خاورشناسان و برخی از روشن فکران مسلمان همان شبهه‌ها را به شکل روزآمدتری مطرح می‌کنند. شاید بشود گفت که یکی از گسترده‌ترین کارها در این باره کتاب هشت جلدی دروس قرآنی از یوسف درّه الحدّاد (کشیش لبنانی) است که بخش‌های مهمی از کتابش را به این موضوع اختصاص داده است و خدای تبارک و تعالی را تنها یک مصدر برای قرآن می‌داند و مصادر دیگر از جمله تورات و انجیل را برای قرآن اثبات می‌کند.

دانشمندان اسلامی به پاسخ‌گویی این شبهات پرداخته‌اند؛ از جمله می‌شود به شبهات وردود استاد معرفت اشاره نمود. کتاب‌های دیگری نیز از دانشمندان اهل سنت به این مهم پرداخته‌اند که کتاب‌های آراء المستشرقین حول القرآن الکریم، مصدر القرآن دراسه الشبهات و المبشرین حول الوحی المحمدی از عمر بن ابراهیم رضوان، الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی از محمود ماضی،

شبهات حول القرآن و تنفیدها از غازی عنایت و قضایا قرآنیه از فضل حسن عباس از آن جمله اند.

به همین جهت شبهات مخالفان و حیانی بودن قرآن کریم در دو قسمت قابل بحث و بررسی است. شبهات عصر رسالت و شبهات خاورشناسان معاصر.

۱- اجمالی از شبهات عصر رسالت

مشرکان از آغاز رسالت نسبت به آیات قرآن القاء شبهه می کردند؛ از جمله این که می گفتند آیات قرآن از خداوند متعال نیست. برخی از آنها در بحث پیشین بررسی شد که عبارتند از:

- پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن را از افرادی گرفته است که آگاه به کتب پیشین بوده اند.

- معانی قرآن از خداوند است؛ ولی الفاظ را پیامبر ساخته و پرداخته است.

- افراد سخنور و فصیح عصر رسالت از آیات قرآن شگفت زده شده و اتهام سحر به آن زدند؛ سپس از این اتهام دست برداشته و اعتراف کردند که نه کلام بشر است و نه کلام جن.

افزون بر آن، کفار و مشرکان با تعبیرهای مختلف سعی کرده اند قرآن را بی اعتبار کنند و با سخنانی مانند افتراء، اساطیر و سحر می کوشیدند قدسی بودن قرآن کریم و وحیانت آن را زیر سؤال برده و مردم را از دین اسلام جدا کنند. برخی از آن تعابیر عبارتند از:

افتراء: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِن هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ)؛ ۱ و کسانی که کافر شدند گفتند: این قرآن نیست؛ مگر دروغی که محمد بر بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری کرده اند.

این جا دو شبهه علیه قرآن مطرح شده است: این که قرآن افترا و بافته خود محمد (صلی الله علیه و آله) است و گروهی نیز محمد را بر این کار یاری کرده اند.

آیات دیگر: (أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ) ۱ و کفار با صراحت می گفتند: (قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ). ۲

اساطیر: (وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ اكْتَتَبَهَا فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا)؛ ۳ گفتند افسانه های پیشینیان است که او آنها را رونویسی کرده، هر بامداد و شبانگاه بر او خوانده می شود (و اکتتبه می تواند به این معنا باشد که برای او می نویسند؛ زیرا خود نمی تواند بنویسد). و نیز انفال، ۳۱؛ نحل، ۲۴؛ نمل، ۶۸ و قلم، ۱۵).

سحر: (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنَّ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ)؛ ۴ و کسانی که کافر شدند درباره حق هنگامی که به ایشان آمد، گفتند: این نیست مگر جادویی هویدا. و نیز صافات، آیه ۱۵؛ احقاف، آیه ۷؛ قمر، آیه ۲؛ صف، آیه ۶ و مدثر، آیه ۲۴.

طبق این آیات کفار و مشرکان می گویند آیاتی که محمد (صلی الله علیه و آله) آورده یا دروغ به خدا می بندد و خودش درست کرده یا افسانه ها و قصه های ساختگی گذشتگان است یا سحر و جادوی محمد (صلی الله علیه و آله) است. خداوند بسیار کوتاه به آنان پاسخ داده است؛ برای نمونه در پاسخ افترا و اساطیر بودن قرآن کریم، در آغاز بی اساس بودن شبهه را مطرح نموده که (... فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ زُورًا)؛ ۵ به راستی که [با این گفتار خود] ستم و دروغی ناروا و بی دلیل پیش آوردند. و نیز پاسخ می دهد که

﴿قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ غَفُوراً رَحِيماً﴾؛ ۱ بگو این قرآن را (اگر آن را افسانه و دروغ خواندند) کسی فرو فرستاده است که راز نهان را در آسمان ها و زمین می داند. او همواره آمرزگار و مهربان است.

در پاسخ اتهام سحر نیز می فرماید: «(من اگر دروغ گویم خود گرفتار عذاب می شوم) جز وحی الهی از چیزی پیروی نمی کنم». (۱)

۲- شبهات خاورشناسان

اشاره

خاورشناسان درباره مصادر وحی نظرات مختلفی مطرح کرده اند. برخی یا بیشتر آنها یهود و نصارا و دیگر ادیان را منشأ و مصدر قرآن دانسته اند. برخی دیگر خود پیامبر را مصدر قرآن دانسته و قرآن را ساخته و پرداخته او می دانند که در این جا چنین مواردی را بررسی می کنیم.

الف) منشأ قرآن؛ یهود، نصارا و دیگر ادیان

برخی مستشرقان سعی کرده اند با تمسک به ادله ای همچون سفرهای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به شام یا دیدار با برخی از علمای یهود و نصارا، و نسبت دادن مطالعه کتب اهل کتاب به پیامبر، آن حضرت را در جریان آوردن آیات قرآن، متأثر از اهل کتاب قلمداد نموده و مصادری را برای وحی بیان کنند. از جمله این مستشرقان می توان به «ریچارد بل» (مستشرق انگلیسی) اشاره کرد. (۲) وی مدعی است که بسیاری از آیات، از جمله آیات بعث، از مصادر مسیحی متأثر بوده اند. (۳)

ص: ۲۴۲

۱- (۲). احقاف، آیه ۹.

۲- (۳). مجله دراسات السامیه و الشرقیه، س ۱۹۴۵م؛ آراء المستشرقین حول القرآن الکریم؛ ج ۱، ص ۱۰۰.

۳- (۴). همان، ج ۱، ص ۱۰۴، از مقدمه بل بر قرآن، فصل ۷، مراحل نمو القرآن.

او در فصل هشتم کتابش (فصل محتوای قرآن و مصادر آن) قرآن را در به کارگیری برخی الفاظ و صفاتی همچون «الرحمن» از مذهب مانوی متأثر دانسته است. (۱) او همچنین در فصل نهم (فصل قصص) مدعی است که قصص قرآنی بیش از مصادر مکتوب، بر مصادر شفوی متکی بوده است. (۲) همچنین وی، اصل قرآن را متأثر از لغت سریانی دانسته است. (۳)

«بروکلمان» و «تور آندریه» اسلوب قرآنی را متأثر از مبشران مسیحی جنوب عربستان دانسته اند و لغت سوره را نیز لغتی عبری (عبرانی جدید) قلمداد کرده اند؛ (۴) همچنین «بیرنات هیلر»، مستشرق مجاری (م ۱۹۴۳م) نیز در بحثی با عنوان «عناصر یهودی در مصطلحات قرآن» که در سال ۱۹۲۸م منتشر شده است، سعی بر اثبات تأثیرپذیری قرآن از یهود دارد؛ (۵) چنان که «وزف هورفیش» (۱۹۳۱م) نیز مقاله ای با عنوان «اسماء اعلام یهودی در قرآن» دارد که در سال ۱۹۲۵م منتشر شده است. (۶) «ونز برو (اسلام شناس معاصر) نیز افزون بر تأکید بر تکون تدریجی قرآن طی دو قرن، آن را متأثر از سنت یهودی معرفی کرده است. (۷) برخی دیگر از آنان، پیامبر را از حنیفان و ادیان گذشته تأثیرپذیر دانسته اند و حتی برخی، عمر

ص: ۲۴۳

۱- (۱). همان، ج ۱، ص ۱۰۴، از مقدمه بل بر قرآن، فصل ۷، مراحل نمو القرآن.

۲- (۲). همان، ج ۱، ص ۱۰۵.

۳- (۳). المستشرقون و الدراسات القرآنية، ص ۳۳ و ۳۴.

۴- (۴). همان.

۵- (۵). همان و مصدر القرآن «دراسة لشبهات المستشرقين و المبشرين حول الوحي المحمدي» ص ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۷،

۱۲۱، ۱۴۰، ۲۱۷، ۲۲۹ و ۲۷۸.

۶- (۶). همان.

۷- (۷). بولتن مرجع، ش ۶، ص ۱۲۶.

بن خطاب را تعلیم دهنده به آن جناب معرفی کرده اند. (۱)

برخی از مستشرقان، شعائر اسلام را-که بخش عمده ای از آن در قرآن آمده-حاصل ابداعات خاصه و تأثیرات متنوع صحابه از جاهلیت، یهود، نصرانیت، فارس ها، و... دانسته اند. (۲) برخی نیز در حالت تردید بین این مدعا سیر کرده اند که قرآن یا حاصل اختراع پیامبر یا اقتباس از غیر است. (۳) برخی تأثیرپذیری پیامبر را از ورقه بن نوفل درست می دانند و جریان «فترت وحی» را ناشی از وفات ورقه دانسته اند. به جز وی از بحیرای راهب، یا غلامی رومی که در مکه صنعت گری می کرد (حدّاد رومی) را نام برده اند. (۴)

چنان که گذشت، وجود برخی الفاظ غیر عربی در قرآن، به اتهام یاد شده بیشتر دامن زده است. (۵)

«آندره ناتان شورقی» (مترجم یهودی قرآن) از جمله کسانی است که در بسیاری موارد سعی کرده برای واژگان قرآنی، ریشه های عبری و یهودی بترشد. (۶)

چنان که تشابه مضامین برخی آیات قرآن مانند علق، آیه ۱؛ مزمل، آیه ۸ و

ص: ۲۴۴

۱- (۱). المستشرقون و الدراسات القرآنیة، ص ۷۶؛ درباره قول به مصدریت تورات و انجیل برای قرآن، همچنین ر. ک: دکتر عبدالعظیم ابراهیم محمد المرطعنی، افتراءات المستشرقین علی الاسلام، ص ۱۳؛ الدفاع عن القرآن ضد منتقدیه؛ الاسلام و شبهات المستشرقین، ص ۲۸۳.

۲- (۲). الاسلام و شبهات المستشرقین، ص ۲۹۲، ۲۶۱ و ۱۴۲.

۳- (۳). همان، ص ۳۰۵.

۴- (۴). محمود ماضی، الوحی القرآنی فی المنظور الی الاشرافی و نقده، ص ۱۱۷-۱۲۰، از مونت گمری وات، محمد فی مکه، ص ۹۲-۹۵ و ۷۴-۷۵؛ شبهات حول القرآن، ۱۰۹ و ۱۱۰ و تنفیدها، ص ۲۵.

۵- (۵). الدفاع عن القرآن ضد منتقدیه.

۶- (۶). بولتن مرجع، ش ۶، ص ۱۵۹؛ عبری گرای مدرن در ترجمه قرآن.

انسان، آیه ۲۵، با آیات عهدین نیز به این شبهه بیشتر دامن می زند؛ (۱) مانند اشعیا، باب ۱۲، آیه ۱۴ و مزامیر، مزموور ۱۱۶، آیه ۱۳ و ۱۷.

«تئودور نولد» که (۲) قرآن را برگرفته از متون کهن دانسته است؛ دلیل او تنها همگونی آموزه های قرآن با دیگر کتب است؛ چراکه داستان ها و حکمت های قرآن همان است که در کتب یهود و اناجیل و حتی در آموزه های زردشت و برهما آمده است؛ از جمله داستان معراج، نعمت های اخروی، جهنم، صراط، آغاز با بسمله، نمازهای پنج گانه و دیگر احکام عبادی؛ نیز گواهی هر پیامبر به پیامبر بعدی که همه و همه برگرفته از متون کهن است که نزد عرب شناخته شده بود.

ویل دورانت در تاریخ خود یادآور می شود که دین اسلام در بعضی موارد به آیین یهود شباهت دارد. قرآن از یک سو به ستایش دین یهود می پردازد و از سوی دیگر آن را نکوهش می کند؛ اما در زمینه مفاهیمی چون توحید، نبوت، ایمان، توبه، روز حساب و بهشت و دوزخ از تعلیمات موسی متأثر است... مراسم دینی آیین یهود به نام شمائسرائیل (هان گوش کن اسرائیل!) که تأکیدی است بر یکتایی خدا، در دین اسلام به صورت لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ درآمده است. عبارت «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» انعکاسی از یکی از عبادات مکرر صفت رحمان است که در باره یهود به کار می رود. صفات و اصطلاحاتی که در تلمود آمده اند همواره مسلمین از آن استفاد کرده اند. همین امر افرادی را بر آن داشته است که تصور کنند محمد (صلی الله علیه و آله) منابع دین یهود را می شناخته است. (۳)

ص: ۲۴۵

-
- ۱- (۱). بولتن مرجع، ش ۶، ص ۴۷، مقاله «برخی واژگان و مفاهیم دینی-جمعی در قرآن»، فردریک چنی.
 - ۲- (۲). آراء المستشرقین حول القرآن الکریم و تفسیره، ج ۱، ص ۲۷۲-۲۹۰ و ۳۳۵. همچنین ر. ک: نولدکه، تاریخ قرآن، فصل اول: نبوت محمد و منابع تعالیم وی، ص ۳ به بعد.
 - ۳- (۳). تاریخ تمدن، ج ۴، ص ۲۳۶-۲۳۸، عصر ایمان، فصل نهم.

استاد معرفت، خاورشناسان دیگری مانند «تسدال، ماسیه، آندریه، لامنز و گلدزیهر» را نیز بر همین عقیده می‌داند. (۱)

تشابه موجود بین قصص قرآنی و قصه‌های کتاب مقدس نیز زمینه دیگری برای طرح اتهام یاد شده است. «فیلیپ» مدعی است که «می‌توان گفت تا حدی همه قصص تاریخی در قرآن، در تورات نظیر و نمونه دارد؛ جز برخی قصص عربی خالص که ناظر به عاد و ثمود و لقمان و اصحاب فیل و... است». (۲)

مستشرق دیگری به نام «جویتی»، قصص را کم و بیش مطابق با تورات دانسته، ضمن آن که معتقد است در قرآن، بعضی حقایق مربوط به انبیا، آمیختگی دارد. او گفته که چه بسا این ناشی از تصور وی مبنی بر بهترین و آخرین نبی بودن او باشد. و قصه‌اش شامل برخی از انبیا بنی اسرائیل می‌شود؛ نظیر قصه نوح و کشتی آن، ابراهیم و همسرش، موسی و معجزاتش، داود و سلیمان و پادشاهی و حکمتی که خداوند به این دو داده است؛ ضمن آن که از ذکر بسیاری از انبیا و ملوک برجسته یهودی غافل شده است. (۳)

مسئله تأثیرپذیری از عهدین تا آن جا پیش رفت که برخی از مستشرقان در ابتدا سعی داشتند عهدین را مصادر اصلی قرآن بدانند؛ از این رو اقوامی همچون عاد و ثمود که در عهدین نیستند را منکر شدند؛ اما پس از آن که نام آن‌ها را در تاریخ بطلمیوس یافتند، و اسم عاد را مقرون به اسم ارم در کتب یونانی (اکرانیت، Akranitac) دیدند، و باستان‌شناسی به نام «موزیل تشیکی» (مؤلف

ص: ۲۴۶

۱- (۱). شبهات و ردود، ص ۷.

۲- (۲). فیلیپ، تاریخ العرب، ج ۳، ص ۱۵۱.

۳- (۳). الوحی القرآنی فی المنظر الاستشراقی و نقده، ص ۱۳۹-۱۳۵ (از: ۳۰ - ۲۸ PP Goitein Jews and Arobes).
(.

کتاب الحجاز الشمالي) در مدین، معبدی یافت که در آن به زبان نبطی و یونانی اشاره به قبائل ثمود شده است، سعی کردند مصادری غیر از عهدین نیز برای قرآن تصور کنند. (۱)

برخی از آنان همچون «کایتانی» کوشیده اند تأثیرپذیری پیامبر از اهل کتاب در تبیین تاریخ امم پیشین را اثبات کنند و به حضرت تهمت بزنند که به نوعی تحریف نیز دست زده و سعی کرده تاریخ یهود قدیم را به گونه ای دیگر عرضه کند؛ از این رو پس از به دست آوردن فتوحات، کسانی همچون ابن عباس موفق شدند برتری تمدن مسیحی، و عیوب فراوان عقیده جدیدی را که ضمن آن، پیامبر خواسته بود تاریخ یهود قدیم را بر اساس آن بنا نهد، دریابند؛ از این رو، ابن عباس سعی داشت که این عیوب را جبران کند. (۲)

زمینه دیگر اتهام مستشرقان بر تأثیرپذیری پیامبر از اهل کتاب در آوردن قرآن این است که ذکر اهل کتاب در آیات مدنی، به دلیل تأثیرپذیری پیامبر از آنان بوده، از این رو چون اهل کتاب در مکه نبودند نامی نیز از آنان در قرآن نیست. (۳)

یوسف دره الحداد، نظر جدیدی مطرح ساخته؛ بدین صورت که برای قرآن مصدر اولی و مصادر ثانوی فرض کرده است. وی می گوید:

اولین مصدر برای قرآن خداوند است که مبدأ هر چیزی است و این، عقیده ای ایمانی نزد مسلمانان است و کلام و جدالی در آن نیست؛ اما این عقیده،

ص: ۲۴۷

-
- ۱- (۱). مطلع النور، عقاد، مصر، سلسله کتاب الشهر، ص ۷۴، به نقل از الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی، ص ۱۳۵.
 - ۲- (۲). کایتانی، مقدمه حولیات الاسلام، ص ۳۸۲؛ من قضایا الفکر الاسلامی کما یراها بعض المستشرقین؛ الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی، ص ۱۳۵.
 - ۳- (۳). شبهات حول القرآن و تفنیدها، ص ۹۲.

بحث از مصادر ثانویه درباره قرآن را منع نمی کند. مصادری که پیامبر به سبب حضورش در آن محیط خاص، به طرق مختلف تحت تأثیر آن ها بوده است. (۱)

ایشان مهم ترین مصدر قرآن را کتاب مقدس به ویژه تورات می داند و آیاتی از خود قرآن را گواه می آورد؛ از جمله:

- (إِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَى * صِيحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ مُوسَى)؛ ۲ بی تردید این معنا در صحیفه های گذشته هست؛ صحیفه های ابراهیم و موسی.

- (أَمْ لَمْ يُنَبِّأْ بِمَا فِي صِيحُفِ مُوسَى * وَإِبْرَاهِيمَ الَّذِي وَفَّى * أَلَّا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)؛ ۳ آیا به آن چه در صحیفه های موسی آمده خبر نیافته است؛ و نیز همان ابراهیمی که وفا کرد که هیچ بردارنده ای بار گناه دیگری را بر نمی دارد.

- (وَ إِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأُولِينَ * أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ)؛ ۴ این در نوشته های پیشینیان هست. آیا برای ایشان این خود دلیل روشنی نیست که عالمان بنی اسرائیل از آن اطلاع دارند؟

دره الحداد می گوید:

آیه نخست محمّد (صلی الله علیه و آله)، نشان از سازگاری قرآن او با زبرالأولین (متون پیشینیان) دارد و آیه دوم او دانشمندان بنی اسرائیل را بر تطبیق، گواه می گیرد؛ اما چه ارتباطی است میان قرآن و یافته شدن آن در زبرالأولین؟ این راز محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ زیرا آیه های او در زبرالأولین با زبان غیر عربی نازل شده که آن ها نمی دانند؛ پس عالمان بنی اسرائیل به محمّد (صلی الله علیه و آله) رسانده اند و او نیز با زبان عربی آشکار، مردم را بدان بیم داده است.

ص: ۲۴۸

پس اصل قرآن در متون پیشینیان نازل شده بود و این ارتباط میان قرآن و کتاب های منبع آن را می رساند که زبرالأولین، یعنی صحیفه ها و کتاب های پیشینیان.

نیز آیه (وَ مِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَ رَحْمَةً وَ هَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا) ۱ به صراحت می گوید او بر کتاب موسی شاگردی کرده و آن را در قالب زبان عربی ریخته است. در نتیجه قرآن، نسخه عربی برگردان از کتاب اصلی (تورات) است. منظور از تفصیل در آیه (كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...) ۲ نیز یعنی برگردان عربی از متن اصلی غیر عربی است. (۱)

نقد و بررسی

مصدر بودن یهود و نصارا و سایر ادیان برای متن قرآن کریم پذیرفتنی نیست و افزون بر دلایل گذشته که الهی بودن قرآن را ثابت می کرد می توان به دلایل و شواهد دیگری نیز اشاره نمود:

چنان چه پیش از این گذشت محمد (صلی الله علیه و آله) شخصی امی (درس نخوانده) و به گواهی تاریخ و قومش، در وطن و مسافرت هیچ آموزگاری نداشته و مطالب قرآن را از کسی نیاموخته است.

عهد قدیم در زمان رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به اعتراف خود مستشرقان تا آن زمان به زبان عربی ترجمه نشده و منابع تورات که در دست رهبانان بوده است به زبان غیر عربی بوده است و نخستین ترجمه اسفار تورات که به زبان عربی شده در اوائل خلافت عباسیان بوده است. (۲)

ص: ۲۴۹

۱- (۳) . دروس قرآنی، ج ۲، ص ۱۷۳-۱۸۸، فصل: القرآن و الكتاب بیئه القرآن التکابیه.

۲- (۴) . الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی و نقده، ص ۱۴۸، به نقل از دائره المعارف بریتانیا، ص ۲۶ و ۲۷، مقاله سهیل ویب.

اگر آموزگاران و افرادی از یهود و نصارا وجود می داشت که عرب ها می توانستند نزد آنها آموزش ببینند به یقین نخبگان و افراد متفکری در میان عرب و قریش وجود داشتند تا آنها نیز مانند محمد (صلی الله علیه و آله) سخنانی را بیاورند و به جهانیان عرضه بدارند و شگفتی جهانیان را برانگیزند؛ در حالی که افرادی را که مخالفان آموزگار پیامبر می دانند، مانند «بلعام» یا «عایش» یا «سلمان فارسی» (۱) مطابق شأن نزول ذیل آیه ۱۰۳ سوره نحل در تفاسیر مجمع البیان، ابن کثیر، نمونه و... نطق به عربی را به خوبی نمی دانستند؛ چه برسد به این که فصیح ترین و بالاترین سخن عربی را بر زبان بیاورند.

اگر محمد (صلی الله علیه و آله) این قرآن را از اهل کتاب گرفته بود بر اساس دشمنی که اهل کتاب با آن حضرت داشتند توطئه های فراوانی علیه آن حضرت نموده و از هیچ کاری برای تضعیف دین اسلام کوتاهی نمی کردند و آن را منتشر نموده و چنین افرادی را معرفی می کردند و می گفتند که این قرآن را از ما آموخته است یا از کتاب های ما گرفته و بر شما قرائت می کند؛ در سخن های فراوان آنها چنین چیزی وجود ندارد.

اگرچه قرآن کریم داستان هایی دارد که در تورات و انجیل نیز آمده است، داستان های قرآنی تفاوت جوهری و اساسی با دیگر کتب آسمانی دارد؛ از جمله داستان آفرینش آدم (علیه السلام)، توفان نوح (علیه السلام)، غرق شدن فرعون و نجات قوم موسی (علیه السلام) و چند داستان دیگر.

موریس بوکای در رد نظریه شباهت داستان آفرینش قرآن با تورات می نویسد: من معتقدم که این نظریه اشتباه است که داستان آفرینش قرآن به

ص: ۲۵۰

۱- (۱). ذیل آیه ۱۰۳ سوره نحل در تفاسیر مجمع البیان؛ تفسیر القرآن العظیم؛ تفسیر نمونه.

تورات بسیار نزدیک است؛ بلکه اختلافات آشکاری در این دو کتاب وجود دارد که قابل مقایسه با یکدیگر نیستند. (۱)

همچنین ایشان مطرح می‌کند که توفان نوح (علیه السلام) در تورات یک توفان جهانی برای عقاب همه انسان‌های کافر است؛ در حالی که قرآن کریم توفان را برای مجازات عده‌ای محدود مطرح کرده است. (۲)

در داستان غرق شدن فرعون نیز تفاوت‌های اساسی بین سفر هجرت در تورات و بین آیات قرآن کریم مشاهده می‌شود؛ از جمله نجات بدن فرعون است (۳) که قرآن می‌فرماید: (فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِدَنِّكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً...). ۴

افزون بر آن، معرفی پیامبران در قرآن با نوعی نزاهت، صفات و اخلاق بسیار والا، به دور از گناه و همراه با عصمت بیان شده است؛ در حالی که در کتب عهدین به پیامبران از جمله حضرت داود، سلیمان، لوط (علیهم السلام) و برخی دیگر گناهان بسیار زشت و کردارهای ناپسند نسبت داده شده است که شایسته آنان نیست. (۴)

بسیاری از داستان‌هایی که در قرآن کریم مطرح شده در تورات و انجیل یافت

ص: ۲۵۱

۱- (۱). موریس بوکای، الکتب المقدسه (فی ضوء المعارف الحديثه)، ص ۱۵۷، به نقل از فضل حسن عباس، قضایا قرآنیه، ص ۲۰۳.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). همان، ص ۲۰۴.

۴- (۵). الکتب المقدسه؛ در عهدین پیامبران افراد معمولی معرفی شده‌اند که گرفتار کار خلاف عفت و تجاوز به نوامیس خود و دیگران بودند. (سفر پیدایش ۲۷/۹-۲۹ و ۳۸/۱۹-۳۰، ۳۴ و ۴۹) و نیز دارای خدعه، نیرنگ، دروغ و نفاق هستند. (همان/ ۲۷ و دوم سموئیل/ ۱۱، ۱۳، ۱۸ و اول پادشاهان/ ۱۳ و ارمیا/ ۲۳/۱۲) و نیز ر. ک: مرقس/ ۱۴/۱۷، متا/ ۱۶/۱۳ و ۱۹ و اعمال رسولان ۷، ۸ و ۹.

نمی شود؛ از جمله آنها داستان هود (علیه السلام)، صالح (علیه السلام) و شعیب (علیه السلام) است و اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرآن را از اهل کتاب آموخته بود این اضافات را در کتاب خود مطرح نمی نمود. (۱)

قرآن کریم به دست برد و تحریف کتب تورات و انجیل اشاره نموده است که دانشمندان آنها به تحریف کتاب خود می پردازند. (۲)

و اگر پیامبر مطالب خود را از آنها نقل کرده باشد بدین معناست که مطالب خود را از کتاب های تحریف شده و ضعیف گرفته است.

(ب) محمد، مصدر قرآن

برخی از خاورشناسان، قرآن را ساخته پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) دانسته اند. این گروه در غرب سابقه ای طولانی داشته و در قرون وسطا اکثریت را تشکیل می دادند؛ ولی در دوره های بعد به علت مطالعه بیشتر درباره قرآن و پی بردن به حقانیت آن از تعداد آنها کاسته شد؛ اما با یک رویکرد حرفه ای تر وارد عرصه مخالفت با وحیانیت قرآن شدند. آنان تصریح کرده اند که با این کار چند هدف را پی می گیرند: تبلیغ علیه اسلام، دفاع از مسیحیت، دشمنی با مسلمانان و سرزنش آنان. روش های اینان در انتساب قرآن به محمد (صلی الله علیه و آله) متفاوت می نماید؛ برخی عنوان ترجمه خود را «قرآن محمد (صلی الله علیه و آله)»، برخی وحی را امری درونی و نفسانی و برخی محمد (صلی الله علیه و آله) را نابغه ای زیرک معرفی کرده اند. که به بررسی این موارد می پردازیم:

یکم) قرآن محمد (صلی الله علیه و آله)

این نام عنوانی است که عده ای از مترجمان قرآن در غرب بر ترجمه خود

ص: ۲۵۲

۱- (۱). الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی، ص ۱۴۸.

۲- (۲). مائده، آیه ۱۳؛ نساء، آیه ۴۶.

گذاشته اند. این چه بسا روش دو هدف اساسی را در پی داشت: از محتوای قرآن آگاه می شدند و غرض خود (مخالفت با الهی بودن قرآن را پی ریزی می کردند).

از میان آنها مش شود افرادی را برشمرد؛ از جمله «الکساندر راس» در سال ۱۶۴۹ میلادی عنوان ترجمه خود را با نام «قرآن محمد (صلی الله علیه و آله)» منتشر کرد؛ جرج سیل که از مترجمان نامی است، ترجمه خود را در سال ۱۹۷۴ میلادی منتشر کرد. و آن را «قرآن معروف به قرآن محمد (صلی الله علیه و آله)» نام نهاد. همچنین است ترجمه «رودول» در سال ۱۸۶۱ میلادی و ترجمه «ان. جی داود» در سال ۱۹۶۵ که محمد (صلی الله علیه و آله) را نویسنده ای زیرک و قرآن را غیر الهی دانسته اند. (۱)

نقد و بررسی

انتخاب نام های گفته شده برای ترجمه های خود، نشان از این نکته دارد که اینان قرآن را کتاب آسمانی نمی دانند؛ بلکه این کتاب از جانب محمد (صلی الله علیه و آله) آمده است.

این موارد چیزی جز انکار صریح و بدون دلیل بوت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و وحنایت قرآن کریم نیست و تنها ادعاهای بی اساسی است که امروزه هیچ پژوهشگری در بطلان آن تردید ندارد. این اتهامات نخ نما شده نه تنها اسلام را تضعیف نمی کند؛ بلکه روز به روز برحقانیت قرآن می افزاید تا جایی که محققان منصف همچون دکتر موریس بوکای (محقق فرانسوی) با مطالعه قرآن به این نتیجه رسیده اند که تنها کتابی که می شود آن را به خدا نسبت داد کتاب آسمانی مسلمانان است، وی با انتقاد از محققان مسیحی و کلیسا می گوید: «ناگزیر باید تصدیق کرد که این داده های اخیر اسلام عموماً در کشورهای غربی ما ناشناخته اند هستند». (۲)

ص: ۲۵۳

۱- (۱). ر. ک: رویکرد خاورشناسان به قرآن، ص ۱۵۹؛ مجله مترجم، ص ۲۱۰-۲۱۴.

۲- (۲). مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۴.

وی فرایند تبلیغی مسیحیت بر ضد اسلام را بسیار جاهلانه می داند و ضمن بیان تفاوت های فراوان بین کتاب مقدس و قرآن می نویسد: «تفاوت اساسی دیگر بین کتاب مقدس مسیحیت و اسلام این است که مسیحیت فاقد یک متن وحی تثبیت شده هم زمان است؛ در صورتی که اسلام دارای چنین متنی می باشد».^(۱)

وی باور دارد که هیچ یک از مطالبی که در قرآن آمده است از نظر علمی انکارپذیر نیست؛^(۲) زیرا نمی شود پذیرفت که وحی خداوندی بتواند امر نادرستی را بیان کند و این به خلاف کتاب مقدس است.^(۳) مار گولیوس^(۴) استاد دانشگاه آکسفورد (۱۸۵۸-۱۹۴۰م) می نویسد:

قرآن قطعاً مقام بزرگی در بین کتاب های این جهان دارد. هر چند تازه ترین و آخرین کتاب الهی است، تأثیری که بر روی توده های بشریت بخشید، با سایر آنها که عمر طولانی تری دارند قیاس شدنی نیست.^(۵)

همچنین در این زمینه کافی است به دیدگاه های دانشمندان بزرگ غربی از جمله پروفیسور آرتور آربری (Artur Gan Arber) دانشمند انگلیسی (۱۹۶۹م) هربرت جورج ولز (H.G. Wells) محقق انگلیسی، دکتر ماردریس (Dr Mardrice) دانشمند فرانسوی، آلبرت اینشتاین (Albert Einstein) بزرگ متفکر و فیزیکدان آلمانی (۱۸۷۹-۱۹۵۵م) مراجعه نمود.^(۶)

ص: ۲۵۴

۱- (۱) . همان، ص ۸.

۲- (۲) . همان، ص ۹.

۳- (۳) . همان، مقدمه کتاب.

۴- (۴) . David Samuel Margoliooth.

۵- (۵) . مهدی معینان، قدمی در شناخت قرآن، ص ۴۴؛ محمد مهدی عقلی، قرآن از دیدگاه، دانشمند جهان، ص ۱۱۴، ص ۲۰.

۶- (۶) . همان و راه تکامل، ج ۶، ص ۶۳-۲۰.

افزون بر آن، دلایل گذشته، از جمله امی بودن پیامبر، معجزه بودن قرآن و این که هیچ بشری نمی تواند مانند آن را بیاورد این شبهه را باطل می کند خواهد آمد.

دوم) وحی نفسانی

گروه دیگر وحی را از نظر روان شناسی بررسی کرده اند و حالت های نفسانی و درونی پیامبر یا شخصیت باطنی وی را عامل وحی قرآن دانسته اند. خلوت گزینی های پیامبر (صلی الله علیه و آله) و حضور وی در غار حرا را نیز مهم ترین نشانه آن دانسته اند اینها معتقدند که روح انسان جلوه ای از روح خدا است؛ از این رو وحی چیزی نیست جز همان شخصیت باطنی انسان و آگاهی یابی او در برهه ای از زمان نسبت به پیامی که زمینه ساز رشد و تعالی جامعه بشری است. (۱)

ادوارد مونته (۲) و امیل درمنگهام (۳) از خاورشناسانی اند که بر این موضوع تأکید بسیار دارند.

ادوارد مونته دانشمند فرانسوی در مقدمه اش بر ترجمه قرآن کریم (چاپ ۱۹۲۹) می گوید: «محمد (صلی الله علیه و آله) همانند پیامبران بنی اسرائیل، پیامبری راستگو بود و به وی نیز همانند آنان الهام نفسی می شد». (۴)

درمنگهام نیز با تفصیل بیشتری معتقد است که در جهان هستی امور غیبی وجود دارد و انسان ها اگر چشم و گوش باز کنند می توانند با آنها مرتبط شوند، و چشم و گوش مردم عادی آن را نمی بیند و نمی شنود؛ اما محمد (صلی الله علیه و آله) گمان

ص: ۲۵۵

۱- (۱) . تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، ص ۴۶.

۲- (۲) . A. Monteih .

۳- (۳) . E. Dermenchem .

۴- (۴) . به نقل از: محمد عبده، المنار، ج ۱۱، ص ۱۴۶.

می کند می بیند و می شنود. آیا این امور ماوراء طبیعی جز قلب خالص و درون پاک و قلبی پر از ایمان می خواهد؟ (۱)

ایشان می افزاید:

چون سال ۶۱۰ میلادی شد حالت درونی شدید و خاصی برای محمد (صلی الله علیه و آله) پیش آمد. وی به نادرستی باورهای قومش پی برد و می دانست برای رهایی انسان ها از گمراهی، پیامبری برانگیخته می شود و با خود اندیشید که وقت آن است که خداوند بار دیگر بر انسان ها رحمت آورد و برای نجات آنها از بدبختی، وحی بفرستد. وی آرامش درونی خود را در غار حراء یافت و به آن جا پناه برد و هر روز حالت درونی او شدیدتر و عمیق تر می شد و روح خود را با روزه گرفتن و بیداری و اندیشه صیقل می داد. وی شب و روز خواب و بیداری را فراموش کرده بود و گویا صداهایی از میان سنگ های صحرا می شنید که به رسالت او بشارت می داد و ایمان داشت تا روزی که در غار حرا در خواب بود فرشته ای نزد او آمد و گفت: بخوان. پاسخ داد: نمی توانم و این آغاز وحی و نبوت بود. (۲)

گلدزیهر (۳) نیز تأکید نموده که محمد (صلی الله علیه و آله) شخصیتی با استعداد و پاک بود که بر او وحی نفسی می شد و در واقع دریافتی از خودش به او افاضه می شد. (۴)

افرادی مانند تورآندریه (۵) و گیب (۶) نیز به این دیدگاه معتقدند. (۷)

ریچارد بل (۸) نیز الفاظ و کلمات قرآن را از ناحیه خداوند ندانسته و آن را

ص: ۲۵۶

۱- (۱). الوحی المحمدی، ص ۸۰.

۲- (۲). همان و ر. ک: الاسلام و شبهات المستشرقین، ص ۱۴۴.

۳- (۳). Goldziher.

۴- (۴). العقیده و الشریعه فی الاسلام، ص ۸۳.

۵- (۵). Torandrea.

۶- (۶). Gibb.

۷- (۷). ر. ک: رویکرد خاورشناسان به قرآن، ص ۱۶۷ و ۱۶۶.

۸- (۸). Bell.

محصول «مفهوم سازی و تعبیرهای ابتکاری» پیامبر از تجربه روانی و حالات شخصی می داند. (۱)

نقد و بررسی

یکم) انتساب وحی به شخصیت باطنی پیامبر (صلی الله علیه و آله) در واقع نوعی کشف و شهود و در نهایت نوعی الهام درونی است. به این نوع دریافت ها در اصطلاح عرفانی، وحی گفته نمی شود؛ بلکه این را «الهام» یا «علم باطنی» می نامند (۲) یا به اصطلاح نوپدید همان تجربه عرفانی است؛ نه وحی. وحی پیامبران، وحی خاص الهی است که از بیرون شخصیت باطنی، بر آنان القا می شود و ویژگی های خاص خود مانند یقینی بودن، خطاناپذیر بودن و مکلف به تبلیغ بودن را دارد؛ به خلاف الهام و کشف و شهود.

از طرفی دیگر دریافت های باطنی ممکن است برای افراد بسیاری حاصل شود؛ به خلاف وحی رسالی که تنها ویژه پیامبران و افراد برگزیده از جانب خداوند است.

غزالی می گوید:

وحی رسالی بالاترین مرتبه را در میان علوم بشری دارد که کسی غیر از انبیا نمی تواند آن را داشته باشد؛ چراکه بدون واسطه از خداوند متعال گرفته شده و ارث ویژه انبیای الهی است که باب آن با خاتم پیامبران [محمد (صلی الله علیه و آله)] بسته شده است. (۳)

دوم) انتساب قرآن به شخص پیامبر مبتنی بر این است که یا خود پیامبر چنین ادعا کرده باشد یا او «العیاذ بالله» دروغ گو باشد.

ص: ۲۵۷

۱- (۱) . ر. ک: ریچارد بل، مقدمه ای بر ترجمه قرآن، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۴۵.

۲- (۲) . ر. ک: فصوص الحکم، التعليقات، ج ۲، ص ۳۰۵ و ج ۱، ص ۱۳۳، مجموعه رسائل الامام الغزالی، ج ۳، ص ۱۰۲.

۳- (۳) . همان، ص ۱۰۵ و ر. ک: فصوص الحکمه، ج ۳، ص ۲۳۸.

هیچ مدرکی نیست که پیامبر قرآن را از خود بداند. نه سخنی از پیامبر در این باره آمده و نه آیات قرآن این مسئله را تأیید می‌کند؛ بلکه آیات قرآن خلاف این مطالب را به اثبات می‌رسانند؛ زیرا آیات بیان‌گر این نکته است که ما قرآن را بر تو ای محمد (صلی الله علیه و آله) نازل کرده ایم یا ما این کتاب را به وسیله فرشته وحی بر تو نازل کرده ایم. این آیات به ما می‌فهماند که همه آیات قرآن از جانب خدا است. آیات آن نیز در دلایل شواهد الهی بودن متن قرآن گذشت. افزون بر آن، شخصیت پیامبر در میان همه عرب آن زمان شناخته شده بود. حتی مخالفان آن حضرت و بسیاری از مردم مکه با وجود دشمنی که با آن حضرت داشتند او را راست گو و امین می‌دانستند و صفات برجسته دیگری مانند جود، سخاوت و شجاعت را در او دیده بودند و واجب است که یک پیامبر بالاترین صفات ارزشی مانند کمال عقل، ذکاوت، صداقت، امانت، زیرکی و... داشته باشد. (۱) پیامبران گذشته و کتب آسمانی پیشین از جمله عهدین نیز بشارت به وجود پیامبری که مطابق با صفات محمد (صلی الله علیه و آله) است، داده‌اند. نکاتی که به اجمال بیان می‌شود عبارتند از:

—امی بودن

پیامبر شخصی امی و درس نخوانده بوده. نه شاعر بود و نه سخنوری مانند ولید که از سخنوران فصیح و بلیغ عرب بود.

—راست‌گویی

راست‌گویی پیامبر اعظم (صلی الله علیه و آله) دلیل دیگری بر الهی بودن قرآن است.

بهترین دلیل گواهی و شهادت دشمن سرسخت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) (ابوسفیان)

ص: ۲۵۸

۱- (۱). ر. ک: علامه حلی، شرح تجرید، ص ۲۷۴.

بر راست گویی، عدم تکبر و بیان فضائل آن حضرت است. ابوسفیان در ملاقاتی که با امپراتور روم داشته است هرقل (امپراتور روم) از او پرسید: آیا پیش از رسالت متهم به دروغ گویی بوده است؟ ابوسفیان گفت: خیر. هرقل پس از پرسش‌ها و پاسخ‌های فراوانی در آخر گفت: همه این‌ها نشانه‌های پیامبری است. سپس گفت: به خدا سوگند! می‌دانم او پیامبر است؛ ولی از مملکت می‌ترسم. اگر نمی‌ترسیدم از او پیروی می‌کردم. (۱)

نضر بن حارث به قریش اعلان کرد: «لقد کان محمد اصدقکم حدیثاً و اعظمکم امانه». (۲)

-اخبار پیامبران گذشته

در میان بسیاری از پیروان ادیان معروف بوده است که پیامبری با ویژگی‌هایی خواهد آمد و بسیاری از افراد منتظر ظهور یک پیامبر بوده‌اند؛ از جمله آنها سلمان فارسی است که به سراغ عالمان بسیاری از نصارا رفت و در آخرین خبری که به او دادند انتظار پیامبری در سرزمین عرب بوده است؛ از این رو به همین جهت به آن سرزمین مسافرت نمود. (۳)

همچنین است داستان معروف نجاشی که برخی از مسلمانان به حبشه مهاجرت نموده و او رسالت پیامبر را تصدیق نمود. (۴)

-بشارت عهدین

گستر نشانه‌های نبوت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در عهد قدیم و جدید حتی برای

ص: ۲۵۹

۱- (۱). عسقلانی، فتح الباری، شرح صحیح البخاری، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۷.

۲- (۲). دلائل النبوه، ج ۱، ص ۴۴۸.

۳- (۳). سیره، ابن کثیر، ج ۱، ص ۲۹۶.

۴- (۴). ر. ک: فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۲۴۹ ش/ ۱۱ و نیز، دلائل النبوه، ج ۲، ص ۹۷.

طرفداران این دو دین نیز انکار پذیر نیست. افزون بر تصریح به ویژگی های پیامبر در کتاب تورات و انجیل آمده است که پس از ابراهیم پیامبری نمی آید؛ مگر از فرزندان ابراهیم (اسماعیل و اسحاق) از فرزندان اسماعیل نیز پس از حضرت عیسی تاکنون کسی که ادعای نبوت کرده باشد جز پیامبر اسلام نیز نیامده است. در اینجا تنها به برخی از آدرس ها و منابع اشارت می رود (۱):

ص: ۲۶۰

۱- (۱). انجیل یوحنا (باب ۱۴-۱۷) در جایگاه آخرین مکالمات عیسی (علیه السلام) که در پایان «طعام آخر» با حواریون داشته است به این سرگذشت اختصاص دارد. در باب ۱۴ آیات ۱۵-۱۶ آمده است: «اگر مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر سؤال می کنم: فارقلیط دیگری به شما عطا خواهد کرد.» منظور از فارقلیط همان محمد (صلی الله علیه و آله) است؛ اما شوربختانه انجیل های دیگر این قسمت را حذف کرده اند. موریس بوکای می گوید: این جریان فقط در انجیل یوحنا آمده است و سه انجیل نویس دیگر، آن را نیاورده اند. چرا و چطور می توان توجیه کرد که داستان چنین خداحافظی های مؤثر که حاوی وصیت معنوی عیسی است در انجیل های متا، مرقس و لوقا نیامده است؟ آیا در ابتدا وجود داشته است؟ آیا بعدها حذف شده است؟ و اگر بوده است چرا حذف شده؟ بی درنگ بگوییم که هیچ پاسخی نمی توان داد؛ ولی این کمبود سترگ (معما) در داستان سه انجیل نویس نخستین ناگشوده مانده است. (ر، ک: مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ص ۱۴۲ و ۱۴۳). نکته دیگر این که کلمه «فارقلیط» که به معنای شفاعت کننده یاستایش شده است، منطبق با احمد یا محمد است؛ اما در متن فرانسوی آن به «روح مقدس» ترجمه شده است که معنای اصلی آن تغییر می یابد. موریس بوکای چنین می گوید: «پارا کلت عنوان متن فرانسوی انجیل یوحنا است که از یونانی ترجمه شده که روح القدس با خود مسیح منطبق می شود؛ اما آن چه در متن انجیل یوحنا به زبان یونانی آمده «*paraclytos*» پاراکلتوس است که همان «فارقلیط» برحسب ترجمه جهانی کتاب مقدس عهد جدید است و در معنای ستوده شده یا شفاعت کننده به کار می رود و این عنوان چهار بار به کار رفته است: (۲۶:۱۴-۱۶:۱۵-۲۶:۱۶-۷:۱۶). وی می گوید: «اگر عبارت روح مقدس در معنای فارقلیط بیاوریم آن وقت متن عبارت انجیل یوحنا آن چنان که در دست نویس های یونانی به ما رسیده است غیر قابل درک می شود؛ ولی اگر کلمات روح مقدس را از این عبارت حذف کنیم همه متن عبارت انجیل یوحنا معنای بسیار روشنی را ارائه می کند». (همان، ص ۱۴۴ و ۱۴۵)

انجیل: یوحنا ۱۹/۱-۲۷، یوحنا ۳۷/۷-۴۳، یوحنا ۱۵/۱۴-۱۷، یوحنا ۲۶/۱۵ و ۲۷، یوحنا ۱۳/۱۶ و ۱۴ و... (۱).

سوم) سرزنش پیامبر در آیات

در قرآن موارد وجود دارد که حاکی از عتاب و سرزنش پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) در برخی حوادث دارد، حوادثی بوده است که نشان می دهند خداوند متعال پیامبرش را محافظت نموده و برخی از تصمیمات آن حضرت را مورد توبیخ قرار داده است. از جمله: آیات سوره تحریم/۱-۷، اذن به برخی بر عدم حضور در جنگ: توبه/۴۳ و نیز داستان ابن امّ مکتوم در سوره عبس/۱-۵ و نیز انعام/۵۲، اسراء/۷۳، ۷۴ و ۷۵ و....

چگونه شخصیتی که در برخی موارد مورد سرزنش قرار می گیرد خود آورنده همان آیات می تواند باشد. (۲).

لازم به یادآوری است که در قرآن کریم آیات فراوانی نیز وجود دارد که بیان کننده بالاترین ارزش ها برای شخصیت پیامبر است.

آیات فراوانی از قرآن کریم که دخالت پیامبر را در وحی به طور کامل نفی می کند از جمله: یونس/۱۵ و نیز آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره نحل و آیات فراوان دیگر که بیش از این در دلایل وحانیت نص گذشت

ج) نبوغ اجتماعی

برخی از خاورشناسان محمد (صلی الله علیه و آله) را فردی نابغه و زیرک معرفی کرده اند.

ص: ۲۶۱

۱- (۱). جهت اطلاع و تحلیل موارد فوق، ر. ک: الوحی القرآنی فی المنظور الاستشراقی و نقده.

۲- (۲). قضایا قرآنیة فی الموسوعه البریطانیة، ص ۲۱۳ و ۲۱۴.

«توماس کارلایل»، (۱) «مونتگمری وات» (۲) و «ریچارد بل» (۳) از این افرادند. این گروه بیان کرده اند که محمد (صلی الله علیه و آله) از اوضاع و احوال مردم زمان خود بسیار آگاه بود و آن چه را مردم از آن رنج می بردند، می دانست و از نبوغش استفاده کرد (۴) و مطالبی را آورد که مردم پذیرفتند؛ برای نمونه (۵) مردم که از بی عدالتی رنج می بردند، او در کتابش روی عدالت تأکید فراوان نمود؛ چند خدایی زندگی مردم را پوشش داده و امری نامطلوب بود، او توحید را مطرح کرد؛ جنگ های قبیله ای باعث شد کودکان بسیاری یتیم شوند او در کتاب خود و گفتار و رفتارش یتیم را تکریم کرد و تأکید می کرد که با یتیمان خوش رفتاری کنند.

در همین جهت برخی، پیامبر را سیاست مدار نابغه، (۶) یا شخصی فریب کار یا قدرت طلب معرفی کرده اند؛ چنان که «مویر» رسالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به دو دوره مکی و مدنی تقسیم نموده و صداقت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در دوره مکی تأیید نموده و دوره مدنی را دوره ای غیر صادقانه می داند که ناشی از کسب قدرت او است و هر قدرتی فسادآور است. (۷)

نقد و بررسی

بدون تردید پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و سایر پیامبران الهی نبوغ داشتند و مطابق روایات عقل های آنان کامل ترین عقل ها بوده است؛ اما میان آن چه پیامبران

ص: ۲۶۲

۱- (۱) .Tomas carlyle

۲- (۲) .William Montgomery watt

۳- (۳) .Richard bell

۴- (۴) . تاریخ حیات پیامبر اسلام، ص ۱۷۶.

۵- (۵) . الاستشراق فی سیره النبویه، ص ۶۵.

۶- (۶) . برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ص ۱۸۸.

۷- (۷) . همان.

آورده اند با آن چه که نابغه ها ارائه کرده اند تفاوت اساسی وجود دارد:

۱. دریافت پیامبران از نوع علم حضوری است و قابل تعلیم و تعلم و انتقال به غیر نیست و از سنخ فکر و دانش حصولی و مفاهیم ذهنی و تصورات و تصدیقات نیست؛ بر خلاف آن چه که نوابغ به دست آورده اند یا ارائه کرده اند که از سنخ فکر و دانش حصولی و مربوط به مفاهیم ذهنی و تصورات و تصدیقاتی است که به دست آورده اند.

۲. پیامبران الهی در همه امور زندگی مردم نقش آفرین بوده اند؛ زیرا با قلب و روح مردم سر و کار داشته و با فطرت انسان با مردم سخن گفته اند؛ ولی نوابغ تنها در جنبه های خاصی نفوذ و نقش آفرینی داشته اند؛ همان طور که بسیاری از آنان نظیر ارسطو، افلاطون، بوعلی سینا و فارابی تنها به یک بعد از ابعاد زندگی بشر یا تنها در مجامع علمی دارای نقش و نفوذ بوده اند.

۳. محتوای رسالت پیامبران الهی به ویژه محتوای رسالت پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) و کتاب قرآن، محتوایی جامع و کامل و مربوط به ابعاد مختلف جهان هستی و انسان است و یک نابغه نمی تواند در همه این زمینه ها نبوغ و سخن هماهنگ داشته باشد.

۴. سیاست مداران و نوابغ همواره ایده هایی آورده اند که در دوران های بعد ایده ها و آراء برتر و تازه تری آمده و چه بسا آراء گذشته را نقض کرده اند، بر خلاف پیامبران الهی که همواره یکدیگر را تأیید و اصول آموزه های آنان یکسان می باشد.

(د) وحی، رهاورد صرع و جنون پیامبر

برخی از مستشرقان آموزه های وحیانی پیامبر را نتیجه بیماری روانی وی دانسته اند و بر این باورند که آن چه به نام وحی و حالت غش برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده، همان بیماری «صرع» می باشد که وقتی به هوش می آمد چیزی بر مردم

تلاوت می کرد؛ به گمان آن که بر او از جانب پروردگارش وحی شده است. (۱) و یا حالت غش همان حالت هیستری است.

(۲)

به باور این ها محمد (صلی الله علیه و آله) هنگام پدید آمدن این حالت، مردم و اطرافیان را ترک می کرد. برای مدت طولانی به غار می رفت. (۳) با خدا سخن می گفت و عرق سنگینی در جینش احساس می کرد که همگی نشانه بیماری «صرع» بود. آنان از این حالت به «هیستری» و «هیجان عصبی» تعبیر می کنند که از مزاج عصبی شدید و عواطف بیش از حد سرچشمه می گیرد. (۴) به نظر این گروه حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) گاه به درجه ای می رسید که روز و شب را احساس نمی کرد. (۵) بر اثر این نیروی جسمانی رنگ چهره اش تغییر می کرد. (۶)

«سان پدر» و برخی دیگر از مستشرقان تلاش کرده اند حقیقت وحی الهی را به بیماری صرع پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) تفسیر نمایند. (۷)

نولدکه (از مستشرقان معروف) می گوید: «پیامبر دچار بیماری صرع بود و زمانی که دچار این بیماری می شد، سخنانی بر زبان جاری می کرد که کاتبان وحی آنها را به جای وحی می نوشتند.» (۸)

ص: ۲۶۴

۱- (۱) .The life of mohomet p.۱۳۵ Email, Der menghem New york Dial Press ۱۹۳۰ .

۲- (۲) . ریچارد بل، ترجمان وحی، ش ۲، ص ۸۸. بل، نسبت بیماری صرع را از گوستاو ویل Gustav Well و حمله هیستری را از الویز اشپرنگر (Aloys springer) نقل می کند.

۳- (۳) . فتواد کاظم مقدادی، پیشین، ص ۸۷.

۴- (۴) . غازی عنایت، پیشین، ص ۵۶.

۵- (۵) . قرآن و مستشرقان، ش ۱، ص ۱۷.

۶- (۶) . عمر رضوان، پیشین، ص ۴۰۰.

۷- (۷) . محمد خلیفه، پیشین، ج ۱، ص ۴۱.

۸- (۸) . Theoder Noldke, geschichte des Qorans, friedrich schwaihy, Germany, .

۱۹۷۱,p;۲۰۳.

وی در تعارض با گفته های پیشین خود احتمال بیماری صرع او را رد می کند و بر آن است که «محمد دستخوش هیجانان و عواطف زورآور بوده است که سرانجام او را به جایی می رساند که باور کند با غیب ارتباط دارد». (۱)

«الویز اشپرنگر» ادعا می کند که حضرت دچار بیماری غش و حمله هیستری هم بوده است. (۲)

گوستاو ویل نیز بر آن بود اثبات کند که حضرت گرفتار صرع بوده است.

نقد و بررسی

این دیدگاه مشابه آن چیزی است که مخالفان زمان پیامبر و یا حتی پیامبران پیشین مطرح کرده اند (ذاریات، ۵۲ و قلم، ۳)

۱. این تحلیل و تفسیر از وحی - که پیامبر دارای بیماری صرع یا جن زدگی و مجنون است - درست نیست؛ زیرا هیچ دلیل و شاهی از نظر تاریخی بر وجود صرع یا بیماری روانی در حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) در دست نیست. (۳) به همین دلیل حتی برخی دانشمندان غربی اتهام بیماری صرع را مردود دانسته اند؛ از جمله عبارت اند از:

- امیل درمنگهام: او معتقد است «کسانی که فرضیه وجود بیماری صرع را ارائه داده اند با توجه به امور نفسانی متمردين این عصر این سخن را گفته اند و از زندگی زیر خیمه غفلت کردند که بدون شک برای بقا و فرمان روایی بر عرب متعصب مردی صادق و زیرک لازم است و محمد (صلی الله علیه و آله) قبل از بعثت، زندگی

ص: ۲۶۵

۱- (۱). همان.

۲- (۲). محمدتقی دیاری بیدگلی، پیشین، ص ۴۶.

۳- (۳). محمدعبدالله دراز، پیشین، ص ۶۳.

منظمی داشت و بعد از آن نیز چنین بود و تنها در حالات وحی تغییری بر او دست می داد». (۱)

-جان دیون پورت: او می گوید: «این که همواره گفته اند محمد (صلی الله علیه و آله) تحت تأثیر صرع واقع می شد از گفته های ناهنجار یونانی هاست که خواسته اند با تهمت تأثیر عوارض چنان مرضی بر تبلیغ کننده عقیده تازه و بدیع، لکه ای وارد کنند و خصوصیات اخلاقی او را مورد انزجار و نفرت جهان مسیحیت قرار دهند». (۲)

۲. ادعای مستشرقان با روایات هم خوانی ندارد و دچار اشتباه شده اند. نولدکه، برای اثبات ادعای خود درباره بیماری پیامبر (صلی الله علیه و آله) به چند کتاب معتبر اهل سنت از جمله سیره ابن هشام استناد کرده است؛ اما هنگامی که به این منابع مراجعه می کنیم، می بینیم ماجرا مربوط به جنگ بدر است؛ پیامبر (صلی الله علیه و آله) به قصد نا امن کردن مسیر تجارت مشرکان، نه برای جنگ با آنان از مدینه خارج شده بود. زمانی که ابوجهل با هزار نفر، پیامبر (صلی الله علیه و آله) و یارانش را که ۳۱۳ نفر بودند محاصره کرد، پیامبر (صلی الله علیه و آله) طی مذاکره ای که با ابوجهل انجام داد فرمود: ما برای جنگ با شما نیامده ایم. بگذارید به مدینه برگردیم. اما ابوجهل نپذیرفت. پیامبر پس از چند ساعت تلاش در هوای گرم خسته شده بود و برای مدت کوتاهی زیر سایبانی به خواب رفت «فَحَفَقَ حَفَقَةً»؛ چرت مختصری زد. بیدار که شد فرمود: «جبرئیل آمد و وعده پیروزی داد. نولدکه، عبارت «فَحَفَقَ حَفَقَةً» را به معنای «غش» گرفته و وحی را هذیان شمرده است. (۳)

۳. حالت غش که به آن حضرت دست می داد، (۴) تنها در هنگام وحی مستقیم

ص: ۲۶۶

۱- (۱). در ساحل وحی، ص ۲۷.

۲- (۲). جان دیون پورت، پیشین، ص ۱۵.

۳- (۳). قرآن و مستشرقان، ص ۱۷.

۴- (۴). ابن هشام، پیشین، ص ۲۰۴.

و بی واسطه و به علت سنگینی آن امر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست می داده است. (۱) و این تنها یک قسم از اقسام وحی است. این حالت هیچ شباهتی به آثار صرع نداشته است؛ چون چنین فردی رفتاری نامتعادل از خود نشان می دهد و پس از بهبودی از آن چه کرده بی اطلاع است؛ به خلاف پیامبر (صلی الله علیه و آله) که پس از وحی، همه آن را حفظ بود و به همه جزئیات آن آگاهی کامل داشته است.

۴. لازمه رهبری صحیح و موفقیت در پیشبرد هدف ها، سلامت جسم و روان است که همواره این ویژگی در انبیای الهی دیده می شود طبق روایات، عقل آنان بالاترین عقل ها است. از این گذشته اگر حالت وحی همان حالت صرع بوده است چرا این حالت فقط به هنگام نزول آیات الهی برای پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیش می آمده؛ نه در مواقع دیگر؟ افزون بر آن چرا قبل از بعثت وجود چنین بیماری را برای پیامبر گزارش نکرده اند؟

۵. بیماری صرع سیستم عصبی را به هم می ریزد و ضعف و ناتوانی می آورد. چگونه می تواند فردی را به درجه رسالت و رهبری برساند؟ یا حتی می تواند فردی را در بالاترین حد فصاحت و بلاغت قرار دهد که جهان را شگفت زده نماید؟ یا حتی از او یک انسان قانون گذار و صاحب شریعت بسازد؟ آیا این بیماری می تواند کسی را در جایگاه رفیع و بلندی قرار دهد که در طول قرن ها با عظمت و جلال ظاهر شود و در قلب میلیون ها انسان نفوذ کند؟

ص: ۲۶۷

ادیان آسمانی همه از یک منبع سرچشمه می گیرند و مبدأ همه آنها خداوند است. درباره الهی بودن کتاب مقدس یهود و مسیح پیش از این گذشت که اختلاف وجود دارد. مبدأ و مصدر قرآن کریم یعنی واژه ها، جمله ها، ترکیب آنها و آیات خداوند متعال است و مسلمانان در این باره هم نظرند. مهم ترین دلیل آن تحدی، امی بودن پیامبر و تفاوت سخنان پیامبر با قرآن است که اگر کسی ادعا می کند قرآن از جانب غیر خدا است اگر می تواند در حد یک سوره کوچک مانند آن بیاورد. شواهد و قرائنی نیز در خود قرآن وجود دارد؛ از جمله این که، پیامبر در این متن هیچ دخالتی ندارد (یونس، آیه ۱۵ و نحل، آیه ۱۰۳). قرآن پیامبر را مفسر و مبین آیات معرفی می کند نه مصدر آن (نحل، آیه ۴۴). سخن سرایان عرب نیز اعتراف کرده اند که برتر از آن سخنی نیست. سیره شخصی و حوادث مهم زندگی پیامبر در قرآن نیامده است. در تاریخ نزول آیات گاهی وحی به تأخیر می افتاد و اگر از جانب خود پیامبر باشد نباید به تأخیر بیفتند.

الفاظ قرآن نیز از جانب خداوند است؛ زیرا افزون بر معجزه بودن کلمات و جملات، قرآن به لغت و زبان عربی بر پیامبر نازل شده است (یوسف، آیه ۲). قرآن از جانب خداوند و جبرئیل بر پیامبر قرائت و تلاوت شده است و قرآن، کتاب و کلام الهی معرفی شده است.

مصادری که مخالفان و مستشرقان ادعا کرده اند، مانند دانشمندان یهود و نصارا سخنان آنان مردود است؛ زیرا پیامبر نزد کسی از آنان درس نخوانده و امی است. عهد قدیم در زمان پیامبر به عربی ترجمه نشده بود. آموزگارانی که ادعا شده است، خود فصاحت و بلاغت لازم را نداشته اند و مطالب قرآن از جمله

داستان های آن با داستان های تورات و انجیل تفاوت جوهری دارد. از طرف دیگر قرآن ادعا می کند که تورات و انجیل تحریف شده است. چگونه خود از همان ها مطالبی را بگیرد؟

محمد (صلی الله علیه و آله) نیز خود نمی تواند آورنده قرآن باشد؛ زیرا هیچ مدرکی وجود ندارد که پیامبر چنین ادعا کرده باشد؛ بلکه عکس آن ادعا شده است. همه افراد مکه محمد (صلی الله علیه و آله) را به راستی، درستی و امانت داری می شناسند، کتاب های آسمانی پیشین نیز از این موضوع خبر داده اند.

در نتیجه این کتاب آسمانی حتی الفاظ و واژه های آن همه از جانب خداوند متعال است.

پرسش

۱. درباره الهی بودن عهدین، چگونگی صدور و منبع آن را توضیح دهید.

۲. دو دلیل و چهار شاهد بر الهی بودن قرآن کریم بیان کنید.

۳. امی بودن پیامبر به چه معنا است و چه احتمالاتی در معنای امی بودن آن حضرت (صلی الله علیه و آله) وجود دارد و چگونه می تواند دلیل بر الهی بودن قرآن باشد؟

۴. از آیه ۱۰۳ و ۱۰۴ سوره نحل (وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ...) چه نکته هایی درباره مصدر اصلی قرآن استفاده می شود؟ طبق دیدگاه علامه طباطبایی آن را توضیح دهید.

۵. درباره دخالت نداشتن پیامبر در متن قرآن توضیح دهید.

۶. مواردی از تأخیر وحی را بیان کنید و توضیح دهید که چگونه بر الهی بودن متن قرآن دلالت می کند؟

۷. چهار دلیل بر الهی بودن الفاظ قرآن بیان کنید.

۸. منظور از عربی بودن در آیاتی نظیر (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا...) چیست؟ آن را بیان کنید.

۹. مشرکان صدر اسلام درباره منبع و مصدر اصلی متن قرآن چه نظری داشته اند. آن را به طور خلاصه و مطابق با آیات قرآن بنویسید.

۱۰. مستشرقان درباره مصدر قرآن چه نظراتی را مطرح کرده اند؟ برخی دیدگاه های آنها را بنویسید. (چهار دیدگاه همراه با نام آنها)

۱۱. آیا متن کتب یهود و نصارا و نیز دانشمندان آنها ممکن است مصدر قرآن باشد؟ آن را بررسی کنید و پاسخ دهید.

۱۲. آیا ممکن است محمد (صلی الله علیه و آله) خود، مصدر قرآن باشد؟ این نظریه را نقد و بررسی نمایید.

۱۳. دیدگاه تئودور نولدکه و یوسف دره الحداد را درباره مصادر وحی بیان نموده آن را نقد و بررسی نمایید.

۱۴. واژه «قل» و «قرائت» چگونه بر نزول قرآن از جانب خداوند دلالت می کند؟ آن را توضیح دهید.

پژوهش

«بررسی تطبیقی»

درباره الفاظ کتاب مقدس به ویژه تورات و انجیل و الهی بودن یا نبودن آن پژوهشی ارائه دهید و آن را با الهی بودن متن قرآن تطبیق نمایید.

منابع

۱. میکائیلیان، الهیات مسیحی؛

ص: ۲۷۰

۲. رامیار، بخشی از نبوت اسرائیلی و مسیحی؛

۳. سلیمانی، کتاب مقدس؛

۴. توماس میشل، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی؛

۵. ایان باربور، علم و دین، ترجمه خرمشاهی؛

۶. مایکل پترسون و دیگران، عقل و اعتقاد دینی.

ص: ۲۷۱

فترت در لغت به معنای «سستی و کاهش یافتن» است و در اصطلاح تاریخ قرآن به معنای «قطع شدن رشته اتصال وحی در زمان یا زمان های خاصی» می باشد. انقطاع وحی در دو نمونه قابل بررسی است: یکی سه سال آغاز بعثت پیامبر و دیگری در مقاطع زمانی مختلف که از سه تا چهل روز درباره نزول آیات یا سوره هایی مانند سوره «ضحی» گفته شده است.

فترت سه ساله در آغاز بعثت

درباره فترت در آغاز بعثت اختلاف وجود دارد. برخی فترت را به طور کلی نمی پذیرند و برخی دیگر زمان فترت را سه سال دانسته اند. علت اختلاف، روایات متفاوتی است که در این باره وارد شده است و آنها درباره مدت نزول قرآن در مکه اختلاف دارند. برخی روایات مدت نزول قرآن را در مکه سیزده سال و در مدینه ده سال دانسته اند که در مجموع ۲۳ سال می شود که طبق این روایات فترت وحی صورت نگرفته است و وحی از زمان بعثت در سن چهل سالگی پیامبر آغاز شد و تا پایان عمر پیامبر ادامه داشت.

دسته ای دیگر از روایات مدت نزول وحی را در مکه ده سال و در مدینه نیز ده سال دانسته اند؛ در این صورت اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چهل سالگی مبعوث شده باشد، سه سال فترت وحی بوده است و در مدت بیست سال نیز قرآن نازل شده است: ده سال در مکه و ده سال در مدینه. البته دسته ای دیگر نیز از روایات وجود دارد که مدت زمان نزول وحی را در مکه هشت سال می داند.

بر اساس این روایات، دیدگاه ها نیز درباره فترت وحی متفاوت شده است. در هر صورت مقریزی مدت فترت وحی را سه روز یا پانزده روز، یا چهل روز یا حدود دو سال و یا حدود دو سال و نیم به صورت مختلف بیان می کند. (۱)

یعقوبی نیز تصریح دارد که سوره مدثر بعد از آیات سوره اقرأ (علق) در روز دوم بعثت نازل شده است؛ بنابراین انقطاع وحی پس از نزول این سوره خواهد بود. (۲)

ابوعبدالله زنجانی بر این باور است که پس از نزول آیه (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ...) در مدت سه سال قرآن نازل نشد و این مدت را «فترت وحی» می نامند؛ پس از آن قرآن به تدریج نازل گردید. (۳)

استاد معرفت نیز می فرماید:

آغاز وحی رسالی «بعثت» در ۲۷ رجب، سیزده سال پیش از هجرت (۶۰۹م) بود؛ ولی نزول قرآن در مقام کتاب آسمانی سه سال تأخیر داشت. این سه سال را به نام «فترت» می خوانند. پیامبر در این مدت دعوت را سری انجام می داد تا آیه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...) نازل شد و دستور اعلان عمومی دعوت را دریافت کرد. (۴)

بر این اساس قرآن در مدت بیست سال نازل شده است.

ص: ۲۷۴

۱- (۱). امتاع الاسماع، ص ۱۴.

۲- (۲). تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۰.

۳- (۳). ابوعبدالله زنجانی زنجانی، تاریخ القرآن، ص ۹.

۴- (۴). علوم قرآنی، ص ۵۳.

ایشان در جای دیگر می نویسد: «مدت نزول تدریجی قرآن بیست سال است. نزول قرآن سه سال بعد از بعثت آغاز و تا آخرین سال حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) ادامه داشت». (۱)

این که چرا دوران فترت و قطع وحی، بی درنگ پس از اولین وحی پیش آمد، از نظر برخی چنین توجیه می شود که نگرانی پیامبر (صلی الله علیه و آله) از میان برود و شوقش افزون گردد و انشش بیشتر و آماده تر باشد تا وحی را دریافت کند. (۲)

روایات فترت

اشاره

برخی از روایات مدت نزول قرآن را بیست سال و برخی دیگر مدت حضور پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در مکه ده سال و در مدینه ده سال بیان کرده اند؛ همچنین برخی از این روایات سن پیامبر را در زمان بعثت چهل و سه سالگی بیان کرده اند. در ابتدا روایات نقل و سپس بررسی می شوند.

۱. حفص بن غیاث (م ۱۹۴ ق) گوید «از امام صادق (علیه السلام) درباره آیه (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...) پرسیدم [آیا] نزول قرآن بین نخستین و آخرین آن در بیست سال بوده است؟ حضرت فرمود: قرآن یک بار به صورت مجموعه ای واحد در ماه رمضان بر «بیت المعمور» نازل شد؛ سپس در طول بیست سال نزول آن ادامه داشت». (۳)

۲. مشابه آن روایتی است که ابراهیم بن عمر صنعانی از امام صادق (علیه السلام) نقل می کند (۴) و روایتی نیز علی بن ابراهیم قمی با همین مضمون در تفسیرش نقل می کند. (۵)

روایاتی نیز از تابعین در این باره نقل شده است که در پی می آید:

ص: ۲۷۵

۱- (۱). همان.

۲- (۲). تاریخ قرآن، ص ۷۲.

۳- (۳). کافی، ج ۲، ص ۶۲۹ و ۶۲۸.

۴- (۴). تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۸۰، ح ۱۸۴.

۵- (۵). تفسیر القمی، ج ۱، ص ۶۶.

۳. عکرمه (۱۰۷ق) از قول ابن عباس می گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) چهل و سه ساله بود که قرآن بر او نازل شد و آن حضرت ده سال در مکه بود». (۱)

۴. عکرمه در روایت دیگری از ابن عباس نقل می کند که «قرآن در شب قدر یک باره به آسمان دنیا نازل شد؛ سپس در بیست سال نزول یافت». (۲)

۵. ضحاک بن مزاحم از ابن عباس نزول تدریجی قرآن را توسط جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیست سال بیان کرده است. (۳)

۶. عامر بن شراحیل شعبی (م ۲۰-۱۰۹ق) از فقهای تابعین گوید:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) چهل ساله بود که به نبوت رسید؛ آن گاه اسرافیل (علیه السلام) سه سال قرین نبوتش شده و به وی کلمه و چیز دیگر می آموخت؛ ولی به زبان خود قرآن بر او نازل نمی کرد؛ پس از سه سال جبرئیل قرین نبوتش گردید و به زبان خود ده سال در مکه و ده سال در مدینه قرآن را بر او نازل کرد. (۴)

۷. یحیی بن جعد (م حدود ۱۱۰ق) گوید:

فرستاده خدا (صلی الله علیه و آله) به فاطمه (علیها السلام) فرمود: هیچ پیامبری مبعوث نشد؛ مگر آن که کسی که پس از او به نبوت رسید، به [مدت] نیمی از عمر نبوت او بوده است. عیسی (علیه السلام) برای چهل سال و من برای بیست سال مبعوث شدم. (۵)

۸. معمر ازدی (۹۶-۱۵۴ق) از حسن بصری (۲۰-۱۱۰ق) نقل می کند که وی گفته است: «میان آغاز و پایان نزول قرآن حدود بیست سال بود». (۶)

ص: ۲۷۶

۱- (۱). تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۲ و تاریخ الامم و الملوک.

۲- (۲). سیوطی، الاتقان، ج ۱، ص ۸۹.

۳- (۳). همان، ج ۱، ص ۹۱.

۴- (۴). تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۳ و ۵۷۴؛ الاتقان، ج ۱، ص ۹۹.

۵- (۵). تاریخ طبری، ص ۵۲۷.

۶- (۶). تفسیر جامع البیان، ج ۹، ص ۳۱۷ و ج ۸، ص ۱۶۳.

۹. عایشه (م ۵۷ ق) در روایتی گوید: «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در چهل سالگی مبعوث شد، ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند و در شصت سالگی وفات کرد». (۱)

۱۰. در روایت دیگر ابوسلمه گوید: «عایشه و ابن عباس به من خبر دادند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند و قرآن بر او نازل می شد». (۲)

۱۱. سعید بن مسیب (م ۹۴ ق) از فقهای تابعین گوید: «پیامبر (صلی الله علیه و آله) در چهل و سه سالگی قرآن بر او نازل شد و او ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند و شصت و سه ساله بود که وفات کرد». (۳)

۱۲. ربیع بن ابی عبدالرحمن (م ۱۳۶ ق) گوید:

من از انس (م ۹۲ ق) شنیدم که می گفت: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در چهل سالگی مبعوث شد و او ده سال در مکه و ده سال در مدینه ماند و خدا در شصت سالگی جان مبارکش را بگرفت؛ در حالی که در سر و ریش او بیست موی سفید بیش نبود. (۴)

مدلول این روایات این است که مدت نزول قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیست سال بوده است: ده سال در مکه و ده سال در مدینه؛ همچنین بیشتر آنها سن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شصت سال و در برخی از آنها شصت و سه سال بیان کرده اند.

در برخی از آنها نیز مانند سخن عایشه بعثت را چهل سالگی و در روایت سعید بن مسیب آغاز نزول را چهل و سه سالگی بیان کرده اند.

ص: ۲۷۷

۱- (۱). بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- (۲). احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۲۹۶؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۹۶؛ نسایی، احمد بن شعیب، السنن الکبری، ج ۵، ص ۳.

۳- (۳). انساب الاشراف، ص ۱۱۴؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۲.

۴- (۴). مسلم، الصحیح، ح ۱۸۲۳؛ سنن الترمذی، ج ۵، ص ۵۹۲.

این روایات از جنبه های مختلف قابل نقد و بررسی است:

۱. تناقض در زمان نزول قرآن بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) و تفاوت سن ایشان. در روایت عکرمه و سعید بن مسیب نزول قرآن را چهل و سه سالگی و در روایت ربیع و عایشه زمان بعثت را چهل سالگی گفته اند.

همچنین در روایت عایشه و ربیع بن ابی عبدالرحمن سن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شصت سالگی و در روایت سعید بن مسیب سن آن حضرت را ۶۳ سالگی بیان کرده است.

۲. تناقض این روایات با روایاتی که نزول قرآن در مکه را سیزده سال دانسته و سن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را شصت و سه ساله بیان می کند و روایات آن خواهد آمد.

۳. در برخی روایات، راوی از تابعانی است که سالیانی پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله) به دنیا آمده است و از صحابی آن حضرت نیز نقل نکرده است؛ از جمله روایت حسن بصری، روایت یحیی بن جعد و روایت سعید بن مسیب؛ بنابراین روایات از نظر سند قابل اعتماد نیستند.

۴. طرفداران نظریه فترت بر این باورند، که پس از سه سال دعوت عمومی پیامبر (صلی الله علیه و آله) مطابق آیه شریفه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...؛ ۱ به آن چه امر شده ای آشکار کن. آغاز نزول قرآن بوده است. و این آیه در سوره حجر می باشد و سوره حجر در سال چهارم بعثت نازل شده و مطابق ترتیب نزول، پنجاه و چهارمین (۱) سوره می باشد.

ص: ۲۷۸

۱- (۲). سوره حجر پانزدهمین سوره طبق ترتیب موجود است. مطابق ترتیب امام علی (علیه السلام)، سوره ۵۲ و مطابق ترتیب ابن عباس ۵۳ یا ۵۱ یا ۵۰ و مطابق نقل جابر بن زید ۵۴ و مطابق نقل ابن ندیم ۵۲ و مطابق نقل و ترتیب نولدکه سوره ۵۷ می باشد. تئودور نولدکه (۱۹۳۰م) از مستشرقان معروف آلمان است. کتاب تاریخ قرآن وی شهرت جهانی دارد. ر. ک: رامیار، تاریخ قرآن، ص ۶۷۰ و ۶۷۱.

اگر فترت را بپذیریم لازمه اش آن است که در طول سه سال هیچ سوره ای نازل نشده است و تنها در سال چهارم، پنجاه و سه سوره نازل شده باشد و کسی به آن ملتزم نخواهد شد.

افزون بر آن کمی پیش از اعلان دعوت عمومی، از جانب خداوند، دستور رسید: (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ۱ نزدیکان خویش را بیم ده و به اسلام دعوت کن. این آیه در سوره شعرا است و سوره شعرا مطابق ترتیب نزول یا سوره چهل و پنجم یا چهل و ششم یا چهل و هفتم می باشد؛ یعنی بیش از پنج سوره قبل از حجر و تا قبل از شعرا نیز حدود ۴۵ سوره نازل گشته است؛ (۱) پس در این مدت سه سال، بی گمان سوره هایی نازل شده است.

۵. قبل از آشکار شدن دعوت علنی، غیر از حضرت خدیجه (علیها السلام)، امام علی (علیه السلام) و زید بن حارث، افراد بسیاری از جمله حمزه عموی پیامبر (صلی الله علیه و آله) (مطابق یک روایت) و نیز زبیر، عمار، خباب بن ارت، سعید بن زید، سعد بن ابی وقاص، صهیب بن سنان و جمعی دیگر به پیامبر (صلی الله علیه و آله) ایمان آورده بودند. (۲) آیا این افراد باید از محتوای دعوت پیامبر آگاهی می داشتند یا باید کورکورانه دعوت آن حضرت را می پذیرفتند؟ بنابراین باید سوره ها و آیاتی نازل شده باشد تا محتوای دین پیامبر (صلی الله علیه و آله) را به این افراد اعلام کند.

۶. افزون بر آن محتوای سوره های مدثر و مزمل که طبق ترتیب منقول از ابن

ص: ۲۷۹

۱- (۲). الانقان، ج ۱، ص ۳۴ و ۳۵.

۲- (۳). الکامل، ج ۲، ص ۴۰؛ سیره النبی، ج ۱، ص ۲۷۵.

عباس سومین و چهارمین (۱) سوره نازل شده است با آغاز جریان نبوت و نگرانی اولیه آن حضرت در برخورد با مسئله بعثت سازش دارد؛ زیرا روایات ذیل آغاز آن وارد شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) پس از نزول از غار حرا به خانه خود آمد و چون نیاز به آرامش داشت دثار و لباسی را به دور خود پیچیده بود و به آن حضرت (یا أَيُّهَا الْمُزَّمِّلُ) و (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) خطاب شد. (۲)

۷. اشکال دیگر از نظر عقلی این که قطع ارتباط پیامبر با وحی، قطع ارتباط با خداست و معقول نیست که در آغاز بعثت، اصل نبوت به وی اعلام شود و پس از آن تا مدت سه سال چنین شخصیتی رها گردد؛ در حالی که او به پشتیبانی، آرامش روحی، معرفت بیش از پیش و قوت قلب نیاز دارد. چگونه معقول است که چنین پیامبری به حال خود رها شود و آیه ای بر او نازل نگردد.

۸. افزون بر آن چه آمد مجموعه روایات نقل شده به فرض صحت سند و محتوا با دو گروه دیگر از روایات مربوط به آغاز نزول و آغاز بعثت پیامبر (صلی الله علیه و آله) و نیز حضور وی در مکه و مدینه تعارض دارد؛ زیرا در گروهی از روایات مدت نزول وحی در مکه را هشت سال (۳) و گروهی دیگر از روایات مدت نزول وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) را در مکه سیزده سال بیان کرده است. (۴)

در نتیجه پذیرش قطع وحی در مدت سه سال بسیار مشکل می نماید؛ به ویژه آن که دو گروه دیگر از روایات با روایات مطرح شده تعارض دارند. در این جا به بررسی این دو گروه از روایات می پردازیم:

ص: ۲۸۰

-
- ۱- (۱). الاتقان، ج ۱، ص ۳۴.
 - ۲- (۲). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۶۸ و ۵۷۹.
 - ۳- (۳). جامع البیان، ج ۸، ص ۱۶۳.
 - ۴- (۴). تاریخ الطبری، ج ۲، ص ۲۴۰ و ج ۱، ص ۵۷۲؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۳۶۳ و ۲۹۴ و ۳۲۸.

۱- روایاتی که مدت نزول قرآن را در مکه هشت سال می داند

عمار مولی بنی هاشم (م بعد از ۲۱۲۶۰ق) گوید: ابن عباس گفت:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) پانزده سال در مکه ماند: هفت سال نور می دید و صدا می شنید و هشت سال به او وحی می شد، و در مدینه ده سال بماند. (۱)

ابورجاء (۲) (ت حدود ۱۵۰ ق) گوید: حسن [بصری] (۲۰-۱۱۰ ق) گفته است:

[نزول قرآن] میان آغاز و پایانش هجده سال بود... افزود: [قرآن] در مکه پیش از آن که [پیامبر (صلی الله علیه و آله)] به مدینه مهاجرت کند، هشت سال و در مدینه ده سال بر او نازل شده است. (۳)

قتاده (۵۷-۱۱۷ ق) گوید: همو می گفت: «قرآن هشت سال [پیش از هجرت] و ده سال پس از آن که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) هجرت کرد، نازل شد». (۴)

نقد و بررسی

این روایات در صورتی که سند آنها را بپذیریم با قول مشهور و دو دسته دیگر روایات در تعارض است؛ افزون بر آن که در روایت عمار مولی بنی هاشم از ابن عباس، سن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را ۶۵ سال می داند که این نیز مخالف قول مشهور است و کسی نیز قائل به هشت سال نزول قرآن در مکه نشده است.

۲- روایاتی که مدت نزول قرآن را در مکه سیزده سال می دانند

یک . در روایتی امام باقر (علیه السلام) فرمود:

ص: ۲۸۱

۱- (۱). ابن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۲۷۹ و ۲۹۴ و ۲۶۶ و ۳۱۲؛ مسلم، الصحيح، ح ۱۸۲۷.

۲- (۲). محمد بن سیف أزدی حدّانی، ابورجاء بصری، بنابر نظر اهل سنت شخصی موثق است. (ابن حجر، تقریب التهذیب، ذیل همین نام).

۳- (۳). جامع البیان، ج ۸، ص ۱۶۳؛ واحدی، اسباب النزول، ص ۳.

۴- (۴). تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۷۴.

قبض رسول الله (صلى الله عليه و آله) وهو ابن ثلاث وستين في سنة عشر من الهجرة فكان مقامه بمكة اربعين سنة ثم نزل عليه الوحي في تمام الاربعين وكان بمكة ثلاث عشره سنة ثم هاجر إلى المدينة؛ (١) رسول خدا در ٦٣ سالگی در سال دهم هجرت رحلت کرد، اقامت او در مکه در چهل سالگی بود که به او وحی شد و پس از آن سیزده سال در مکه بود و سپس به مدینه مهاجرت کرد.

دو . مفضل بن عمر (م ١٤٨ق) گوید:

امام صادق (علیه السلام) فرمود: ای مفضل! قرآن در بیست و سه سال نازل شد، خداوند می فرماید: (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ) ٢ و می فرماید (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلِهِ مُبَارَكَةٍ) ٣ و نیز می فرماید: (... لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا). ٤ به امام (علیه السلام) عرض کردم، مولایم! این تنزیلی است که خدا آن را در کتاب خود متذکر شده است (ما قرآن را در یک شب و در ماه رمضان نازل کرده ایم). حال چگونه وحی در ٢٣ سال پدید آمده است؟ فرمود: آری ای مفضل! خدا قرآن را در ماه رمضان (به پیامبر (صلى الله عليه و آله) عطا کرد؛ ولی او آن را جز در وقت ضروری ابلاغ نمی کرد. (٢)

سه . عمرو بن دینار (م، حدود ١٥٠ ق) گوید: ابن عباس گفته است: «رسول خدا (صلى الله عليه و آله) در مکه سیزده سال ماند و در ٦٣ سالگی وفات کرد». (٣)

چهار . ابو جمره ضبعی (٤) (ت ١٢٨ق) گوید:

ص: ٢٨٢

١- (١) . بحار الانوار، ج ١٧، ص ٣٠٩ و ج ١٨، ص ٢٠٦.

٢- (٥) . بحار الانوار، ج ٨٩، ص ٣٨.

٣- (٦) . مسلم، صحیح، ح ١٨٢٣؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ١، ص ٣٧١؛ تاریخ الطبری، ج ١، ص ٥٧٢.

٤- (٧) . نصر بن عمران ضبعی، ابو جمره بصری، مقیم خراسان، موثق بود. احمد بن علی بن حجر، تقریب التهذیب.

ابن عباس می گوید: فرستاده خدا (صلی الله علیه و آله) در چهل سالگی مبعوث شد و سیزده سال در مکه ماند که به او وحی می شد و در مدینه ده سال [بماند] و ۶۳ ساله بود که وفات کرد. (۱)

پنج . عکرمه (ت ۱۰۷ق) گوید:

همو گفت: پیامبر (صلی الله علیه و آله) چهل ساله بود که [قرآن] بر او نزول یافت. او سیزده سال در مکه و ده سال در مدینه بود و ۶۳ ساله بود که وفات کرد. (۲)

شش . عبیدالله حلبی (۳) (۱۱۵ق) گوید:

همو گفت: فرستاده خدا (صلی الله علیه و آله)، پس از آن که از سوی خدای تبارک و تعالی [به او] وحی شد، سیزده سال در مکه ماند. در سه سال آن پنهان و ترسان بود و [دعوتش را] آشکار نمی ساخت؛ تا آن که خدا به او فرمان داد، آن چه را که بدان فرمان داده شد، آشکار سازد. در این هنگام بود که دعوت را آشکار ساخت. (۴)

بررسی مدلول روایات

این روایات اگرچه ممکن است از نظر سند اشکالاتی داشته باشند، اشکالات دسته اول و دوم را ندارد؛ زیرا سن پیامبر (صلی الله علیه و آله) در این روایات مطابق قول مشهور (۶۳ سال) و سن زمان بعثت چهل سالگی است؛ افزون بر آن محذور این که تنها در یک سال ۵۳ یا ۵۴ سوره بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده باشد در این ها وجود ندارد؛

ص: ۲۸۳

- ۱- (۱) . تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۴۰ و ج ۱، ص ۵۷۲؛ الصحيح مسلم، ح ۱۸۲۵؛ احمد بن حنبل، المسند، ج ۱، ص ۳۶۳.
- ۲- (۲) . همان، ج ۱، ص ۲۹۴ و ۳۲۸ و ۲۳۶ و ۳۷۰ و ۳۷۱؛ احمد بن یحیی بلاذری، پیشین، ج ۱، ص ۱۱۴؛ ج ۱، ص ۵۲۷ و ۵۷۳.
- ۳- (۳) . عبیدالله بن علی حلبی ابوعلی کوفی، موثق و از اصحاب امام صادق (علیه السلام) و بنابر قول برقی، نخستین مصنف شیعه است (سید ابوالقاسم خوئی، معجم رجال الحدیث، ذیل همین نام).
- ۴- (۴) . بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۷۶.

بنابراین سه سال دعوت مخفیانه پیامبر در مدت این سیزده سال وجود داشته و سوره هایی نیز در مدت این سه سال نازل شده است. پس از آن پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) با نزول آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ۱ مأمور به دعوت رسمی خویشاوندان می شود و پس از آن با نزول آیه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ...)؛ ۲ مأمور می شود که دعوت خود را علنی کند.

این دیدگاه غیر از آن که با روایات گذشته تطبیق می کند، مطابق روایات دیگری نیز هست؛ از جمله این که امام صادق (علیه السلام) فرمود:

مکث رسول الله (صلی الله علیه و آله) بمکه بعد ما جاء الوحي عن الله تبارك و تعالی ثلاث عشرة سنة، منها ثلاث سنين مختفياً خائفاً لا يظهر امره حتى امره الله ان يصدع بما امر به فاطهر حينئذ الدعوه؛ (۱) پس از این که وحی از جانب خداوند بر پیامبر نازل شد رسول خدا سیزده سال در مکه توقف کرد که سه سال آن دعوت مخفیانه داشت و امر خود را آشکار نمی کرد تا این که خداوند به او فرمان داد دعوتش را آشکار کند و از همان زمان مردم را (علنی) به اسلام دعوت نمود.

بنابراین لازم نیست که فترت در مدت سه سال را با محذورات عقلی و روایی که دارد، بپذیریم؛ اما می توان فترت را در مدت های کوتاه تری که در فواصل مختلف وحی و برخی از مقاطع نزول وحی بوده است پذیرفت و این یک امر طبیعی است که در برخی مواقع، در مدت کوتاهی وحی بر پیامبر نازل نشود؛ اما وحی به معنای قطع ارتباط کامل آن هم در مدت سه سال قابل پذیرش نیست.

ص: ۲۸۴

درباره انقطاع یا فترت وحی افزون بر سه سال، موارد دیگری از جمله انقطاع وحی پیش از نزول سوره «ضحی»، پیش از سوره «مدثر»، در میان سوره «مریم» و پیش از نزول سوره «کهف» نقل شده است که به بررسی آنها می پردازیم:

۱- پیش از سوره ضحی

در تفاسیر و بنا بر روایاتی که می آید، نقل شده است که پیش از نزول سوره «والضحی»، مدتی تا حداکثر چهل روز، وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطع شد. طبری از عبدالله بن شداد (۱) (ت ۸۱ ق) نقل می کند که وی گوید:

جبرئیل (علیه السلام) به نزد محمد (صلی الله علیه و آله) آمد و گفت: ای محمد! بخوان! پرسید: چه بخوانم؟ پاسخ داد: (أَقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ *... * عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ). ۲

آن گاه [پیامبر (صلی الله علیه و آله)] به نزد خدیجه (علیها السلام) آمد و فرمود: ای خدیجه! می بینم، دیوانه شده ام (قد عرض لی). او عرض کرد: چنین نیست. به خدا! پروردگارت با تو چنین نمی کند. تو هرگز به کار زشتی دست نیازی. (۱)

پس از آن خدیجه به نزد ورقه رفت و جریان را به او گزارش کرد. او گفت: اگر همسرت راست بگوید، پیامبر است و از سوی امتش سختی می بیند. اگر من [پیامبری] او را دریابم، به او ایمان می آورم؛ سپس جبرئیل (علیه السلام) [مدتی] دیر کرد؛ آن گاه خدیجه (علیها السلام) به او عرض کرد: می بینم پروردگارت بر تو خشم گرفته است. خداوند این آیات را نازل کرد: (وَ الضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى). ۳ و (۲)

ص: ۲۸۵

۱- (۱). عبدالله بن شداد لیثی، ابوالولید مدنی کوفی، فقیه و موثق و از خواص اصحاب علی (علیه السلام) بود. (ابن حجر، تقریب التهذیب؛ معجم رجال الحدیث، ذیل همین نام).

۲- (۴). جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۴۵ و بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۱۹۷.

این روایت اتهام نوعی جنون به پیامبر (صلی الله علیه و آله) را (العیاذ بالله) القا می کند؛ افزون بر آن که نبوت همیشه همراه با یقین است و هرگاه وحی بر پیامبری القا می شود او به یقین درمی یابد که از جانب خداوند است و این که شخص دیگری مانند ورقه بن نوفل به آن حضرت اعلام کند که او پیامبر است مقام نبوت را زیر سؤال می برد. (۱)

علی بن ابراهیم قمی از ابی الجارود از امام باقر (علیه السلام) نیز روایتی مرسل نقل می کند:

جبرئیل مدتی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل نشد و این بعد از نزول آیات نخستین سوره علق بود؛ سپس وحی قطع شد. خدیجه (علیها السلام) گفت: می بینم خداوند تو را رها کرده که جبرئیل را به سوی تو نفرستاده است. در این موقع وحی آسمانی فرود آمد که (مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ). (۲) و (۳)

این در حالی است که روایات ابی الجارود قابل خدشه است چرا که ایشان رئیس فرقه جارودیه زیدیه است و انحراف فکری دارد.

در روایتی از ابن عباس آمده است که وحی مدتی قطع شد و [جبرئیل] مدت پانزده روز نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامد. مشرکان گفتند: «قُلَاهُ اللَّهُ وَ وَدَّعَهُ»؛ خداوند بر او به شدت غضب کرده و او را رها نموده است. در این جا سوره والضحی (ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَىٰ) نازل شد. (۴)

قرطبی در نقل دیگر از بخاری به طور مرسل از جنبد بن سفیان نقل می کند:

پیامبر (صلی الله علیه و آله) شکوه ای کرد که دو یا سه شب است به استراحت می گذرانند. زنی (همسر ابولهب و خواهر ابوسفیان) نزد وی آمد و گفت: ای محمد! من

ص: ۲۸۶

۱- (۱) . خطانا پذیری وحی.

۲- (۲) . تفسیر القمی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۳- (۳) . الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۴-۹۲؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۴ انوار التنزیل، ج ۴، ص ۴۲۷ چهار وجه ذکر کرده است.

۴- (۴) . طبری، جامع البیان، ج ۳، ص ۹۲. مشابه این قول مرحوم طبرسی از ابن عباس نقل کرده است (مجمع البیان، ج ۹ و ۱۰، ص ۷۶۴).

می بینم (امید دارم) که شیاطانت (کنایه از جبرئیل) تو را وا گذاشته است. مدت دو یا سه شب است قرین و همراهت را نمی بینم. در این هنگام خداوند آیه نازل فرمود که (وَ الضُّحَىٰ * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَىٰ * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ * وَ مَا قَلَىٰ). ۱

در برخی دیگر از نقل ها آمده است که «خوله» خادمه پیامبر (صلی الله علیه و آله) گفته است:

سگی داخل خانه شد و زیر تخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفت و در همان جا مُرد. پیامبر (صلی الله علیه و آله) چند روزی درنگ نموده و وحی بر او نازل نشد. پیامبر به خوله گفت: ای خوله! چه اتفاقی در خانه من افتاده است؟ چرا جبرئیل نزد من نمی آید؟ خوله گفت: اگر اجازه بفرمایی خانه را جارو کنم. پس از جارو کردن زیر تخت، سگ مرده ای را یافت، آن را گرفته و به پشت دیوارهای خانه انداخت... پس از آن جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شد و پیامبر با حالت لرزش به من گفت: «دژینی» در این هنگام بود که سوره ضحی نازل شد. (۱)

ابن زید (م ۱۸۲ق) گوید:

سگی در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود. وقتی جبرئیل نازل شد، فرستاده خدا او را به سبب دیر آمدن سرزنش کرد. جبرئیل عرض کرد: آیا نمی دانی در خانه ای که سگ یا تصویر باشد، داخل نمی شوم؟ (۲)

زید بن ارقم (م ۶۶ق) نیز گوید:

وقتی (تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ...) نازل شد، به همسر ابولهب گفتند: محمد (صلی الله علیه و آله) از تو بدگویی کرده است. آن گاه او به نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) -که در میان جمعیت نشسته بود- آمد و گفت: ای محمد! چرا از من بدگویی می کنی؟ فرمود: سوگند به خدا! من از تو بدگویی نکردم؛ جز خدا کسی از تو بدگویی نکرده است. گفت: آیا مرا دیده ای که هیزم بر دوش بگیرم یا دیده ای که در گردنم ریسمانی از لیف خرما باشد؟ سپس رفت. پس از آن

ص: ۲۸۷

۱- (۲). همان، ص ۹۳.

۲- (۳). التفسیر الکبیر، ج ۳۱، ص ۲۱۱.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) روزهایی درنگ کرد. و [جبرئیل] مدتی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل نمی شد، آن گاه همسر ابولهب نزد آن حضرت آمد و گفت: می بینم، رفیقت تو را رها کرده و بر تو خشم گرفته است. در این جا خداوند (وَ الضُّحَى * وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى * مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى) را نازل کرد. (۱)

این دو روایت و نیز روایت خوله به فرض صحت سند با اشکالاتی روبه رو است؛ از جمله این که نام خوله و حسن و حسین (علیهما السلام) با مدنی بودن سوره تناسب دارد؛ در حالی که سوره «ضحی» در مکه، آن هم در آغاز بعثت بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شده است. افزون بر آن، این که حسن و حسین (علیهما السلام) سگی داشته باشند و آن را در خانه رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بیاورند، هرگز زینبده خاندان رسالت نیست. نکته دیگر این که در روایت زید بن ارقم علت نازل شدن جبرئیل بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) بیان نشده است.

افزون بر آن در مدت انقطاع وحی نیز اختلاف فراوان وجود دارد: برخی روایات دو شب، ابن جریج آن را دوازده روز، ابن عباس پانزده روز، برخی دیگر پانزده روز و مقاتل آن را چهل روز بیان کرده است. (۲)

۲- پیش از سوره کهف

در برخی روایات مربوط به سبب نزول سوره «کهف» تأخیر وحی را از پانزده شب تا حداکثر چهل روز بیان کرده اند. علت تأخیر وحی پرسش هایی بوده است که مشرکان به سفارش یهود از پیامبر (صلی الله علیه و آله) پرسیدند. آنها سه مسئله بود. این سه مسئله با اختلاف نقل شده است: داستان اصحاب کهف، موسی (علیه السلام) و خضر (علیه السلام) و ذوالقرنین و در روایت دیگر داستان اصحاب کهف، ذوالقرنین و مسئله روح.

ص: ۲۸۸

۱- (۱). الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۷۰.

۲- (۲). جامع البیان، ج ۱۲، ص ۶۲۳ و ۶۲۴؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۶۴؛ الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۳.

بعد از این پرسش ها بوده است، که مدت پانزده شب یا چهل روز وحی به تأخیر افتاد، تا پاسخ این پرسش ها بیاید؛ سپس پاسخ آنها در قالب سوره «کهف» نازل شد.

ابوبصیر گوید: امام صادق (علیه السلام) فرمود:

سبب نزول سوره «کهف» چنین بوده است که قریش سه نفر به نام «نضر بن حارث بن کلده و عقبه بن ابی معیط و عاص بن وائل سهمی» را به نجران فرستادند. آنها می خواستند از دانشمندان یهود و نصارا مسائلی را آموخته تا از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پرسند و او را در دعوتش بیازمایند. آنها نزد دانشمندان یهود رفته و از آنها پرسیدند که چه کنند؟ آنها گفتند: از او سه مسئله پرسید. اگر به گونه ای که ما آگاهی داریم، پاسخ داد، او راست گوشت؛ سپس از او درباره یک مسئله دیگر پرسید، اگر مدعی بود که می داند، دروغ گوشت. آنها پرسیدند: آن سه مسئله چیست؟ پاسخ دادند: از او درباره جوانانی که در روزگار پیشین بودند و از شهر خود بیرون رفته و در غاری پنهان شده و خوابیدند، پرسید که چه مدت در خواب به سر بردند؟ و چند نفر بودند؟ و چه چیز به همراه داشتند؟ و سرگذشتشان چگونه بود؟

از او درباره موسی (علیه السلام) در زمانی که خداوند عزوجل -به او امر کرد که به دنبال آن دانشمند رفته و از او دانشی بیاموزد، پرسید که او چه کسی بود؟ و چگونه وی به دنبال او رفته؟ و داستانش چگونه بود؟

از او درباره آن جهانگردی که مغرب و مشرق خورشید را گشت تا به سد یا جوج و مأجوج رسید، پرسید که او چه کسی بود؟ و چه سرگذشتی داشت؟ دانشمندان یهود سرگذشت هر سه مسئله را برای آنها بیان و املا کرده و به آنها گفتند: اگر او به گونه ای که ما بر شما املا کردیم پاسخ داد، راست گوشت و اگر برخلاف آن پاسخ داد، او را راست گو نشمارید.

آنها پرسیدند: مسئله چهارم چیست؟ گفتند: از او پرسید که رستاخیز چه زمانی برپا می شود؟ اگر او مدعی بود می داند، دروغ گوشت؛ زیرا برپایی

رستاخیز را جز خدای تبارک و تعالی نمی داند. آنها به مکه بازگشتند و به نزد ابوطالب آمده، گفتند: ای ابوطالب! اگر برادرزاده ات می پندارد که خبر آسمان به نزد او می آید، ما از او درباره مسائلی می پرسیم. اگر درباره آنها به ما پاسخ داد می دانیم که او راست گوشت؛ ولی اگر به ما پاسخ نداد، می دانیم که دروغ گوشت.

ابوطالب گفت: از او درباره آن چه به نظرتان می آید پرسید. آنها از آن حضرت درباره آن سه مسئله پرسیدند. فرستاده خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: فردا به شما خبر می دهم؛ ولی «ان شاء الله» نگفت. آن گاه وحی چهل روز متوقف شد تا آن که پیامبر (صلی الله علیه و آله) اندوهگین شد و یارانش به تردید افتادند. قریش شاد شدند و او را مسخره نموده و آزار دادند و ابوطالب (نیز) اندوهگین شد. وقتی چهل روز گذشت، سوره «کهف» بر آن حضرت نازل شد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل (علیه السلام) عرض کرد، دیر کردی؟ پاسخ داد: ما جز با اذن خدای متعال فرود نمی آییم.

سعید بن جبیر و عکرمه مشابه این روایت را از ابن عباس، نقل می کنند:

از جانب مشرکان قریش دو نفر به نام نصر بن حرث بن کلد و عقبه بن ابی معیط نزد علمای یهود در مدینه رفتند. آنها گفتند: از او سه چیز پرسید: داستان جوانان غار (اصحاب کهف)، جهان گردی (ذوالقرنین) که مغرب و مشرق زمین را گشت و روح. آنها پس از بازگشت به مکه نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) رفتند و مسائل را پرسیدند. پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: فردا به شما خبر می دهم؛ ولی ان شاء الله نگفت. آنها رفتند و پیامبر (صلی الله علیه و آله) پانزده شب منتظر ماند. خداوند درباره آن مسائل وحی نفرستاد و جبرئیل نیز نیامد. اهل مکه سخنان طعن آمیز زدند. این مطلب بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت آمد. پس از آن جبرئیل (علیه السلام) از جانب خداوند نازل شد و سوره کهف را آورد و درباره روح نیز آیه (وَ يَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ) نازل شد (۱). [اگرچه این آیه در سوره کهف نیست و در سوره اسرا می باشد].

ص: ۲۹۰

طبق این دو روایت و مانند آن، مدت چهل یا پانزده شبانه روز وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) قطع شده است.

اشکال این روایات تفاوت مدت تأخیر یا انقطاع وحی می باشد. اشکال دیگر این که در روایت نخست افراد فرستاده شده نزد دانشمندان یهود سه نفر و در روایت ابن عباس دو نفرند. نیز پرسش های روایت نخست، داستان اصحاب کهف، موسی (علیه السلام) و خضر (علیه السلام) و ذوالقرنین و زمان قیامت بوده؛ اما در روایت ابن عباس داستان اصحاب کهف، ذوالقرنین و مسئله روح بوده است.

این تفاوت ها بر فرض صحت سند باعث می شود اعتماد نسبت به محتوای آنها کم شود. در هر صورت اگر انقطاع وحی به معنای تأخیر طبیعی آن باشد تا این که از جانب خداوند پاسخ برسد، اشکالی ندارد.

۳- سوره مدثر

درباره سوره مدثر ادعا شده است که پیش از نزول آن یا بعد از نزول آن در صورتی که اولین سوره نازل شده باشد وحی مدتی قطع شده است.

اوزاعی از یحیی بن کثیر چنین روایت می کند:

از ابوسلمه پرسیدم کدام قسمت قرآن پیش از همه نازل شده است؟ پاسخ داد: (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ). گفتم: یا این که (اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ) پیش از همه نازل شده است؟ وی گفت: از جابر بن عبدالله پرسیدم: کدام قسمت قرآن پیش از همه نازل شده است؟ گفت: (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ). گفتم: «اقْرَأْ» چطور؟ گفت: آن چه که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به ما گفته است به شما می گویم. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: مدت یک ماه مجاور حراء بودم. چون یک ماه تمام شد. فرود آمدم، به میانه دشت که رسیدم، ندایی شنیدم و به پیش روی و پشت سر و راست و چپ خود نگریستم. کسی را ندیدم. بار دیگر صدا را شنیدم، به بالای سر

نگریستم، دیدم جبرئیل بر تختی در آسمان قرار گرفته است. [لرزشی به من دست داد] و گفتم: مرا بپوشانید؛ سپس آبی به روی من ریختند. پس از آن خداوند (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ) را نازل کرد. (۱)

برخی گفته اند پس از نزول این سوره وحی قطع شده است.

نیز ابوسلمه بن عبدالرحمن از جابر بن عبدالله انصاری نقل می کند که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که از فترت وحی سخن می گفت فرمود: «وقتی من در بازگشت از حراء قدم می زدم، صدایی از آسمان شنیدم. سرم را بلند کردم، آن گاه فرشته ای را دیدم که در «حراء» به نزد من آمده بود. دیدم بر تختی در میان آسمان و زمین نشسته است. من از ترس او از جا کنده شدم و به نزد اهلم رفتم. گفتم: مرا بپوشانید؛ سپس آنها مرا پوشاندند. آن گاه (یا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ * قُمْ فَأَنْذِرْ) نازل شد». (۲) و برخی افزوده اند: پس از آن وحی پی در پی آمد. (۳)

اما همان طور که مشاهده می شود این روایات به فرض صحت سندهای آن محتوای آنها درباره فترت وحی سخن نمی گویند و تنها درباره اولین سوره نازل شده، سخن می گویند که آن نیز مورد اختلاف است؛ چراکه طبق قول مشهور نخستین سوره نازل شده همان سوره علق است؛ مگر این که قائل به فترت شویم که پس از دوران طولانی فترت (سه سال) و انقطاع وحی این سوره نازل شده باشد. (۴)

این نیز پذیرفتنی نیست؛ زیرا در روایت هیچ تصریحی به انقطاع وحی آن هم در مدت طولانی نشده است. تنها سخن راوی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) درباره

ص: ۲۹۲

۱- (۱). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۷۹.

۲- (۲). همان و جامع البیان، ج ۱۲، ص ۲۹۶.

۳- (۳). همان؛ الاتقان، ج ۱، ص ۵۱؛ صحیح بخاری، ج ۱، ص ۴؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۹۸.

۴- (۴). علوم قرآنی، ص ۶۴.

فترت وحی سخن می گفت؛ اما این که در این باره چه گفته است و مدت فترت چقدر بوده است، هیچ نشانه ای در روایت نیست.

این در حالی است که برای نزول سوره مدثر اسباب نزول دیگری نیز نقل شده است که هیچ ارتباطی به فترت وحی ندارد. (۱)

۴- در میان سوره مریم

ذیل آیه ۶۴ سوره مریم درباره تأخیر وحی روایاتی نقل شده است که جبرئیل مدت دوازده شب یا چهل روز نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیامد.

عطیه عوفی (م ۱۱۱ق) از ابن عباس چنین نقل می کند:

جبرئیل مدتی نزد پیامبر نیامد. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) اندوهگین شد. وقتی جبرئیل نزد آن حضرت آمد، پاسخ داد: ای محمد! (وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَ مَا خَلْفَنَا وَ مَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَ مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا)؛ ۲ ما جز به فرمان پروردگارت فرود نمی آییم. آن چه در پیش روی ما و پشت و میان آن دو قرار دارد (همه از آن او است) و پروردگارت تو را فراموش نمی کند. (۲)

طبرسی نیز نقل می کند که مدتی وحی قطع شد و این وقتی بود که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) درباره داستان اصحاب کهف، ذوالقرنین و روح سؤال شد. تأخیر وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) سخت آمد، تا وقتی که جبرئیل نزد آن حضرت آمد، علت تأخیر را خواست. آیه (وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ) نازل شد. و این روایت از عکرمه، ضحاک، قتاده، کلبی و مقاتل نقل شده است. (۳)

ص: ۲۹۳

۱- (۱). جامع البیان، ج ۱۲، ص ۲۹۶؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۱۰۲.

۲- (۳). جامع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹.

۳- (۴). مجمع البیان، ج ۶، ص ۸۰۴.

همچنین وی ذیل آیه مذکور از ابن عباس نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) به جبرئیل فرمود: چه چیزی تو را منع می کند که بیش از پیش به زیارت ما بیایی؟ آیه (وَ مَا نَنْزَلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ... نازل شد و در ذیل جمله (... مَا كَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا) آمده است که: ای پیامبر! حتی اگر وحی به تأخیر افتد خداوند تو را فراموش نمی کند. (۱)

افراد دیگری مانند انس (م ۹۲ ق) و سدی (م ۱۲۷ ق) نیز فترت وحی را پس از مدتی درباره آیه مذکور بیان کرده اند. (۲)

ظاهر این روایات نشان می دهد که وحی مدتی قطع شد تا این که آیه ۶۴ سوره مریم نازل گردید و علت آن را بیان نمود؛ اما در هیچ جای روایات اشاره نشده است که در میان سوره مریم وحی قطع گردید و شاید از نزول آیه ۶۴ و بیان علت تأخیر آمدن جبرئیل، استنباط شده باشد که قطع وحی در میان سوره مریم بوده است؛ اما روایتی که طبرسی نقل می کند و به بسیاری از تابعین نیز نسبت می دهد علت قطع وحی همان پرسش های مربوط به سوره کهف بوده است. و سوره مریم طبق ترتیب نزول، سوره چهل و چهارم و سوره کهف، سوره شصت و نهم می باشد و بین این حدود ۲۴ سوره نازل شده است. (۳)

نقد و بررسی

انقطاع وحی از دو جهت بررسی می شود: ثبوت (امکان عقلی) و اثبات.

امکان انقطاع وحی

آیا از نظر ثبوتی انقطاع وحی امکان عقلی دارد؟ انقطاع به معنای تمام و پایان

ص: ۲۹۴

۱- (۱). همان، ص ۸۰۵.

۲- (۲). جامع البیان، ج ۸، ص ۳۵۹؛ الدر المنثور، ج ۴، ص ۲۷۹.

۳- (۳). الاتقان، ج ۱، ص ۳۵.

یافتن وحی، امری نادرست و نامعقول می باشد؛ چراکه پس از انتخاب نبی از سوی خداوندی که حکیم و علام الغیوب و از همه اسرار آفرینش آگاه است: (يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) پیامبری را برای هدایت امتش برگزیده که دینش جاودانه و جهانی و خاتم پیامبران نیز می باشد: (مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خَاتَمَ النَّبِيِّينَ...) و چنین رسالتی در طول حیات پیامبر بر پایه وحی و استمرار آن مبتنی است، نباید فرد دیگری برتر از او برای این امر مهم باشد؛ پس این وحی باید ادامه پیدا کند تا کامل و تمام شود (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا).

بنابراین قطع وحی با فرضیه مذکور معقول نیست و شخص دیگری نیز شایستگی این امر را ندارد تا به او واگذار شود؛ اما در صورتی که انقطاع به معنای تمام و پایان یافتن وحی نباشد؛ بلکه بدین معنا باشد که در مدت خاص و زمان معینی وحی نازل نشده است، این در طول حیات پیامبر (صلی الله علیه و آله) یک امر عادی و معمولی بوده است. گاهی وحی یک روز یا دو روز یا بیشتر و کم تر تأخیر داشته است و این همان فلسفه نزول تدریجی وحی خواهد بود که بر اساس مصالح و مفاسد، نیازها، حوادث و جریانات در مقاطع و موقعیت های مختلف نازل می شده است؛ چنان که قرآن کریم می فرماید: (وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ...); ۱ و قرآنی را پراکنده کردیم (آیاتش را از هم جدا کردیم) تا آن را با درنگ بر مردم بخوانی.

این مدت را «فاصله زمانی میان دو نزول» می نامیم؛ نه انقطاع وحی؛ در نتیجه هیچ ضرورتی نداشته است که هر روز یا شب و روز پی در پی وحی بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل شود؛ بلکه باید گفت که چنین نبوده است که هر روز یا هر هفته

و یا حتی هر ماه یک سوره ای نازل شده باشد و در این حال به جهت آن که چند روزی در وحی قرآن تأخیری به وجود آمده خبر آن به گوش مردم برسد و آن را در تاریخ گزارش کنند؛ بلکه فترت یک ماهه یا چند ماهه در وحی قرآن امری طبیعی بوده است. (۱)

آیه الله سبحانی می نویسد:

آن چه واقعیت داشته تدریجی بودن نزول وحی بوده است؛ نه انقطاع وحی و راوی خبر، میان این دو فرق نگذاشته است.

این حقیقت در صورتی به خوبی تجلی می کند که بدانیم فاصله میان نزول دو وحی از چهار روز کم تر و از چهل روز بیشتر نبوده است و یک چنین فاصله ای در آغاز کار که هنوز حادثه ای پیش نیامده امری طبیعی است و در تفاسیر مدت این انقطاع یا به تعبیر صحیح، فاصله میان دو نزول را ۴، ۱۲، ۱۵، ۱۹، ۲۵ و دست بالا چهل روز نوشته اند. (۲)

اما در بررسی علت انقطاع این وحی (به فرض این که انقطاع بنامیم) با توجه به روایات نقل شده-بر فرض صحت سند آنها-به علت معقول و قابل پذیرشی بر نمی خوریم؛ چراکه:

یک . وجود توله سگ مرده در زیر تخت پیامبر (صلی الله علیه و آله) (در جریان نزول سوره ضحی افزون بر آن که این علت با علت های دیگر سازش ندارد، معقول نیست سگی مرده که بوی تعفن آن همه جا را خواهد گرفت در درون خانه کوچک پیامبر باشد و کسی از آن اطلاع نیابد. (۳) افزون بر آن که در این علت آمده است که

ص: ۲۹۶

۱- (۱) . جعفر نکونام، تاریخ گذاری قرآن، ص ۲۵۹.

۲- (۲) . منشور جاوید قرآن، ج ۶، ص ۱۲۰.

۳- (۳) . به فرض صحت آن اثبات صحت تخت برای پیامبر بر این که حضرت روی حصیر با پوست گوسفند می نشست، ثابت نیست.

پیامبر علت انقطاع وحی را نمی دانست تا این که خوله، آن حضرت را متوجه چنین علتی کرد و گفت اجازه بدهید خانه را جارو کنم که پس از جارو کردن، توله سگ را زیر تخت می یابد و آن را پشت دیوار خانه می اندازد و پس از آن جبرئیل نازل می شود. این خود ضعف نبوت یک پیامبر است؛ چراکه یک کنیز که از نظر شخصیتی (علمی، تقوا، نظافت و...) به حد پیامبر نمی رسد چگونه فردی عادی به پیامبر علت انقطاع وحی را خبر دهد.

دو . در برخی از روایات دیگر، خدیجه به نوعی حضرت را مذمت یا متهم می کند که خداوند تو را رها کرده است. چگونه خدیجه، همسرش را متهم کند در حالی که این هسمر باوفا پیرو کامل آن حضرت و نیز ارادت و اخلاص به همه معنا به گفتارهای پیامبرش داشته است.

سه . برخی از روایات علت تأخیر آن را پرسش یهود از پیامبر درباره ذوالقرنین، اصحاب کهف و حقیقت روح دانسته اند، (۱) اگر این علت تأخیر باشد هیچ ربطی به سوره ضحی ندارد؛ بلکه مربوط به سال هفتم بعثت است؛ نه آغاز نزول یا پس از دعوت های خویشاوندان یا دعوت عمومی. (۲) چنین تحلیلی نیز نمی تواند علت انقطاع وحی باشد؛ چراکه در آغاز وحی مهم ترین دغدغه رسول خدا و آیات قرآن اثبات توحید، معاد، نبوت و اصول دین است که لازمه آن نفی شرک و بت پرستی خواهد بود؛ در حالی که این مباحث جزئی با تذکرات رسول خدا و تأکید سنت آن حضرت جریان پذیری دارد.

افزون بر آن که اختلاف شدیدی که در زمان انقطاع وحی وجود دارد خود

ص: ۲۹۷

۱- (۱) . مجمع البیان، و الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۹۳.

۲- (۲) . جعفر سبحانی، منشور جاوید، ج ۶، ص ۱۲۱.

موجب اضطراب این مسئله است. این روایات با یکدیگر تعارض دارند و قابل جمع نیستند و سند کاملی برای آنها اثبات شدنی نیست که بتوان جمع مفهومی کرد.

نتیجه

در هر صورت اگر فترت وحی به معنای فاصله میان دو نزول باشد، پذیرفتنی است. و از مجموع روایات نقل شده می شود استفاده کرد که در برخی مقاطع، نزول تأخیری و انقطاعی وجود داشته است؛ اما ممکن است مدت آن تا چهل روز طول بکشد و این همان فاصله میان دو نزول است.

افزون بر آن مطابق آیات قرآن اصل نزول وحی و زمان آن در اختیار پیامبر (صلی الله علیه و آله) نیست تا آن حضرت بتواند زمان خاصی را برای نازل شدن تعیین کند که می توان به آیه پانزدهم سوره یونس و آیاتی که پیامبر (صلی الله علیه و آله) خود را تابع وحی می داند (... إِنَّ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ...) اشاره نمود.

ص: ۲۹۸

فترت به معنای سستی و کاهش یافتن است؛ اما در اصطلاح به معنای قطع رشته اتصال وحی در زمان یا زمان های خاصی می باشد. درباره فترت نخستین وحی که پس از اعلان بعثت رخ داده است اختلاف وجود دارد. روایات ناهمگون این اختلاف را پدید آورده اند. برخی از آنها زمان نزول قرآن را در مکه ده سال، دسته ای دیگر نزول قرآن را در مکه سیزده سال و دسته دیگر نزول قرآن را در مکه هشت سال می داند.

با روایات دسته نخست ثابت می شود که پیامبر از زمان بعثت، سه سال وحی بر او نازل نشده است؛ زیرا سیزده سال پس از بعثت در مکه حضور داشته و تنها ده سال آن قرآن نازل شده است و ده سال نیز در مدینه که در مجموع قرآن در مدت بیست سال نازل شده است؛ اما بنابر این که سند این روایات صحیح باشد از نظر محتوا مشکلاتی دارند و در تناقض گویی آشکار به سر می برند. برخی از آنها سن پیامبر را شصت سال می دانند و با دو گروه دیگر از روایات نیز تعارض دارند. یکی از لوازم پذیرش آنها این است که پس از سه سال قطع بودن وحی در سال چهارم، ۵۳ سوره نازل شده است؛ چیزی که کسی باور ندارد.

روایاتی نیز که نزول قرآن را در مکه هشت سال می داند، مخالف قول مشهور است و با روایات دیگر نیز در تعارض خواهد بود. دسته سوم نیز که نزول قرآن را سیزده سال در مکه می داند و ده سال در مدینه با سن پیامبر سازگار است و اشکالات کم تری نسبت به روایات دیگر دارد؛ در نتیجه لزومی ندارد که فترت در سه سال واقع شده باشد؛ اگرچه ممکن است در میان فواصل مختلف وحی و برخی از مقاطع نزول، فترتی کوتاه مدت تا حدود چهل روز واقع شده باشد که این در فواصل نزول امری طبیعی است.

فترت های دیگری نیز مطرح شده؛ از جمله این که پیش از نزول سوره «ضحی» چهل روز وحی قطع شد تا این که معلوم شد توله سگی در خانه پیامبر (صلی الله علیه و آله) مرده است و پس از آن وحی نازل گردید. همچنین پس از چند شبانه روز وحی قطع شد. به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) گفتند خدایت تو را رها کرده است، پس از آن سوره «ضحی» نازل شد که (ما وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَ مَا قَلَى...).

این روایات نیز مشکلاتی دارند که نمی توان محتوای آنها را تأیید نمود؛ همچنین روایاتی درباره قطع وحی پیش از سوره کهف، پس از نزول سوره «مدثر» و در میان سوره مریم وارد شده است که این روایات همواره مشکلات خاص خود را از نظر سند و محتوا دارد.

در هر صورت امکان انقطاع وحی به معنای پایان یافتن وحی، معقول نیست؛ اما به معنای تأخیر و فاصله افتادن بین دو نزول امکان دارد؛ هرچند که تکیه بر روایات برای اثبات این موضوع کار دشواری است.

پرسش

۱. فترت را در لغت و اصطلاح تعریف کنید.

۲. دیدگاه آیه الله معرفت و ابو عبدالله زنجانی را درباره فترت وحی در آغاز بعثت بیان کنید.

۳. مدلول روایات مربوط به نزول وحی در مکه در مدت ده سال را توضیح دهید.

۴. روایات مربوط به ده سال نزول وحی در مکه را بررسی نموده و چهار اشکال آن را بیان نمایید.

۵. روایات مربوط به نزول وحی در مکه در مدت هشت سال را بیان و نقد و بررسی نمایید.

ص: ۳۰۰

۶. مدلول روایاتی که نزول وحی را در مکه به مدت سیزده سال می دانند بررسی نمایید.

۷. فترت های دیگر وحی غیر از آغاز بعثت کدامند؟ آنها را بیان کنید.

۸. روایت خوله و ابن زید که فترت وحی را پیش از نزول سوره ضحی نقل کرده اند بیان و بررسی نمایید.

۹. مسئله فترت پیش از سوره کهف و روایات آن را بیان و بررسی نمایید.

۱۰. انقطاع وحی را درباره سوره مدثر بیان نموده و آن را بررسی نمایید.

۱۱. انقطاع وحی در میان سوره مریم و آیه مربوط به آن را توضیح دهید.

۱۲. فترت وحی از نظر ثبوتی (امکان عقلی) و اثباتی آیا پذیرفتنی است؟ توضیح دهید.

۱۳. نتیجه بحث فترت را بیان کنید.

پژوهش

۱. دیدگاه های مفسران از زمان شیخ طوسی (م ۴۶۰ ق) تا قرن دهم را درباره فترت وحی بررسی کنید.

۲. دیدگاه های مفسران و دانشمندان علوم قرآنی از قرن دهم به بعد و معاصر را درباره فترت بررسی کنید.

منابع

۱. سیوطی، الاتقان فی علوم القرآن.

۲. نکونام، تاریخ گذاری قرآن.

۳. ابو عبدالله زنجانی، تاریخ القرآن .

ص: ۳۰۱

فصل دهم: وحدت یا تکرار وحی برای هر آیه و سوره و «رابطه آن با نزول قرآن بر هفت حرف»

اشاره

یکی از بحث‌های بررسی پذیر در مسئله وحی این است که آیا قرآن یک باره نازل شده است یا نزول‌ها و وحی‌های متعددی دارد؟ همچنین آیا آیات و سوره‌های قرآن یک بار بر پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) وحی شده است یا چندین بار؟ در این باره سه موضوع بررسی می‌شود تا روشن شود که آیا نزول قرآن دفعی بوده یا تدریجی. بحث دیگر تکرار نزول برخی از سوره‌ها مانند سوره حمد یا تکرار برخی آیات است. بحث سوم نزول قرآن بر هفت حرف است که آیا قرآن بر هفت حرف نازل شده است؛ بدین معنا که هفت بار نازل شده است یا خیر؟

در این جا به بررسی این سه بحث می‌پردازیم:

انواع نزول

درباره این که قرآن کریم چند بار نازل شده است میان دانشمندان اختلاف وجود دارد. بسیاری از دانشمندان تفسیر و علوم قرآنی برآنند که قرآن دو نزول دارد: نزول دفعی که یکپارچه در شب قدر در ماه رمضان نازل شده است و

ص: ۳۰۳

دیگری نزول تدریجی که آیات قرآن در طول ۲۰ یا ۲۲ سال مطابق با حوادث و وقایع نازل شده است.

نزول تدریجی از نظر آیات و روایات و دیدگاه های دانشمندان اسلامی قطعی است و آیات ۳۲ سوره فرقان و ۱۰۶ سوره اسرا بر آن دلالت می کند؛ ولی آیا نزول دفعی وجود داشته است یا خیر؟ و در صورت وجود، مفهومش چیست و چگونه بوده است؟ دیدگاه های مختلفی در این باره وجود دارد که بدان اشاره می رود:

الف) بسیاری از مفسران که نزول دفعی را پذیرفته اند عبارتند از: ابن عباس، (۱) سعید بن جبیر، (۲) شیخ صدوق، (۳) طبرسی، (۴) زرکشی، (۵) جلال الدین سیوطی، (۶) ابوالفتوح رازی، (۷) باقلانی، (۸) ابن حجر، (۹) ابن کثیر دمشقی، (۱۰) آلوسی، (۱۱) فیض کاشانی، (۱۲) علامه طباطبایی، (۱۳) ابو عبدالله زنجانی، (۱۴) ناصر مکارم شیرازی، (۱۵) سید

ص: ۳۰۴

۱- (۱). تبیان، ج ۲، ص ۱۲۱؛ الکشف والبیان (ثعلبی)، ج ۲، ص ۶۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۴.

۲- (۲). مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۹۷؛ الاتقان، همان.

۳- (۳). الاعتقادات، ص ۳۱.

۴- (۴). مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۸.

۵- (۵). البرهان، ج ۱، ص ۲۰۶.

۶- (۶). الاتقان، همان؛ سیوطی از بیهقی و حاکم نیز نقل می کند.

۷- (۷). روض الجنان و روح الجنان، فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۳۲۶.

۸- (۸). الانتصار، ص ۸۸.

۹- (۹). الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۱۰- (۱۰). تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۵۶۶.

۱۱- (۱۱). روح المعانی، ج ۳۰، ص ۱۸۹.

۱۲- (۱۲). تفسیر صافی، ج ۱، ص ۴۲.

۱۳- (۱۳). المیزان، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶ و ج ۲۰، ص ۳۳۰.

۱۴- (۱۴). تاریخ القرآن، ص ۳۵.

۱۵- (۱۵). تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۱۴۸ و ج ۲۷، ص ۱۸۲.

محمدباقر صدر، (۱) سید محمدباقر حکیم و (۲) دکتر محمدحسین صغیر. (۳) و (۴)

این عده درباره چگونگی نزول قرآن از آسمان دنیا دیدگاه‌های مختلفی ارائه کرده‌اند. علت اختلاف دیدگاه‌ها، روایاتی است که مضامین متفاوتی دارند. شیخ صدوق (ره) بر این باور است که همه قرآن در آسمان چهارم بر «بیت المعمور» نازل شد. پس از آن در مدت بیست سال به تدریج از بیت المعمور بر قلب پیامبر نازل گشت و منظور از آن، علم پیامبر به محتوای کلی قرآن است. (۵) برخی دیگر مانند فیض کاشانی نزول همه قرآن را از آسمان به بیت المعمور دانسته؛ اما بیت المعمور را قلب پیامبر می‌دانند؛ همان طور که از آیه (نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ * عَلَى قَلْبِكَ...) ۶ استفاده می‌شود؛ سپس خداوند در مدت بیست سال به تدریج از قلب و باطن آن حضرت بر ظاهر زبانش جاری می‌ساخت و این وقتی بود که جبرئیل وحی می‌آورد و الفاظ قرآن را بر پیامبر قرائت می‌کرد. (۶)

ترمذی نقل کرده است که قرآن در آسمان دنیا در «بیت العزه» قرار داده شده است. (۷) برخی دیگر نزول دفعی را به معنای نزول روح قرآن-که اهداف عالی قرآن و جنبه‌های کلی دارد-دانسته که این اهداف عالی بر قلب پاک پیامبر تجلی یافته است. (۸)

ص: ۳۰۵

۱- (۱). علوم القرآن، ص ۲۷.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). تاریخ القرآن دراسات القرآنیة، ص ۳۹.

۴- (۴). افراد فراوان دیگری از جمله بیهقی در الاسماء والصفات، ص ۲۳۶ نقل کرده‌اند.

۵- (۵). الاعتقادات، باب ۳۱.

۶- (۷). تفسیر صافی، ج ۱، ص ۶۵.

۷- (۸). الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۶.

۸- (۹). تاریخ القرآن، ص ۳۵.

برخی دیگر همچون علامه طباطبایی باور دارند که قرآن دو وجود دارد: یکی حقیقت و اصل کتاب بدون تفصیل و اجزا که جایگاه آن در لوح محفوظ است و دیگری کتاب تفصیلی که دارای اجزاء و سوره ها است که به الفاظ عربی نازل شده است و این قرآن به منزله لباس است برای اصل و حقیقت قرآن که در لوح محفوظ قرار دارد. قرآن در شب قدر در ماه رمضان با وجود اصلی خود (حقیقت کتاب آسمانی) یکپارچه بر قلب پیامبر نازل شده است و پیامبر به همه مفاهیم کلی آن نیز آگاه گردید؛ پس از آن به تفصیل و به تدریج در قالب الفاظ، آیات و سوره ها بر قلب پیامبر نازل شد. (۱)

دلایلی که طرفداران این دیدگاه بیان کرده اند، آیاتی از قرآن است؛ از جمله (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ)، ۲ (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...)، ۳ (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...) ۴ بنابر این که ضمیر «انزلناه» به همه قرآن برگردد.

مجموع این آیات بیان می کند که کل قرآن در شب قدر-که در ماه رمضان است-نازل شده است.

و این همان نزول دفعی است؛ افزون بر آن روایاتی نیز وجود دارد که این دیدگاه را تأیید می کند؛ از جمله روایتی که امام صادق (علیه السلام) در ذیل آیه ۱۸۵ سوره بقره می فرماید: «همه قرآن در ماه رمضان بر بیت المعمور نازل شد؛ سپس در طول بیست سال به تدریج بر پیامبر نازل گردید». (۲)

ص: ۳۰۶

۱- (۱). المیزان، ج ۲، ص ۱۵ و ۱۶ و نیز ج ۲۰، ص ۲۳۰.

۲- (۵). کافی، ج ۲، ص ۶۲۹؛ و نیز ر. ک: تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۹۹، ج ۱۸۵ و شیخ صدوق، امالی، ص ۱۱۹.

روایاتی نیز مشابه آن از ابن عباس نقل شده است که دیدگاه گفته شده را تأیید می کند، سعید بن جبیر از ابن عباس نقل می کند که همه قرآن در شب قدر بر آسمان دنیا نازل شد؛ ولی پس از آن به تدریج در حوادث خاصی آیاتی نازل می گشت. (۱) در برخی روایات نیز آمده است که از آن پس جبرئیل قرآن را قسمت-قسمت و در پنج یا ده آیه یا کم تر یا بیشتر و حتی به صورت یک آیه در مدت ۲۳ سال فرستاد. (۲)

مشابه آن روایات دیگری از جمله روایت عکرمه از ابن عباس است. برخی نیز به تعبیر «انزال» در آیات مربوط به نزول قرآن استدلال کرده اند که ظاهر کاربرد واژه انزال در «انزلناه» برای نزول دفعی و ظاهر واژه تنزیل در مانند (... نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا) ۳ برای نزول تدریجی است. (۳)

ب) دیدگاه دیگر درباره نزول دفعی قرآن در شب قدر این است که قرآن در شب قدر بر آسمان دنیا نازل شده است؛ ولی هر شب قدر آن چه که خداوند در طول سال آن را مقدر کرده است و به آن نیاز بوده است یک جا نازل می کند و پس از آن به تدریج در طول سال (طی روزها و ماه ها طبق حوادث) آیات را بر قلب پیامبر نازل می کرد و همه سال این مسئله در شب قدر تکرار می گشت. این دیدگاه از مقاتل و همچنین از سدی (از مفسران تابعی) نقل شده و به ابن عباس نیز نسبت داده اند. (۴)

دلایل این دیدگاه همان آیاتی است که برای دیدگاه قبل گذشت؛ به همین

ص: ۳۰۷

۱- (۱). تبیان، ج ۲، ص ۲۱؛ مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۵۱۸؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- (۲). همان.

۳- (۴). المیزان، ج ۲۰، ص ۳۷۸. یادآوری می شود که این استدلال در آیات قرآن موارد نقض دارد؛ از جمله تعبیر انزال برای نزول باران که تدریجی است. (فرقان، ۴۸ و نبأ، ۱۴).

۴- (۵). مجمع البیان، ج ۲، ص ۴۱۷.

جهت فخر رازی ضمن پذیرش نزول دفعی در انتخاب یکی از دو دیدگاه فوق توقف می کند و می گوید:

هر دو دیدگاه محتمل است؛ زیرا شاید منظور از ماه رمضان ماه معینی باشد و ممکن است نوع ماه اراده شده باشد یعنی در هر سال در ماه رمضان آیات مربوط به یک سال نازل شده است. (۱)

افزون بر آن سدی از ابن عباس نقل می کند که «در نزول دفعی در شب قدر به اندازه نیازهای یک سال قرآن نازل می شود». (۲)

ج) دیدگاه دیگر این است که قرآن تنها یک نزول دارد و آن نزول تدریجی است و نزول دفعی وجود ندارد و آیاتی که مربوط به نزول قرآن در شب قدر است (قدر، آیه ۲ و بقره، آیه ۱۸۵) مربوط به نزول دفعی نیست؛ زیرا ضمیر «انزلناه» به همه قرآن بر نمی گردد؛ (۳) بلکه منظور آغاز نزول قرآن است که در شب قدر در ماه رمضان واقع شده است. این دیدگاه از شعبی، (۴) شیخ مفید، (۵) سید مرتضی، (۶) زمخشری، (۷) بیضاوی، (۸) قرطبی، (۹) ابن شهر آشوب، (۱۰) شیخ محمد عبده، (۱۱)

ص: ۳۰۸

- ۱- (۱). تفسیر کبیر، ج ۳، ص ۹۲ و ۹۳.
- ۲- (۲). مجمع البیان.
- ۳- (۳). همان، ج ۲، ص ۴۹۷؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۱۴؛ التمهید، ج ۱، ص ۱۱۰.
- ۴- (۴). الاتقان، همان.
- ۵- (۵). تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۴.
- ۶- (۶). رسائل الشریف المرتضی، ص ۴۰۳.
- ۷- (۷). کشف، ج ۴، ص ۲۲۶.
- ۸- (۸). انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۱، ص ۲۱۷.
- ۹- (۹). الجامع لاحکام القرآن، ج ۲۰، ص ۱۳۰.
- ۱۰- (۱۰). المناقب، ج ۱، ص ۱۵۰.
- ۱۱- (۱۱). المنار، ج ۲، ص ۱۵۸.

مراغی، (۱) ابن عاشور (۲) و محمد هادی معرفت (۳) نقل شده است. دلایل این گروه این است که قرآن آشکارا نزول قرآن در ماه رمضان و شب قدر را اعلام کرده است و نزول تدریجی از تصریح آیات فهمیده می شود (فرقان، آیه ۳۲ و اسراء، آیه ۱۰۶) و نزول قرآن بر بیت المعمور و مانند آن مفهوم روشنی ندارد و فایده ای نیز برای مردم نخواهد داشت. (۴) روایاتی نقل شده نیز بنا به نظر شیخ مفید (۵) و سید مرتضی (۶) خبر واحد است، که علم آور نخواهد بود.

مشکل اساسی این نظریه این است که کسانی که زمان بعثت را در ماه رمضان نمی دانند باید میان زمان بعثت- که معروف است نخستین آیات سوره علق نازل شده است- با زمان نزول قرآن تفاوت قائل شوند؛ در حالی که شیعه اتفاق نظر دارد که پیامبر در ۲۷ رجب به رسالت برانگیخته شد؛ به همین جهت برخی معتقدند با آنان که پیامبر در ۲۷ رجب مبعوث شد، نزول قرآن سه سال بعد در ماه رمضان انجام گرفت. (۷)

و حال آن که درباره آیات آغازین سوره علق که به طور مسلم هم زمان با بعثت نازل شده است، یا باید بگوییم اول جزء قرآن نبوده است و بعد به قرآن ملحق شده است یا دو بار نازل شده و یک بار در قرآن ثبت شده است؛ اما کسی این گفتار را نمی پذیرد.

ص: ۳۰۹

-
- ۱- (۱) . تفسیر المراغی، ج ۲، ص ۷۳.
 - ۲- (۲) . التحریر و التنویر، ج ۳، ص ۴۰۲.
 - ۳- (۳) . التمهید، ج ۱، ص ۱۱۰.
 - ۴- (۴) . همان؛ علوم قرآنی، ص ۷۰ و ۷۱؛ المنار، ج ۱، ص ۱۶۱.
 - ۵- (۵) . تصحیح الاعتقاد، ص ۱۲۴.
 - ۶- (۶) . رسائل الشریف المرتضی، ص ۴۰۴.
 - ۷- (۷) . التمهید و علوم قرآنی.

آیاتی دلالت دارد که پیامبر نسبت به محتوای آیات بیش از نزول آگاهی داشته است؛ از جمله این که می فرماید: (... وَ لَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ...). (طور، ۱۱۴)

علامه طباطبایی می فرماید: این آیه تأیید کننده نزول دفعی قرآن کریم است؛ چرا که قرآن غیر از نزول تدریجی نزول دیگری داشته که پیامبر از محتوای آیات با خبر بوده و اگر پیامبر علم پیشین به قرآن نمی داشت، شتاب در درخواست چیزی که تاکنون نازل نشده مفهومی نخواهد داشت.

همچنین مفاد برخی آیات اشاره دارد که قرآن دارای دو ویژگی پیوسته و مرتبط با هم است: یکی اجمال و دیگری تفصیل (احکام و تفصیل). خداوند می فرماید: (... كِتَابٌ أُحْكِمَتْ آيَاتُهُ ثُمَّ فُصِّلَتْ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ خَبِيرٍ؛ ۱ این کتابی است که آیاتش دارای ویژگی احکام، سپس از جانب خداوند حکیم و خبیر تفصیل داده شده است. (وَ لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِكِتَابٍ فَصَّلْنَاهُ عَلَىٰ عِلْمٍ...؛ ۲ کتابی برای مردم آورده ایم که آن را بر اساس علم (الهی) تفصیل کرده ایم. در آیه ای دیگر تفصیل را این چنین بیان می کند: (إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ)؛ ۳ ما قرآن را به عربی نازل کردیم شاید شما تعقل و اندیشه کنید.

و آیات نزول قرآن در ماه رمضان مانند (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) و آیه (شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...) نیز بیان گر این نکته است که همه قرآن در ماه رمضان نازل شده است؛ زیرا ضمیر «أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» به همه قرآن برمی گردد که در شب قدر نازل شده است. منظور از قرآن کتاب آسمانی است. روایاتی نیز

وجود دارد که قرآن غیر از نزول تدریجی نزول دفعی نیز دارد؛ بنابراین نزول اجمالی و دفعی ممکن است دارای ویژگی های ذیل باشد:

- نزول اجمالی و دفعی یکی از مهم ترین فواید را برای پیامبر داشته است و آن همان علم پیشین حضرت (۱) به قرآن کریم و زمینه ساز نزول تفصیلی و تدریجی است تا بعد آن را برای مردم به تفصیل بخواند.

- معارف در نزول اجمالی به صورت کلی است، و عام و خاص، مطلق و مقید، ناسخ و منسوخ در آن وجود ندارد و این موارد از لوازم نزول تفصیلی و تدریجی است.

- طبق گفته شیخ صدوق علم پیامبر به معارف لازم نیست تفصیلی و به همه جزئیات باشد و ایشان می گوید: «ان الله اعطی نبیه العلم جمله»؛ (۲) خداوند به پیامبرش علم قرآن را به طور کلی آموخت.

- تعبیر به بیت المعمور یا بیت العزه در روایات که اشاره به نزول دفعی دارد اشاره به مفهوم کنایی است که قرآن دارای نوع خاصی از نزول بوده است. (۳)

نتیجه

با توجه به مطالب گذشته و دیدگاه های مطرح شده، بحث انواع نزول قرآن به ویژه دیدگاه نزول دفعی و تدریجی هیچ ارتباطی به تعدد و تکرار وحی ندارد تا ثابت کند قرآن موجود چند بار بر پیامبر نازل شده است یا آیات و سوره های آن چند بار بر پیامبر وحی شده باشد.

ص: ۳۱۱

۱- (۱). این نقض دیدگاه المنار است که معتقد است نزول دومی هیچ فایده ای ندارد. ج ۲، ص ۱۶۱.

۲- (۲). صدوق، الاعتقادات، باب ۱؛ عبدالله جوادی آملی، تفسیر موضوعی، ج ۳، ص ۱۴۱؛ المیزان، ج ۲، ص ۱۸.

۳- (۳). سعیدی روشن، علوم قرآن، ص ۱۴۳.

در این باره دو نظریه متفاوت وجود دارد. برخی مانند ابن حصار، (۱) ابن کثیر، (۲) زرکشی، (۳) و ظاهر سخنان سیوطی (۴) بر آنند که تکرار نزول در برخی آیات یا سوره ها رخ داده است و نزول دوباره منع عقلی ندارد و اشکالی نیست که جبرئیل برای پند، یادآوری و عظمت، آیه یا سوره ای را دوباره نازل کند.

دیدگاه دیگر این است که تکرار در نزول باطل است؛ زیرا نزول دوباره یک وحی، تحصیل حاصل و بی فایده خواهد بود. (۵)

تکرار نزول تنها در موارد محدودی از سوره ها و آیات مطرح شده است که عبارتند از:

۱- سوره فاتحه

در برخی اقوال آمده است که «سوره حمد» دوبار نازل شد: یک بار در مکه و دیگر بار؛ در مدینه؛ (۶) اما همه مفسران آن را نپذیرفته و قطعی ندانسته اند؛ در حالی که برخی اشکال کرده اند که نیازی به دو بار نازل شدن نیست؛ زیرا اگر همان هفت آیه باشد یک بار نازل شده و احکام آن از جانب خداوند، مانند خواندن آن در هر نماز نیز صادر شده است، و نزول دوباره آن لغو می باشد.

سیوطی از سخاوی پاسخی نقل می کند که ممکن است بار اول بر یک حرف

ص: ۳۱۲

۱- (۱). الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۲- (۲). همان.

۳- (۳). طبرسی، مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۷ و ج ۶، ص ۵۳۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۲؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۰.

۴- (۴). الاتقان، همان.

۵- (۵). الاتقان، همان؛ تفسیر القرآن العظیم.

۶- (۶). مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۷ و ج ۶، ص ۵۳۰؛ تفسیر القرآن العظیم، ج ۱، ص ۱۲؛ الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۰.

نازل شده و بار دوم بر وجوه (قرائت) مانند «مالک و ملک، سراط و صراط و امثال آن» نازل شده باشد. (۱)

این پاسخ مبتنی بر پذیرش روایات نزول قرآن بر هفت حرف یا هفت قرائت است که بحث درباره محتوای آن بسیار پیچیده و از نظر سند نیز اشکالات بسیاری به آن شده است. (۲)

به همین جهت نزول دوباره «سوره حمد» صحیح نیست و شاید منظور این باشد که جبرئیل افزون بر آغاز بعثت-که سوره حمد را نازل کرده-بار دیگر در مدینه، هنگام تغییر قبله نازل شده و به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خبر داده که سوره فاتحه، از واجبات مهم در نماز است؛ همچنان که در مکه بوده است. و برخی گمان کرده اند، سوره حمد بار دیگر نازل شده یا قرائت دیگری بر آن حضرت خوانده است که در مکه نخوانده بود و این همان توهم دوباره نزول است. (۳)

از این رو بسیاری از مفسران آن را نقل نکرده اند یا چنین مضمونی را با تعبیر «قیل» (۴) یا «یقال» (۵) و مانند آن آورده اند.

۲- آیه ۱۱۳ سوره توبه

(مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُوا أُولَىٰ قُرْبَىٰ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهَا أَسْحَابُ الْجَحِيمِ).

ص: ۳۱۳

۱- (۱). الاتقان.

۲- (۲). البيان في تفسير القرآن، ص ۲۵۲ و سیدرضا مؤدب، نزول قرآن و رؤیای هفت حرف، ص ۲۰-۹۰ و ص ۱۶۰-۱۸۰.

۳- (۳). سیوطی، الاتقان.

۴- (۴). مجمع البيان.

۵- (۵). تفسير القرآن العظيم.

برخی برای این آیه نیز دو نزول قائل شده اند. (۱) نزول دوباره این آیه نیز مبتنی بر روایتی است که در برخی منابع اهل سنت نقل شده است و به نوعی روایت در صدد اثبات شرک برای ابوطالب و عبدالمطلب است (۲) که پیامبر هنگام وفات ابوطالب بر بالین وی حاضر شد و لاله الاله را به وی تلقین نمود؛ اما او گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم. پیامبر نیز فرمود: من برای تو استغفار می کنم و از خداوند می خواهم تو را ببخشد. این جا آیه نازل شد که «پیامبر و مؤمنان نباید برای مشرکان هرچند خویشاوند باشند، طلب آمرزش کنند». (۳)

بررسی

این دیدگاه نیز به دلایلی پذیرفته نیست؛ زیرا:

یک: ابوطالب در سال دهم بعثت (عام الحزن) در مکه از دنیا رفته است؛ در حالی که سوره توبه از سوره های مدنی است که در اواخر عمر پیامبر و اواخر حضور آن حضرت (سال نهم هجری) در مدینه نازل شده است و هیچ ارتباطی با هم ندارند؛ از این رو قریب به اتفاق مفسران درباره مکی بودن این آیه سخنی نگفته اند. (۴)

ص: ۳۱۴

۱- (۱). الاتقان.

۲- (۲). این روایت را احمد بن حنبل نقل می کند: «حدثنا عبدالرزاق، حدثنا معمر عن الزهري عن ابن المسيب عن ابيه قال: لما حضرت اباطالب الوفاه، دخل عليه النبي (صلى الله عليه و آله)، و عنده ابو جهل و عبدالله بن ابي اميه، فقال: «اي عمّ قل: لا اله الا الله كلمه احاج لك بها عند الله عزوجل. فقال ابو جهل و عبدالله بن ابي اميه: يا اباطالب! اترغب عن مله عبدالمطلب؟ فقال: انا على مله عبدالمطلب. فقال النبي (صلى الله عليه و آله): «لاستغفرن لك ما لم انه عنك. فنزلت: «وما كان للنبي والذين آمنوا ان يستغفروا للمشركين». (تفسير القرآن العظيم، ج ۲، ص ۴۰۴).

۳- (۳). در برخی روایات اهل سنت نیز این آیه را مربوط به درخواست آمرزش پیامبر از مادرش آمنه دانسته اند. ر. ک: همان، ص ۴۰۵.

۴- (۴). مجمع البيان، ذیل آیه اگرچه مؤلف تفسیر المنار برای توجیه روایت فوق که اهل سنت نقل کرده اند، دو بار نازل شدن آیه را می پذیرد.

دو: دانشمندان شیعی و حتی اهل سنت با دلایل فراوانی ثابت کرده اند که همه اجداد پیامبر اسلام و نیاکان وی موحد بوده اند؛ نه مشرک. (۱)

سه: ابوطالب بزرگ ترین مدافع و یاور پیامبر بود. از جمله آنها حمایت بی نظیر ابوطالب از پیامبر در هنگامی است که مسلمانان در محاصره اقتصادی و سیاسی در شعب ابوطالب قرار داشتند. (۲)

دلایل روشن و فراوانی ثابت می کند که ابوطالب موحد و خداپرست بوده است؛ از جمله آنها اشعار بی نظیر ابوطالب در ستایش عظمت پیامبر و دین اوست که به طور مفصل در کتاب ارزشمند الغدیر از علامه امینی آمده است. (۳)

موارد دیگری که ادعا شده، نزول آن تکرار شده است عبارتند از:

آیه ۸۵ سوره اسراء: (وَ يَسْتَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ...)، آیه ۱۱۴ از سوره هود: (وَ أَقِمِ الصَّلَاةَ طَرَفِي النَّهَارِ...)، ۴ سوره توحید، اول سوره روم و اواخر سوره نحل. (۴)

مدعیان برای اثبات تکرار نزول این موارد هیچ دلیل روشنی بیان نکرده اند و روایتی نیز در تعدد نزول آنها نقل نشده است و تنها حاصل استنباطهای شخصی برخی است؛ برای نمونه درباره آیه ۱۱۴ سوره هود تنها احتمال داده اند که چنین

ص: ۳۱۵

۱- (۱). مجمع البیان، ج ۲، ص ۷۳۵؛ المیزان، ج ۳، ص ۱۶۶؛ تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۳۷۲؛ مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۲۴، فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۶۱-۹۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۲۰۶؛ سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۴۵-۵۵.

۲- (۲). فروغ ابدیت، ص ۲۸۶؛ محمدابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ص ۱۵۷.

۳- (۳). علامه امینی، الغدیر، ج ۸، و نیز در اواخر جلد هفتم، ص ۳۴۰ به بعد به دفاع از ابوطالب پرداخته است. همچنین ابن ابی الحدید اشعاری در ستایش ابوطالب دارد (شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۱۰) که مرحوم علامه امینی آن را در جلد هشتم الغدیر نقل می کند. و نیز ر. ک: تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، ص ۱۵۳-۱۵۷.

۴- (۴). الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۰.

باشد. درباره تکرار سوره توحید تنها به محتوای سوره توحید استدلال شده است که از یک طرف پاسخی است به مشرکان مکه، در مقابل بت پرستی و تفکرات باطل آنها نسبت به صفات خداوند و از طرف دیگر پاسخی است به اهل کتاب در مدینه. این تحلیل باعث شده است که برخی تصور کنند سوره توحید یک بار در مکه و بار دیگر در مدینه نازل شده است.

۳- نزول قرآن بر یک یا هفت حرف

آیا قرآن بر یک حرف نازل شده است یا بر هفت حرف؟ آیا برخی از قرائت های مختلف را خداوند بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) نازل کرده یا نتیجه اجتهاد شخصی قاریان است؟

یکی از بحث هایی که به وحدت یا تکرار وحی ارتباط دارد، بررسی روایات نزول قرآن بر هفت حرف است. اهل سنت روایات فراوانی آورده اند که قرآن بر هفت حرف نازل شده است.

احادیث «سبعه احرف» و جایگاه آن

اشاره

بسیاری از صحابه که این حدیث را نقل کرده اند عبارتند از: ابی بن کعب، انس، حذیفه بن یمان، زید بن ارقم، سمره بن جندب، سلیمان بن سرد، ابن عباس، ابن مسعود، عبدالرحمن بن عوف، عثمان بن عفان، عمر بن خطاب، عمر بن ابی سلمه، عمرو بن عاص، معاذ بن جبل، هشام بن حکیم، ابی بکره، ابی جهم، ابوسعید خدری، ابوظحله انصاری، ابوهریره و ابویوب که این ها ۲۱ نفر از اصحاب رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هستند. برخی نیز مانند ابوعبید ادعای متواتر بودن حدیث کرده اند.

(۱)

ص: ۳۱۶

اما حدیث نزول قرآن بر هفت حرف از نظر محتوایی از مشکل ترین احادیث وارد شده در باب های نزول می باشد؛ چراکه معنای آن روشن نیست و به همین جهت دانشمندان در معنای حدیث اختلاف فراوان دارند که این اختلاف در محتوا تا چهل قول می رسد.

افزون بر آن، این حدیث از نظر مضمون نیز متفاوت وارد شده است. در برخی از آنها نزول قرآن بر هفت قرائت و در برخی دیگر نزول قرآن بر هفت حرف آمده است. (۱)

این روایات در صحاح شش گانه و بسیاری از مسانید آمده است که از جمله می توان به صحیح بخاری، صحیح مسلم، سنن ترمذی، سنن نسایی، سنن ابی داود، و مسند احمد بن حنبل و موطأ اشاره کرد.

یکی از مهم ترین منابعی که بیش از دیگران تلاش نموده آن روایات را جمع آورد، تفسیر جامع البیان از محمد بن جریر طبری (معروف به تفسیر طبری) است. ایشان حدود پانزده روایت در مقدمه تفسیر خود در این باره می آورد. (۲)

همان طور که گفته شد احادیث «سبعه احرف» با دو مضمون هفت قرائت و هفت حرف آمده است.

از این احادیث برخی مانند سیوطی در الاتقان استفاده کرده اند که قرآن چند بار نازل شده است. (۳) در هر صورت پیش از بررسی روایات، مهم ترین آنها نقل می شود.

الف) طبری از یونس و ابی کریب و آن دو از ابن شهاب و او نیز از ابن عباس نقل نموده است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

ص: ۳۱۷

۱- (۱). روایات آن اشاره می شود.

۲- (۲). جامع البیان، ج ۱، ص ۹-۱۵.

۳- (۳). الاتقان، ج ۱، ص ۱۰۱.

أقرأني جبرئيل على حرف فراجعته فلم أزل أستزیده فیزیدنی حتی انتهى الی سبعة أحرف؛ جبرئیل قرآن را برایم با یک حرف خواند (به من آموخت). من از او خواستم برایم اضافه کند او هم اضافه کرد و پیوسته از او می خواستم بیفزاید و او اضافه می کرد تا به هفت حرف رسید.

این حدیث را مسلم نیز از حرمله و او از ابن وهب و وی از یونس (۱) نقل کرده؛ همچنین بخاری با سند دیگری این روایت (۲) و همین مضمون را از ابن برقی به اسناد خود از ابن عباس نقل کرده است.

ب) طبری از ابو کریب با سند خود از عبدالرحمن بن ابی لیلی از جدش از ابی بن کعب نقل کرده که گفت:

در مسجد بودم. مردی وارد مسجد شد و به نماز ایستاد و نماز را با قرائتی خواند که من آن قرائت را نپسندیدم؛ سپس مرد دیگری وارد گردید و نماز را با قرائتی غیر از قرائت اولی به جای آورد. هر سه با هم به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) وارد شدیم. من به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) عرضه داشتم: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! این مرد وارد مسجد شد و نمازش را با قرائتی خواند که خوشایند من نبود؛ سپس این مرد وارد شد و نمازش را با قرائتی غیر از قرائتی اولی خواند. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) دستور دادند هر دوی آنان همان طور که خوانده بودند قرائت کنند و پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) هر دو را ستود. این پاسخ موجب شد دچار تزلزل و تردید و تکذیب شوم؛ ولی نه همانند تکذیب دوران جاهلیت. وقتی که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ناراحتی مرا دید بر سینه من زد که عرق خجالت سراپای وجودم را فرا گرفت و گویا از شدت ترس، خدا را (با چشم دل) دیدم. سپس فرمود: ابی به من فرمان داده شده که قرآن را به یک

ص: ۳۱۸

-
- ۱- (۱). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲، کتاب صلاه المسافرین وقصرها، «باب ان القرآن أنزل علی سبعة أحرف»، ح ۳۵۵.
 - ۲- (۲). صحیح بخاری، ج ۶، ص ۱۰۰، کتاب بدء الخلق «باب أنزل القرآن علی سبعة أحرف»، ح ۲۹۸۰.

حرف (یک روش) بخوانم. درخواست کردم که بر امتم آسان کند. دفعه دوم نیز همان دستور تکرار شد. (۱) من درخواست نمودم بر امتم آسان کند. «فردّ علی الثالثه ان أقرأ علی سبعة احرف» نوبت سوم به من فرمان داده شد که قرآن را بر هفت حرف و شیوه بخوانم، و به من گفته شد در برابر هر نوبت دعایی که کردی و درخواستی که نمودی یک دعا از تو مستجاب می شود. پس من گفتم: خدایا! امت مرا بیخشای. خدایا! امت مرا بیخشای. دعای سوم را نیز برای روزی نگه داشتم که در آن روز همه به دعای من نیازمندند. حتی ابراهیم (علیه السلام). (۲)

این روایت را مسلم (۳) نیز با طبری از ابو کریب به سند دیگری-با تفاوت اندکی-نقل کرده اند.

ج) طبری از ابو کریب با اسنادش از عبدالرحمن بن ابی بکره و او از پدرش نقل می کند که، رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

جبرئیل گفت: قرآن را به یک طریق (شیوه) بخوان. میکائیل گفت: برایش درخواست اضافه کن. جبرئیل گفت: بر دو حرف (دو شیوه) بخوان تا آن که به شش یا هفت شیوه و حرف رسید-تردید از ابو کریب است-؛ سپس گفت: هر یک از این شیوه ها و روش ها کفایت می کند؛ به شرط آن که آیه عذاب را به رحمت ختم نکنی یا آیه رحمت را به عذاب مبدل نسازی، و این مانند این است که بگویی «هَلُمَّ و تعال»؛ پیش آی و بیا (که در معنا یکسانند).

د) طبری از احمد بن منصور با اسناد خود از عبدالله بن طلحه از پدرش از جدّش چنین نقل نموده است:

ص: ۳۱۹

۱- (۱). در صحیح مسلم آمده است: «دفعه دوم به من فرمان داده شد قرآن را بر دو حرف (دو روش) بخوانم».

۲- (۲). مسند احمد بن حنبل، مسند الانصار، ج ۲۰۲۳۴ و ۲۰۲۴۲.

۳- (۳). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۳؛ کتاب صلاه المسافرين و قصرها، ح ۱۳۵۶.

مردی نزد عمر بن الخطاب قرآن خواند. عمر بر وی اعتراض کرد. آن مرد گفت: من در حضور رسول خدا (صلی الله علیه و آله) قرآن را با این قرائت خواندم هیچ اعتراضی بر من ننمود. آن گاه هر دو، جهت داوری به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرفیاب شدند. آن مرد عرضه داشت: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! آیا شما فلان آیه و فلان آیه را این چنین به من نیاموختید؟ حضرت فرمود: آری! در سینه عمر ناراحتی شدیدی حاصل شد (شک و تردید در گفته پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیدا کرد). آن حضرت که آثار شک و تردید را در چهره عمر مشاهده فرمود، دست مبارک خویش را بر سینه عمر زد و سه مرتبه فرمود: «ابعد شیطانا»؛ شیطان را از خود دور کن. سپس آن حضرت فرمود: ای عمر! همه قرائت های قرآن یکسان است؛ مگر آن که آیه رحمت را به عذاب و آیه عذاب را به رحمت مبدل سازی.

طبری داستان دیگری را نیز که شبیه همین داستان است از یونس بن عبدالاعلی با اسنادش از عمر بن الخطاب، و داستانی را که با هشام بن حکیم اتفاق افتاده، نقل می کند و همچنین بخاری و مسلم و ترمذی قصه عمر با هشام بن حکیم را با اسناد دیگری و مختصر اختلافی در الفاظ نقل نموده اند. (۱)

ه) همچنین طبری از محمد بن المثنی با اسنادش از ابن ابی لیلی، از ابی بن کعب چنین نقل کرده است:

روزی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نزد برکه آب بنی غفار بودند، که جبرئیل بر وی نازل شد و گفت: خداوند به تو فرمان می دهد که قرآن را به امت خود با یک حرف و یک شیوه آموزش دهی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدا تقاضای خوشی (دنیا و آخرت) و عفو و اغماض دارم؛ زیرا امت من طاقت اجرای

ص: ۳۲۰

۱- (۱). صحیح بخاری، کتاب الخصومات، ح ۲۲۴۱؛ و کتاب فضائل القرآن، ح ۶۵۳؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲؛ کتاب صلاه المسافرين و قصرها، ح ۱۳۵۴ و ۱۳۵۷؛ سنن نسائی، کتاب الافتتاح، ح ۹۳۰؛ سنن ترمذی، کتاب القراءات، ح ۲۸۶۷.

این فرمان را ندارند. جبرئیل دفعه دوم فرود آمد و گفت: خداوند به تو دستور می دهد که قرآن را به امت خود به دو حرف و دو طریق آموزش دهی. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدا تقاضای خوشی (دنیا و آخرت) و عفو و اغماض دارم؛ زیرا امت من طاقت اجرای این فرمان را ندارند. آن گاه نوبت سوم، جبرئیل فرود آمد و گفت: خداوند به تو فرمان می دهد که قرآن را به امت با سه حرف و سه طریق و شیوه آموزش دهی. باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: از خدا تقاضای خوشی (دنیا و آخرت) و عفو و اغماض دارم؛ چون امتم طاقت اجرای این فرمان را ندارند؛ سپس جبرئیل برای چهارمین دفعه آمد و گفت: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكَ أَنْ تَقْرَأَ الْقُرْآنَ عَلَي سَبْعَةِ أَحْرَفٍ فَإِذَا حَرَفٌ قَرَأُوا عَلَيْهِ فَقَدْ أَصَابُوا»؛ خداوند به تو فرمان می دهد که برای امت قرآن را با هفت حرف (شیوه) قرائت کنی. پس با هریک از این هفت حرف (سبک) قرآن را بخوانند کفایت می کند و درست است.

این روایت را مسلم نیز در صحیح خود آورده است. (۱) طبری نیز شبیه همین حدیث را از ابو کریب با اسنادش از ابن ابی لیلی از ابی بن کعب، و همچنین قسمتی از این روایت را با مختصر تفاوتی از احمد بن محمد طوسی با اسنادش از ابن ابی لیلی از ابی بن کعب نقل کرده است و از طریق محمد بن المثنی با اسنادش از ابی بن کعب نیز نقل شده است.

(و) طبری از ابو کریب با اسناد خود از زر، و او از ابی نقل نموده است که «رسول خدا (صلی الله علیه و آله) جبرئیل را نزد «احجار المرء» (نام منطقه ای است) ملاقات نمود. آن حضرت فرمود: من بر امتی امی و بی سواد مبعوث گردیده ام، که در میان آنان نوجوانان و نوکر و پیرمرد فرتوت و پیرزن وجود دارد. جبرئیل گفت: پس قرآن را با هفت حرف (شیوه) بخوانند».

(۲)

ص: ۳۲۱

۱- (۱). صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۳، ح ۱۳۵۷.

۲- (۲). سنن ترمذی، ج ۱، ص ۶۲ با مختصر تفاوت.

ز) طبری از عمرو بن عثمان عثمانی با اسناد خود از مقبری، و او از ابوهریره نقل می کند که گفت:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «انّ هذا القرآن انزل علی سبعة احرف»؛ این قرآن بر هفت حرف نازل شده، پس می توانید آن را با هریک از این حروف هفت گانه بخوانید و ایرادی بر شما نیست. تنها دقت کنید که آیه رحمت را به عذاب یا آیه عذاب را به رحمت تغییر ندهید.

ح) طبری نیز از عیید بن اسباط با اسناد خود از ابوسلمه و او از ابوهریره نقل نموده است که «قال رسول الله (صلی الله علیه و آله): انزل القرآن علی سبعة احرف، علیم، حکیم، غفور، رحیم»؛ قرآن با هفت حرف نازل گردیده است: علیم، حکیم، غفور و رحیم. همچنین طبری از ابوکریم با اسناد خود و او از ابوسلمه و او از ابوهریره مثل این روایت را نقل کرده است.

ط) طبری نیز از سعید بن یحیی با اسنادش از عاصم و او از زر، و او از عبدالله بن مسعود نقل کرده است که گفت: ما در عدد آیات یکی از سوره های قرآن بحث و اختلاف کردیم که آیا ۳۵ آیه است یا ۳۶ آیه؟ همگی به محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) شرفیات شدیم. دیدیم با علی بن ابی طالب (علیه السلام) مشغول سخنان سزّی و مخفیانه است. گفتیم: یا رسول الله (صلی الله علیه و آله)! ما در قرائت قرآن اختلاف پیدا کرده ایم. ابن مسعود می گوید: چهره رسول الله (صلی الله علیه و آله) (از شدت غضب) سرخ گردید و فرمود: همانا ملت های گذشته در اثر اختلافی که در میانشان پدید آمد هلاک شدند. آن گاه مطلبی را مخفیانه به علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرمود. علی (علیه السلام) به ما فرمود: رسول الله (صلی الله علیه و آله) به شما فرمان می دهد قرآن را آن چنان که به شما آموخته اند بخوانید. (۱)

ص: ۳۲۲

۱- (۱). همه این احادیث از تفسیر طبری، ج ۱، ص ۹-۱۵ نقل گردیده است.

در مقابل این روایات از اهل سنت روایاتی از شیعه وارد شده است که تنها نزول قرآن را بر یک حرف تأیید می کند:

صحیح زراره از امام باقر (علیه السلام). حضرت فرمود: «إِنَّ الْقُرْآنَ وَاحِدٌ نَزَلَ مِنْ عِنْدِ وَاحِدٍ وَلَكِنْ الْاِخْتِلَافُ يَجِيءُ مِنْ قَبْلِ الرَّوَاهِ»؛ (۱) قرآن یکی است و از جانب خداوند واحد نازل شده است؛ اما اختلاف را راویان پدید می آورند.

فضیل بن یسار در روایت دیگر از امام صادق (علیه السلام) می پرسد که مردم می گویند: «إِنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ». فقال ابو عبد الله (علیه السلام): كَذَبُوا - اَعْدَاءُ اللَّهِ - وَلَكِنَّهُ نَزَلَ عَلَى حَرْفٍ وَاحِدٍ مِنْ عِنْدِ الْوَاحِدِ»؛ (۲) قرآن بر هفت حرف نازل شده است. فرمود: دروغ می گویند، دشمنان خدا! قرآن بر یک حرف از جانب خداوند یکتا نازل شده است.

نقد و بررسی

در یک نقد و بررسی کلی می شود به چند نکته اساسی اشاره نمود:

۱- تناقض روایات اهل سنت با شیعه

روایات اهل سنت با روایات شیعه در تناقض است و این باعث تردید در صدور آنها خواهد شد.

ص: ۳۲۳

۱- (۱) . الکافی، ج ۲، ص ۶۳۰، ح ۱۲. همه سند این روایت نیز صحیح است: حسین بن محمد بن علی بن محمد عن الوشاء، عن جمیل بن درّاج عن محمد بن مسلم عن زراره عن ابی جعفر (علیه السلام).

۲- (۲) . همان، ح ۱۳. سند این چنین است: علی بن ابراهیم عن ایبه عن ابن ابی عمیر عن عمر بن اذینه عن الفضیل بن یسار. این روایت نیز صحیح است زیرا دو نفر یعنی ابن ابی عمیر و فضیل هر دو از اصحاب اجماع هستند. برای تحقیق بیشتر ر. ک: نزول قرآن و رؤیای هفت حرف، ص ۲۰۸-۲۱۴.

مجموع روایات اهل سنت از نظر محتوا با یکدیگر نیز تناقض دارند. موارد تناقض آنها کم نیست. آیه الله خویی (۱) چهار تناقض محتوایی آن را چنین بیان می کند:

الف) یکی از موارد تناقض میان روایات گذشته (که همگی از طریق اهل سنت نقل شده) آن است که بعضی از آنها دلالت دارد بر این که جبرئیل قرآن را با یک حرف برای پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) خواند. آن حضرت از جبرئیل خواست که خواندن قرآن تنها به یک حرف منحصر نباشد؛ پس جبرئیل پیوسته می افزود تا به هفت حرف رسید. این روایت دلالت دارد، بر این که زیادتى قرائت ها تدریجی است؛ حال آن که در بعضی از روایات آمده که فراوانی قرائت ها یک مرتبه، پس از درخواست سوم بوده و در بعضی دیگر از روایات آمده است که خداوند پس از درخواست سوم پیامبر به او فرمان داد، قرآن را با سه حرف بخواند و پس از تقاضای چهارم خداوند به وی فرمان داد که قرآن را با هفت حرف بخواند.

ب) دومین تناقض میان این روایات این است که بعضی از آنها دلالت دارد بر این که زیادتى تا هفت حرف در یک مجلس بوده و درخواست زیادى با راهنمایی میکائیل بوده است و جبرئیل همچنان بر تعداد قرائت ها افزود تا به هفت حرف رسید و در بعضی دیگر از این روایات آمده است که در هر نوبت که آن حضرت تقاضای فزونی می نمود، خود جبرئیل مرتب می رفت و می آمد تا به هفت مرتبه رسید [و فرمان هفت حرف و قرائت در یک جا نبوده است].

ج) یکی دیگر از موارد تناقض آن است که در بعضی از آن روایات آمده که ابی وارد مسجد شد؛ دید مردی قرآن را برخلاف قرائت او می خواند. در بعضی

دیگر از روایات نیز آمده است که ابی در مسجد بود؛ بعد دو نفر وارد شدند و قرآن را برخلاف قرائت ابی خواندند و اختلاف دیگری نیز در این روایات وجود دارد و آن در پاسخ پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به ابی و دیگر اختلافات موجود است.

د) از موارد تناقض عدم تناسب میان سؤال و جواب در روایت ابن مسعود است. که حضرت علی (علیه السلام) فرمود: رسول خدا (صلی الله علیه و آله) به شما فرمان می دهد: «قرآن را همان طور که فرا گرفته اید بخوانید»؛ زیرا هیچ گونه ارتباطی با اختلاف آنان در عدد آیه های یکی از سوره های قرآن، که آیا ۳۵ آیه است یا ۳۶ آیه، ندارد و او هیچ یک از دو عدد ۳۵ آیه یا ۳۶ آیه را ثابت نمی کند. اضافه بر همه اشکالات گذشته از اساس نازل شدن قرآن با حروف هفت گانه، هیچ معنای معقول و محصلی ندارد و کسی که در این روایات دقت کند معنای صحیحی به دست نخواهد آورد. (۱)

۳- نبود دیدگاه واحد در میان اهل سنت در مفاد روایات

روایات یاد شده، که به وفور در مصادر روایی اهل سنت یافت می شود، همواره ذهن دانشمندان فریقین به ویژه قرآن پژوهان اهل سنت را مشغول کرد که آیا اکثر این روایات، از پیامبر (صلی الله علیه و آله) صادر شده است؟ مقصود از سبعة احرف، چیست؟ آیا سبعة احرف، به الفاظ قرآن مربوط می شود یا محتوای آن یا هر دو؟ غالب عالمان اهل سنت، در این باره دچار دگرگونی آرا شده اند. (۲) قرطبی از علمای قرن هفتم می گوید: «دانشمندان در مراد از سبعة احرف، سی و پنج قول ذکر کرده اند». (۳)

ص: ۳۲۵

۱- (۱). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۷۷ و ۱۷۸.

۲- (۲). نزول قرآن و رؤیای هفت حرف، ص ۳۷-۴۷.

۳- (۳). الجامع لاحکام القرآن، ج ۱، ص ۳۲.

زرکشی نیز به نقل از ابو حاتم بستی می گوید: «در باره روایات یاد شده، سی و پنج قول ذکر شده». (۱) سیوطی نیز اختلاف آرا را تا چهل قول رسانده است (۲) اختلاف اقوال و آراء، به اندازه ای فراوانی یافت که فهم اصل روایت را مشکل کرد؛ به طوری که زرقانی در این باره می گوید: «بحثی پرلغزش و هولناک شده است؛ زیرا کثرت آرا بر چهره حقیقت، سایه و حجاب افکنده است». (۳)

برخی از دانشمندان اهل سنت نیز، سبعة احرف را به هر معنا که باشد، به زمان خاصی مرتبط دانسته و معتقدند که قرآن بر «حرف واحد» باقی مانده. (۴) طحاوی از علمای قرن چهارم، روایات یاد شده را مشکل می داند و می گوید: «احرف سبعة مربوط به زمان خاصی بوده که ضرورت اقتضای آن را داشته است و پس از رفع ضرورت، حکم آن نیز برطرف شده و اکنون، قرآن بر «حرف واحد» قرائت می شود». (۵) گروهی دیگر نیز معتقدند که «سبعة احرف»، به زمان خاصی اختصاص ندارد و قرآن برای همیشه بر هفت حرف است؛ گرچه منظور از سبعة احرف، قرائات سبعة هم نیست. (۶)

روایات سبعة احرف که اغلب در مصادر روایی اهل سنت آمده، (۷) به دو گروه قابل تقسیم است: روایات «دال بر نزول قرآن بر هفت حرف» و روایات «دال بر قرائت قرآن بر هفت حرف». روایانی که در طبقه صحابه، همچون خلیفه دوم،

ص: ۳۲۶

-
- ۱- (۱) . البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۲۱۲.
 - ۲- (۲) . الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۴۵.
 - ۳- (۳) . مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۳۷.
 - ۴- (۴) . مشکل الآثار، ج ۴، ص ۱۹۱.
 - ۵- (۵) . همان، ج ۴، ص ۱۹۱.
 - ۶- (۶) . الابانه عن معانی القرائات، ص ۳۸.
 - ۷- (۷) . جامع البیان، مقدمه با عنوان «اللغه التي نزل بها القرآن»؛ صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۸؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۲۰۲؛ سنن ترمذی، ج ۵، ص ۱۹۴.

ابی هریره و ابی بن کعب آنها را نقل می کنند (۱) و اهم آنها روایتی است که بیانگر اختلاف خلیفه دوم با هشام در قرائت سوره فرقان است. هنگامی که در ظاهر، هر یک قرائت خود را بر پیامبر (صلی الله علیه و آله) عرضه می کنند، پیامبر (صلی الله علیه و آله) قرائت هر دو نفر را صحیح می داند و به هر کدام می فرماید: «کذلك انزلت» و سپس می فرماید: «ان هذا القرآن انزل علی سبعة احرف» (۲).

درباره مفاد روایت یاد شده، دیدگاه های متناقضی وجود دارد؛ مانند آن که عدد سبعة، عدد کثرت است (۳) یا عدد سبعة، حکایت از هفت وجه درباره قرآن دارد که پیامبر (صلی الله علیه و آله) آنها را مرحله به مرحله، درخواست فرمود. (۴) در باره معانی سبعة احرف، هم وجوهی، مانند شکل های هفت گانه در کلام، معانی متفاوت، لهجه های هفت گانه، لغات هفت گانه و قرائات هفت گانه مطرح شده که هیچ یک معتبر و مستند نیست؛ (۵) زیرا روایات «سبعة احرف» از نظر متنی با یک دیگر تعارض دارند و در صورت صحت سند، شاید مربوط به لهجه ها باشد. (۶) آیه الله خویی پس از بررسی مفصل، این روایات را نادرست می داند و معتقد است که چون آنها بر معنای صحیحی، قابل برگشت نیست، لازم است آن روایات طرد شوند. (۷) افزون

ص: ۳۲۷

-
- ۱- (۱). همان.
 - ۲- (۲). صحیح بخاری، ج ۶، ص ۲۲۸ کتاب التفسیر، باب انزل القرآن علی سبعة احرف.
 - ۳- (۳). محاسن التأویل، ج ۱، ص ۱۷۷ و الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۱۴۵.
 - ۴- (۴). جامع البیان، ج ۱، ص ۳۴، ح ۱۹.
 - ۵- (۵). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۳-۱۷۸ وجوه الاحرف السبعة؛ نزول قرآن و رؤیای هفت حرف، (فصل دوم و سوم)؛ الاحرف السبعة و منزله القرائات، ص ۱۰۹.
 - ۶- (۶). التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۱۱۷.
 - ۷- (۷). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۹۳؛ وحاصل ما قدمناه ان نزول القرآن علی سبعة احرف، لایرجع الی معنی صحیح؛ فلا بد من طرح الروایات الداله علیه.

بر آن هیچ رابطه روشنی، در صورت صحت آنها با قرائات سبع، ثابت نشده است؛ مگر آن که بر زبان عوام، چنین امری رایج گردیده است. (۱)

حدیث سبعة احرف در نزد محدثان شیعه، دلالتی بر الفاظ قرآن نداشته و اندک روایتی هم که در مصادر شیعه، نقل شده مرتبط با وجوه معنایی قرآن است؛ زیرا صدوق، نقل می کند که حضرت صادق (علیه السلام) فرمود: «أَنَّ الْقُرْآنَ نَزَلَ عَلَى سَبْعَةِ أَحْرَفٍ وَأَدْنَىٰ مَا لِلْإِمَامِ أَنْ يَفْتِيَ عَلَى سَبْعَةِ وَجُوهِ»؛ قرآن بر هفت حرف نازل شده و کم ترین وجه برای امام این است که بر هفت وجه فتوا دهد. (۲) حسن بن صفار هم از امام باقر (علیه السلام) نقل می کند که حضرت فرمود: «تفسير القرآن على سبعة أحرف»؛ تفسیر قرآن بر هفت حرف است. (۳)

نتیجه

با توجه به مشکلات روایات نزول قرآن بر هفت حرف روشن می شود که ممکن نیست قرآن هفت بار بر هفت حرف نازل شده باشد و نزول قرآن با «حروف هفت گانه» معنا و مفهوم صحیحی ندارد؛ از این رو چنین روایاتی را باید کنار گذاشت؛ به ویژه آن که روایاتی از امام باقر (علیه السلام) بر دروغ بودن آن ها دلالت می کند و قرآن بر یک حرف نازل شده و همه اختلافاتی که وجود دارد از طرف راویان و قاریان (و اجتهاد آنها) است. (۴)

دلالت این روایات بر نزول قرآن بر هفت یا چند قرائت نیز صحیح نیست؛ زیرا پیامبر در زمان خودش قرآن را بر چند قرائت نخوانده است و تواتر قرائات

ص: ۳۲۸

۱- (۱). التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۸۶.

۲- (۲). خصال، ج ۲، ص ۱۰ و بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۴۹.

۳- (۳). بصائر الدرجات، ص ۱۶۹، ح ۹، باب ۷.

۴- (۴). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۷۷ و ۱۷۸ تهافت الروایات و وجوه الاحرف السبعة.

نیز ثابت نشده است؛ بنابراین قرائت قرآن، واحد است و همان قرائتی است که از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل شده و در بین عموم مسلمین به «قراءة العامه» یا «عامه القرآن» که قرائت مشهور است شهرت دارد و مصحف نگاران به هنگام نگارش کلمات قرآن، بر طبق «قراءة عامه» عمل نموده اند (۱) و قاریان نیز نخست به آموزش آن اهتمام ورزیده اند. در شرح حال قاریان نیز آمده است که آنان با اختلاف قرائات، آشنا می شده اند و در آغاز، فراگیری قرائت رایج و عامه را لازم می دانسته اند. (۲) مسلمانان نیز به هنگام نماز و قرائت قرآن و تصحیف آن، از «قراءة عامه» رویگردان نبوده اند؛ (۳) بنابراین لازم است قرائت عامه و رایج- که همان قرائت واحد است- مبنای تفسیر آیات قرار بگیرد؛ مهم ترین مستند این دیدگاه نیز، دو روایت معتبر از امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) است که متن آن گذشت.

طبری که خود بزرگ ترین ناقل این احادیث است، با پذیرش نازل شدن قرآن بر هفت حرف معتقد است که حروف هفت گانه ای که قرآن به آنها نازل شده است، همان زبان های هفت گانه در یک حرف و یک کلمه با اختلاف لفظ و اتحاد معناست؛ مانند: «هَلُمَّ، اِقْبِلْ، تَعَالَى، اِلَى قَصْدِي، نَحْوِي وَقُرْبِي» و امثال آن که واژگان در آن به گونه هایی از تلفظ متفاوتند و اتحاد معنایی با هم دارند؛ هرچند که زبان ها در بیان آن با هم متفاوتند. (۴) وی در توضیح می گوید: ما مدعی نیستیم که این ها [حروف] امروزه وجود ندارد؛ بلکه گفتیم معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) که

ص: ۳۲۹

۱- (۱). تاریخ القرآن، ص ۱۱۱.

۲- (۲). ذهبی، معرفه القرآن الکبار، ج ۱، ص ۵۳ و ۱۴۱ و ۲۷۲ و غایه النهایه، ج ۱، ص ۲۹۷.

۳- (۳). ابوشامه، المرشد الوجیز، ص ۶۸، لازم به یادآوری است که در برخی از کشورهای اسلامی- گرچه بسیار اندک- برخی از قرائات دیگر نیز رایج بوده است؛ مانند قرائت ورش در مصر، الجزایر، مغرب و قرائت قالون از نافع در تونس و لیبی. تاریخ القرآن، ص ۱۱۱.

۴- (۴). طبری، جامع البیان، ج ۱، ص ۵۷ و ۵۸.

فرمود: «قرآن بر هفت حرف نازل شده است.» به شیوه ای است که خبرهای پیشین که ذکر کردیم آنها را ارائه کرده اند و اکنون به اختیار امت قرائت بر یک حرف می باشد؛ نه شش تای دیگر. (۱)

این سخن طبری در درون خود تناقضی در بر دارد؛ زیرا از یک طرف سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله) را صحیح می داند و می پذیرد که قرآن نیز بر هفت حرف از جانب خداوند نازل شده است و از طرف دیگر به امت اجازه می دهد که شش حرف آن را کنار زده و تنها یک حرف آن را عمل کنند.

پس نتیجه نزول قرآن بر هفت حرف چه می شود؟ این همان سخنی است که محققان اهل سنت نیز آن را نمی پذیرند. ابن قتیبه ضمن رد دیدگاه طبری، گوید: «مراد لغات هفت گانه پراکنده در قرآن است؛ نه در یک کلمه». (۲) همان گونه که مکی بن ابی طالب نیز رأی ابن قتیبه را می پذیرد و کلام او را شرح می دهد و پرده از تناقض گویی طبری برمی دارد. (۳)

رابطه قرائات و سبعة احرف

قرائات سبعة که در چند قرن پدید آمد، نزد گروهی از علمای اهل سنت، به تواتر رسیده بودند و کسانی مثل زرکشی (م ۷۹۴ق) به نقل از جمهور علمای اهل سنت، آن را متواتر می دانست؛ (۴) ولی نزد غالب علمای امامیه، از تواتر

ص: ۳۳۰

۱- (۱). همان، ص ۵۸ و ۵۹.

۲- (۲). ابن قتیبه، تأویل مشکل القرآن، ص ۳۱.

۳- (۳). مکی بن ابی طالب، الابانه عن معانی القرائات، ص ۳۶-۴۱، به نقل از دکتر عبدالصبور شاهین، تاریخ قرآن، ص ۱۷.

۴- (۴). البرهان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۳۱۸؛ البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۲۳.

برخوردار نبوده (۱) و به علت واحد بودن راویان آنها، قرائات آنها، واحد شمرده شده است؛ گرچه اصل قرآن، متواتر می باشد.

آیه الله خوئی در این باره می گوید: «بین تواتر قرآن و تواتر قرائات، هیچ گونه ملازمه ای نیست؛ زیرا ادله تواتر قرآن و ضرورت آن، سبب تواتر قرائات نمی گردد» (۲).

از جمله مباحث مهم درباره قرائات و تفسیر، رابطه قرائات و سبعة احرف است که قرآن پژوهان اهل سنت و شیعه، درباره آن بسیار اندیشیده اند؛ ولی همچنان درباره معنای آن ابهاماتی وجود دارد و بدین جهت در بین آنان، تفاوت آراء فراوانی نمایان شده است. علت مهم اختلاف بین آنها، چگونگی تحلیل روایاتی است که در آنها از احرف سبعة قرآن، گفت و گو شده و گروهی سعی در ایجاد رابطه میان «احرف سبعة و قرائات سبعة» نموده اند.

روایات یادشده گرچه در ساختار الفاظ با یکدیگر متفاوتند، از نظر محتوا یکسان و متفقند که نزول قرآن بر هفت حرف می باشد. این روایت چنین است که «عن النبی (صلی الله علیه و آله): ان القرآن انزل علی سبعة احرف فاقروا ما تیسر منه» (۳). قرائت مطابق قرائت مشهور نیز قرائت حفص از عاصم از عبدالرحمن سلمی و او نیز از حضرت علی (علیه السلام) است و حفص و عاصم هر دو، قابل اعتمادند؛ بدین جهت ابن جزری نقل می کند که روایت صحیح، قرائت عاصم به روایت حفص می باشد (۴). ابن شهر آشوب هم نقل می کند که فصیح ترین قرائت، قرائت عاصم است که مطابق با اصل می باشد (۵).

ص: ۳۳۱

۱- (۱). البیان فی تفسیر القرآن، ص ۱۲۳؛ التمهید فی علوم القرآن، ج ۲، ص ۸۴.

۲- (۲). همان، ص ۱۲۴.

۳- (۳). معرفه القرآء الکبار، ج ۱، ص ۷۷.

۴- (۴). غایه النهایه فی طبقات القراء، ج ۱، ص ۲۵۴.

۵- (۵). مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۴۳؛ بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۷.

بنابراین، قرائت قرآن، امری توقیفی است و باید بر اساس آن چه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) به صورت صحیح روایت شده، قرائت شود و همان، مبنای تفسیر واقع گردد. هر مفسری نیز در موارد اختلاف قرائات که انتخاب برخی از آنها ممکن است در تفسیر تأثیر گذار باشد باید به «قرائت متعارف» و مشهور اعتماد کند.

مفسران بزرگ نیز، بر اساس قرائت مشهور، قرآن را تفسیر کرده اند؛ زیرا آنها نیز با توجه به اهتمام امام معصوم (علیهم السلام) بر قرائت مشهور، قرائت فعلی را مبنای دیدگاه های تفسیری خود قرار داده اند؛ چنان که در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که حضرت قرائت «ناس» را تأیید کردند و به هنگامی که فردی نزد حضرت صادق (علیه السلام)، قرآن را قرائت می نمود که برخلاف قرائت معروف و مشهور بود، حضرت بدو فرمود: «كفَّ عن هذه القراءة، اقرأ كما يقرأ الناس»؛ (۱) از چنین قرائتی خودداری کن و آن چنان بخوان که مردم می خوانند.

بسیاری از محققان معتقدند که مقصود از قرائت «مردم» در روایت یاد شده، همین قرائت معروف و مشهور رایج است و مطابقت قرآن موجود با قرائت عاصم نیز از آن جهت است که قرائت عاصم، با قرائت مشهور موافقت دارد. (۲)

بدین جهت مفسران، همواره تفسیر خود را بر قرائت رایج که منطبق بر قرائت عاصم است، منطبق نموده اند و آن را اصل قرار داده اند. فیض کاشانی در این باره می گوید: قرائت رایج که احسن القرائات است، اصل و مبنای تفسیر می باشد؛ (۳) گرچه برخی از آنها، مانند ابن عاشور در موارد اختلاف قرائات، بر

ص: ۳۳۲

۱- (۱). الکافی فی الاصول، ج ۲، ص ۶۶۳ کتاب القرآن، باب النوادر، ح ۲۳.

۲- (۲). روش شناسی تفسیر قرآن، ص ۷۵.

۳- (۳). الصافی فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۴۱.

قرائت قالون، تکیه دارد (۱) و استناد بر دیگر قرائات را نیز صحیح دانسته است. (۲)

اما آیا تعدد قرائات یا قرائت های هفت گانه مطابق روایات می تواند مورد تأیید باشد؟

آیه الله خوینی می فرماید:

اگر مقصود از این وجه این باشد که شخص پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) قرآن را با حرف هفت گانه قرائت نموده است؛ به طوری که بسیاری از روایات گذشته بر این معنا دلالت می کرد قائلین به این وجه باید ما را به آن حروف هفت گانه ای- که آن حضرت با آنها قرائت فرموده- دلالت و راهنمایی کنند؛ زیرا خدای سبحان وعده داده است که قرآن را همان طوری که نازل فرمود محفوظ دارد و هیچ گونه تحریف و تبدیلی در آن تحقق نیابد، آن جا که می فرماید: (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ)؛ ۳ بی تردید ما این قرآن را نازل کرده ایم و بی گمان نگهبان آن خواهیم بود.

چگونه اختلاف قرائات هفت گانه را بپذیریم؛ در حالی که در برخی آیات تنها دو قرائت و در بسیاری از آیات قرآن، قاریان اختلافی ندارند و قرائت معروف مورد اتفاق آنان می باشد. در روایات گذشته تصریح شده است که حکمت در نزول با حروف هفت گانه این بوده که توسعه و گشایش برای امت حاصل شود، زیرا قرائت با یک حرف و یک سبک و لفظ خاص برای همه مسلمانان فراهم و آسان نبوده و به همین جهت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مرتب از خداوند می خواست وسعتی در خواندن قرآن برای مسلمانان حاصل شود و این وسعت و اجازه تا سر حد هفت حرف خاتمه یافت؛ ولی آن چه را مشاهده می کنیم خلاف آن است؛ زیرا همین اختلاف قرائت ها نه تنها وسیله تسهیل و گشایش بر امت نشد؛ بلکه

ص: ۳۳۳

۱- (۱). التحرير و التئوير، ج ۱، ص ۶۲.

۲- (۲). همان، ص ۲۳ مقدمه دوم.

موجب سردرگمی و گرفتاری آنان گشت تا آن جا که بعضی از مسلمانان بعض دیگر را تکفیر می کردند، تا این که عثمان قرائت ها را به یک قرائت بازگرداند و دستور داد دیگر قرآن ها را بسوزانند. (۱)

نکته ها

۱. اختلاف قرائت ها برای امت اسلامی فساد و زیان آور بوده است تا جایی که عثمان دستور داد قرآن واحد با قرائت واحد بنویسند. پس چگونه می توان گفت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) از خداوند متعال چیزی را خواسته که موجب فساد و تباهی و اختلاف میان امت بوده است، و چگونه ممکن است خداوند حکیم چنین درخواستی را اجابت کند و به آن پاسخ مثبت دهد؛ در حالی که در بسیاری از [آیات و] روایات از اختلاف نهی شده است؛ چون که اختلاف موجب هلاکت امت است. در بعضی روایات نیز آمده است که وقتی در محضر رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) صحبت از اختلاف قرائت به میان آمد رنگ رخسارش تغییر کرد و سرخ گردید. قسمتی از این روایات را آیه الله خویی در البیان متذکر شده اند. (۲)

۲. روایات گذشته دلالت داشت بر این که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) در مقام درخواست حروف هفت گانه گفته است: «پیروان من توانایی ندارند تنها با یک حرف و کلمه قرآن را بخوانند» و حال آن که این مطالب دروغ محض و کذب صریح است، و معقول نیست آن را به پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله) نسبت داد؛ زیرا می بینیم که امت مسلمان پس از دوران عثمان با آن همه اختلاف نژادی و زبان های گوناگونی که داشتند توانستند قرآن را با یک حرف بخوانند؛ پس چگونه می توان ادعا کرد که در زمان

ص: ۳۳۴

۱- (۱). البیان.

۲- (۲). همان.

خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) با این که امت اسلامی از عرب های فصیح بودند، یک نوع قرائت برای آنان مشکل و سخت بوده است؟

۳. همان اختلاف قرائت هایی که عثمان را وادار نمود، قرائت ها را در یک حرف منحصر کند، در زمان خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) نیز وجود داشت، و آن حضرت هر قاری را در قرائت خود تثبیت و تأیید می نمود و به مسلمانان اعلام می داشت که این گونه اختلافات و این توسعه در قرائت ها، رحمتی الهی است؛ بنابراین در صورت صحت این روایات، عثمان و یارانش به چه مجوزی چنین توسعه ای را از امت سلب کردند و این در رحمت را به روی مسلمانان بستند. با این که خود پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) منع فرمود که جلو قرائت دیگران را بگیرند، چگونه و با چه مجوزی مسلمانان فرمایش رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را کنار گذاشتند و گفتار عثمان را پذیرفتند و به آن عمل کردند؟ آیا عثمان را به امت اسلامی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) مهربان تر یافتند، یا این که وی متوجه مطلب و نقصی شد که از پیش، آن حضرت ندیده بود و به آن نکته جاهل بود. یا این که به عثمان وحی شد که حروف هفت گانه را نسخ کند و فقط یک حرف را باقی بگذارد؟

۴. تأویل کردن حروف هفت گانه به لغات هفت گانه با آن چه از عمر نقل شده است سازگار نیست؛ زیرا او می گفت: «قرآن تنها بر لغت (قبیله) مضر نازل شده است» (۱) و بر ابن مسعود ایراد کرد که چرا عبارت (حَتَّى حِينَ) را «عتی حین» قرائت کرده و به وی نوشت که قرآن بر لغت (قبیله) هذیل نازل نگشته است و باید قرائت قرآن را با لغت قریش برای مردم قرائت کنی؛ نه با لغت هذیل. (۲)

ص: ۳۳۵

۱- (۱). تبیان، ص ۶۴.

۲- (۲). همان، ص ۶۵.

همچنین این وجه با آن چه از عثمان نقل شده است، مخالفت دارد؛ زیرا او به گروه سه نفری از قریش (که آنان را جهت کتابت قرآن برگزیده بود) دستور داد اگر در قرائت قرآن میان شما و زید بن ثابت اختلافی رخ داد آن را با لغت قریش بنویسید، چون که قرآن به زبان قریش نازل شده است. (۱)

این وجه با مضمون روایت دیگری نیز مخالفت دارد، که آورده اند عمر و هشام بن حکیم در قرائت سوره فرقان با هم اختلاف کردند. هشام در محضر رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آن سوره را به قرائتی خواند. آن حضرت فرمود: چنین نازل شده است. پس از او عمر با قرائت دیگری خواند، باز رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: چنین نازل شده است. سپس آن حضرت فرمود: این قرآن با هفت حرف نازل گشته است. (۲)

در صورتی که می دانیم عمر و هشام هر دو از قبیله قریش بودند و قرآن را با لغت قریش می خواندند (و می بایست قرائت آنان یکسان می بود) و موجب و علتی برای اختلاف آنان در قرائت از نظر لغت قبیله ای وجود نداشت تا بتوانیم اختلاف در حروف را به اختلاف در لغات قبایل عرب تفسیر کنیم.

افزون بر همه ایرادهای گذشته، تأویل کردن حروف هفت گانه به لغات هفت گانه، ادعایی است بدون دلیل و گفتاری است بی اساس که به هیچ وجه علمی و مستند نیست.

۵. قائلین به این نظریه اگر منظورشان این باشد که قرآن مشتمل بر کلمات و لغاتی است که در لغت قریش وجود نداشته است این معنا نه تنها موجب تسهیل قرائت بر امت نخواهد بود؛ بلکه آن را مشکل تر خواهد نمود. حال آن که در روایات

ص: ۳۳۶

۱- (۱). صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۵۶ و کتاب المناقب، باب نزول القرآن بلسان قریش، حدیث ۲۳۴۴.

۲- (۲). صحیح بخاری، کتاب الخصومات، ح ۲۲۴۱.

نزول قرآن بر حروف هفت گانه تصریح شده است که حکمت آن تسهیل قرائت بر امت می باشد. از طرف دیگر این قول برخلاف واقع است؛ زیرا لغت قریش بر سایر لغات برتری داشت و از میان همه لغات عرب، فصیح ترین کلمات را در بر دارد؛ به همین جهت، مرجع قواعد ادبیات عربی و همه اوزان کلمات عرب به شمار می آمد و فصاحت و عربی بودن یک جمله را با لغت قریش می سنجیدند. (۱)

ص: ۳۳۷

۱- (۱). البیان، همان.

وحدت یا تکرار وحی در آیات و سوره ها، در چند موضوع قابل بررسی است: یکی این که قرآن چند نزول داشته است؟ بسیاری از دانشمندان برای قرآن دو نزول قائلند: دفعی و تدریجی. نزول تدریجی از آیات ۳۲ سوره فرقان و ۱۰۶ سوره اسراء امری قطعی و روشن است؛ اما درباره نزول دفعی و مفهوم آن اختلاف وجود دارد. آیاتی مانند: (إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ) ثابت می کند که قرآن در یک شب به نام شب قدر نازل شده است؛ اما درباره چگونگی نزول برخی معتقدند که قرآن در ماه رمضان بر «بیت المعمور یا بیت العزه یا آسمان دنیا» نازل شد؛ سپس به تدریج مطابق حوادث و رویدادها در طول ۲۰ یا ۲۳ قرآن نازل شده است. برخی دیگر معتقدند که منظور نزول معنایی بر قلب پیامبر است که پیامبر به همه مفاهیم کلی آگاه شده است.

عده ای دیگر بر آنند که قرآن تنها یک نزول دارد و آن نزول تدریجی است و آیات مربوط به نزول در شب قدر، آغاز نزول قرآن را بیان می کنند.

اما همان طور که روشن است این دیدگاه های هیچ ارتباطی به وحدت یا تکرار وحی ندارد.

موضوع دیگر برای اثبات وحدت یا تکرار وحی، تکرار نزول برخی سوره ها مانند حمد یا برخی از آیات است؛ اما با وجود اختلاف در روایات و ناهماهنگ بودن محتوای آنها پذیرش تکرار نزول آنها مشکل است.

موضوع دیگر نزول قرآن بر هفت حرف است. روایات فراوانی هست که قرآن بر هفت حرف یا هفت قرائت نازل شده است. این روایات در منابع اهل سنت نقل شده؛ اما در محتوای آن حدود چهار نظریه مطرح شده و اهل سنت

نظر واحدی بر آن ندارند. افزون بر آن در محتوای روایات نیز تناقض مشاهده می شود. این روایات با روایات شیعه که نزول قرآن را بر یک حرف می داند در تعارض است. به هر روی نزول قرآن بر هفت حرف نمی تواند معنای صحیحی داشته باشد. این در حالی است که رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در هیچ نقلی قرائت های مختلف را از قرآن ارائه نداده اند. اگرچه پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، اختلاف قرائت پیش آمده است، این موارد اجتهاد قاریان بوده؛ نه قرائت رسول خدا (صلی الله علیه و آله). برخی آیات دارای یک قرائت، برخی دو قرائت و برخی بیشتر است؛ اما در همه قرآن اختلاف قرائت وجود ندارد. در هر صورت نزول قرآن بر هفت حرف خود معنای محصلی ندارد و تکثیر وحی را ثابت نمی کند.

پرسش

۱. برخی از طرفداران دیدگاه نزول دفعی و تدریجی را نام ببرید.
۲. دلایل قائلین به نزول تدریجی که نزول دفعی را قبول ندارند را بیان و بررسی نمایید.
۳. دلایل طرفداران دیدگاه کسانی که معتقد به دو نزول هستند را بیان نمایید.
۴. آیا با اثبات نزول دفعی و تدریجی می توان تکرار نزول در آیات و سوره ها را ثابت کرد؟
۵. درباره آیات و سوره هایی که به طور مکرر نازل شده است چند دیدگاه وجود دارد آن را توضیح دهید.
۶. آیا سوره فاتحه می تواند دو نزول داشته باشد؟ چگونه؟ آن را بررسی کنید.
۷. تکرار نزول آیه ۱۱۳ سوره توبه چه مشکلی در بر خواهد داشت؟ آن را بیان نمایید.

ص: ۳۳۹

۸. چند مورد که ادعا شده است به طور مکرر نازل شده اند (آیات با سوره) را نام ببرید.

۹. جایگاه حدیث «سبعه احرف» در میان اهل سنت چیست؟

۱۰. روایات شیعه را درباره نزول قرآن بیان کنید.

۱۱. چهار تناقض محتوایی نزول قرآن بر هفت حرف را بیان کنید.

۱۲. اهل سنت چه نظری درباره مفاد روایات نزول قرآن بر هفت حرف دارند؟

۱۳. دیدگاه طبری و ابن قتیبه را در باره روایات نزول قرآن بر هفت حرف را بیان نموده و نقد نمایید.

۱۴. رابطه قرائات و سبعه احرف را خلاصه وار توضیح دهید و چه قرائتی قابل تأیید است؟

۱۵. آیا ممکن است تعدد قرائات یا قرائت های هفت گانه تأییدپذیر باشند؟ دیدگاه آیه الله خویی را در این باره بیان کنید.

۱۶. دو نکته را در جمع آوری عثمان و قرائت ها را بیان کنید.

پژوهش

۱. درباره آیات و سوره هایی دیگر غیر از موارد یاد شده که ادعا شده است پیاپی نازل شده اند تحقیقی ارائه دهید.

۲. تواتر قرائات یا قرآن را به دقت بررسی کنید.

۳. دیدگاه های متفاوت در معنای نزول قرآن بر هفت حرف را تحقیق و بررسی کنید.

منابع

۱. محمد هادی معرفت، التمهید.

ص: ۳۴۰

۲. سيد ابوالقاسم خويى، البيان فى تفسير القرآن.

۳. سيوطى، الاتقان.

۴. سيد رضا مؤدب، نزول قرآن و رؤىاى هفت حرف.

۵. عبدالصبور شاهين، تاريخ قرآن.

ص: ۳۴۱

قرآن مجید .

نهج البلاغه .

۱. آلوسی، روح المعانی، الطبعة الرابعة، داراحیاء التراث العربی، بیروت-لبنان، ۱۴۰۵ق.

۲. آیتی، تاریخ پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله)، نشر دانشگاه تهران.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۴۲۲ق/۲۰۰۱م.

۴. ابن کثیر، حافظ ابوالفداء، تفسیر القرآن العظیم، الطبعة الثالثة، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ق.

۵. ابی السعود، ارشاد العقل السلیم الی مزیای کتاب الکریم، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، لبنان، ۱۴۲۱ق.

۶. ابن جوزی، زاد المسیر فی علم التفسیر، الطبعة الاولى، دار ابن حزم، بیروت، ۱۴۲۳ق/۲۰۰۳م.

۷. ابن خلدون، مقدمه ابن خلدون، الطبعة الاولى، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۱ق/۱۹۹۰م.

۸. ابن سعد، طبقات الکبری، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۷۷ق.

۹. ابن سینا، شیخ الرئیس (حسین بن عبدالله)، الاشارات و التنبیحات، شرح خواجه نصیرالدین طوسی، چاپ دوم، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ق.

۱۰. -، الشفاء، تحقیق ابراهیم مدکور، شئون المطابع المیریة، قاهره، ۱۳۸۰ق.

۱۱. ابن عربی، محی الدین، فصوص الحکم، التعليقات، دارالکتاب العربی، بیروت.
۱۲. ابن عطیه، ابو محمد عبدالحق، المحرر الوجیز، الطبعة الاولى، دار ابن حزم، ۱۴۲۳ق.
۱۳. ابن عربی، محی الدین، الفتوحات المکیه، داراحیاء التراث العربی، بیروت.
۱۴. ابن فارس، احمد، معجم مقائیس اللغه، دارالکتب العلمیه (اسماعیلیان)، قم.
۱۵. ابن کثیر، حافظ، تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۱۶. ابن منظور، لسان العرب، بیروت، داراحیاء التراث العربی، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۱۷. آرکون، محمد، آراء و اندیشه های محمد آرکون، ترجمه محمد مهدی خلجی، مرکز مطالعات فرهنگی بین المللی.
۱۸. آرکون، محمد، الفکر الاسلامی، نقد و اجتهاد، دارالفکر، بیروت.
۱۹. ابن هشام، سیره، مطبعه البابي الحلبي، مصر، ۱۳۵۵ ق.
۲۰. ابوالفتح رازی، روح الجنان، منشورات کتابخانه آیه الله العظمی مرعشی، قم-ایران، ۱۴۰۵ق.
۲۱. استیس، عرفان و فلسفه، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، چاپ اول، انتشارات صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۵۸ش.
۲۲. اقبال، محمد، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام، نشر پژوهش های اسلامی، تهران.
۲۳. مناع، القطان، مباحث فی علوم القرآن، الطبعة الرابعة و الثلاثون، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۷۸ق.
۲۴. مراغی، احمد مصطفی، تفسیر المراغی (پانزده جلدی) و (ده جلدی)، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۸ق.
۲۵. امینی، ابراهیم، وحی در ادیان آسمانی، چاپ اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۷ش.
۲۶. امام خمینی (ره)، روح الله، شرح حدیث جنود عقل و جهل، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار حضرت امام (ره)، ۱۳۸۰ش.
۲۷. اندلسی، ابو حیان، البحر المحیط، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۲ق.

۲۸. باربور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، چاپ دوم، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴ش.
۲۹. بانوامین، مخزن العرفان، چاپ نشاط، اصفهان.
۳۰. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، الطبعة الاولى، مؤسسه اعلمی، بیروت-لبنان، ۱۴۱۹ق.
۳۱. بخاری، الصحيح، دارالخلافة، المطبعة العامره.
۳۲. بدوی، عبدالرحمن، الدفاع عن القرآن ضد منتقديه، مکتبه مدبولی صغیر، بیروت، ۱۴۱۸ق.
۳۳. بغوی، معالم التنزیل، الطبعة الرابعة، دارالمعرفه، بیروت-لبنان، ۱۴۱۵ق.
۳۴. بقاعی، برهان‌الدین ابن عمر، نظم الدرر فی تناسب الآیات و السور، الطبعة الاولى، دارالکتب العلمیه، بیروت-۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
۳۵. پهل ریچارد، مقدمه بر ترجمه قرآن (بازنگری مونتگمری وات)، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، مجله ترجمان وحی، مرکز ترجمه قرآن به زبان های خارجی، اسفند ۱۳۷۶ش.
۳۶. بلتاجی، محمد، مدخل الی الدراسات القرآنیه، مکتبه الشاب، مصر.
۳۷. بوکای، موریس، مقایسه ای میان تورات، انجیل، قرآن و علم، ترجمه ذبیح الله دبیر، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۳۸. بوکای، موریس، دراسه الکتب المقدسه (فی ضوء المعارف الحدیثه)، لبنان، دارالمعارف، ۱۹۷۷م.
۳۹. بیضاوی، ناصرالدین، انوار التنزیل و اسرار التأویل (تفسیر بیضاوی)، مؤسسه اعلمی، بیروت ۱۴۱۰ق.
۴۰. بیهقی، دلائل النبوه، ج ۱، الطبعة الاولى قاهره، دارالنصر.
۴۱. توفیقی، حسین، آشنایی با ادیان بزرگ، سمت، ۱۳۸۴ش.
۴۲. جان هیک، فلسفه دین، ترجمه بهزاد سالکی، چاپ اول، انتشارات بین المللی هدی، تهران، ۱۳۷۶ش.
۴۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر تسنیم، نشر اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.

۴۴.-، تفسیر موضوعی قرآن کریم، نشر اسراء، قم، ۱۳۷۸ش.

۴۵.-، وحی و رهبری، چاپ اول، مؤسسه الزهراء (علیها السلام)، [قم]، ۱۳۶۸ش.

۴۶.-، شریعت در آئینه معرفت، چاپ دوم، اسراء، قم.

۴۷. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیه، دارالعلم للملایین، بیروت.

۴۸. حر عاملی، وسائل الشیعه، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۴۹. حسن زاده آملی، حسن، خیر الاثر در رد جبر و قدر.

۵۰. حقی بروسوی، روح البیان، الطبعة السابعة، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.

۵۱. حلّی، حسن بن یوسف، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد، مؤسسه مطبوعاتی دینی (مصطفوی)، قم، ۱۳۶۶ش.

۵۲. حمود اعرجی، ستار جبر، الوحی و دلالاته فی القرآن الکریم و الفکر الاسلامی، چاپ اول، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ق.

۵۳. حویزی، عبد علی بن جمعه، نورالثقلین، الطبعة الرابعة، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۳ش.

۵۴. خازن علاءالدین، تفسیر الخازن، دارالکتب العلمیه، بیروت، لبنان، ۱۴۱۵ق.

۵۵. خرقانی، حسن، هماهنگی و تناسب در ساختار قرآن کریم، نشر قلمرو، تهران، ۱۳۸۰ش.

۵۶. خلف الله، احمد، الفن القصص فی القرآن الکریم، داراحیاء التراث العربی، بیروت.

۵۷. خویی، سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، انتشارات کعبه، دارالزهراء، بیروت، ۱۳۶۴.

۵۸. دائره المعارف بریتانیا، اسلام.

۵۹. دائره المعارف قرآن، لیدن، ج ۲، هلند.

۶۰. دینی، فردریک، برخی واژگان و مفاهیم دینی، ش ۶، جمعی در قرآن، بولتن مرجع، انتشارات بین المللی هدی، تهران، ۱۳۸۰ش.

۶۱. دراز، عبدالله، النبأ العظیم، الطبعة الثانية، دارالقلم، کویت، ۱۳۹۰ق.

۶۲. دره الحداد، یوسف، القرآن و الکتاب، اطوار الدعوه القرآنیه، چاپ اول، منشورات المکتبه البولسیه، الطبعة الاولى، ۱۹۸۲م.

٦٣-، القرآن و الكتاب، بيئه القرآن الكتابيه.....

٦٤-، دروس قرآنيه (لقرآن و الكتاب، اطوار الدعوه القرآنيه-بيئه القرآن)....

ص:٣٤٤

۶۵. دورانت، ویل، قصه الحضاره، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۹۷۳م.
۶۶. ذهبی، محمدحسین، الوحی و القرآن الکریم، مکتبه وهبه، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۶۷. راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، قم، اسماعیلیان (بر اساس دارالکاتب العربی)، ۱۳۹۲ق.
۶۸. رامیار، محمود، تاریخ قرآن، چاپ چهارم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۹.
۶۹. رشید رضا، الوحی المحمدی، مکتبه القاہرہ، ۱۹۶۰م.
۷۰. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۷۱. رضوان، عمر بن ابراهیم، آراء المستشرقین حول القرآن الکریم، ج ۱، دارطیبه، ریاض، ۱۴۱۳ق.
۷۲. رنجبر، جواد، مجله کتاب نقد، ش ۵ و ۶، مؤسسه فرهنگی اندیشه معاصر، تهران، ۱۳۷۷ش.
۷۳. زبیدی، مرتضی، تاج العروس، الطبعة الاولى، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۷۴. زرقانی، محمد عبدالعظیم، مناهل العرفان فی علوم القرآن، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۷۵. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف عن حقایق التنزیل و عیون الاقاویل فی وجوه التأویل، دارالفکر، بیروت.
۷۶. زنجانی، ابو عبدالله، تاریخ القرآن، تحقیق، محمد عبدالرحیم، الطبعة الاولى، دارالحکمه، دمشق، ۱۴۱۰ق.
۷۷. سبحانی، الالهیات، الطبعة الاولى، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۷۸. سبحانی، جعفر، فروغ ابدیت، چاپ سوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۵۱ش.
۷۹. سبحانی، منشور جاوید، چاپ سوم، ناشر مؤسسه امام صادق (علیه السلام)، قم، ۱۳۷۳ش.
۸۰. سروش، عبدالکریم، «اسلام، وحی، نبوت» انتشارات کویر، مجله آفتاب، ش ۱۵، اردیبهشت ۱۳۸۱ش.
۸۱. -، بسط تجربه نبوی، چاپ اول، وصال، تهران، ۱۳۷۸ش.
۸۲. سعیدی روشن، محمدباقر، تحلیل وحی از دیدگاه اسلام و مسیحیت، مؤسسه فرهنگی اندیشه، مهر ۱۳۷۵ش.

- ۸۳- معجزه شناسی، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، پاییز ۱۳۷۹ش.
۸۴. سهروردی، شهاب الدین، شرح حکمه الاشراق، چاپ سنگی.
۸۵. سیوطی، جلال الدین، الاتقان فی علوم القرآن، ج ۱، چاپ اول، فخر دین، قم، ۱۳۸۰ش.
۸۶. سیوطی، درالمنثور، الطبعة الاولى، داراحیاء التراث، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۸۷. شاکر، محمد کاظم، مبانی و روش های تفسیری، چاپ اول، مرکز جهانی علوم اسلامی، ۱۳۸۰ش.
۸۸. شبر، سید عبدالله، تفسیر القرآن الکریم، الطبعة الرابعة، مؤسسه دارالهجره، قم، ۱۴۱۷ق.
۸۹. شبلی، نعمانی، سوانح مولوی رومی، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، ۱۳۳۲ش.
۹۰. شعرانی، ابوالحسن، نثر طوبی، چاپ دوم، انتشارات کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۹۸ق.
۹۱. شعراوی، محمد متولی، تفسیر الشعراوی، اخبار الیوم، مصر.
۹۲. شتیطی، محمدامین، اضواء البیان فی ایضاح القرآن بالقرآن، بیروت، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۷ق.
۹۳. شهرستانی، محمد عبدالکریم، الملل و النحل، دارالمعرفه، بیروت ۱۴۱۹ق.
۹۴. صادقی، تقی، رویکرد خاورشناسان به قرآن، چاپ اول، فرهنگ گستر، تهران، ۱۳۷۹ش.
۹۵. صادقی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، انتشارات فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۴۰۶ق.
۹۶. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم، مبدأ و معاد.
- ۹۷-، الحکمه المتعالیه (فی الاسفار العقلیه الاربعه)، داراحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م.
- ۹۸-، مفاتیح الغیب، تصحیح محمد خواجوی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۳ش.
۹۹. صدوق، محمد بن علی بن بابویه، التوحید، مؤسسه النشر الاسلامی، انتشارات جامعه مدرسین قم، ۱۳۷۶ش.

۱۰۰.-، عيون اخبار الرضا (عليه السلام)، تهران، دارالكتب الاسلاميه.

۱۰۱. صغير، محمد حسين، دراسات قرآنيه، المستشرقون، چاپ دوم، مركز النشر، مكتب الاعلام الاسلامى، قم، ۱۴۱۳ق.

۱۰۲. طباطبايى، محمد حسين، الميزان، الطبعة الثالثة، مؤسسه الاعلمى، بيروت، ۱۳۹۳ق.

۱۰۳.-، قرآن در اسلام، چاپ نهم، دارالكتب اسلاميه، تهران، ۱۳۷۹ش.

۱۰۴. طبرسى، ابوعلی فضل بن حسن، مجمع البيان، الطبعة الثانية، دارالمعرفه، بيروت، ۱۴۰۸ق.

۱۰۵. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى (تاريخ الامم و الملوك)، تحقيق نواف الحبراح، دار و مكتبه الهلال، ۱۴۲۴ق.

۱۰۶. طبرى، جامع البيان فى تأويل آى القرآن (۱۲ جلدی)، دارالكتب العلميه، بيروت-لبنان، الطبعة الاولى، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲.

۱۰۷. طريحي، فخرالدين، مجمع البحرين، المكتبه المرتضويه.

۱۰۸. طوسى، ابو جعفر محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، داراحياء التراث العربى، بيروت.

۱۰۹. علوم القرآن عند المفسرين، مركز الثقافه و المعارف القرآنيه، مكتب الاعلام و الاسلامى مركز النشر، ۱۴۱۶ق.

۱۱۰. عوض، ابراهيم، مصدر القرآن دراسه شبهات المستشرقين و المبشرين حول الوحى المحمدى، مكتبه الزهراء الشرق، قاهره، ۱۴۱۷ق.

۱۱۱. عمر ابراهيم رضوان، آراء المستشرقين حول القرآن الكريم، دارطيه، رياض، ۱۴۱۳ق.

۱۱۲. عياشى سمرقندى، محمد بن مسعود، التفسير، انتشارات علميه اسلاميه، تهران، ۱۳۸۰ق.

۱۱۳. غازى، عنايت، شبهات حول القرآن الكريم و تنفيذها، عالم الكتب، بيروت، ۱۴۲۰ق.

۱۱۴. غزالى، ابو حامد، المنقذ من الضلال، دارالكتب، بيروت.

۱۱۵.-، مجموعه رساله الامام الغزالى، دارالكتب العلميه، بيروت، ۱۴۰۶ق.

۱۱۶. فخر رازى، تفسير كبير، دارالكفر، بيروت ۱۴۱۴ق.

۱۱۷. فراستخواه، مقصود، زبان قرآن، انتشارات علمى و فرهنگى، ۱۳۷۶ش.

۱۱۸. فراهيدى، خليل بن احمد، كتاب العين، الطبعة الثانية، مؤسسه دارالهجره، ايران، ۱۴۰۹ق.

١١٩. فريد وجدى، دائره المعارف القرن العشرين، الطبعة الثالثه، دارالمعرفه، ١٩٧١م.
١٢٠. فضل الله، سيد محمد حسين، من وحى القرآن، الطبعة الثانيه، دارالملاك، بيروت، ١٤١٩ق.
١٢١. فضل، حسن عباس، قضايا قرآنيه فى الموسوعه البريتانيا، دارالبشير، عمان، ١٤٠٨ق.
١٢٢. فيروزآبادى، القاموس المحيط، المكتبه النورى، دمشق.
١٢٣. فيض كاشانى، محسن، تفسير الصافى، مؤسسه اعلمى، بيروت، ١٣٩٩ق.
١٢٤. قائمى نيا، عليرضا، وحى و افعال گفتارى، زلال كوثر، قم، ١٣٨١ش.
١٢٥. فيليب، حتى، تاريخ العرب، الطبعة الثالثه، دارالعالم العربيه، قاهره، ١٩٥٣م.
١٢٦. فيومى، احمد بن محمد، مصباح المنير، دارالهجره، ١٤١٤ق.
١٢٧. قرطبى، ابو عبدالله، الجامع لاحكام القرآن، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٥ق.
١٢٨. قرشى، سيد على اكبر، قاموس قرآن، دارالكتب الاسلاميه، تهران.
١٢٩. قطب (سيد قطب)، فى ضلال القرآن، دارالشروق، بيروت، ١٤١٥ق.
١٣٠. -، التصوير الفتى فى القرآن الكريم، دارالكتاب الاسلامى، قم، ١٤١٢ق.
١٣١. قمى مشهدى، محمد بن محمدرضا، كنز الدقايق و بحر الغرائب، انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ١٤١١ق.
١٣٢. قمى، على بن ابراهيم، تفسير القمى، مكتبه الهدى، نجف، ١٣٧٨ق.
١٣٣. كاظم مقدادى، فؤاد، الاسلام وشبهات المستشرقين، قم، مجمع العالمى لاهل البيت (عليهم السلام)، ١٤١٦ق.
١٣٤. كلينى، محمد بن يعقوب، اصول كافى، دارالكتب الاسلاميه، تهران، ١٤٠٨ق.
١٣٥. گراهام، ويليام، معرفى و نقدى بر كتاب مطالعات قرآنى، ش ٦، بولتن مرجع، انتشارات بين المللى هدى، ١٣٨٠ش.
١٣٦. گنابادى (جنابدى)، سلطان محمد، بيان السعاده، الطبعة الثانيه، مؤسسه اعلمى، بيروت، ١٤٠٨ق.
١٣٧. ماوردى، ابو الحسن على، النكت و العيون (تفسير الماوردى)، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٢ق.
١٣٨. مايكل پترسون و سايرين، عقل و اعتقاد دينى، ترجمه احمد نراقى و ابراهيم سلطانى، چاپ دوم، طرح نو، تهران، ١٣٧٧.

۱۳۹. طبری، جامع البيان في تأويل آي القرآن، ۱۵ جلد، دارالفكر، بيروت، ۱۴۰۸ق.
۱۴۰. ماضي، محمود، الوحي القرآني في المنظور الاستشراقي و نقده، الطبعة الثانية، دارالدعوة، المدينة المنوره، ۱۴۲۲ق.
۱۴۱. مجلسي، محمدباقر، بحارالانوار، بيروت، داراحياء التراث العربي.
۱۴۲. مسعودي، علي بن الحسين، مروج الذهب و معادن الجواهر، دارالفكر، بيروت.
۱۴۳. مسلم، صحيح مسلم، شرح النووي، داراحياء التراث العربي، بيروت.
۱۴۴. مصباح يزدي، محمدتقي، قرآن شناسي، مؤسسه آموزشي و پژوهشي امام خميني (ره)، قم، ۱۳۷۶ش.
۱۴۵. -، آموزش عقايد، سازمان تبليغات اسلامي، ۱۳۶۵.
۱۴۶. -، آموزش فلسفه، چاپ سوم، سازمان تبليغات اسلامي، ۱۳۶۸ش.
۱۴۷. مصطفوي، حسن، التحقيق في كلمات القرآن، تهران، وزاره الثقافه والارشاد الاسلامي، ۱۳۶۸ش.
۱۴۸. مطهري، مرتضي، آشنائي با قرآن، انتشارات صدرا.
۱۴۹. -، پیامبر امي «به ضميمه ختم نبوت»، دفتر انتشارات اسلامي (وابسته به جامعه مدرسین)، ۱۳۵۹ش.
۱۵۰. مظفر، محمدرضا، اصول الفقه، دارالنعمان، النجف الاشرف، ۱۹۶۷م.
۱۵۱. معرفت، محمدهادي، التفسير و المفسرون في ثوبه القشيب، الجامعه الرضويه للعلوم الاسلاميه، مشهد، ۱۴۱۹ق.
۱۵۲. -، التمهيد في علوم القرآن، الطبعة الثانية، مؤسسه النشر الاسلامي، ۱۴۱۵ق.
۱۵۳. -، علوم قرآني، قم، مؤسسه التمهيد، ۱۳۷۸ش.
۱۵۴. مفيد (شيخ مفيد)، تصحيح الاعتقاد، المؤتمر العالمي الالفیه الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۱۵۵. مكارم شيرازي، ناصر، پیام قرآن، انتشارات مدرسه الامام علي بن ابی طالب (عليه السلام)، قم، ۱۳۷۴ش.
۱۵۶. -، معاد يا جهان پس از مرگ، انتشارات مدرسه الامام علي بن ابی طالب (عليه السلام)، قم.

۱۵۷. - ناصر و دیگران، تفسیر نمونه، چاپ نهم، دارالکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۱ش.

۱۵۸. موسی، عبدالله، عبری گرای مدرن در ترجمه قرآن، ش ۶، درباره ترجمه آندره شورقی از قرآن کریم، بولتن مرجع، انتشارات بین المللی هدی، تهران، ۱۳۸۰ش.

۱۵۹. میرمحمدی، ابوالفضل، تاریخ و علوم قرآن، چاپ چهارم، انتشارات اسلامی (وابسته به جامعه مدرسین)، قم، ۱۳۷۵ش.

۱۶۰. نصری، عبدالله، مبانی رسالت انبیاء در قرآن، انتشارات صدا و سیما، سروش، تهران، ۱۳۷۶ش.

۱۶۱. نکونام، جعفر، تاریخ گذاری قرآن، نشر هستی نما، تهران، پاییز ۱۳۸۰ش.

۱۶۲. نیشابوری، نظام الدین، تفسیر غرائب القرآن و رغائب الفرقان، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۶ق.

۱۶۳. وات، موننگمری، برخورد آرای مسلمانان و مسیحیان، ترجمه آریا. و نیز:

Emile Der menghem, The life of mohmet, New york Digl press, ۱۹۳۰.

۱۶۴. وین پراود فوت، تجربه دینی، ترجمه عباس یزدانی، مؤسسه فرهنگی طه، قم، ۱۳۷۷ش.

۱۶۵. وهبه زحیلی، التفسیر المنیر، دارالفکر، بیروت-لبنان، ۱۴۱۱ق.

۱۶۶. هادوی تهرانی، مهدی، مبانی کلامی اجتهاد، مؤسسه فرهنگی خانه خرد، ۱۳۷۷ش.

۱۶۷. هزاره نو، کتاب مقدس، انتشارات ایلام، ۲۰۰۳ میلادی.

۱۶۸. یاحقی، محمدجعفر، فرهنگ نامه قرآنی، انتشارات آستان قدس رضوی.

۱۶۹. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۴ش.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

